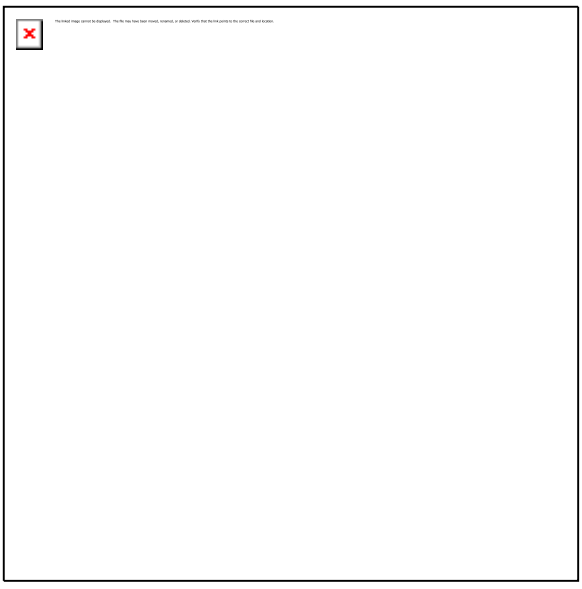
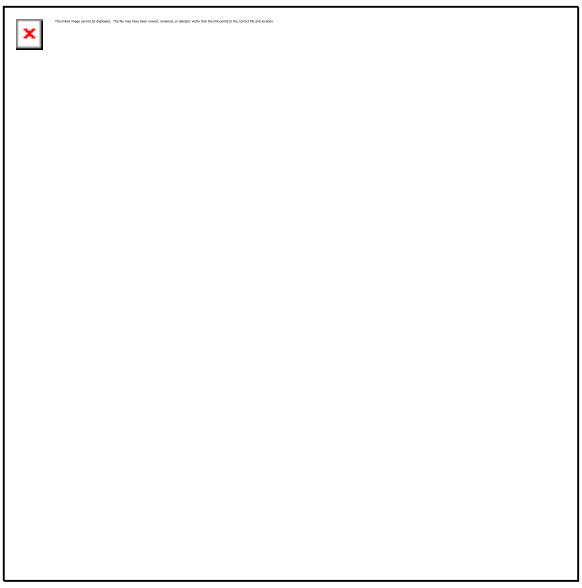
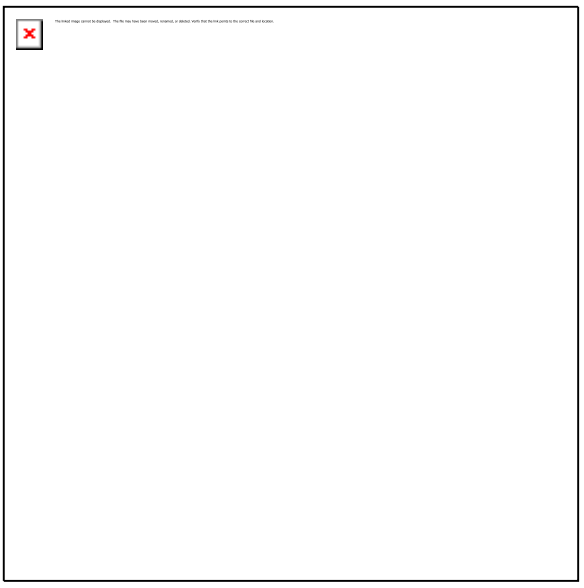
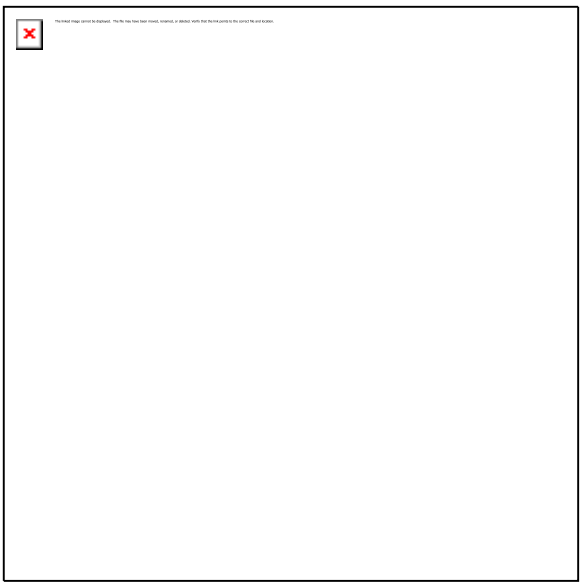

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

مقدّمهٔ مؤلف

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

مقدّمه

للَّه الحمد و له المنّة جلد سيزدهم «امام‌شناسی» از دورهٔ علوم و معارف اسلام در روز بيست و پنجم شهر مبارك رمضان سنهٔ يكهزار و چهارصد و ده هجرىّهٔ قمريّه به پايان رسيد، و اين جلد فقط بحث در پيرامون حديث ثَقَلَيْن را استيعاب نمود؛ و از جهت سَنَدْ تواتر، و از جهت دلالَتْ وضوحِ آن در عصمت و همتا بودن أئمّهٔ طاهرين (صلوات اللَه و سلامه عليهم) با قرآن كريم و حجّيت كلامشان تا روز بازپسين به اثبات رسيد. ازاين‌رو نگارنده می‌بايست بدون فاصله و درنگ از خداوند متعال مدد می‌جست تا جلد چهاردهم شروع گردد و در بقیهٔ مباحثی دربارهٔ امامت كه شرح آن مختصراً در مقدّمهٔ مجلّد سيزدهم آمده است بحث و تحقيق به عمل آيد.

امّا چون كتاب «وظيفهٔ فرد مسلمان در إحياى

حکومت اسلام» که حاوی مطالبی ضمن بحث با رفقای صمیمی و أخلّاء روحانی بلدهٔ طیّبهٔ أرض أقدس مشهد رضوی (علی شاهدها آلاف التّحیّة و الإکرام) بود، در شهر شوال المکرّم همان سال یعنی ۱٤۱۰ تحریر و سپس انتشار یافت، و در آنجا اشاره شده بود که این مباحث ادامه دارد و این کتاب باید مجلّد أوّل و ابتدائی دروسی به دنبالهٔ آن در حکومت اسلام قرار گیرد؛ لهذا از طرفی برای تتمیم مباحث سابقه، و از طرف دیگر چون این مباحث بعینها از حکومت امام و ولایت فقیه بحث می‌نمود، و این خود یکی از مطالب موعودهٔ در مجلد چهاردهم به شمار می‌رفت، بنابراین اساس پس از ماه مبارک رمضان سنهٔ یکهزار و چهارصد و یازده با اخوان طلّاب دینی و أکارم فضلای

روحانی این شهر مقدّس بحثی را در تحت عنوان ولایت فقیه در حکومت اسلام شروع نمود، به طور متوسّط، نه آن‌قدر مختصر که مطلبی به دست نیاید و نه آن‌قدر مفصّل که رشته بدر رود، و در مدّت سه ماه که چهل و هشت جلسهٔ کامل را استیعاب نمود، در میان گذارده شد؛ و الحمدللّه روی مطالب معنونه بحث کافی و وافی به عمل آمد و سپس تحریر و در چهار مجلّد برای طبع آماده شد.

در ماه رجب المرجّب یکهزار و چهارصد و دوازده حقیر کتابی را به نام «رُوح مُجَرَّد»: یادنامهٔ حاجّ سید هاشم حدّاد قُدّس‌سرّه شروع نموده و مدّت تدوینش سه ماه به طول انجامید. چون حضرت معظّم‌له رَضِیَ‌اللَهُ‌عنهُ از شاگردان أقدم و أسبق و أفضل فردوس وسادهٔ آیة الحقّ و العرفان و سند الحکمة و الایقان: مرحوم آیة اللَه حاج سید میرزا علی آقای قاضی قدس سرّه بوده‌اند و از گرامی‌ترین اساتید حقیر در مباحث اخلاق و عرفان محسوب می‌شدند، لهذا این کتاب به شماره ٤ از سلسلهٔ دورهٔ علوم و معارف اسلام که در قسمت

اخلاق و فلسفه و عرفان است انتشار می‌یابد؛ کما آنکه دورهٔ کتاب «ولایت فقیه در حکومت اسلام» به شمارهٔ ٦ از این دوره انتشار می‌یابد که شامل مباحث علمی و مسائل فقهی می‌باشد.

خدا را سپاسگزاریم که توفیق مرحمت فرمود و خامهٔ حقیر را در این أمدِ غیر بعید به تحریر و نگارش این مسائل به جریان انداخت؛ و اینك بحمد اللَه که روز عید سعید غدیر خمّ از سنهٔ یکهزار و چهارصد و دوازده هجریّهٔ قمریّه می‌باشد شروع به مجلّد چهاردهم از «امام‌شناسی» را که به شمارهٔ ٢ از دورهٔ علوم و معارف اسلام مشخّص گردیده است مقدّر فرمود. وَ مَا تَوْفِيقِی إِلَّا بِاللَهِ عَلَيهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيهِ أُنيبُ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هدیٰنَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لَا أنْ هَدَانَا اللَهُ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكينَ بِوَلايةِ أميرِ الْمُؤمِنينَ عليه السلام.

السَّلامُ عَلَيكَ يَا أميرَ الْمُؤمِنينَ، وَ سيِّدَ الْوَصِيّينَ، وَ إمَامَ المُوَحِّدِينَ، وَ يعْسُوبَ الْمُؤمِنينَ، وَ قَائِدَ الْغُرِّ الْمحَجَّلِينَ، وَ رَحْمَةُ اللَهِ وَ بَرَكاتُهُ.

مشهد مقدّس دو ساعت به ظهر ماندهٔ روز

۱۸ ذوالحجّة الحرام ۱٤۱۲ هجريّهٔ قمريّه

عبده الفقير: سيد محمّد حسين حسينى طهرانى

درس صد و نود و ششم تا دویستم:امر قرآن و پیامبر به کتابت و تربیت کاتبان

درس ۱۹۶ تا ۲۰۰

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطّاهرين؛

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدِّين؛

و لا حولَ و لا قُوَّة إلّا باللَه العَلِيِّ العظيم

قال اللَهُ الحكيمُ فى كتابِهِ الكريم:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤۡتِيَهُ ٱللَهُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادٗا لِّي مِن دُونِ ٱللَهِ وَلَٰكِن كُونُواْ رَبَّٰنِيِّـۧنَ بِمَا كُنتُمۡ تُعَلِّمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ وَبِمَا كُنتُمۡ تَدۡرُسُونَ﴾[1]

«در توان و قدرت هيچ فرد انسان چنين حقّى نيست كه پس از آنكه خداوند به وى كتاب آسمانى و حكم و نبوّت را داده باشد، به مردم بگويد: شما

[1] هفتاد و نهمين آيه از سورهٔ آل عمران: سوّمين سوره از قرآن كريم.

بندگان من باشید نه بندگان خدا! و لیکن برای وی این حقّ هست که به مردم بگوید: شما رجال الهی مربّی بشر بوده باشید، به سبب آنکه روش و منهاج شما بر آن بوده است که کتاب الهی را تعلیم می‌نموده‌اید و در خواندن و درس دادن آن مزاولت و ممارست داشته‌اید!»

أهمّیّت تدریس و کتابت

درس دادن عبارت است از تعلیم به کیفیّت مخصوصی که غالباً با خواندن از روی کتاب توأم باشد و آن أخصّ از مطلق تعلیم است چنانکه حضرت استاذنا الأکْرم

افاده فرموده‌اند: وَ الدِّرَاسَةُ أَخَصُّ مِنَ التَّعْلیمِ فَإِنَّهُ یُسْتَعْمَلُ غالِباً فیما یُتَعَلَّمُ عَنِ الْکتابِ بِقِرَاءَتِهِ.[1]

اصل کتاب، نوشته‌ای است که با کتابت صورت می‌گیرد، و تدریس کتاب هم غالباً با نوشتن و تعلیم آن به صورت کتابت است. بنابراین کتابت نقش مهمّ و مؤثّری در تدریس و تعلیم دارد.

در این آیهٔ مبارکه خداوند می‌فرماید: وظیفهٔ انبیای الهی که به ایشان کتاب الهی و حکم و نبوّت داده شده است آن است که مردم را به خواندن و تعلیم و تدریس کتاب و احکام از راه تربیت استادان و مربّیانی الهی که پیوسته با کتابشان ممارست دارند و در خواندن و تدریس و تعلیم آن مزاولت می‌نمایند آشنا کنند.

علمای ربّانی که در تحت تعلیم و تربیت پیامبران عِظام می‌باشند به وسیله خواندن و نوشتن و کتابت کتابهای آسمانی و پیوسته دخالت نمودن در تعلیم و تدریس آنها، مردم را به شاهراه سعادت

---

[1] «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۳۰٤.

رهبری می‌نمایند. بنابراین یگانه راه و طریق هدایت مردم از راه انبیاء و پیغمبران، علمائی می‌باشند که در وسط قرار گرفته و کارشان در اثر کتابت و دراست آیات الهیّه، فهماندن حقایق دین به اذهان عامّهٔ مردم است و این مأموریّت، تنها به واسطهٔ تدریس و تعلیم کتاب که لازمه‌اش کتابت و نوشتن است تحقّق می‌یابد.

در قرآن مجید نام کتاب و کُتُب و مشتقّات از مادّهٔ کتابت بسیار برده شده است و کأنَّه علاوه بر تدریس و تدرّس علوم، خصوص عنوان کتابت در ایصال و افهام آن دراسات و تعلیمات مؤثر است.

تفسیر آیه دَیْن و تجارت از سورهٔ بقره

در بعضی أحکام، کتابت را از لوازم شمرده و امر بدان کرده است. در آیهٔ ۲۸۲ و آیهٔ بعد از آن از سورهٔ بقره می‌بینیم که در ده جا لفظ و عنوان کتابت عنوان شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَدايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ (۱) وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ

كاتِبٌ بِالْعَدْلِ (٢) وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللهُ فَلْيَكْتُبْ (٣) وَ لْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُ (٤) وَ لْيَتَّقِ اللهَ رَبَّهُ (٥) وَ لَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً (٦) فَإِنْ كانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً (٧) أَوْ ضَعِيفاً (٨) أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ (٩) فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ (١٠) وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ (١١) مِنْ رِجَالِكُمْ (١٢) فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ (١٣) مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ (١٤) أَنْ تَضِلَّ إِحْدىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدىٰهُمَا الْأُخْرى وَ لَا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذَا مَا دُعُوا (١٥) وَ لَا تَسْئَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً (١٦) أَوْ كَبِيراً (١٧) إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا (١٨) وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبَايَعْتُمْ (١٩) وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ (٢٠) وَ لَا شَهِيدٌ (٢١) وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ (٢٢) وَ اتَّقُوا اللهَ (٢٣) وَ يُعَلِّمُكُمُ اللهُ وَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِباً فَرِهانٌ (٢٤) مَقْبُوضَةٌ (٢٥) فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ (٢٦) وَ لْيَتَّقِ اللهَ رَبَّهُ (٢٧) وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ (٢٨) وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ (٢٩) وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر در میانتان معاملهٔ استقراضی و یا مبادلهٔ مدّت داری تا رأس زمان معهود و مشخّصی واقع شود، بر شما لازم است زمان أجل و سررسید آن را بنویسید (۱)، و باید در میان شما کسی باشد که آن سَنَد را به راستی و درستی تنظیم کند و بنویسد (۲)، و نباید نویسنده در برابر این موهبت که خداوند به او تعلیم را عنایت کرده است از نوشتن دریغ نماید، پس بر وی واجب است که بنویسد (۳)، و بر شخص مدیون واجب است مقدار دین را بر کاتب إملاء و القاء کند و کاتب از جانب وی بر عهدهٔ وی بنویسد (٤)، و مرد إملاء کنندهٔ مدیون، و یا مرد کاتب و منظّم نمایندهٔ سند، باید تقوای خداوند را ملحوظ داشته (٥) و از دَیْن مقرّر و معهود، چیزی کمتر ننویسند، و از مقدارش نکاهند (٦)، و مدیون (که بر عهدهٔ اوست که در رأس مدّت معین طلب را پرداخت نماید) اگر سفیه (کم عقل و تبذیر کننده) بود (۷)، و یا ضعیف (صغیر نابالغ و یا پیر فرتوت و خرفت) بود (۸)، و یا

قدرت بر إملاء را (به واسطهٔ لال بودن و یا جهالت به لغت) نداشت (۹)، در این صورت لازم است که ولیّ و صاحب اختیار امور او از روی راستی و درستی (۱۰) بجای وی إملاء کند، و باید دو نفر گواه (۱۱) را از میان مردان مسلمانتان (۱۲) بر این قضیّه گواه گیرید! و اگر دو نفر مرد نبودند باید یک نفر مرد و دو نفر زن (۱۳)، از گواهانی که شما آنان را می‌پسندید و به صداقتشان صِحَّه می‌نهید (۱٤)، بر این امر گواه باشند؛ (و دو نفر زن بجای یک نفر مرد) بدین علّت است که اگر یکی از آن زنان داستان تحمّل شهادت را فراموش نمود آن زن دیگر وی را در موقع اداء شهادت به یاد آورد. و نبایستی گواهانی که تحمّل شهادت را نموده‌اند در وقتی که ایشان را برای ادای شهادت می‌طلبند إبا و امتناع نمایند (۱۵)، و نباید از نوشتن و تنظیم سَنَد و سر رسید، ملول و خسته شوید؛ خواه آن معامله و دَیْن، کوچک باشد (۱٦) یا بزرگ (۱۷)، زیرا که (این تنظیم سَنَد و نوشتار سه فائدهٔ مهمّ دارد:) در نزد خداوند معامله‌ای راستین‌تر و استوارتر است و برای اداء شهادت،

قویم‌تر و محکم‌تر، و به عدم پیدایش شکّ و شبهه در مقدار دَین و در زمان لزوم پرداخت، نزدیک‌تر. مگر آنکه معاملهٔ نقدی دست به دست در میان شما صورت گیرد که در این فرض اگر نوشته‌ای در میان نباشد اشکال نخواهد داشت (۱۸)، و هنگامی که معامله‌ای را انجام می‌دهید بایستی بر آن گواه بگیرید (۱۹)، و نبایستی کاتب (۲۰) و شاهد (۲۱) ضرری را (به واسطهٔ ترک اجابت و تحریف و تغییر در کتابت و شهادت) بهم رسانند، و یا آنکه نبایستی به کاتب و شاهد ضرری (به واسطهٔ تعجیل بدین امر از فوت امر مهمّشان و تکلیف بیشتر از آنچه بر ایشان معیّن شده است) برسد. و این ضرر کاتب و شاهد غلط و انحرافی است که از ناحیهٔ شما تحقّق پذیرفته است و از جانب شما سر زده است (۲۲). در تمام این مسائل باید تقوای خدا را پیش گرفته در مصونیّت وی درآئید (۲۳) و خداوند به شما تعلیم می‌نماید، و خداوند به هر چیزی داناست.

و اگر در سفر بودید و کاتبی را برای نوشتن نیافتید، باید گرو نقدی (۲٤) که آن را قبض می‌نمائید (۲۵) به دست شما برسد! و اگر بعضی از داینین و

طلبکاران، بعضی

از مدیونین و بدهکاران را امین دانند (در این فرض به رَهْن و گرو نیازی نیست و) باید شخص مدیونِ أمین که به واسطهٔ ایتمان به او از گرو و رِهان صرف نظر شده است، دَین را که در این حال به صورت امانتی در نزد وی می‌باشد، در موقع معیّن به داین و بستانکار پرداخت نموده، حقّ وی را تأدیه نماید (۲۶) و از خداوند بپرهیزد (و در اداء آن در موقع مقرّر و در مقدار آن خیانتی به عمل نیاورد) (۲۷)، و حرام است که شما مسلمانان شهادت را کتمان نمائید (و در موقع ادای آن پنهان دارید و از اظهار و بازگو کردنش خودداری کنید) (۲۸)، چرا که هر کس شهادت را پنهان دارد و از ابرازش در موقع حاجت إبا و امتناع ورزد، دل او گنهکار است (۲۹)؛ و خداوند به آنچه شما بجا می‌آورید داناست!»

تفسیر اجمالی این آیات مبارکات را همان طور که ملاحظه می‌شود منتخبی از «تفسیر قاضی بیضاوی» آوردیم.[1]

---

[1] از طبع دو جلدی قدیم، دار الطباعة العامرة مصر، ج ۱، ص ۱۸۷ تا ص ۱۹۰.

استشهاد به آیات قرآن کریم بر وجوب کتابت

آیهٔ اوّل طویل‌ترین آیه در قرآن کریم است، و از مصاحف طبع جدید که بدون غلط و دارای مزایائی است یک صفحه تمام را شامل شده است.

در آیهٔ نخستین بیست و سه حکم از احکام مسائل تجارت و نحوهٔ استقراض و معاملات سر رسیددار و احکام شهادت و شرائط شاهد و لزوم معاملهٔ رهنی در وقت عدم امکان تنظیم سَنَد و کتابت، به طور کلّی همان طور که حقیر در اینجا به شمارش آورده‌ام بیان می‌کند؛ و در آیهٔ دوّمین شش حکم از احکام آن مسائل را بیان می‌فرماید که مجموعاً بیست و نه حکم می‌گردند.

در این آیات از کتابت و کیفیّت تنظیم سَنَد و نوشته و لزوم و اهمیّت آن در معاملات یاد نموده است و برای استحکام و متانت و درستی معاملات و مبادلاتی که در آن وعده و میعاد است بسیار ضروری و لازم به شمار می‌آید.

می‌توان از این آیات لزوم تشکیل ادارهٔ اسناد کلّ و ثبت اسناد و املاک جزئیه را

استفاده کرد؛ و به طور کلّی امروزه که در دنیا اصول معاملاتشان متّکی به اسناد و تنظیم و نوشته و امضاء و توشیح از مقامات عالیه و رسمیّه است، از این دو آیه اخذ شده است؛ و با ضمیمهٔ بعضی از آیات دیگر جمیع سیاسات مُدُنْ و قوانین اجتماعی را می‌توان به صورت مُدَوَّن و مشروح و گسترده ابراز نمود؛ و زحمت این امر بر دوش فقهای عظام شیعه بوده و ایشان الحقّ خوب از عهده برآمده‌اند، شَکرَ اللَهُ مَساعِیَهم الجَمیلة وَ مَبانِیهَم المُنیفَة.

فعلًا سخن ما از این موضوع خارج است، و فقط این دو آیه را به عنوان استشهاد در اینجا ذکر نمودیم تا اهمّیّت نوشتن و کتابت که موضوع بحث ما از نظر اسلام است واضح گردد و عنایت قرآن کریم و پیامبر عظیم و امرشان به نوشتن و لزوم کتابت در موارد عدیده مشخّص گردد، تا جائی که یک پایه از مسائل دینیّه را می‌توان مبتنی و متّکی بر کتابت دانست که اگر آن نبود بسیاری از مسائل زمین می‌ماند.

خطیب بغدادی: مورّخ أبو بکر أحمد بن علیّ

بن ثابت گوید: در وصف نمودن رسول اللَه صلّی اللَه علیه [و آله و سلّم] کتابْ را به اینکه قید علم است، دلیل است بر اباحه نگاشتن علوم را در کتابها برای کسی که بر قوّهٔ حافظهٔ خویشتن نگران است از آنکه در آن غلطی وارد شود، و ناتوانی و عجز از إتقان و ضبط علوم برایش پیدا شود. و خداوند سبحانه بندگان خود را به مثل این مسأله در مسألهٔ دَیْن تأدیب فرموده و گفته است:

وَ لَا تَسْأَمُوا أن تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أوْ كَبِيراً إلَى أجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ وَ أقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَ أدْنيٰ أَلَّا تَرْتَابُوا.[1]

«و از نوشتن سند و سر رسید دیون خود در معاملات خسته و ملول نگردید، خواه آن دَیْن کوچک باشد خواه بزرگ! این کار نزد خداوند به حقّ و درستی بیشتر می‌گراید و برای گواهی و شهادت استوارتر، و برای عدم حصول شکّ و تردید، به واقع نزدیکتر می‌باشد.»

---

[1] آیهٔ ۲۸۲ از سورهٔ ۲: بقره.

و جائی که می‌بینیم: خداوند در امر دَیْن و ذِمّه و عهده داری برای حفظ آن، و برای محافظت و احتیاط در آن، و برای ترس از دخول شکّ و شبهه در مقدار و در اجلِ آن ما را امر به نوشتن و کتابت فرموده است، علومی که حفظ آنها به مراتب از حفظ دُیون سخت‌تر است، سزاوارتر است که کتابتش به جهت خوف از دخول ریب و شکّ و شبهه در آنها، جائز باشد. بلکه کتابت علم در این زمان با طولانی‌تر شدن سَنَدها، و اختلاف اسباب روایت، در مقام احتجاج از حفظ قوی‌ّتر است.

مگر نمی‌بینی خدای عزّوجلّ نوشتن شهادت را در اموری که راجع به حقوق مردم و مبادِلات و ردّ و بدلهائی است که میان آنها تحقّق می‌پذیرد، کمک برای اثبات آن در موقع إنکار، و موجب یادآوری در وقت فراموشی قرار داده است؟! و عدم آن را نزد مغلطه‌کاران و تمویه کنندگان در آن، قوی‌ّترین أدلّه و حجّتها بر بطلان مدّعاهایشان، قرار داده است؟!

از این قبیل است چون مشرکین از روی بهتان ادّعا نمودند که خداوند سبحانه برای خود از میان

فرشتگان دخترانی را برگزیده است، خداوند پیامبر ما صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ وَ آلِه را امر نمود تا بدیشان بگوید: فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُم صادِقِينَ[1] «اگر شما در این ادّعا راستگو می‌باشید، کتاب خود را که در آن این مطلب هست بیاورید!»

و چون یهود گفتند: مَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ[2] «خداوند اصولًا بر هیچ فردی از افراد انسان، هیچگونه چیزی را نازل ننموده است» و قبل از این انکار، خودشان به جهت ایمانی که به کتاب تورات داشته‌اند قائل بوده‌اند که خداوند نزول کتاب نموده است، و این حقیقت به طور استفاضه و گسترده از ایشان بروز نموده است،

خداوند تعالی به پیغمبر ما صلَّی اللَهُ عَلَیهِ و آله می‌گوید: بگو به آنان:

مَنْ أَنْزَلَ الْكِتابَ الَّذِي جاءَ بِهِ مُوسىٰ نُوراً وَ هُدىً لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَراطِيسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ كَثِيراً «چه کسی نازل نموده است کتابی را که موسی آورد

---

[1] آیهٔ ۱۵۷ از سورهٔ ۳۷: صافّات.

[2] آیهٔ ۹۱ از سورهٔ ٦: انعام. و تمام آیه این طور است: وَ ما قَدَرُوا اللَهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَهُ عَلى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتابَ الَّذِي جاءَ بِهِ مُوسى نُوراً وَ هُدىً لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَراطِيسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ كَثِيراً وَ عُلِّمْتُمْ ما لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لا آباؤُكُمْ قُلِ اللَهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ.

و آن کتاب نور و هدایت برای مردم بود، و شما آن را بر روی کاغذها ظاهر کردید و نشان دادید، و بسیاری از آن را پنهان داشتید؟!»

یهود در برابر این سؤال، برهانی نیاوردند؛ در این حال خداوند از عجز و ناتوانیشان بدین گونه پرده برداشت: قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ «بگو ای پیغمبر: خداست که کتاب را نازل نمود؛ سپس بگذار ایشان را تا در غوطه‌وری در جهل و سفاهتشان بازی کنند!»

و خداوند تعالی در مقام ردّ آنان که بتها را خدایان خود قرار داده و از عبادت خدا دست شستند می‌گوید: أَرُونِي ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَواتِ ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هَذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ[1] «به من نشان بدهید که این بتها از موجودات روی زمین چه چیز را آفریده‌اند؟! یا آنکه در تدبیر امور آسمانها (که مؤثّر در نزول امور این عالم طبیعتند) چه شرکتی دارند؟! شما کتابی را که در آن این گونه مطالب باشد و قبل از این (قرآن

---

[1] آیهٔ ٤، از سورهٔ ٤٦: أحقاف.

که بر اساس توحید است) نازل شده باشد، و یا از باقیمانده و آثار علوم پیشینیان که اینک بجای مانده است، بیاورید اگر از راستگویانید؟!»

و همچنین کسی که ادّعای علمی و یا حقّی را دربارهٔ املاک مردم می‌کند، اگر طرف مقابل اقرار به ملکیّت او نکند، راه اثبات آن است که اقامهٔ برهان نماید، یا به گواهی دو نفر مرد عادل و یا به ارائهٔ سند و نوشته و کتابی که در آن تدلیس به عمل نیامده و دست برده نباشد؛ و گرنه راهی برای تصدیق وی نیست.

و در هنگام تنازع، کتاب شاهدی است برای فصل خصومت و رفع نزاع

همچنانکه حسن بن أبی بکر به ما خبر داد از أبو سهل أحمد بن محمّد بن عبد اللَه بن زیاد قطّان، از اسمعیل بن اسحق، از عبد اللَه بن مَسْلَمَه، از سلیمان بن بلال، از عُتْبَة بن مُسلم، از نافع بن جُبَیر که: مَرْوان بن حَکَم در میان مردم خطبه خواند و از شهر مکّه و اهل آن و احترام آن یاد کرد. رافع بن خَدیج فریاد برداشت و گفت: چرا من می‌شنوم که تو از مکّه و اهلش و احترامش یاد نمودی و امّا از مدینه و اهلش و احترامش یادی نکردی؟! وَ قَدْ حَرَّمَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ وَ آله مَا بَینَ لَابَتَیهَا[1] «در صورتی که رسول خدا صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ وَ آله میانِ دو زمینِ بیابانِ سنگزارِ خشن و سیاه را که در طرفین آن قرار گرفته‌اند، حَرَم قرار داده است؟» وَ ذَلِك عِنْدَنَا فِی أدِیمٍ خَوْلَانِیٍّ إنْ شِئتَ أقْرَأتُکَهُ! «و نوشته و سند آن در پوست دبّاغی‌شدهٔ مال خَوْلان در نزد ما موجود است و اگر بخواهی آن را برای تو

---

[1] در «قاموس» فیروزآبادی ج ۱، ص ۱۲۹ گوید: و حرّم النّبیُّ صلی اللَه علیه و آله مَا بَیْنَ لَابَتَی المدینة و هما حَرَّتان تکتنفانها [تعلیقه]. أقول: و الحَرَّة: الأرض ذات حجارةٍ نَخِرَةٍ سُود کأنّها اُحْرِقَت بالنّار. ج حَرَّات و حرار و أحَرُّون و حَرُّون.

بخوانم!» نافع گفت: مروان ساکت شد، و پس از آن گفت: من بعضی از آن را شنیده‌ام.

و اگر در این باب نبود مگر علم یقینی ما به آنچه که رسول خدا صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ وَ آله می‌نوشت از پیمانها و عهودی که بر جمع‌آوری کنندگان صدقات مقرّر می‌نمود و نوشتهٔ آن حضرت به عَمْرو بن حَزْم چون وی را به سوی یمن گسیل داشت، برای اثبات مطلب ما کافی بود؛ چرا که اُسْوَه اوست و اقتدا به اوست.[1]

کتابت در زمان رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم

مُحَمَّد عَجَّاج خَطیب گوید: در کنار مساجدی که در آنجا تعلیم کتابت در زمان رسول اللَه می‌شد کتاتیبی[2] (مواضع تعلیم و تدریسی) بود که در آنها کودکان کتابت و قرائت را با قرآن کریم می‌آموختند. و فراموش نشود که اثر غزوهٔ بَدْر در

---

[1] کتاب «تقیید العلم» للخطیب البغدادی متولّد در سنهٔ ۳۹۲ و متوفّی در سنهٔ ۴۶۳، صاحب کتاب شهیر: «تاریخ بغداد» ص ۷۰ تا ص ۷۲.

[2] کتّاب جمع کاتب است، و أیضاً به معنی موضع تعلیم است و جمع آن کتاتیب است.

تعليم أطفال

مدينه بسيار به موقع بود در وقتی که رسول خدا صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ وَ آله به اسیران بَدْر اجازه دادند تا هر یک از ایشان در برابر حقّ آزادی خود هر کدام از آنها که نویسنده است ده نفر از پسر بچّه‌های مدینه را کتابت و قرائت تعلیم دهد.[1] و تعلیم کتابت و قرائت انحصار به ذکور نداشت بلکه دختران نیز در خانه‌هایشان تعلّم کتابت می‌نمودند. ابو بکر بن سُلَیمان بن أبی حَثْمَة از شِفاء دختر عبداللَه روایت کرده است که: **دَخَلَ عَلَیَّ رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه [و ءاله] و سلّم وَ أَنَا عِنْدَ حَفْصَةَ فَقَالَ لِی: أَ لَا تُعَلِّمِینَ هَذِهِ رُقْیَةَ النَّمْلَةِ کَمَا عَلَّمْتِیهَا الْکتَابَةَ؟!**[2] «رسول خدا صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ وَ آله بر من وارد شد و من نزد حفصه بودم، به من فرمود: آیا به این زن نوشتهٔ دعای آویختنی را

---

[1] «طبقات ابن سعد» قسم ۱، ج ۲، ص ١٤. [تعلیقه]

[2] «سنن أبی داود» ج ۲، ص ۳۳۷. و نَمْلَه دملی است که در پهلو در می‌آید و در حدیث از أنس وارد است که: رخّص رسول اللَه صلّی اللَه علیه [و ءاله] و سلّم فی الرُّقْیَة من العَیْن و الحُمَّة و النَّمْلة. چشم زدن را عین گویند؛ و مسموم شدن به سمّ را حُمَّه گویند که با ضمّهٔ حاء و فتحهٔ میم است. یعنی در این سه أمر رسول خدا اجازه داده است دعائی نوشته و بر مریض ببندند و با أثر آن دفع أَلَم گردد. این حدیث در «صحیح مسلم» ص ۱۷۲۵، حدیث ۵۸ از ج ٤ وارد است. (کتاب «السُّنَّة قبل التدوین»، ص ۲۹۹ و ص ۳۰۰.)

که برای دُمَلْهای پهلو مفید است یاد نمی‌دهی، همانطور که کتابت را به او یاد داده‌ای؟!»

و أیضاً محمّد عَجَّاج خطیب در باب حَثّ و تحریض و تأکید رسول خدا صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ وَ آله و سلَّم گوید: آن حضرت در تحریض و ترغیب أصحاب خود، به طلب علم شرعی از ناحیهٔ قرآن و سنَّت طاهره اکتفا ننمود بلکه ایشان را به فراگرفتن هر علمی که برای مسلمین مفید است دعوت کرد به طوری که چون آن حضرت در وقت ورود به مدینه از زید بن ثابت که صغیر السِّن بود، ده سوره و اندی از قرآن شنید به شگفت آمد و به وی امر نمود تا لغت یهود را فراگیرد و گفت: **یا زَیْدُ تَعَلَّمْ لِی کِتَابَ یهُودَ؛ فَإنِّی وَ اللَهِ مَا آمَنُ یَهُودَ عَلَی کِتَابِی**. و فی روایةٍ: **إنِّی أکْتُبُ إلَی قَوْمٍ فَأخَافُ أنْ یَزیدُوا عَلَیَّ أو یَنْقُصُوا؛ فَتَعَلَّمِ السُّرْیانِیَّةَ. قَالَ زَیدٌ: فَتَعَلَّمْتُهَا**

فِي سَبْعَةَ عَشَرَ يَوْماً.[1]

«ای زید! برای من طریق نوشتن یهود را یاد بگیر؛ سوگند به خدا من از یهود بر دستبرد بر کتابم ایمن نمی‌باشم. ـ و در روایت دگری است: من نامه به سوی قومی می‌نویسم، پس می‌ترسم ایشان از قول من دروغ بسته در نامه زیاد کنند، یا از آن کم نمایند؛ تو لغت سریانی را فراگیر! زید می‌گوید: من لغت سریانی را در مدّت هفده روز فراگرفتم».

روایت رسول خدا صلَّی اللَهُ علیه و آله و سَلَّم در امر به کتابت

خطیب بغدادی نه روایت از رسول الله صلی اللَهُ عَلَیهِ وَ آله دربارهٔ کسی که از سوء قوّهٔ حافظه‌اش نزد آنحضرت شکایت نموده و آن حضرت او را به کتابت برای کمک حفظ محفوظاتش امر نموده‌اند، آورده است:

اوّل ـ با سند خود از أبوهریره که گفت: مردی بود که در حضور رسول خدا صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ وَ آله

---

[1] کتاب «السُّنَّة قبل التّدوین»، ص ۳۹.

برای استماع احادیثش می‌آمد و حفظ نمی‌شد و از من می‌پرسید و من برای وی می‌گفتم. وی از کمی حفظ خود نزد رسول خدا صلی اللَه علیه و آله شکوه کرد؛ حضرت به او امر فرمود: **اِسْتَعِنْ عَلَى حِفْظِكَ بِيَمِينِكَ ـ يعنى الكتابَ** «از دستت برای حفظت کمک بخواه ـ یعنی: بنویس!»

دوم ـ با سند خود أیضاً از أبوهریره که گفت: مردی از سوء حافظه‌اش نزد رسول خدا شکایت نمود، حضرت فرمود: **اِسْتَعِنْ عَلَى حِفْظِكَ بِيَمِينِك ـ يعنى: اكْتُبْ**: «از دستت برای حفظت یاری جوی ـ یعنی: بنویس!»

سوم ـ با سند خود أیضاً از أبوهریره که گفت: مردی به رسول اللَه صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ آله گفت: من چیزی در خاطرم نمی‌ماند. حضرت فرمود: **اِسْتَعِنْ بِيَمِينِكَ عَلَى حِفْظِكَ. ـ يعنى: الْكتَابَ**. «یاری بجوی از دستت برای حافظه‌ات. ـ یعنی: با نوشتن.»

چهارم ـ با سند خود أیضاً از أبوهریره که گفت: مردی به رسول خدا صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ آله از کمی و قلّت قوّهٔ حافظه‌اش شکوه کرد؛ حضرت فرمود: **عَلَيكَ ـ**

يعنى: الْكِتَابَ. «بر تو

باد ـ یعنی: بر نوشتن.»

پنجم ـ با سند خود أیضاً از أبوهریره که گفت: مردی از انصار گفت: **یا رَسُولَ اللهِ! إنِّ أسْمَعُ مِنْكَ أحَادِیثَ وَ أخَافُ أنْ تَفَلَّتَ مِنِّی. قَالَ: اسْتَعِنْ بِیَمِینِكَ!** «ای رسول خدا! من از تو احادیثی و مطالبی را می‌شنوم و نگرانم از آنکه از ذهنم بجهد و فرار کند؛ فرمود: از دستت استعانت بجوی!»

ششم ـ با سند خود أیضاً از أبوهریره که گفت: مردی آمد و گفت: **یا رَسُولَ اللهِ! إنِّ أسْمَعُ مِنْك حَدِیثاً كثِیراً فَأُحِبُّ أنْ أحْفَظَهُ فَلَا أنْسَاهُ. فَقَالَ النَّبِیُّ صلی اللَه علیه و آله: اِسْتَعِنْ بِیَمِینِكَ!** «ای پیغمبر خدا! من از تو مطالب و گفتار بسیاری را می‌شنوم و دوست دارم به خاطر داشته باشم و فراموش ننمایم. حضرت فرمود: از دستت نصرت بطلب!»

هفتم ـ با سند خود أیضاً از أبوهریره که گفت: **إنَّ رَجُلًا مِنَ الأنْصَارِ كانَ یَسْمَعُ مِنَ النَّبِیِّ صلی اللَه علیه و آله أشْیاءَ تُعْجِبُهُ كانَ لَا یَقْدِرُ عَلَی حِفْظِهِ؛ فَقَالَ النّبِیُّ صلی اللَه علیه و آله: اِسْتَعِنْ بِیَمِینِكَ!** «مردی از طائفهٔ انصار بود که از پیغمبر خدا صلی اللَه علیه و آله مطالب

شگفت انگیزی می‌شنید و قدرت بر حفظش نداشت.

رسول خدا به وی فرمود: از دستت کمك طلب!»

هشتم ـ با سند خود أیضاً از أبوهریره که گفت: **إنَّ رَجُلًا شَکا إلَی النَّبیِّ صلی اللّه علیه و آله سُوءَ الْحِفْظِ، فَقَالَ: اِسْتَعِنْ عَلَی حِفْظِكَ بِیَمینِكَ.** «مردی از سوء حافظه‌اش به رسول خدا صلی اللَه علیه و آله شکایت برد. حضرت فرمود: برای حفظت از دستت استعانت طلب!»

نهم ـ با سند خود أیضاً از أنَسَ بن مالک که گفت: **شَکا رَجُلٌ إلَی النَّبیِّ صلی اللّه علیه و آله سُوءَ الْحِفْظِ، فَقَالَ: اِسْتَعِنْ بِیَمینِكَ!**[1] «مردی از سوء حفظش به رسول خدا شکوه آورد، رسول خدا به وی فرمود: از دستت یاری خواه!»

و همچنین خطیب بغدادی با إسناد متّصل خود شش روایت از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت فرموده است: علم را به واسطهٔ نوشتن مهار

---

[1] «تقیید العلم» ص ٦٥ تا ص ٦٨.

کنید!

اوّل ـ از عبد اللَه بن عَمْرو بن العاص که گفت: **قُلْتُ: یا رَسُولَ اللهِ! اُقَیِّدُ الْعِلْمَ؟!**

قَالَ: نَعَمْ! «عرض کردم: ای رسول خدا! من علم را مهار کنم؟ فرمود: آری.»

دوّم ـ از عبد اللَه بن عَمْرو که گفت: «**یا رَسُولَ اللهِ اُقَیِّدُ الْعِلْمَ؟! قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: وَ مَا تَقْییدُهُ؟! قَالَ: الْکِتَابُ.** «ای رسول خدا! من بر علم بَنْد بگذارم؟! فرمود: آری. گفتم: بند نهادن بر آن چگونه است؟! فرمود: نوشتن آن.»

سوّم ـ از عبد اللَه بن عَمْرو که گفت: رسول خدا صلی اللَه علیه و آله فرمود: **قَیِّدُوا الْعِلْمَ! قُلْتُ: یا رَسُولَ اللهِ! وَ مَا تَقْییدُهُ؟! قَالَ: الْکِتَابُ!** «دانش را غلّ و بند کنید! عرض نمودم: ای رسول خدا! غلّ و بند کردنش چیست؟! فرمود: نوشتن آن.»

چهارم ـ از عَمْرو بن شُعَیب از پدرش از جدّش که به رسول خدا صلی اللَه علیه و آله عرض کرد: **اُقَیِّدُ الْعِلْمَ؟! قَالَ: نَعَم ـ یعنی: کِتَابَهُ!** «آیا من علم را مهار

بزنم؟! فرمود: آری ـ یعنی بنویسید آن را!»

پنجم ـ از عَمْرو بن شُعَیب از پدرش از جدش که رسول خدا صلی اللَه علیه و آله فرمود: **قَیِّدُوا الْعِلْمَ بِالْکِتَابِ!** «علم را به وسیله نوشتن در بند آورید!»

ششم ـ از أنس که بعضی وی را ابن مالک (أنس بن مالک) یادداشت نموده‌اند که گفت: **قَالَ رَسُولُ اللَهِ صلَّی اللَهُ عَلیهِ [و ءاله] و سلَّم: قَیِّدُوا الْعِلْمَ بِالْکِتَابِ!**[1] «رسول خدا صلی اللَه علیه و آله فرمود: علم را به واسطه نوشتن مهار کنید!»

و خطیب با سه سند متّصل خود روایت می‌کند از رافِع بن خَدیج و در بعضی بدین عبارت است: **قَالَ: قُلْنَا: یا رَسُولَ اللَهِ! إنَّا نَسْمَعُ مِنْكَ أشْیاءَ أ فَنکْتُبُهَا؟! قَالَ: اکتُبُوا وَ لَا حَرَجَ!** «گفت: ما گفتیم: ای پیغمبر خدا! ما از تو چیزهائی را می‌شنویم؛ آیا اجازه داریم آنها را بنویسیم؟! فرمود: بنویسید: و باکی نیست!»

و در بعضی بدین عبارت است که: **مَرَّ عَلَینَا رَسُولُ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله و نَحْنُ نَتَحَدَّثُ،**

---

[1] «تقیید العلم» ص ٦٨ تا ص ٧٠.

فَقَالَ: مَا تَحَدَّثُونَ؟! قُلْنَا: نَتَحَدَّثُ عَنْكَ يا رَسُولَ اللهِ! قَالَ: تَحَدَّثُوا وَ لْيَتَبَوَّأْ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مَقْعَداً مِنْ جَهَنَّمَ! «رسول خدا صلی اللَه علیه و آله بر ما عبور کرد و ما مشغول گفتگو بودیم. در این حال گفت: از چه سخن می‌گویید؟! گفتیم: از تو حدیث می‌کنیم ای رسول خدا! فرمود: حدیث گویید! و کسی که به من دروغ ببندد باید جای خود را در جهنّم تهیّه ببیند!»

رافع می‌گوید: رسول خدا صلی اللَه علیه و آله به دنبال حاجت خود رفت، و این گروه سرهایشان را به زیر انداختند و دست از حدیث و گفتار بازداشتند، و آنچه که از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله شنیدند موجب حزن و اندوهشان گشت.

فَقَالَ: مَا شَأْنُكُمْ؟! أَلَا تَحَدَّثونَ؟! قَالُوا: الَّذِی سَمِعْنَا مِنْكَ يا رَسُولَ اللهِ! «پس رسول خدا گفت: در چه حالتید؟! چرا حدیث نمی‌کنید؟! گفتند: آنچه از تو شنیدیم زبانهای ما را فرو بسته است!»

قَالَ: إنِّ لَمْ اُرِدْ ذَلِك؛ إنَّما أَرَدْتُ مَنْ تَعَمَّدَ ذَلِك.

قَالَ: فَتَحَدَّثْنَا. «حضرت فرمود: من این را اراده

نکردم! مقصودم این بود که کسی از روی تعمّد بر من دروغ ببندد. رافع می‌گوید: چون این پاسخ را شنیدیم دوباره به حدیث گفتن ادامه دادیم.»

قَالَ: قُلْتُ: يا رَسُولَ اللَهِ إِنَّا نَسْمَعُ مِنْكَ أَشْياءَ فَنَكْتُبُهَا؟! قَالَ: اكتُبُوا وَ لَا حَرَجَ![1] «رافع گفت: من گفتم: ای پیغمبر خدا! ما از تو چیزهائی را می‌شنویم آیا آنها را بنویسیم؟ فرمود: بنویسید، و باکی نیست.»

و أیضاً خطیب با بیست‌وپنج سند متّصل خود از عبد اللَه بن عمرو بن عاص (که اکثر آنها از عَمْرو بن شُعَیْب، از پدرش شعیب، از جدّش: عبد اللَه بن عَمْرو بن عَاص می‌باشد) روایت می‌نماید که ما از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله پرسیدیم که: ما از شما مطالبی را می‌شنویم؛ آیا می‌توانیم آنها را بنویسیم؟! فرمود: آری!

این روایات گرچه بسیار است امّا مُفاد و مضمون آنها متقارب است و همگی در

---

[1] «تقیید العلم» ص ۷۲ تا ص ۷۳.

اذن کتابت أحادیث آن حضرت اشتراک دارند.

بعضی بدین عبارت است:

یا رَسُولَ اللهِ! إنِّی أسْمَعُ مِنْكَ أشْیاءَ أخَافُ أنْ أنْسَاهَا؛ فَتَأْذَنُ لِی أنْ أكْتُبَهَا؟! قَالَ: نَعَم! «ای رسول خدا! من از تو چیزهائی را می‌شنوم و می‌ترسم آنها را فراموش نمایم؛ آیا به من اذن می‌دهی آنها را بنویسم؟ فرمود: بلی.»

و در بسیاری از آنها مُفاد و مضمون این عبارت است: **یا رَسُولَ اللهِ! أكْتُبُ مَا أسْمَعُ مِنْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: فِی الرِّضَا و الْغَضَبِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: إنِّی لَا أقُولُ فِی الْغَضَبِ وَ الرِّضَا إلَّا الْحَقَّ ـ إنَّهُ لَا یَنْبَغِی لِی أنْ أقُولَ إلَّا حَقّاً ـ** «ای پیامبر الهی! من آنچه را که از تو می‌شنوم بنویسم؟ فرمود: آری! عرض کردم: چه در حال رضا و خوشنودی آن گفتار از شما سری زده باشد و چه در حال سَخَط و غَضَب؟ فرمود: بلی! آنگاه فرمود: گفتار من چه در حال رضا و چه در حال غضب نیست مگر عین گفتار حقّ؛ البتّه از مثل منی سزاوار نیست که گفتاری غیر از حقّ صادر شود.»

و در بعضی بدین عبارت است: **قَالَ رَسُولُ**

اللَهِ صلى الله عليه و آله: مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار. قَالَ: فَمَكَثْنَا قَرِيباً مِنْ شَهْرٍ لَا نُحَدِّثُ بِشَيْءٍ. فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ وَ نَحْنُ عِنْدَهُ جُلُوسٌ، كَأَنَّ عَلَى رُؤُوسِنَا الطَّيْرَ، فَقَالَ: مَا لَكمْ لَا تَحَدَّثُونَ؟!

فَقُلْنَا: سَمِعْنَاكَ يا رَسُولَ اللَهِ تَقُولُ: مَنْ تَقَوَّلَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ!

قَالَ: فَقَالَ: تَحَدَّثُوا وَ لَا حَرَجَ!

قَالَ: فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللَهِ! إِنَّكَ تُحَدِّثُنَا فَلَا نَأْمَنْ أَنْ نَضَعَ شَيئاً عَلَى غَيرِ مَوْضِعِهِ، أَ فَأَكْتُبُ عَنْكَ؟!

قال: نَعَمْ فَاكْتُبْ عَنّی! قال: قُلْتُ: فِی الرِّضا وَ السَّخَطِ؟! قَالَ: فِی الرِّضَا وَ السَّخَطِ.

«کسی که به من کلامی را از نزد خود نسبت دهد که من آن را نگفته‌ام پس باید نشیمنگاهش را در آتش مهیّا سازد. عبد اللَه بن عَمْرو (راوی حدیث) می‌گوید: ما قریب یک ماه درنگ نمودیم و ابداً از چیزی حدیث نکردیم. روزی که ما در حضور آنحضرت مودَّب و ساکت نشسته بودیم که گویا پرندگان بر روی سرهای ما نشسته‌اند و اگر تکان بخوریم پرواز می‌کنند، رسول خدا به ما فرمود: چرا حدیث نمی‌گوئید؟ عرض کردیم: ای پیغمبر خدا از تو شنیدیم که می‌گفتی: کسی که به من ببندد و نسبت دهد کلامی را که من نگفته‌ام باید نشیمنگاهش را در آتش مهیّا سازد!

راوی گفت: حضرت فرمود: حدیث کنید و باکی نیست!

راوی گفت: گفتم: ای رسول خدا! تو مطلبی را برای ما بیان می‌کنی و ما ایمن نیستیم جمله و مقداری از آن را در غیر جای خودش بگذاریم. آیا در این صورت هم اجازه دارم آن را از ناحیهٔ تو

بنویسم و به تو نسبت دهم؟ فرمود: بلی از ناحیهٔ من بنویس!

عرض کردم: چه در حالت خشنودی شما باشد و چه در حالت عصبانیّت شما؟! فرمود: آری! چه در حال خشنودی و چه در حال عصبانیّت من!»

و در بعضی از طرق این حدیث که مُعَافَا بن زَکَریَّا جریری قرار دارد، وی در ذیل حدیث می‌گوید: در این خبر دلالت روشنی است که راه درست آن است که علم باید ضبط گردد و لازم است حکمت را با کتابت و نوشتن تقیید و مهار نمود تا انکه آدم فراموشکار بدان مراجعه کند و انچه را که به نسیان سپرده است به یاد آورد و آنچه را که از دستش رفته و از ذهنش غروب نموده و دور افتاده است استدراک نماید؛ و دلالت دارد بر بطلان گفتار کسی که کتابت را مکروه و ناپسند می‌دارد.

و در خبر وارد است که: سُلَیْمان بن دَاوُد علیهماالسَّلام به بعضی از شیاطینی که اسیر نموده بود گفت: **مَا الْکَلَامُ؟! قَالَ: رِیحٌ. قَالَ: فَمَا تَقْییدُهُ؟! قَالَ: الْکِتَابُ!** «حقیقت گفتار چیست؟! گفت: باد است.

سلیمان گفت: چگونه می‌شود آن را در قید آورد و مهار

نمود؟! گفت: با نوشتن آن!»

و در بعضی از آنها با این عبارت است: **قَالَ: كُنْتُ أَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ أَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَهِ صلى الله عليه و آله، أُرِيدُ حِفْظَهُ. فَنَهَتْنِي قُرَيشٌ، فَقَالُوا: إِنَّكَ تَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ تَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَهِ صلى الله عليه و آله وَ رَسُولُ اللَهِ بَشَرٌ يَتَكلَّمُ فِي الْغَضَبِ وَ الرِّضَا! فَأَمْسَكْتُ عَنِ الْكتَابِ فَذَكَرْتُ ذَلِك لِرَسُولِ اللَهِ صلى الله عليه و آله؛ فَقَالَ: اكْتُبْ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا خَرَجَ مِنِّي إِلَّا حَقٌّ.**

«گفت: عادت من این طور بود که تمام مطالبی را که از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله می‌شنیدم می‌نوشتم و می‌خواستم آنها را از بَرْ کنم. قریش مرا از این عمل منع نمودند و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله می‌شنوی می‌نویسی، در حالی که رسول خدا هم بشری است که سخنانش در دو حال مختلف خشنودی و غَضَب است! من به علّت نهی قریش، دست از نوشتن برداشتم و آن را برای آن حضرت بازگو کردم. فرمود: بنویس! سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست از زبان من بیرون نمی‌آید مگر

سخن حق.»

و در بعضی وارد است: **فَأَسْتَعِينُ بِيدی مَعَ قَلْبِی؟ قَالَ: نَعَمْ!** «آیا من برای حفظ آن احادیث با دستم برای همراهی با حافظه‌ام مدد بجویم؟ فرمود: آری!»

و در بعضی وارد است: **شَبِّكُوهَا بِالْكَتْبِ!**[1] «آن مطلب را برای حفظ و نگهداریش با نوشتن در شبکه و دام درآورید!»

خطیب شش روایت با إسناد متّصل خود از أبوهریره آورده است که: «هیچ کس از اصحاب رسول خدا صلی اللَه علیه و آله روایتش از من بیشتر نیست جز عبد اللَه بن عَمْرو که او

---

[1] مقصود از قریش در اینجا خصوص ابوبکر و عمر و دستجات و طرفداران آنها بوده‌اند؛ به قرینه اینکه هر جا در روایات مطلبی به عنوان قریش مخالف با رسول خدا نقل شده است آنها بوده‌اند؛ و نیز از مُفاد سایر احادیث که ایشان رسول خدا را در امور دنیوی خطاکار می‌پنداشتند- عیاذاً باللَه و خود را ذورأی قلمداد می‌نمودند. و سابقاً هم دیدیم مراد عمر از اینکه می‌گفت: قریش زیر بار علی نمی‌رود، خودش بوده است! و از قرائن مختلفه دیگر نیز به دست می‌آید.

علاوه بر حفظ کردن روایات، آنها را می‌نوشت؛ و من نوشتن را نمی‌دانستم.» و عبارت همه متقارب است و در بعضی بدین الفاظ است:

مَا كانَ أَحَدٌ أَعْلَمَ بِحَدِيثِ رَسُولِ اللَهِ صلى الله عليه و آله مِنِّى إِلَّا عَبْدُ اللَهِ بْنُ عَمْرٍو، فَإِنَّهُ كانَ يَكْتُبُ بِيَدِهِ فَاسْتَأْذَنَ رَسُولَ اللَهِ صلى الله عليه و آله أَنْ يَكْتُبَ عَنْهُ مَا سَمِعَ فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَهِ، فَكانَ يَكْتُبُ بِيَدِهِ وَ يَعِى بِقَلْبِهِ، وَ أَنَا كُنْتُ أَعِى بِقَلْبِى[1]،[2] «هیچ کس به حدیث رسول خدا صلی اللَه علیه و آله داناتر از من نبود مگر عبد اللَه بن عَمْرو عاص؛ چون وی نوشتن می‌دانست و از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله اجازه خواست تا آنچه را که از آن حضرت می‌شنود بنویسد، رسول اللَه

---

[1] «تقیید العلم» ص ۸۲ تا ص ۸٤.

[2] این ادّعائی است که أبو هریره می‌کند و شواهد و أدلّه بر کذب او بسیار است. أبوهریره از علی بن أبی طالب علیه السّلام بُرید و به معاویه پیوست و از فرمانبرداران دستگاه و دربار او شد؛ و در جعل روایات دروغین دست توانا و ید طولائی دارد. در اینجا انصافاً شیخ محمود أبوریّه عالم سنّی مذهب مصری در کتاب «أَضْواءٌ عَلَى السُّنَّة المحمّديّة» و کتاب «أبو هريرة شيخ المضيرة»؛ و سیّد عبد الحسین شرف الدّین عامِلی عالم شیعی مذهب در کتاب «أبو هُرَيرة» و کتاب «النّصّ و الاجتهاد» داد سخن داده‌اند و مطلب را از همه جوانب بحث نموده و به طور کامل ایفا نموده‌اند، جزاهما اللَه عن الاسلام و الولاية و الحقّ و الحقيقة خير الجزاء.

به او اذن دادند. بنابراین هم او با دست می‌نوشت و هم با ذهن و حافظه‌اش حفظ می‌کرد؛ و من تنها با ذهن و حافظه‌ام حفظ می‌نمودم.»

کتاب صحیفهٔ صادقهٔ عبد اللَه بن عمرو در زمان رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم

خطیب پنج روایت با إسناد متّصل خود آورده است که «صَادِقَه» نام صحیفه‌ای بوده است که عبد اللَه بن عَمْرو از رسول خدا با کتابت خود گرد آورده است.

در بعضی بدین عبارت است: **الصَّادِقَةُ صَحِيفَةٌ كَتَبْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَهِ صلى الله عليه و آله.** «صادقه، صحیفه‌ای است که من آن را از بیانات رسول خدا صلی اللَه علیه و آله نوشته‌ام.»

و در بعضی بدین عبارت است که: مجاهد می‌گوید: **أَتَيْتُ عَبْدَ اللَهِ بْنَ عَمْرٍو فَتَنَاوَلْتُ صَحِيفَةً مِنْ تَحْتِ مَفْرَشِهِ، فَمَنَعَنِي. قُلْتُ: مَا كُنْتَ تَمْنَعُنِي شَيئاً! قَالَ: هَذِهِ الصَّادِقَةُ. هَذِهِ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَهِ صلى الله عليه و آله لَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ أَحَدٌ. إِذَا سَلُمَتْ لِي هَذِهِ وَ كِتَابُ اللَهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ الْوَهْطُ فَمَا أُبَالِي مَا كَانَتْ عَلَيهِ**

الدُّنْيا!

«من به نزد عبداللَه عمرو عاص آمدم و صحیفه‌ای را از زیر فراش او برداشتم. او مرا از خواندن آن منع کرد. گفتم: تا امروز تو آن‌چنان نبودی که از من چیزی را منع نمائی؟! گفت: این صحیفهٔ صادقه است. این آن مطالبی است که در اوقاتی که من در خدمت رسول اللَه صلّی اللَه علیه [و آله و سلّم] بودم از وی بلاواسطه شنیده‌ام و در اینجا آورده‌ام. اگر این صحیفه و کتاب خداوند تبارک و تعالی، و وَهْط برای من سالم بمانند، من هیچ باکی ندارم که دیگر بر دنیا چه می‌گذرد!»

و در بعضی تفسیر وَهْط را نموده است که: **وَ أَمَّا الْوَهْطَةُ فَأَرْضٌ تَصَدَّقَ بِهَا عَمْرُو ابْنُ الْعَاصِ كانَ يَقُومُ عَلَيهَا** «و امّا وَهْطَه زمینی است که پدرم: عمرو بن عاص که آن را آباد نموده بود و به آن می‌پرداخت، آن را جزء صدقات خود قرار داد.»

و در بعضی بدین عبارت است: أبو راشد حبرانی گفت: من به نزد عبد اللَه بن عمرو عاص رفتم و گفتم: از آنچه از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله شنیده‌ای برای من بیان کن! عبد اللَه صحیفه‌ای به

نزد من افکند و گفت: اینها نوشتجاتی است از من که از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله می‌باشد. من در آن نظر نمودم، دیدم نوشته بود:

إنَّ أبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ قَالَ: يا رَسُولَ اللهِ! عَلِّمْنِي مَا أقُولُ إذَا أصْبَحْتُ وَ إذَا أمْسَيتُ، فَقَالَ: يا بَابَكرٍ! قُلِ: اللَهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَ الْارْضِ، عَالِمَ الْغَيبِ وَ الشَّهَادَةِ، لَا إلَهَ إلَّا أنْتَ، رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَلِيكَهُ، أعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي، وَ شَرِّ الشَّيطانِ وَ شِرْكِهِ، وَ أنْ أقْتَرِفَ عَلَى نَفْسِي سُوءاً، أوْ أجُرَّهُ إلَى مُسْلِمٍ[1]،[2]

«به درستی که ابوبکر صدّیق گفت: ای پیغمبر خدا! مرا دعائی تعلیم کن که چون صبح شود و شب

---

[1] «تقیید العلم» ص ٨٤ و ص ٨٥.

[2] حضرت استادنا الاعظم آیة اللَه علّامهٔ طباطبائی قدّس اللَه نفسه روزی بیان می‌فرمودند که از طریق برخورد و گفتار رسول خدا صلی اللَه علیه و آله با أفراد مختلف این طور بر می‌آید که با همان جملات مختصر و کوتاه خود به طور اجمال از آتیه و سرگذشت او، و ایمان و کفر و ارتداد او، و یا از ثبات قدم و اسلام راستین او خبر می‌داده‌اند. روی این بیان از تعلیم دعای رسول خدا به ابوبکر استفاده می‌شود که دچار شرّ نفس و شرّ و شرک شیطان و أعمال ناپسند و زشتی نسبت به خود بوده است و آنها را به مسلمین می‌کشانیده است. خود أبوبکر در خطبهٔ اوّل پس از ارتحال رسول خدا صلی اللَه علیه و آله که به منبر رفت اعتراف بدین حقیقت نمود که: إنّ لی شیطاناً یَعْتَرینی فإذا زِغت فقوّمونی. «بدرستی که من شیطانی دارم که مرا فرا می‌گیرد پس زمانی که از حقّ منحرف شدم شما مرا راست کنید و بر پا دارید»!

شود آن را بخوانم! فرمود: ای ابوبکر! بگو: بار پروردگارا! تو هستی که شکافنده و آفرینندهٔ آسمانها و زمین می‌باشی! بر غیب و آشکارا عالِم هستی، معبودی جز تو نیست، پروردگار و تربیت کننده و صاحب اختیار تمام موجودات می‌باشی! من به تو پناه می‌برم از شرّ نَفْسَم، و از شرّ و شرک شیطان، و از آنکه من برای خودم کار زشت و بدی را انجام دهم، و یا آن زشتی و بدی را به سوی مسلمانی بکشانم»!

کتابت در زمان رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم

خطیب أیضاً برای تأکید امر کتابت در زمان رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم روایتی را آورده است که آن حضرت راجع به أبوشاة گفتند که: اصحاب خطبه‌ای را که او از آن حضرت شنیده بود برای وی بنویسند. و این مطلب را از أبوبکر أحمد بن محمّد بن غالب فقیه خوارزمی با سند متّصل خود از ولید بن مسلم از أوزاعی از یحیی بن أبی کثیر از أبوسلمة بن عبد الرّحمن از أبوهریره آورده است که گفت:

لَمَّا فَتَحَ اللهُ تَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ [و ءَالِه] وَ سَلَّمَ مَكَّةَ قَامَ فِى النَّاسِ فَحَمِدَ اللهَ، وَ أَثْنَى عَلَيهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَبَسَ عَنْ مَكَّةَ الْفِيلَ، وَ سَلَّطَ عَلَيهَا رَسُولَهُ وَ الْمُؤمِنينَ؛ وَ إِنَّهَا لَمْ تُحَلَّ لِأَحَدٍ كانَ قَبْلِى، وَ إِنَّمَا أُحِلَّتْ لِى سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ؛ وَ إِنَّهَا لَنْ تُحَلَّ لِأَحَدٍ بَعْدِى، فَلا يُنَفَّرُ صَيْدُهَا، وَ لَا يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَ لَا تُحَلُّ سَاقِطَتُها إِلَّا لِمُنْشِدٍ! وَ مَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ: إِمّا أَنْ يُفْدِىَ و إِمّا أَن يَقْتُلَ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: إِلَّا الْإِذْخِرَ يا رَسُولَ اللهِ؛ فَإِنَّا نَجْعَلُهُ فِى قُبُورِنَا وَ بُيُوتِنَا، فَقَالَ: إِلَّا الإِذْخِرَ. فَقَامَ أَبُو شَاةٍ ـ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ ـ فَقَالَ: اكْتُبُوا لِى يا رَسُولَ اللهِ! فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلَّى اللهُ عَليهِ [و ءاله]: اكتُبُوا لِأَبِى شَاةٍ!

«چون خدای تعالی مکّه را بر روی رسولش صلی اللَه علیه و آله و سلّم گشود، در میان مردم به خطبه

برخاست، حمد و ثنای خدا را بجای آورد و سپس گفت: خداوند تبارک و تعالی فیل را از ورود به مکّه حبس نمود، و رسول خود و مؤمنان را بر مکّه مسلّط فرمود؛ ورود و جنگ و فتح در مکّه برای أحدی پیش از من حلال نبوده است و فقط در یک ساعت از یک روز برای من حلال شد، و پس از من هم برای أحدی حلال نخواهد بود.

بنابراین نباید صید مکّه را دنبال کرد و فراری داد، و نباید خار آن را چید، و برداشتن چیزی که در آن بر زمین افتاده و صاحبش معلوم نمی‌باشد حلال نیست مگر برای جویندهٔ صاحب آن. و کسی که کشته‌ای از او کشته شود بهترینِ از این دو طریق را انتخاب می‌نماید: یا آنکه از آنها فِدْیَه و پول خون می‌گیرد، و یا اینکه قاتل را می‌کشد.

در این حال عبّاس گفت: آنچه را که حرام است کندن آنها غیر از إذخِر (گور گیاه) بوده باشد ای رسول خدا، چرا که ما آن را در قبورمان می‌گذاریم و در خانه‌هایمان بکار می‌بریم! رسول خدا فرمود: مگر إذْخِر.

در این حال أبوشاة که مردی از اهل یمن بود

برخاست و گفت: ای رسول خدا، شما این مطالب را برای من بنویسید! رسول خدا صلی اللَه علیه و آله فرمود: برای أبو شاة بنویسید!»

راوی این روایت: ولید بن مسلم می‌گوید: من به أوزاعی گفتم: مُراد و منظور گفتار أبو شاة که می‌گوید: اکتُبُوا لِی یا رَسُولَ اللَهِ چیست؟ گفت: مقصودش خطبه‌ای است که از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم شنید.»[1]

اینها مجموعهٔ مطالبی بود که خطیب بغدادی در کتاب خود: «تقیید العلم» برای اثبات و اهمیّت کتابت، و امر رسول خدا صلی اللَه علیه و آله بدین امر خطیر آورده است. و همان طور که ملاحظه

---

[1] «تقیید العلم» ص ٨٦. و یوسف العشّ در تعلیقه گوید: مشابه این روایت از یحیی بن أبی کثیر در «بخاری» ج ١ ص ٤٠- ٤١، ک ٣ ب ٣٦ و شرح آن در «ارشاد السّاری» ج ١، ص ١٦٨ و «عمدة القاری» ج ١، ص ٥٦٧ و «فتح الباری» ج ١، ص ١٨٤؛ و مثل این روایت با اختصار از ولید ابن مسلم در «صحیح ترمذی» ج ٢، ص ١١٠؛ و از یحیی بن أبی کثیر در «اسد الغابة» ج ٢، ص ٣٨٤ و «تیسیر الوصول» ج ٣، ص ١٧٦؛ و مثل این روایت با تقارب لفظ از ولید بن مسلم در «المحدّث الفاصل» ج ٤، ص ٢١؛ و با اختصار از أوزاعی در «جامع بیان العلم» ج ١، ص ٧٠؛ و بدون سند در «معالم السّنن» ج ٤، ص ١٨٤ و «استیعاب» ج ٢، ص ٧١٧ و «مقدّمهٔ ابن صلاح» ص ١٧٠ آمده است.

می‌شود ذکری از «صحیفهٔ أمیر المؤمنین» علیه السّلام نیست، و حتّی از استشهاد به کتابت رسول خدا در حین موت که قلمی و قرطاسی طلبیدند تا بنویسند برای اُمَّت چیزی را که پس از آن هیچگاه گمراه نگردند، یادی نکرده است.

تعمّد خطیب در عدم نقل روایات منع عمر از کتابت رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم

و این مطلب به قدری شگفت‌آور است که تعجّب یُوسُف العشّ مُصَحِّح و مُصَدِّر و مُعَلِّق کتاب را برانگیخته است تا جائی که نتوانسته است خودداری نماید و در تعلیقه آورده است: بسیار عجیب است که از نظر خطیب استشهاد به کتابی که رسول خدا صلی اللَه علیه و آله اراده فرمود در حال وفاتش بنویسد، دور شده و مورد سهو و خطا قرار گرفته است. و آن خبر در «صحیح بخاری» طبع لیدن ج ۱، ص ٤١ و «صحیح مسلم» با شرح نووی ج ۲، ص ٤٢ و «تاریخ طبری» ج ٤، ص ١٨٦ و ص ١٨٧ و «اُسْدُ الغابَة» ج ۳، ص ۳۰۵ و شرح حدیث در «ارشاد السّاری» ج ۱، ص ١٦٩ و «فَتْح الباری» ج ۱، ص ۱۸۵ ـ ۱۸۷ و «عمدة القاری» ج ۱، ص ۵۷۵ و

«شرح مسلم» نووی ج ۲، ص ٤٣ موجود است.[1]

منع عمر از کتابت بر اساس أغراض سیاسی بوده است

و حقیر نویسنده این سطور گوید: این سهو خطیب سهوِ تعمّدی بوده است که غالباً بل اکثراً در میان علمای عامّه دیده می‌شود که از این اشتباهات عمدی بسیار می‌کنند از حذف و تحریف و تغییر و تقطیع و عدم ذکر روایت رأساً؛ و اینها همه شواهد روشن و أدلّه واضحی است بر بطلان آراء و مذهب آنها که بر اساس وحشت و إرعاب مردم و إسکات و تعطیل بیان حقّ بنا نهاده‌اند؛ و همان طور که خلیفه شان عَلَناً در حضور جماعت گفت: «این مَرْدَک هذیان می‌گوید؛ برای ما کتاب خدا کافی است؛» اینها بر همان پایه و اساس دست از روایات اهل بیت که در همان زمان

[1] همان مصدر.

مشخّص و مدوّن بوده است شسته‌اند؛ چرا که این روایات در نزد مصدر ولایت أمیر المؤمنین علیه السّلام همگی موجود و محفوظ و مدوّن بوده است، غایة الأمر عامّه که مقصد و مَمشایشان بر خلاف منهاج اهل بیت است با ایجاب ضرورت سیاسی باید بدین روایات توجّه نکنند، بلکه آنها را مطرود و ممنوع به شمار آرند، چرا که این روایات که تفسیر آیات قرآن و روایاتی دربارهٔ مقام و منزلت صاحب ولایت است با خلافت غاصبهٔ آنان متضادّ است و حتماً برای بر اریکه نشاندن خود باید اهل بیت و روایات و کتابهایشان را مهجور دارند؛ و گرنه جمع میان ضدَّین و متناقضین می گردد.

بر روی همین اصل عمر گفت: حَسْبُنَا کِتَابُ اللهِ؛ و در آن مجلسِ الرَّزِیة کُلّ الرَّزِیَّة در حضور رسول الله سر و صدا و غوغا راه انداخت و کلام درهم و پیچیده و لَغَطْ پیدا شد و پیامبر از نوشتن و کتابت صرفنظر کرد و به رفیق اعلی رهسپار گشت.

شما فرض کنید آن مکتوب پیامبر دربارهٔ وصایت مولی الموالی أمیرالمؤمنین علیه السّلام هم

نباشد بالأخره هر چه بود نامه‌ای بود که در آن عدم ضلالت و گمراهی امَّت الی الأبد تضمین شده بود.

کسی نیست که به این طرفداران و دایگان از مادر مهربان‌تر بگوید: آن نامهٔ پیامبر هر چه بود تضمین سعادت و عدم ضلالت امَّت از جانب رسول خدا به طور جاودان بود، عُمَر به چه مجوّز عقلی و وجدانی و شرعی امَّت را از این فیض تا روز قیامت محروم گردانید؟!

عیناً قضیّهٔ مالک بن نُوَیْره است که چون وی از پرداخت زکوة به صندوق ابوبکر امتناع نمود و گفت باید به صندوق خلافت و ولایت حقّهٔ حقیقیّهٔ علیّ بن أبی طالب علیه السّلام پرداخت گردد، خالد بن ولید با آن طرز فجیع و فظیع وی را به اتّهام ارتداد کشت، و عذرش در نزد ابو بکر مقبول افتاد، چرا که اگر انتشار می‌یافت که مالک بن نُوَیره مرتد نشده است، او مسلمان است غایة الأمر دنبال صندوق راستین می‌آید تا وجوهات و زکوات خودش و قومش را بدانجا بریزد؛ و اگر أبو بکر، خالد بن ولید را به جرم قتل مرد مسلمان قصاص می‌کرد و

می‌کشت، با یک چشم به هم زدن مطلب

انتشار می‌یافت و همه به پیروی مالك برای مخالفت با أبوبکر سربلند می‌نمودند؛ و در این صورت مشهود بود که چه می‌شد و أبداً دستگاه خلافت آنان پایدار و برقرار نمی‌ماند. این جمع میان ضدّین و متناقضین بود. لهذا برای آنکه مطلب افشا نگردد، زود سرش را به هم آوردند وَ إلّا اتَّسَعَ الخَرْقُ عَلَى الرَّاقِعِ (در آن صورت نه تنها نمی‌توانستند آن پارگی را وصله نهند، بلکه پارگی همه جا را می‌گرفت، و جز زبونی و درماندگیِ دستگاه خلافت چیزی ثمر نمی‌داد).

این رازی بود که خالد در گوش ابوبکر گفت؛ و أبو بکر هم صحیح و معقول دانست و او را تبرئه نمود و چون أبوبکر به عمر که از مخالفان خالد در این داستان بود گفت، او هم قبول نمود و دست از اصرار بر إعدام خالد برداشت، و همه با هم صفا کردند و سر کاسهٔ آش داغ نشستند و به خوردن مشغول شدند.

منع عمر از کتابت حدیث پیامبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم

جمله حَسْبنا کتابُ اللَه، به قدری نامعقول است که عامّه در تفسیر آن سر به زیر افکنده و شرمگین‌اند. امّا در آنجا عُمَر برای درهم شکستن ولایت و خرد کردن و نابود ساختن آن، با آنکه خودش خوب می‌داند عبارت غلطی است و قرآن کتاب الهی بدون سنّت و مفسّری از رسول اللَه تمامیّت ندارد، مع‌ذلک جلوی نوشتار رسول اللَه را گرفت و از آوردن قلم و کاغذ منع نمود.

و آنگاه در زمان خلافت خود با شدیدترین وجهی جلوی بیان حدیث و احوال رسول خدا را گرفت؛ و نه تنها کتابت حدیث را منع کرد، بیان شفاهی آن را نیز بأشدِّ وجه منع نمود. چرا؟! برای آنکه احادیث وارده از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله در مدّت بیست و سه سال دربارهٔ وصایت و إمامت و إمارت و خلافت بلافصل مقام ولایت بازگو نگردد. این روایات بیانی است که درست در جهتِ مَمْشیٰ و مَجْریٰ و منهاج خلافت غاصبه قرار دارد؛ و چگونه می‌توان مردم را در کتابت و بیان آن همه احادیث آزاد گذارد آنگاه یورش بر خانهٔ فاطمه برد، و أمیرالمؤمنین را برای بیعت و تمکین به مسجد

سوق داد؟

شیخ محمود أبورَیَّه بعد از ردّ این حدیثِ مروی

از طرق عامّه: أَلَا وَ إِنِّ قَدْ

اُوتِیتُ الْکِتَابَ وَ مِثْلَهُ مَعَهُ «آگاه باشید که: به من کتاب (قرآن) و مثل قرآن با آن داده شده است» می‌گوید: و اگر مطلب از این قرار بود، پس چرا پیامبر به کتابت این مِثْل همّت نگماشت در زمان حیاتش در وقتی که آن را از پروردگارش تلقّی می‌کرد همان طور که به کتابت قرآن عنایت داشت؟

تا آنکه می‌گوید: آیا صحیح است پیامبر نصف آنچه را که به او وحی شده است رَها و یَله گذارد تا آنکه بدون قید و نوشتن در میان أذهان بماند، این یک آن را بگیرد، و آن یک آن را فراموش نماید، و آن سیمی بر آن چیزی بیفزاید، از قبیل چیزهائی که در غیر مدوَّناتِ در کتابی محفوظ، پیش می‌آید؟ و آیا متصوَّر است پیغمبر با این طرز عملش رسالتش را آن طور که باید تبلیغ نموده باشد؟ و امانت را به طور کامل به اهلش سپرده باشد؟!

این حدیث کجا بود هنگامی که پیامبر در مرض أخیر خود که بعد از آن به سوی پروردگارش رهسپار شد، و پس از اینکه آیه: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ

عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً[1] نازل شده بود، گفت: **إنِّي وَ اللهِ مَا تَمَسَّكُون عَلَيَّ بِشَيْءٍ، إنِّي لَمْ اُحِلَّ إلَّا مَا أحَلَّ الْقُرْآنُ، وَ لَمْ اُحَرِّمْ إلَّا مَا حَرَّمَ الْقُرْآنُ؟!**[2]

«سوگند به خدا، من عهده دار عمل شما نمی‌باشم، و شما هیچ دستاویز و بهانه‌ای نسبت به من ندارید! و من حلال ننمودم مگر آنچه را که قرآن حلال نموده است، و حرام نکردم مگر آنچه را که قرآن حرام کرده است!»

از این گذشته کجا بود این حدیث زمانی که أبوبکر به مردم گفت: بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ كِتَابُ اللهِ، فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهُ، وَ حَرِّمُوا حَرَامَهُ! «در میان من و شما کتاب خداست؛ پس حلالش را حلال بشمارید، و حرامش را حرام بدانید!»

---

[1] آیه ۳، از سوره ۵: مائده.

[2] «سیره ابن هشام» ج ٤، ص ۳۳۲]تعلیقه[.

و کجا بود این حدیث وقتی که رسول خدا صلی اللَه علیه و آله در حال احتضار بود و می‌خواست کتابی بنویسد تا امَّت پس از وی گمراه نگردند و عمر گفت: حَسْبُنَا کتَابُ اللَهِ؟!

تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: ما می‌بینیم که صحابهٔ رسول خدا به عدم کتابت اکتفا ننمودند بلکه از روایت حدیث اعراض می‌کردند و از بیان آن نهی می‌نمودند، و در قبول أخبار و أحادیث تشدید خطیری بجای می‌آوردند.

ذَهَبی در «تذکرة الحُفَّاظ» می‌گوید: از مراسیل ابن أبی ملیکه[1] آن است که: أبو بکر مردم را پس از فوت پیغمبرشان جمع کرد و گفت: إنَّکُمْ تُحَدِّثُونَ عَنْ رَسُولِ اللَهِ أحَادِیثَ تَخْتَلِفُونَ فِیهَا، وَ النَّاسُ بَعْدَکُمْ أشَدُّ اخْتِلَافاً؟ فَلَا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللَهِ شَیئاً؛ فَمَنْ سَأَلَکُمْ فَقُولُوا: بَینَنَا وَ بَینَکُمْ کتَابُ اللَهِ، فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهُ، وَ

---

[1] ج ۱، ص ۳. و ابن أبی ملیکه همان عبد اللَه بن عبید اللَه بن أبی ملیکهٔ قرشی تمیمی مکّی است که قاضی مکّه در زمان ابن زبیر بوده است، مردی پیشوا و فقیه و فصیح و سخنگو بوده است. همگی بر توثیق او متّفقند و از کسانی که از او روایت می‌کنند لیث بن سَعد است. وی در سنهٔ ۱۱۷ هجری فوت نمود. این روایت را شیخ محمّد خضری در کتاب «التشریع الإسلامی» ص ٦٣ آورده است.]تعلیقه[

حَرِّمُوا حَرَامَهُ!

«شما مطالبی را از رسول خدا بیان می‌کنید که در آن احادیث اختلاف دارید، و بعد از شما اختلاف مردم شدیدتر خواهد شد. بنابراین هیچ حدیثی را از رسول خدا بیان نکنید؛ و هر کس از شما مسئله‌ای پرسید بگوئید: در میان ما و شما کتاب اللَه است، حلالش را حلال، و حرامش را حرام بشمرید!»

و ابن عَساکِر از محمّد بن إسحق از صالح بن ابراهیم بن عبد الرّحمن بن عَوْف روایت کرده است که: عُمَر بن خطّاب نمرد مگر آنکه به سوی اصحاب رسول اللَه در جمیع آفاق فرستاد و همه را جمع کرد: عبد اللَه بن حُذَیفة؛ و أبَا الدَّرْدَاء، و أبَا ذَرّ، و عَقَبَة بن عامِر، و بدیشان گفت: این احادیثی که شما در آفاق از رسول خدا افشا کرده‌اید چیست؟! گفتند: آیا ما را منع می‌کنی؟ گفت: نه، در نزد من باید بمانید؛ و

سوگند به خدا تا من زنده هستم نباید از نزد من جای دیگر بروید، و ما داناتریم، ما از شما می‌گیریم و به شما ردّ می‌کنیم! و ایشان از عمر مفارقت ننمودند تا زمانی که عمر مرد.[1]

و ذَهَبی در «تذکرة الحُفَّاظ» از شعبه، از سعید بن ابراهیم، از پدرش آورده است که: عُمَر، ابن مَسعود و أبو دَرْدَاء و أبو مَسعود أنصاری را حبس نمود و گفت: شما روایات بسیاری را از رسول خدا نقل کرده‌اید![2] ایشان را در مدینه زندانی نمود و عثمان ایشان را آزاد کرد.[3]

و ابن سَعد و ابن عَساکِر از محمود بن لُبَیْد روایت کرده‌اند ـ با لفظ ابن سعد ـ که گفت: شنیدم عُثمان بن عَفَّان بر منبر می‌گفت: جایز نیست برای کسی که

---

[1] این عبارت را ابن عساکر و محمّد بن اسحق تخریج نموده‌اند.]تعلیقه[

[2] «تاریخ التّشریع الإسلامی» ج ۱، ص ۷ و ص ۱۲۳، و کتاب «تمهیدٌ لتاریخ الفلسفة الإسلامیّة» شیخ مصطفی عبد الرزّاق، ص ۱٦۱.]تعلیقه[

[3] ابوبکر بن عربی در کتاب «العواصم من القواصم» که در مقام دفاع از عثمان در آنچه از مظالم و مناکیر به وی نسبت داده‌اند با عین این عبارت به دفاع برآمده است: و عجیب آن است که اشکالاتی بر عثمان وارد می‌کنند که نظیر آنها را عمر انجام داده است. زیرا که روایت شده است که عمر بن خطّاب ابن مسعود را با چند نفر صحابی دیگر یک سال در مدینه حبس نمود تا آنکه کشته شد و عثمان ایشان را آزاد کرد و گناهشان آن بود که: آنها روایت از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله زیاد بیان می‌کرده‌اند. (ص ۷۵ و ص ۷٦)]تعلیقه[

حدیثی را که در زمان أبوبکر و عمر نشنیده است روایت نماید؛ و من که حدیثی را بیان نمی‌کنم نه از جهت آن است که از بهترین فراگیرندگان روایت در میان اصحاب رسول خدا نیستم، بلکه ازاین‌جهت است که شنیدم که می‌گفت: مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَقَدْ تَبَوَّأَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار. «کسی که به من گفتاری را نسبت بدهد که من نگفته‌ام تحقیقاً جای خود را در آتش مهیا ساخته است.»

و در کتاب «جَامِعُ بیان العِلْم و فَضْلِهِ»[1] که مؤلّفش حافظ مغرب ابن عَبدِ البرّ می‌باشد از شعبی از قَرَظة بن کَعْب حکایت نموده است که گفت:

خَرَجْنَا نُرِيدُ الْعِرَاقَ فَمَشَى مَعَنَا عُمَرُ إِلَى صِرَارٍ[2] ثُمَّ قَالَ لَنَا: أَ تَدْرُونَ لِمَ مَشَيتُ مَعَكمْ؟! قُلْنَا: أَرَدْتَ أَنْ تُشَيِّعَنَا وَ تُكْرِمَنَا! قَالَ: إِنَّ مَعَ ذَلِك لَحَاجَةً خَرَجْتُ لَهَا: إِنَّكمْ لَتَأْتُونَ بَلْدَةً لِأَهْلِهَا دَوِيٌّ كدَوِيِّ النَّحْلِ، فَلَا

---

[1] ج ۲، ص ۱۲۰.]تعلیقه[

[2] صِرار با کسره، موضعی است نزدیک مدینه و در روایتی است: خرجنا فَشَيَّعَنَا.]تعلیقه[

تَصُدُّوهُمْ بِالأحَادِيثِ عَنْ رَسُولِ اللَهِ وَ أنَا شَرِيكُكُمْ!

قَالَ قَرَظَةُ: فَمَا حَدَّثْتُ بَعْدَه حَديثاً عَنْ رَسُولِ اللَهِ.

و فى رواية اُخرى: إنَّكمْ تَأتُونَ أهْلَ قَرْيَةٍ لَهَا دَوِىٌّ بِالْقُرْآنِ كدَوِىِّ النَّحْلِ فَلَا تَصُدُّوهُمْ بِالأحَادِيثِ لِتَشْغَلُوهُمْ. جَوِّدُوا[1] الْقُرآنَ وَ أقِلُّوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُول اللَهِ وَ أنَا شَرِيكُكُمْ![2]

فَلَمَّا قَدِمَ قَرَظَةُ قَالُوا: حَدِّثْنَا! فَقَالَ: نَهَانَا عُمَرُ[3]،[4]

وَ فِى الاُمِّ لِلشَّافِعىِّ روايةُ الرَّبِيعِ بنِ سُلَيمانَ: فَلَمَّا قَدِمَ قَرَظَةُ قَالُوا: حَدِّثْنَا! قَالَ: نَهَانَا عُمَرُ!

«ما از شهر مدينه بيرون آمديم و عازم عراق بوديم. عمر با ما تا صِرار پياده بدرقه نمود و سپس به ما گفت: آيا می‌دانيد چرا من با شما آمده‌ام؟! گفتيم: می‌خواستی تا ما را مشايعت كنی و گرامی بداری!

---

[1] در عبارت علّامهٔ أمينی ج ٦، ص ٢٩٤ از «الغدير» وارد است: جرّدوا القرآن يعنی آن را بدون تفسير تعليم كنيد!

[2] و در شرح ابن أبی الحديد ج ٣، ص ١٢٠ آورده است و در «السّنّة قبل التدوين» ص ١٠٠ آورده است.

[3] اين اضافی از كتاب «تذكرة الحفّاظ» ذهبی است و حاكم در «مستدرک» ج ١، ص ١٠٢ آن را صحيح شمرده است.

[4] و در «سنن دارمی» ج ١، ص ٨٥ و «سنن ابن ماجه» ج ١ ص ١٦ و «مستدرک» حاكم ج ١، ص ١٠٢ و «جامع بيان العلم» ج ٢ ص ١٢٠ و «تذكرة الحفّاظ» ج ١، ص ٣ بنا به نقل علّامهٔ امينی در «الغدير» ج ٦، ص ٢٩٤، و «السّنّة قبل التدوين» ص ٩٧ آورده است.

گفت: علاوه بر این حاجتی داشتم و برای آن از مدینه بیرون شدم. حقّاً شما به سوی شهری می‌روید که اهل آنجا مانند صدای زنبور

با خواندن قرآن صدا و زمزمه دارند؛ شما به واسطهٔ بیان احادیثی از رسول خدا ایشان را باز ندارید و من در این امر شریک شما می‌باشم! قرظه گفت: پس از این توصیهٔ عمر من حتّی یک حدیث از رسول خدا بیان ننمودم.

و در روایت دیگری است: شما حقّاً به سوی شهری می‌روید که صوتشان در حال قرائت قرآن مانند صدای زنبور است، بنابراین با بیان احادیث آنان را باز ندارید تا از قرآن به غیر قرآن مشغول گردند. قرآن را صحیح و استوار بدارید، و روایت از رسول اللّه را کم نمائید، و من در این امر شریک شما می‌باشم!

چون قرظه وارد عراق شد، گفتند: برای ما از رسول خدا بیان کن! گفت: عمر ما را منع نموده است.

و شافعی در کتاب «الاُمّ» به روایت ربیع بن سلیمان آورده است که: چون قرظه وارد شد مردم عراق به او گفتند: از احادیث رسول اللَه برای ما بیان کن! گفت: عمر ما را نهی کرده است.»

وَ کانَ عُمَرُ یَقُولُ: أقِلُّوا الرِّوایَةَ عَنْ رَسُولِ اللَهِ

إِلَّا فِيمَا يُعْمَلُ بِهِ.[1،2]

داستان صُبَيْغ تَمِيمی بن عَسَل و زدن او را دويست تازيانه در دو بار، و بدنش را خونين كردن به جهت سؤالی كه در معنی الذَّارِياتِ ذَرْواً از عمر نموده بود، ما در جلد دوازدهم از «امام‌شناسی» درس ١٧٤ تا ١٧٦، ص 175 تا ص 178 از سيوطی و ابن كثير از بزّاز و دار قُطْنی در «إفراد» و ابن مَرْدوَيه و ابن عَساكر و از «سُنَن دارِمی» و از «سيرهٔ عمر» تأليف ابن جَوْزی، و از «كنز العُمّال» از نصر مقدّسی و اصفهانی و ابن أنباری و أَلْكانی، و از «فتح الباری» و از «فتوحات مكّيه» ذكر نموده‌ايم.

عُمَر چهار چيز را اكيداً ممنوع نمود: اوّل سؤال از آيات مشكلهٔ قرآن؛ دوم سوال

---

[1] «أضواءٌ على السُّنَّة المحمّديّة» طبع سوّم، دار المعارف مصر، ص ٥٢ تا ص ٥٥ و تمام جريان قضيّه قرظة بن كعب را علّامه أمينی در «الغدير»، ج ٦ ص ٢٩٤ در باب نوادر الأثر فی علم عمر ذكر نموده است.

[2] فيما يعمل به؛ يعنی سنّت عمليّه (ص ١٠٧ ج ٨ البداية و النهاية).]تعليقه[

از احکام و تکالیفی که هنوز واقع نشده است؛ سوم: بیان أحادیث رسول اللَه؛ چهارم: کتابت حدیث.

عمر برای عملی نمودن این امور صحابهٔ معروف رسول اللَه را با شلّاق می‌زد و حبس می‌نمود.

علّامهٔ امینی گوید: چون عمر أبوموسی أشعری را به عراق اعزام نمود به او گفت: تو به سوی قومی می‌روی که اهل آنجا صداهایشان در مساجدشان مانند صدا و زمزمهٔ زنبور عسل به قرائت قرآن بلند است؛ پس آنها را بر همین حال واگذار و به احادیث مشغولشان مساز؛ و من در این امر شریک تو هستم.

این مطلب را ابن کثیر در تاریخش ج ۸، ص ۱۰۷ ذکر نموده است و گفته است: این قضیّه از عمر معروف است.

و طَبَرانی از ابراهیم بن عبد الرّحمن تخریج نموده است که: عمر سه نفر را حبس کرد: ابن‌مسعود و أبو دَرْدَاء و ابو مسعود انصاری، و گفت: شما حدیث از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله زیاد نقل

نموده‌اید. در مدینه آنها را محبوس نمود تا اینکه کشته شد.[1]

و در عبارت حاکم در «مستدرک» ج ۱، ص ۱۱۰ این طور آمده است: عمر بن خطّاب به ابن مسعود و ابو درداء و ابوذر گفت: این حدیثی که از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله نقل کرده‌اید چیست؟! و من گمان دارم که عمر ایشان را در مدینه تا زمانی که کشته شد حبس نمود.

و در لفظ جمال الدِّین حَنَفی این طور آمده است که: عمر أبو مسعود و أبو دَرْداء و أبوذر را حبس کرد تا وقتی که کشته شد و به آنها گفت: مَا هَذَا الْحَدِیثُ عَنْ رَسُولِ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله؟! «این حدیث کردن از رسول خدا چیست که شما می‌کنید؟!» و من چنین گمان دارم که تا وقتی که کشته شد آنان را در مدینه حبس کرد. و همین طور این عمل

---

[1] «تذکرة الحفّاظ» ج ۱، ص ۷، «مجمع الزوائد» ج ۱، ص ۱۴۹، و محشّی کتاب آن را صحیح شمرده و گفته است: ثبوت این حدیث از عمر صحیح است از راههای بسیاری، و عمر در حدیث شدید بود.]تعلیقه[

را با أبو موسی أشْعری با وجود عدالتش در نزد وی انجام داد. (المعتصر، ج ۱، ص ٤٥٩)

و عمر به أبو هریره گفت: دست از حدیث از رسول خدا [صلّی اللَه علیه و آله و سلّم] بر می‌داری یا تو را به زمین دَوْس بفرستم؟![1] م ـ و به کعب الاحْبار گفت: دست از حدیث بر می‌داری یا تو را به زمین قِرَدَة (میمونها) بفرستم؟! (تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰٦)

و ذَهَبی در «تذکره» ج ۱، ص ۷ از أبو سَلمه روایت کرده است که من به أبوهریره گفتم: همان گونه که اینک حدیث می‌کنی در زمان عمر هم می‌کردی؟! گفت: اگر من در زمان عمر مانند زمان شما حدیث می‌کردم مرا با تازیانهٔ خود می‌زد.

أبو عَمْرو از أبوهریره تخریج نموده است که می‌گفت: من احادیثی را برای شما روایت نموده‌ام که اگر در زمان عمر بن خطّاب حدیث می‌کردم مرا با تازیانهٔ دستی خود می‌زد. (جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۲۱)

---

[1] ابن عساکر کما فی «کنز العمّال» ج ۵، ص ۲۳۹ آن را تخریج نموده است. و أبوزرعه أیضاً کما فی «تاریخ ابن کثیر» ج ۸، ص ۱۰٦ تخریج کرده است.]تعلیقه[

و در عبارت زُهْری این طور وارد است که: مگر من می‌توانستم آن طور که الآن برای شما حدیث می‌کنم در زمان حیات عمر حدیث کنم؟! سوگند به خدا که در آن صورت یقین داشتم که تازیانۀ او با پوست پشت بدن من تماس پیدا می‌کرد.

و در عبارت ابن وَهَب این طور وارد است که: حقّاً من برای شما أحادیثی را بیان نموده‌ام که اگر در زمان عمر و یا نزد عمر بدان لب می‌گشودم یقین داشتم که سَرم را می‌شکافت. (تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۷)

در پی آمد و دنبال این واقعه شعْبی گفت: من با عبد اللَه بن عُمَر دو سال و یا یک سال و نیم نشستم و از وی نشنیدم حدیثی را از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله نقل کند مگر یک حدیث را.[1]

و سائب بن یزید گفت: من با سَعْد بن مالک از مدینه تا مکّه مصاحب بودم و

[1] «سُنَن دارمی» ج ۱، ص ۸٤، «سُنَن ابن ماجة» ج ۱، ص ۱۵.]تعلیقه[

حتّی یک حدیث از او از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله نشنیدم (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ١٦)

و أبوهریره گفت: ما ابداً قدرت نداشتیم بگوئیم: قال رسول اللَه، تا زمانی که عمر کشته شد (تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۷)

ردّ علّامه امینی بر عمر در منع کتابت حدیث

امینی گوید: آیا بر خلیفه پنهان بود که ظاهر کتاب و قرآن، امّت را از سُنَّت بی نیاز نمی‌نماید؟ و سنّت با قرآن مفارقت نمی‌کند تا بر پیغمبر در کنار حوض کوثر وارد شوند؟ و حاجت امَّت به سنّت رسول خدا کمتر از حاجتشان به ظاهر کتاب نیست؟

وَ الْکِتَابُ کَمَا قَالَ الأَوْزَاعِیُّ وَ مَکْحُولٌ أَحْوَجُ إِلَی السُّنَّةِ مِنَ السُّنَّةِ إِلَی الْکِتَابِ. (جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۹۱)

«و کتاب خدا همان طور که أوزاعی و مکحول گفته‌اند، نیازش به سنّت بیشتر است از نیاز سنّت به کتاب.»

یا آنکه خلیفه دیده است در آنجا جماعتی هستند که با وضع و جعل احادیث بر رسول خدا و پیامبر

اقدس با سنّت بازی می‌کنند ـ و این دیدار هم از روی حقّ بوده است بنابراین همّت گمارده است تا ریشه‌های تَقَوُّل و نسبت کلام ناصحیح به پیامبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم را قطع کند؛ و آن دستهای جنایتکار را از سنّت شریفه کوتاه نماید. چه این باشد چه آن، گناه مثل أبوذر که رسول اعظم به صدقش با عبارت متقنه: **مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ، وَ لَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ عَلَى رَجُلٍ أَصْدَقَ لَهْجَةً مِنْ أَبِي ذَر**[1] «آسمان نیلگون سایه نیفکنده است، و زمین تیره بر روی خود حمل ننموده است مردی را که از جهت صداقت گفتار و راستی سخن از ابوذر بهتر باشد» گواهی داده چه بوده است؟ و یا مثل عَبد اللَه بن مَسْعود صاحب سرّ رسول اللَه و افضل افرادی که قرآن را قرائت کرده است و حلالش را حلال و حرامش را حرام دانسته است و فقیه دین و عالم در سنّت بوده است[2] چه گناهی داشته اند؟ و یا مثل أُبُودَرداء عُوَیمِر کبیر الصّحابه

---

[1] «مستدرک» حاکم ج ۳، ص ۳٤۲ و ص ۳٤٤.]تعلیقه[

[2] «مستدرک» حاکم ج ۳، ص ۳۱۲ و ص ۳۱۵.]تعلیقه[

صاحب رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلّم[1] چه جرمی داشته اند؟! چرا ایشان را تا وقتی که به او خنجر زدند در مدینه حبس کرد؟ چرا این صحابه عظیم را در مَلأ دینی هتک نمود و ایشان را در چشم مردم کوچک و پست کرد؟

و آیا مثل أبوهریره و أبوموسی أشعری از آن جماعت وضّاعین حدیث بوده‌اند تا آنکه استحقاق آن‌گونه تعزیر و دور کردن و تبعید و حبس و وعید را داشته باشند؟! من نمی‌دانم!

آری تمام این آراء، أحداث سیاست مقطعی بوده است که ابواب علم را بر روی امَّت بسته است و آنان را در پرتگاه جهالت و آوردگاه أهواء در افکنده است گرچه خلیفه آن را قصد نکرده باشد. امّا خلیفه در آن روز با این مسائل سپری برای خود گرفت و از خود در برابر معضلات مهلکه دفاع کرد، و خود را از مسائل مشکله نجات بخشید.

م ـ و پس از نهی نمودن امَّت مسلمان و اسلام آورده را از علم قرآن، و دور کردن امَّت را از آنچه در

---

[1] «مستدرک» حاکم ج ۳، ص ۳۳۷. [تعلیقه]

کتابش آمده است از معانی فخیمه و دروس عالیه از ناحیهٔ علم و ادب و دین و اجتماع و سیاست و اخلاق و تاریخ، و بستن باب تعلّم و آموزش و فراگیری أحکام و آداب دینی که هنوز موضوعات آنها محقَّق و واقع نشده است، و پهلو تهی کردن از آماده شدن برای عمل به دین خدا قبل از وقوع واقعه، و منع کردن امَّت را از معالم سنّت شریفه، و نهی و ردع از انتشار آنها در ملأ، پس به کدام علمِ زنده و مفید و به کدام حُکْم و یا کلمه حکمتیّه، این امَّت مسکین بخواهد بر اُمّتها ترفّع جوید و تقدّم یابد؟! و به کدام کتاب و به کدام سنت، آقائی و سیادت خود را بر جمیع عالم که صاحب رسالت ختمیّه آن را برای او تأسیس فرموده است، به دست آورد؟

بنابراین، سیرهٔ این خلیفه، یک ضربه‌ای بود که بر اسلام وارد شد و آن را از پای درآورد؛ و ضربه‌ای بود بر امَّت اسلام و تعالیم امَّت و شرف و تقدّم و تعالی امَّت؛

خلیفه متوجّه این ضرر باشد یا نباشد. و از نتائج و موالید این سیرهٔ ممقوته و مهلکهٔ عمر، حدیث کتابت سُنَن و نوشتن روایات رسول اللَه است. هان بدانید که مطلب از این قرار است

حدیث کتابت سنن

از عروه روایت است که عمر بن خطّاب اراده کرد تا سُنَّت‌های رسول خدا را بنویسد؛ بنابراین در این باره از أصحاب رسول خدا صلی اللَه علیه و آله پرسش نمود، همگی او را به نوشتن دلالت کردند. عمر مدّت یک ماه تأمّل کرد و در این مدّت از خداوند طلب خیر می‌نمود؛ و پس از آن صبحگاهی عازم شد به عزم خدائی که او را رهبری می‌نمود و گفت: من اراده کرده بودم تا احادیث سُنَن را بنویسم؛ لیکن چون به یاد آوردم قومی را که قبل از شما بوده‌اند و کتابی نوشتند و بر آن مجدّانه و مصرّانه صرف همّت کردند و کتاب اللَه را ترک نمودند، سوگند به خدا، من کتاب اللَه را هیچگاه با چیز دگر مشوب نمی‌سازم.[1]

---

[1] «طبقات» ابن سعد ج ۳، ص ۲۰۶، «مختصر جامع بیان العلم» ص ۳۳.

و به پیروی از این خلیفه جمعی از کتابت سُنَن منع کردند؛ و خلافاً للسُّنَّة الثّابتة از آورنده و اعلان کنندۀ بزرگوار شریعت غرّاء، دست از کتابت برداشتند.[1]

رأی خلیفه دربارۀ کُتُب

به مشکلات اربعه و حوادث گذشته: حادثۀ مشکلات قرآن، و حادثۀ سؤال از چیزی که هنوز به وقوع نپیوسته است؛ و حادثۀ حدیث از رسول اللَه؛ و حادثۀ

[1] «سنن» دارمی ج ۱، ص ۱۲۵، «مستدرک» حاکم ج ۱، ص ۱۰٤ تا ص ۱۰٦، «مختصر جامع بیان العلم» ص ۳٦ و ص ۳۷.

کتابت سُنَّت پیامبر، اضافه کن حادثهٔ رأی خلیفه و اجتهادش را در حول کُتُب و مؤلَّفات:

مردی از مسلمانان به سوی عمر آمد و گفت: ما وقتی که شهر مدائن را فتح کردیم در آنجا کتابی به دستمان رسید که در آن علمی از علوم فارسیان و مطلب شگفت‌آوری بود. عمر شلّاق دستی خود را طلبید و شروع کرد به زدن آن مرد، و سپس گفت: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ[1] «ما بر تو (ای پیغمبر) به بهترین روش داستان می‌گوییم.»

و می‌گفت: وای بر تو! آیا داستانهائی بهتر از کتاب الله وجود دارد؟! حقا و تحقیقا کسانی که پیش از شما به هلاکت رسیدند، به سبب آن بود که به کتابهای علماء و کشیشان خود روی آوردند و تورات و انجیل را ترک نمودند، تا اینکه کهنه شدند و علمی که در آنها بود از میان برداشته شد!

و به عبارت و شکل دگری: از عَمْرو بن مَیمون از پدرش روایت است که گفت: مردی به نزد عمر بن خطّاب آمد و گفت: یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنین! چون

---

[1] آیهٔ ۳ از سورهٔ ۱۲: یوسف.

ما شهر مدائن را گشودیم، من در آنجا کتابی یافتم که در آن کلام مُعْجِبی بود. عمر گفت: آیا آن کلامِ مُعْجِب از کتاب اللَه بود؟ گفت: نه! عمر شلّاق دستی خود را طلبید و شروع کرد به زدن او و شروع کرد به خواندن این آیه:

الر، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا اینجا که: وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ[1] «آلر، آنست آیات کتاب آشکارا. حقّاً ما قرآن را قرآن عربی نازل نمودیم به امید آنکه شما آن را تعقّل کنید ـ تا اینجا که ـ و به تحقیق تو پیش از إنزال ما این آیات را از غافلان بودی.»

و سپس گفت: إِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كانَ قَبْلَكمْ أَنَّهُمْ أَقْبَلُوا عَلَى كُتُبِ عُلَمائِهِمْ و أَساقِفَتِهِمْ

---

[1] آیات ۱ تا ۳، از سوره ۱۲: یوسف و تمام آیهٔ سوم این است: نحن نقصّ علیک أحسن القصص بما أوحینا إلیک هذا القرآن و إن کنتَ من قبله لمن الغافلین.

وَ تَرَكوا التَّوْرَاةَ وَ الإنْجِيلَ حَتَّى دَرَسَا وَ ذَهَبَ مَا فِيهِمَا مِنَ الْعِلْمِ.

«و فقط علّت هلاک پیشینیان شما آن بوده است که بر کتابهای دانشمندان و کشیشانشان روی آوردند و تورات و انجیل را کنار گذاردند تا کهنه شد و علمی که در آنها بود از میان رفت.»

و عبد الرّزاق و ابن ضریس در «فضائل القرآن» و عَسْکری در «مواعظ» و خطیب از ابراهیم نخعی تخریج کرده‌اند که گفت: در کوفه مردی بود که کتب دانیال و أمثال آن را جستجو می‌نمود. در این حال نامه‌ای از عمربن‌خطّاب رسید که وی را به سوی او بفرستند؛ چون حضور عمر رسید عمر تازیانه دستی‌اش را بر او بالا برد و فرود می‌آورد و سپس بر وی خواند: الر تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْمُبِينِ ـ تا رسید به اینجا که الْغافِلِينَ.

آن مرد می‌گوید: من مقصود عمر را فهمیدم و گفتم: ای امیرمؤمنان مرا واگذار سوگند به خدا هیچ یک از آن کتب نزد من نخواهد ماند مگر آنکه آنها را خواهم سوزانید! در این حال عمر دست از او

برداشت. (به سیرهٔ عمر تألیف ابن جوزی ص ۱۰۷، شرح ابن أبی الحدید ج ۳، ص ۱۲۲، کنز العُمَّال ج ۱، ص ۹۵ رجوع شود.)

و در تاریخ «مختصر الدُّوَل» تألیف أبو الفَرَج ملَطِی متوفّای ٦٨٤، ص ۱۸۰، از طبع بوک فی اوکسونیا سنهٔ ١٦٦٣ میلادی، با عین این عبارت آمده است:

و یحیی غَراماطیقی زنده ماند تا وقتی که عَمْرو بن عاص مدینهٔ اسکندریه را فتح کرد و بر عمرو عاص وارد شد، چون عمرو موقعیّت وی را در علوم می‌دانست او را گرامی داشت و از مطالب فلسفیّه که ابداً عرب بدانها اُنس نداشت غرائبی را شنید که موجب دهشت او شد و مفتون کلمات او گشت. عَمْرو مردی عاقل و حَسَن الاستماع و صحیح الفکر بود؛ با او ملازم شد و هیچگاه از او مفارقت نمی‌جست.

روزی یحیی به عَمْرو گفت: شما به تمام محصولات مهم و اصلی اسکندریّه احاطه نموده‌اید و بر تمام اصناف موجودهٔ در آن مهر نهاده و

حکمفرمائی دارید، آنچه در اسکندریّه موجب انتفاع شماست ما معارضه‌ای نداریم، و امّا آن چیزهائی

که مورد انتفاع شما نیست ما بدان سزاوارتریم!

عَمْرو بدو گفت: شما به چه نیازمندید؟!

گفت: کتب حکمت که در خزینه‌های ملوکیّه می‌باشد!

عَمْرو بدو گفت: این امری است که در تحت قدرت و اختیار من نیست مگر پس از آنکه از أمیر المؤمنین عمر بن خطّاب استیذان بنمایم!

عَمْرو نامه‌ای به عُمَر نوشت، و درخواست یحیی را در آن بیان نمود؛ نامه‌ای از عُمَر رسید که در آن نوشته بود: وَ أَمَّا الْكُتُبُ الَّتِی ذَكَرْتَهَا فَإِنْ كانَ فِيهَا مَا وَافَقَ كتَابَ اللَهِ فَفِی كتَابِ اللَهِ عَنْهُ غِنًی؛ وَ إِنْ كانَ فِيهَا مَا يُخَالِفُ كتَابَ اللَهِ فَلَا حَاجَةَ إِلَيهِ فَتَقَدَّمْ بِإِعْدَامِهَا! «و امّا کتابهائی را که نام بردی، اگر در میان آنها مطلبی است که موافق کتاب اللَه است پس با داشتن کتاب اللَه بدان نیازی نیست؛ و اگر در میان آنها مطلبی است که مخالف کتاب اللَه است، پس حاجتی بدان نیست و تو در اعدام و نابودیشان اقدام کن!»

عَمْرو بن عَاص شروع کرد به تقسیم و تفریق آنها بر حمّامهای اسکندریّه و سوزاندن آنها در

تنوره‌ها و تون‌های آنها و شش ماه طول کشید تا همه سوخت و از بین رفت. این مطلب را بشنو و عجب نما!

این جمله از کلام ملطی را جُرْجی زَیْدان در «تاریخ تمدّن اسلامی» ج ۳، ص ٤٠ بتمامها و کمالها ذکر کرده است. و در تعلیقهٔ آن گوید: در نسخه‌ای که مطبوع است در مطبعهٔ آباء یسوعیّین در بیروت، تمام این جملات از آن حذف شده است به علّتی که ما نمی‌دانیم.

و عبد اللطیف بغدادی متوفّی در ٦٢٩ هجری در کتاب «الإفادة و الاعتبار» ص ٢٨ گوید: من در اطراف ستون سواری از این عمودها و ستونها بقایا و آثاری دیدم که برخی از آنها صحیح و درست و برخی شکسته و مکسور بود، و از حالت آنها چنان دستگیر می‌شد که آن ستونها دارای سقف بوده است و ستونها حامل سقف بوده‌اند و ستون سواری بر روی آن سقف و قبّه‌ای بوده است که آن ستون

حامل آن قبّه بوده است.

و من چنین می‌دانم که آن محوَّطه همان رواقی است که ارسطوطالیس و پیروان او پس از او در آنجا درس می‌داده‌اند؛ و همان دارُالمعلّم است که اسکندر وقتی شهرش را بنا کرد آن دارالمعلّم را ساخت و در آنجا بوده است خزینه‌های کتابهایی که عَمْرو بن عاص با اذن عُمَر آنها را آتش زد.[1]

از آنچه به طور فشرده بیان شد، معلوم شد که عبارت حَسْبُنا کتابُ اللَه نه تنها رأی عمر است بلکه نظریّهٔ أبوبکر و عثمان نیز بوده است، و همچنین نظریّهٔ خلفای غاصب اموی؛ همه آنها بر همین نهج مشی نموده‌اند. و کتابت حدیث تا زمان عمر بن عبد العزیز که یك قرن از هجرت می‌گذشت ممنوع بود، و تا یك قرن و نیم که علمای عامّه شروع به نوشتن و کتابت احادیث نمودند اثری از حدیث و سنّت و کتابت نبود.

---

[1] «الغدیر» ج ٦، ص ٢٩٤ تا ص ٢٩٩ در باب نوادر الأثر فی علم عمر. و ما در کتاب «نور ملکوت قرآن» از سلسلهٔ انوار الملکوت ج ٤، بحث نهم از ص ٣٧٢ تا ص ٣٧٥ بحث مختصری نموده‌ایم در اینکه شایعهٔ کتاب‌سوزی ایران و مصر یکی از ترفندهای استعمار است و سند تاریخی ندارد.

بنابر این عُمَر هم به حمل اوَّلی ذاتی یعنی مفهوم و مُفاد حَسْبُنا کتابُ اللَه عمل کرد، و هم به حمل شایع صناعی عملًا در خارج، جلوی تحقّق حدیث و بیان سنّت و کتابت سنّت را گرفت، و در دست امَّت نماند مگر ظاهر قرآن.

امّا شیعه از زمان رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله هم بیان حدیث می‌کردند و هم کتابت حدیث. بر این اساس در زمان خود رسول اللَه شیعه کتابهائی نوشته است و پس از آن حضرت مرتّباً و مسلسلًا بیان حدیث و کتابت آن رواج شایع داشته است.

شیعه بر اساس حدیث: **إنِّ تَارِك فِيكمُ الثَّقَلَينِ: كتَابَ اللَهِ وَ عِتْرَتى أهْلَ بَيتِى، وَ إنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَىَّ الْحَوْضَ**،[1] سنّت رسول خدا را عملی کرد و این حدیث

را که سنّت است اخذ کرد، و یک قرن و نیم قبل از سُنّیان دست به بیان حدیث و کتابت زد.

حال باید بدانیم: چرا سنّیان پس از یك قرن در

---

[1] در تمام مجلّد ۱۳ از «امام‌شناسی» از دورهٔ علوم و معارف اسلام تنها از این حدیث مبارک بحث شده است.

صدد جمع سنّت شدند؟ چون دیدند کتاب اللَه بدون سنّت کافی نیست؛ عیناً مانند طَیْری است که بخواهد با یك بال به پرواز درآید. در قرآن کلیّات احکام است و مسائل روزمرّهٔ مردم در جزئیّات نیاز به بیان دارد؛ و بیان آن غیر از سنّت چیز دگری نیست. و از طرفی وارد شدن علوم و مسائل مختلفهٔ تازه در جهان اسلام و نیاز مبرم به علم و اطّلاع از سیره و منهاج و روش عملی و کلام علمی رسول اللَه، آنان را به هوش آورد و دیدند خیلی عقب افتاده‌اند و پس رفته‌اند. اسلام که باید جهان علم و عمل و تقوی را مسخّر معنی و حقیقت خود نموده باشد، رو به قهقرا می‌رود، و اگر از بقایا و پس‌مانده‌های سنّت پیامبر که در سینه‌های بعضی دست به دست گشته، چیزی جمع‌آوری نگردد عَلَی الإسْلَام السَّلامُ. در آن وقت تازه به فکر و منهاج شیعه پی بردند و فهمیدند که راه راست و درست همان سبك و اسلوب آنهاست؛ باید بنویسند و بیان حدیث کنند. امّا کجا؟ و کی؟ و چگونه؟

بزرگان عامّه با کمال بزرگواری به روی مبارك

خود نیاورده و عبارت حَسْبُنا کتابُ اللَه را نادیده گرفتند، و در مقام نَسْخ علمی و عملی این گفتار، شروع به نوشتن کتب و سنن نمودند. و بعضی از عامّه عملاً به جملۀ حَسْبُنا کتابُ اللَه استهزاء نمودند و گفتند: مگر می‌شود کتاب بدون سُنَّت؟!

محمّد عَجَّاج خطیب که کتابی در عظمت سنّت نوشته است و به قدری سعی دارد که روی جرائم عمر و همکارانش پرده بپوشاند و آنها را مصلح و مصلحت اندیش قلمداد کند، و خود یك مرد سنّی متعصّب و ناهمواری است، در این کتاب با اینکه نتوانسته است برای حَسْبُنا کتابُ اللَه محمل صحیحی بتراشد، خود نیز در

مقام اثبات و صحّت سنّت و لزوم بیان حدیث می‌گوید: صحابه سنّت رسول خدا ـ علیه الصّلاة و السّلام ـ را اخذ کردند و بدان تمسّک جستند و نخواستند همان مردی باشند که گفتار رسول خدا صلی اللَه علیه و آله بر او منطبق می‌شود:

یُوشِك الرَّجُلُ مُتَّکِئاً عَلَی أرِیکَتِهِ یُحَدَّثُ بِحَدِیثٍ مِنْ حَدِیثِی فَیَقُولُ: بَینَنَا وَ بَینکمْ کِتَابُ اللَهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَا وَجَدْنَا فِیهِ مِنْ حَلَالٍ اسْتَحْلَلْنَاهُ، وَ مَا وَجَدْنَا فِیهِ مِنْ حَرَامٍ حَرَّمْنَاهُ. أَلَا وَ إنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَهِ مِثْلُ مَا حَرَّمَ اللَه.[1]

«نزدیک است که مَرد بر بالشگاه خود تکیه زند و حدیثی از احادیث مرا برای او بخوانند و بگوید: در میان ما و میان شما کتاب اللَه عزّ و جلّ است، آنچه را که در آن حلال بیابیم حلال می‌شمریم، و آنچه را که در آن حرام بیابیم حرام می‌شمریم. آگاه باشید! آنچه را که رسول خدا حرام کرده است همانند آن است که خدا حرام کرده

---

[1] «سُنَن ابن ماجه» ج ۱، ص ۵ و «سنن بیهقی» ج ۱، ص ٦ و آن را مِقْدام بن مَعْدیکرَب روایت نموده است. [تعلیقه]

است.»[1]

بلکه در برابر سنّت در موقف عظیمی درنگ کردند و هر کس را که آن گونه فهم کرده بود (که کتاب خدا کافی است) رد کردند.

صحابه سنّت رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم را نقل می‌کردند

أبو نَضْرَة از عِمْران بن حَصین روایت میکند که: مردی نزد وی آمد و از چیزی سؤال نمود؛ عمران با بیان حدیثی جواب را برای او گفت. آن مرد به عمران گفت: از کتاب خدا حدیث کن، نه از غیر کتاب خدا! عمران گفت: إنَّكَ امْرُؤٌ أحْمَقُ! أ تَجِدُ فِی کتَابِ اللهِ صَلَاةَ الظُّهْرِ أرْبَعاً لَا یُجْهَرُ فِیهَا، وَ عَدَّ الصَّلَوَاتِ، وَ عَدَّ الزَّکاةَ وَ نَحْوَهَا؟ ثُمَّ قَالَ: أ تَجِدُ هَذا مُفَسَّراً فی کتَابِ اللهِ؟! کتَابُ اللهِ قَدْ أحْکَمَ ذَلِك، وَ السُّنَّةُ تُفَسِّرُ ذَلِك.[2]

«تو مرد احمقی هستی! آیا در کتاب خدا یافته‌ای که نماز ظهر را باید چهار رکعت انجام داد و

---

[1] شما را به خدا سوگند! ببینید مگر این حدیث که از نور نبوّت منشعب گردیده است، غیر از حالت أبو بکر و عُمَر و عثمان را بیان می‌کند؟

[2] کتاب خطّی مکتبهٔ ظاهریّهٔ دمشق «کتاب العلم» تألیف مقدّسی ص ۵۱، و «جامع بیان العلم و فضله» ج ۲، ص ۱۹۱. [تعلیقه]

با صدای آهسته قرائت نمود؟! عمران برای او یکایک از نمازها را شمرد، و زکوة را شمرد، و غیر از اینها از سایر احکام را شمرد و سپس گفت: آیا برای اینها در کتاب خدا تفسیری یافته‌ای؟! کتاب خدا آنها را به طور اجمال و سربسته بیان می‌کند، و سنّت آنها را تفسیر می‌نماید!»

و مردی به تابِعی جلیل و بزرگوار: مُطَرِّفُ بْنُ عَبْد اللَه بن شِخِّیر گفت: لَا تُحَدِّثُونَا إلّا بِالْقُرْآنِ. «شما برای ما حدیث نکنید مگر با قرآن!» مُطَرِّف به او گفت: وَ اللَهِ مَا نُرِیدُ بِالْقُرْآنِ بَدَلًا، وَ لَکِنْ نُرِیدُ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِالْقُرْآنِ مِنَّا![1]،[2]

«سوگند به خدا، ما بَدَلی را برای قرآن نمی‌جوییم، و لیکن می‌خواهیم دنبال کسی برویم که او از همهٔ ما به قرآن داناتر است.»

ایشان در بحثی تحت عنوان «احتیاطُ الصَّحابة و التّابعین فی روایة الحدیث» سعی می‌کنند عبارت أقِلُّوا

---

[1] «جامع بیان العلم و فضله» ج ۲، ص ۱۹۱.

[2] «السُّنَّة قبل التّدوین» ص ۷۸ و ص ۷۹.

الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَهِ را به محاملی حمل کنند که منافات با عقل نداشته باشد، و سدّ باب نقل حدیث نکند؛ و حقّاً توجیهاتِ ما لا یَرْضَی بها صاحِبُها عُمَر را نموده‌اند؛ و بر همین اساس از حدیث مشایعت عمر از قرظة بن کعب عبور می‌کنند عبور کریمانه، و در زندان کردن سه صحابی بزرگ در روایت حافظ ذَهَبی: ابن مسَعْود و أُبُو دَرْدَاء و أبو مسعود أنصاری را در مدینه تا اینکه عمر کشته شد، تشکیك می‌نمایند که: این عمل خلاف چگونه از خلیفه‌ای همچون أمیرالمؤمنین عمر متصوّر است؟! چگونه می‌شود با آن سوابق و ترجمۀ احوالشان در اسلام، عمر به چنین کاری دست زند؟! چگونه ممکن است؟! و با چگونه ممکن است‌ها مطلب را خاتمه می‌دهند. و بر فرض تحقّق این موضوع می‌گویند: مراد از حَبَسَهُمْ فی الْمَدِینَة زندانی کردنشان نیست، بلکه منعشان از حدیث است، حَبَسَهُمْ

أیْ مَنَعَهُمْ.[1]

نظر گلدزیهر درباره کتابت حدیث

ایشان از کلام گُلْدْ زِیْهَر مستشرق آلمانی که می‌گوید: «حدیث در اسلام مولود زمان نخستین آن نیست، بلکه در دوران بعد به واسطهٔ تطوّرات سیاسی و اجتماعی پیدا شده است» به قدری عصبانی و ناراحت است که می‌خواهد گریبان چاک زند، در حالی که گفتاری است درست ولی از نقطه نظر تاریخ و حدیث عامّه، نه از نقطه نظر تاریخ و حدیث شیعه، زیرا همان طور که خواهیم دید همه اعتراف دارند به اینکه تدریس و بیان و کتابت حدیث نزد شیعه از زمان خود حضرت ختمی مرتبت بوده است، و شیعیان یکصد و پنجاه سال در ثبت حدیث و ضبط سنّت رسول اللَه بر سنّیان تقدّم دارند.

عبارت محمّد عجّاج خطیب این است: وَ السُّنَّةُ لَمْ تَكُنْ قَطُّ نَتِيجَةً لِلتَّطَوُّرِ الدِّينِيِّ وَ السِّياسِيِّ وَ الاجْتِمَاعِيِّ لِلْإِسْلَامِ فِى الْقَرْنَيْنِ الأَوَّلِ وَ الثَّانِي كَمَا ادَّعَى «جُولد

---

[1] «السّنّة قبل التدوين» از ص ۹۲ تا ص ۱۱۲.

تسیهر» الَّذِی یُضِیفُ فَیَقُولُ: وَ لَیسَ صَحِیحاً مَا یُقَالُ مِنْ أَنَّهُ ـ أیِ الْحَدِیثَ ـ وَثِیقَةٌ لِلإِسْلامِ فِی عَهْدِهِ الأَوَّلِ عَهْدِ الطُّفولَةِ وَ لَکِنَّهُ أَثَرٌ مِنْ آثَارِ جُهُودِ الْإِسلامِ فِی عَصْرِ النُّضُوج.

«و سنّت هیچگاه نتیجهٔ تطوّر دینی و سیاسی و اجتماعی اسلام در دو قرن اوّل و دوم نبوده است چنانکه «گلدزیهر» مدّعی آن است. او علاوه بر این گفتار، کلامی اضافه دارد و می‌گوید: و درست نیست آنچه گفته شده است که حدیث پیوندی محکم با اسلام، در عهد اوّل آن که عهد طفولیّت آن است، داشته است. و لیکن حدیث اثری از آثار کوشش و سعی اسلام در عصر پختگی و رسیدگی آن است.»

به کتاب «نَظْرَةٌ عَامَّة فی تاریخ الفقه الاسلامی» از «دراسات اسلامیّهٔ» گلدزیهر مراجعه شود، طبق گفتهٔ گاسْتُون ویت، این رأی از گلدزیهر است در مقالهٔ او دربارهٔ حدیث در «التّاریخ العامّ للدّیانات» ج ٤، ص ٣٦٦ به زبان فرانسه.

و در مادّه حدیث، واضعان «دائرة المعارف

الاسلاميّة» قريب به همين قول را از

گلدزیهر ذکر کرده‌اند به نقل از کتابش: «دراسات اسلامیّة» و او سُنَّت را از موضوعات مسلمین می‌داند. و این کلام افتراء محض است، و در باب وضع حدیث بدان متعرّض می‌گردم؛ بدانجا رجوع شود.[1]

محمّد عجّاج خطیب برای اثبات عمل أبو بکر به سنّت رسول خدا صلی اللَه علیه و آله می‌گوید:

ذَهَبی از مراسیل ابن أبی ملیکه روایت نموده است که: بعد از ارتحال پیغمبر، ابو بکر مردم را جمع کرد و گفت: إنَّکُمْ تُحَدِّثُونَ عَنْ رَسُولِ اللَهِ صلَّی اللَهُ عَلیهِ [و ءاله] و سلَّم أحَادِیثَ تَخْتَلِفُونَ فِیهَا؛ وَ النَّاسُ بَعْدَکُمْ أشَدُّ اخْتِلَافاً. فَلَا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللَهِ شَیئاً! فَمَنْ سَألَکُمْ فَقُولُوا: بَینَنَا وَ بَینکمْ کتَابُ اللَهِ، فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهُ وَ حَرِّمُوا حَرَامَهُ!

«شما احادیثی از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله بیان می‌کنید که در آنها اختلاف دارید! و پس از شما مردم دچار اختلاف شدیدتری خواهند شد.

---

[1] «السُّنَّة قبل التّدوین»، تعلیقهٔ ص ٤٦.

بنابراین چیزی را از رسول خدا حدیث ننمائید! و هر کس از شما مسئله‌ای پرسید بگوئید: در میان ما و میان شما کتاب اللَه موجود است، حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام بشمارید!»

در اینجا حافظ ذهبی می‌گوید: و این گفتار تو را دلالت دارد بر اینکه أبو بکر در مقام تثبّت و تَحَرّی و تحقیق در اخبار بوده است، نه آنکه می‌خواسته است باب روایت را مسدود نماید.

مگر نمی‌بینی: چون در حکم إرث جَدَّه به وی مراجعه شد و او حکمش را از کتاب اللَه نمی‌دانست، چگونه دربارهٔ آن از سنّت سؤال نمود؛ و چون حکمش را برای او بیان کردند، بدان قناعت نکرد تا به شخص ثقهٔ دیگری آن را قوی ساخت و در پاسخ نگفت: حَسْبُنَا کتَابُ اللَه همان طور که خوارج می‌گویند.[1]

و حکم إرث جَدّه را از ذَهَبی این طور نقل می‌کند که: اوّلین کسی که در قبول

---

[1] «السّنّة قبل التّدوین» ص ۱۱۳ از «تذکرة الحفّاظ» ج ۱، ص ۳ و در مقدّمهٔ «تمهید» ص ۱۱ گوید: أبو بکر گفت: ایّاکم و الکذبَ فإنَّه مُجانِبُ الإیمانِ!

اخبار احتیاط کرد أبوبکر بود. ابن شهاب از قبیصة بن ذُؤَیب روایت کرده است که: جَدّه‌ای نزد ابوبکر آمد و ارثیّهٔ خود را طلب می‌کرد. ابوبکر به او گفت: من در کتاب خدا برای تو چیزی نیافتم و نمی‌دانم رسول خدا صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ وَ آلهِ برای تو چیزی را معین نموده باشد. سپس از مردم پرسید.

مُغیره برخاست و گفت: من از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله شنیدم که: به جدّه یک سُدْس می‌داد. ابو بکر گفت: آیا با تو دیگری هست تا شهادت دهد؟ محمّد بن مَسْلَمه به مثل آن شهادت داد. بنابراین حکم ارث سُدس را برای وی تنفیذ کرد.[1]

آفات اعتقاد به حَسْبُنا کتابُ اللَه

ما اشکال نمی‌کنیم که در ثبوت سنّت محقّقه، أبوبکر از قبول آن غالباً امتناع می‌کرد و حَسْبُنَا کتَابُ اللَه می‌گفت تا توجیه ذَهَبی و محمّد عجّاج وجیه آید،

---

[1] «السّنّة قبل التّدوین» ص ۱۱۲ از «تذکرة الحفّاظ» ج ۱، ص ۳، و «معرفة علوم الحدیث» ص ۱۵، و «کفایة» ص ۲٦. و امام مالک آن را در «موطّأ» ج ۲، ص ۵۱۳ تخریج نموده است، همان طور که أبو داود و ترمذی و ابن ماجه تخریج نموده‌اند.

اشکال ما در آن است که أبوبکر و عمر و عثمان و مُغیره و أبوعبیده جرّاح و من شابَهَهُم و ماثَلَهُم از سنّت رسول خدا صلی اللَه علیه و آله کم اطّلاع بوده‌اند. لهذا در مواقع مراجعهٔ به آنها ابراز می‌کردند: نمی‌دانیم! و در این صورت که نمی‌دانیم باید کتاب اللَه مرجع باشد!

این کلام، غَلَط است، زیرا پیامبر شخصی را که مَرْجع و مَسْند و مَصْدر و مورد علوم، و باب مدینهٔ علم، و أقْضَی الاُمَّة، و عالم بالکتاب و تأویله و تفسیره، و بالسّنّة حَضَراً و سفراً باشد از خود باقی گذارد و او را به عنوان محلّ رجوع مسائل و حوادث و وقایع مردم معرفی کرد، و در غدیر خمّ در میان ده‌ها هزار جمعیّت خطبه خواند و وی را عَلَم و رایت و هادی و شاخص و مربّی بشر و مکمّل و متمّم معرفی فرمود؛ چرا شما حقّ او را ربودید و او را خانه نشین کردید، و بر اریکهٔ حکم و امر و نهی و فتوی و قضاء و قرآن تکیه زدید، آنگاه فرو ماندید و از عهده برنیامدید؟! چون نمی‌دانستید! وقتی شخص علیم و دانا و بصیر، با اعتراف یکایک خود شما، علی بود،

چرا وی را مطرود و منفور و خارج از مدینه نموده،

تا برود بیل دست بگیرد و

آبیاری کند و قنات جاری کند و درخت و نخل و خرما بهم رساند؟!

ای وای بر شما! نه یک وای بلکه تا روز بازپسین وای، و تا وقتی که لفظ و کلمهٔ وای دارای مَعنی و مفهوم است وای! علیّ بن أبی طالب باید بیست و پنج سال از دستگاه امر و نهی و فرمان و تفسیر و بیان سنّت و ادارهٔ امور خلق خدا دور بیفتد و شما که در ضروری‌ترین مسائل خود جاهل و نادانید باید به عنوان مَصْدر حُکم و رَتْق و فَتْق امور بر اسبان تازی خود مهمیز زنید و به خود فخریّه و مباهات کنید که علی را در هم شکستیم و آن شیر بیشهٔ ولایت را رام و مطیع نمودیم و با طناب بر گردن به مسجد کشانده، وی را در ملأ عام به بیعت فرا خواندیم؟!

اشکال در آن است که شما که از سنّت خبر نداشتید، چرا وقتی حکمی را که در کتاب اللَه نیافتید به علی بن أبی طالب رجوع نکردید؟! او طبق فرمایش رسول خدا محلّ رجوع در تمام مسائل است و أعلم و أتْقیٰ و أورع امَّت است. اشکال در

اینجاست. آقای ذهبی و عجّاج و غیر کما! به خدا قسم شما هم مطلب را می‌دانید! دیگر بس است! با این تمویهات خود را و دگران را گول نزنید!

آیا با وجود مَصْدر ولایت و علم إحاطی و سِعی او اگر أبوبکر در کلبهٔ نفسانی خود بخزد و در مسائل اظهار عدم اطّلاع کند و به ولایت مراجعه نکند و نپرسد و به مجرّد آنکه در کتاب اللَه نیافته است حکم به نفی کند، مگر این عمل غیر از حَسْبُنَا کتَابُ اللَه چیز دگری می‌تواند بوده باشد؟!

رسول خدا در مدّت عمر خود علی را به علم تعلیم فرمود و آن جهان علم را به امَّت معرفی کرد. پس علی عالَمی است از حدیث، و جهانی است از سنّت، و کتابخانه‌ای است از مکتوبات و نوشته‌های رسول اللَه.

او را با جملهٔ: **ایتُونِی بِقِرْطَاسٍ وَ قَلَمٍ**، که در صورت تحقّق نوشتن إلی الأبَد ضلالت را از امَّت بر می‌داشت، چرا با جملهٔ: إنَّ الرَّجُلَ یهْجُرُ جلوی کتابت رسول را گرفتید؟! چرا ضلالت را تا موقف عدل الهی برای امَّت بخت برگشته خریدید؟!

جعل حدیثِ دروغ مساوی است با نفی حدیث صحیح. چه تفاوت داشت که

شما در مجلس پیامبر هزاران هزار دروغ به رسول خدا نسبت دهید و یا با یک جملهٔ عدم نیاز به ولایت، و کفایت قرآن، امَّت را از آن همه بهره و منفعت محروم سازید؟!

با وجود سنّت، نیاز به امام باقی است

شیخ محمود أبوریَّه عالم سنّی مذهب بیدار شده، در کتاب خود دریغ می‌خورد که چرا رسول خدا در زمان حیات خود امر به کتابت احادیث مانند کتابت قرآن ننمود تا این مشکلات جانکاه و کمرشکن برای مسلمین پیش نیاید؟ اگر احیاناً به مانند کتاب الله، احادیث در مرای و منظر و مشهد رسول اللَه تدوین می‌شد، ما اینک در یک عالَمی از وَحْدَت و فراغت و ایمان و سکینه و آرامش بسر می‌بردیم.[1]

این کلام، سخن راستینی نیست، زیرا:

اوَّلًا: با وجود تدوین سنّت تامّه و کامله باز نیاز به معلّم و مربّی و راهنما و ولیّ قائم به امر باقی است، و گرنه به مانند تفسیرهای متفاوت در آیات

---

[1] «أضواء علی السّنّة المحمّدیّة» ص ٢٤٥.

قرآن، تفسیرهای مختلف نیز در سنّت مدوّن پیش می‌آمد و در این صورت غیر از وجود امام به حقّ هیچ امری فاصل خصومت و رافع اختلاف، معقول نبود.

ثانیاً: تدوین چنین سنّتی در زمان رسول خدا به دست مردم محال بود، زیرا با وجود اهمیّت قرآن مجید و سعی در حفظ الفاظ و کلمات، که همین امر بزرگترین معجزه الهی آن حضرت است، تدوین چنین سنّتی به دست عامّهٔ مردم امکان نداشت.

ثالثاً: سنّت در موضوعات متفاوت، احکام مختلف به حسب موارد دارد از قبیل موضوع ضرری و حرجی و عُسری و یُسْری و أمثالِها که در موضوع واحد به حسب اختلاف احوال و شرائط، احکام متفاوتی بر آن بار می‌شده است. و این احکام به قدری گسترده و وسیع است که قابل إحصاء و تدوین نیست، و فقط ذهن امام و قوّهٔ درّاکه و عاقله و مشخّصهٔ ولی قائم به امر می‌تواند بر آن احاطه داشته باشد، لا غیر.

رابعاً: این کتاب مدوّن و این سنّت مضبوطه

که باید به دست خبیرترین افراد

امَّت سپرده شود پیامبر تهیّه فرمود و به دست خبیرترین آنها سپرد. آن کتاب مدوّن، وجود أقدس نائب مناب و خلیفه رسول اللَه است که **أنت منّی بمنزلة هرون من موسی إلّا أنَّه لا نَبیَّ بعدی** دربارهٔ او گفته شد. مضافاً به آنکه آن حضرت دارای صحیفه‌ای مدوّن بوده است که تمام مسائل کلیّه و معضلات و حوادث و وقایع و منایا و بلایا در آن مضبوط بوده است، و با جمله: «قلمی و کاغذی بیاورید تا برای شما بنویسم آن چیزی را که بعد از آن تا أبد گمراه نشوید» آن کتاب را به امَّت نشان می‌داد. این است سنّت مدوّنه و احادیث مضبوطهٔ مسطوره!

رسول خدا صلی اللَه علیه و آله امر به کتاب نمود تا این سند مسجّل گردد و رسمی شود؛ ولی از آوردن کتاب منع کردند و جمله حَسْبُنَا کتَابُ اللَه را سر دادند، و آخرین لحظات عمر پیامبر گرامی با لَغَط و سخنان درهم و برهم و غوغا و سر و صدا در آن مجلس آشوب منقضی شد و آن وجود أقدس لحظاتش با ناراحتی سپری شد تا به رفیق أعلی پیوست.

جمله **إنِّ تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَينِ: كِتَابَ اللَهِ وَ عِتْرَتى أَهْلَ بَيتِى** معرّفی همان کتاب مسطور و سنّت زنده و ثابته‌ای است که در برابر قرآن، رسول خدا آن دو را با هم به امّت ارزانی داشت.

سخن احمد امین در نیاز به سنت

دکتر أحمد أمین بَك مصری می‌گوید: وَ أمَّا السُّنَّةُ فَهِیَ أهَمُّ مَصْدَرٍ بَعْدَ الْقُرآنِ؛ وَ قَدْ تَجَرَّأَ قَوْمٌ فَأنْكَرُوهَا وَ اكْتَفَوْا بالْعَمَلِ بِالْقُرآنِ وَحْدَهُ. وَ هَذَا خَطَأٌ. فَفِی السُّنَّةِ تفسیرٌ كثیرٌ مِنَ النَّبیِّ صلی اللَه علیه و آله و سلّم لِلقُرْآنِ. فَقَد كانَ یُجِیبُ عَلَی أسْئِلَةِ الصَّحَابةِ فیما غَمَضَ عَلَیهِمْ وَ یُبَیِّنُ لَهُمْ مَا اشْتَبَهَ علیهم. و فیها تاریخُ الإسلامِ و تاریخُ أعمال الصَّحابة و طَریقةُ تَنْفیذِهم لأحكام القرآنِ و كیفیَّةُ عملِهم بها.

فمِن الحدیث نعلم: كیفَ عَمِلَ الرَّسولُ و أصْحابُهُ بِالْقرآنِ؟ و كیفَ نَجَحُوا فِی تَأسیس حكومةٍ مَدَنِیَّةٍ علی مَبادِی الإسلامِ. و فی الحدیث أخبارُ الرَّسولِ و أصحابِه و وقائعُهُم إلی غیر ذلك.

و قِسْمٌ من الأحادیثِ أخلاقیٌّ تهذیبیٌّ یَحْتَوی علی

مثلُ مَدْحِ الصِّدقِ و العَدْل و الإحسانِ و ذمِّ الْكِذبِ و الظّلم و الفسقِ و الفَساد.

و قِسْمٌ يشتمل على اُصول العقائد المذكورة فى القرآنِ مثلُ التَّوحيدِ و الصِّفاتِ الإلَهيَّةِ و الرِّسالةِ و البَعْثِ و جَزَاء الأعمال.

و قسمٌ آخر يشتمل على أحكامٍ؛ و قد اشترطوا فى أحاديث الاحكام صِحَّتَهَا.[1]

«و امّا سنّت، پس آن بعد از قرآن مهم‌ترين مصادر اسلام است. و جماعتى تجرّى كردند و آن را منكر شدند و تنها به قرآن اكتفا كردند؛ و اين غلط است. چرا كه تفسير بسيارى از قرآن در سنّت از رسول اللَه صلى اللَه عليه و آله موجود است. پيامبر جوابگوى مسائل غامضه و مشتبهاتى بود كه براى امَّت رخ مى‌داد. در سنّت است كه رسول خدا آنها را مبين مى‌سازد و مشتبهات را روشن مى‌كند. و در سنّت است تاريخ اسلام و تاريخ اعمال صحابه و طريق تنفيذشان احكام قرآن را و كيفيّت عملشان به

---

[1] «يوم الإسلام» نسخهٔ اصليّهٔ كامله، ناشر مؤسّسه الخانجى بمصر، المكتب التجارى ببيروت، مكتبه المثنّى ببغداد، ص ١٢.

آن احکام.

زیرا از حدیث در می‌یابیم: چگونه رسول خدا و اصحابش به قرآن عمل کردند؟ و چگونه در تأسیس و برپاداری حکومت شهری و تمدّن اجتماعی بر مبادی و آئین اسلام پیروز گردیدند؟ و اخبار پیغمبر و اصحاب او و وقایع و سرگذشتشان همه در حدیث وارد شده است.

و دسته‌ای از احادیث اخلاقی و تهذیبی می‌باشند که محتوی بر حکم و آداب و نصایح هستند، مانند مدح صدق و عدل و احسان و ذمّ کذب و ظلم و فسق و فساد.

و دسته‌ای مشتمل بر اصول عقائد مذکورهٔ در قرآنند مثل توحید و صفات إلهیّه و رسالت و بعث و جزای اعمال.

و دسته دیگری مشتمل است بر احکام؛ و در احادیثِ احکام شرط نموده‌اند صحّت آنها را.»

أحمد أمین بک همان دانشمند مطّلع و متضلّع و مشهور مصری است که کُتُب

«فَجْر الإسلام» و «ضُحَى الاسلام» و «ظُهْر الاسلام» را نوشت و در دنیا انتشار داد و مورد قبول عامّه مدارس و مکاتب عامّه واقع شد.

در «فَجْر الاسلام» و «ضُحَى الاسلام» شیعه را یک گروه استثنائی خارج از اسلام به دواعی اغراض سیاسی معرّفی می‌کند، و در فروع و اصول به آنها اتّهاماتی روا می‌دارد، که باز پس از چهارده قرن از مظلومیّت مولانا در سقیفهٔ بنی ساعده و مجلس رسول اللَه در یوم الرّزیّه و ... که می‌گذرد می‌بینیم با همان شمشیرهای آخته بر ولایت تاخته و از هر گونه سبّ و شتم و طرد و تهمت مضایقه ندارد.

وی در ماه رمضان سال ۱۳۴۹ هجری قمری، که با جمعی از یارانش به نجف اشرف برای سیاحت مشرّف شده بود، با علمای آنجا ملاقات نمود و آنها مطالب وی را در حضورش مستدلّاً ردّ کردند، و اثبات نمودند که این مطالب تهمتهائی است بدون برهان که از سابق الایام به شیعه می‌زده‌اند

[مباحثهٔ آیت‌اللَه کاشف الغطاء با احمد امین].

از جملهٔ علمای اعلام نجف اشرف مرحوم آیة اللَه حاج شیخ محمّد حسین آل کاشف الغِطاء

رحمة اللَه علیه بود که محلّ اجتماع أحمد أمین با ایشان در مدرسهٔ ایشان به نام مدرسهٔ کاشف الغطاء صورت گرفت. و چند ساعتی که از شب می‌گذشت او با همراهانش به آنجا آمدند و با آن عالم خبیر ملاقات کردند و در ضمن بحث و کلام، مرحوم آیة اللَه به ایشان گفت: من تعجّب دارم از بی اطلاعی شما در عقائد و آداب و تاریخ و رجال و مذاهب، آنگاه به عنوان استاد کتاب می‌نویسید و به دنیا انتشار می‌دهید و شیعه را که یک رکن، نه بلکه رکن اساسی اسلام است با اغراض و عقائد و رسوم و آدابی معرّفی می‌کنید که ابداً به شیعه مربوط نیست! مطالب وارده در دو کتاب «فجر الإسلام» و «ضحی الإسلام» دربارهٔ شیعه اتّهام محض است. از خدا و سؤال و قیامت بگذریم، در برابر حقّ و حقیقت و پی‌جوئی و ریشه یابی در ادیان و مذاهب، وظیفهٔ کسی که خود را استاد می‌پندارد و در جامعه تدریس می‌کند و بعد مطالب خود را منتشر می‌سازد چیست؟!

أحمد أمین گفت: ما این مطالب را از شهرت و از کتب مدوّنه استخراج نموده‌ایم

(و نام کتابها را برد) و در این صورت راه خلافی نپیموده‌ایم!

آیة اللَه گفت: این شهرت آیا در میان شیعه است یا در سر زبانهای معاندین آنها که به ایشان نسبت می‌دهند؟! و این کتابها آیا کتب شیعه است یا کتب مخالفین آنها که در مرام و عقیده با آنان خلاف دارند؟!

وی گفت: از فلان کتاب و فلان کتاب!

آیة اللَه گفت: آن کتابها از مصادر تاریخ اهل تسنّن است نه شیعه؛ و در آن مطالب اغراض سیاسی و تعصّبات مذهبی به کار رفته است. آنگاه خصوص آن اغراض را یک یک برشمرد به طوری که أحمد أمین از وسعت اطلاعات ایشان در شگفت ماند.

آنگاه مرحوم آیة اللَه گفت: قاعدهٔ تحقیق برای عقائد و آداب و رسوم و اعمال هر قوم آن است که باید از خودشان تحقیق به عمل آورد و از داخلشان استعلام نمود نه از خارج و از زبان قومی که مخالف آنها می‌باشند. و در این طریقهٔ مُسَلَّمه امروزه میان دانشمندان جهان اختلاف نیست. هر

محقّقی که می‌خواهد از عقیده و آداب جماعتی چیزی به دست آورد و بنویسد، حرکت می‌کند، قارّه‌ها می‌پیماید تا به خود آن جماعت می‌رسد و از درون، ایشان را ملاحظه و مشاهده می‌کند و از خودشان تحقیق به عمل می‌آورد. شما کدام یک از کتب شیعه را از صدر اسلام تا به حال از کتاب ... و کتاب ... و ... مطالعه کرده اید؟ و سپس در برابر آراء و عقائد شیعه قلمفرسائی نموده اید؟!

أحمد أمین گفت: از کتب شیعه در دسترس ما چیزی نیست!

آیة الله گفت: این هم یک مصیبت بزرگ! چرا نیست؟! و چرا نباید بوده باشد؟! من که یک طلبه هستم، در همین مدرسهٔ محقّر اینک پنج هزار جلد کتاب در مکتبه موجود است که در دسترس جمیع طلّاب قرار دارد. از تمام انواع کتب صحاح و سُنَن و تواریخ اهل تسنّن در نزد ما بِأَنواعِها و أقسامِها و أنواع طبعها موجود است، چرا که برای تحقیق و بررسی کامل برای ما لازم است. آیا برای جامعه عامّه و اهل

سنّت در مصر و در جامع آن نباید کتب شیعه وجود داشته باشد؟! و ایشان برای تحقیقات خود نباید از نزدیک بدانها مراجعه نمایند؟!

و علی جمیع التّقادیر مرحوم آیة اللَه مواضع اشتباه او را در دو کتاب مذکور دربارۀ شیعه و عقائدشان مستدلًا و مشروحاً به اثبات رسانید و مجلس تا قریب اذان صبح طول کشید، و أحمد أمین در همان مجلس معترف به خطای خود شد و وعده داد که در مراجعت به مصر مواضع اشتباه را تصحیح نماید.

پس از مراجعت احمد أمین به مصر مرحوم آیة اللَه کتاب قوی و استوار «أصْلُ الشِّیعِة وَ اُصُولُهَا» را نوشته و منتشر کردند ولی از أحمد أمین جوابی و تصحیحی به عمل نیامد و سالها گذشت و خبری نبود.

أحمد أمین در آخر عمر که از چشم و نوشتن با آن ممنوع بود مطالبی را إملاء نمود و در کتابی به نام «یَوْمُ الإسْلام» منتشر ساخت. در آن کتاب بدون آنکه از خطاهای خود نامی ببرد و یا از دو کتابش در

این باره ذکری به عمل آورد در جاهای مختلف عقائد شیعه را صحیح شمرده است و همان اتّهاماتی را که می‌زده است به صورت و در جهت متعاکس برای واقعیّت امر اثبات نموده است، به طوری که از ضمّ و ضمیمه‌های مطالب متفرّق کتاب، می‌توان به دست آورد که اصول عامّه و سنّت را ابطال نموده و اصول خاصّه و شیعه را تثبیت نموده است.

عالم خبیر و اخیراً درگذشته شیخ محمّد جواد مغْنِیه در کتاب «الشِّیعَة و التَّشَیُّع» مطالبی را از «یوم الإسلام» وی نقل می‌کند که دلالت بر مدّعای ما دارد.

ما پس از مطالعهٔ دقیق «یوم الاسلام» و تطبیق گفتار مغنیه، مطالب کتاب «الشّیعة و التّشیع» را در این مورد ذکر می‌نمائیم:

أَحْمَدُ أمینٌ یَعْتَرِفُ فِی أیَّامِهِ الاخِیرَة

أحمد أمین در دو کتاب «فَجر الاسلام» و «ضُحَی الاسلام» خود به امامیّه هجوم سخت و ناهمواری برده است. و در همان زمانِ انتشار، علمای امامیّه بر مطالب وی ردّ منطقی کرده‌اند و به شهادت تاریخ و کتب عقائدیّهٔ آنها اثبات نموده‌اند که او

عاطفه را به جای عقل، و تعصّب را محلّ عَدْل، و پندار را بجای واقع و حقیقت نشانده است. و از کسانی که متصدّی ردّ وی شدند مرحوم کاشف الغِطاء است در کتاب «أصل الشّیعة و اُصولها».

و پس از گذشت مدت بیست سال یا بیشتر از آن هجوم، چشمش آسیب دید و از قرائت و کتابت عاجز ماند. و در این أیّام أخیره‌اش (سنهٔ ۱۹۵۲ میلادی) از غیر کمک جست و کتابی را بر او إملاء و انشاء نمود که نام آن را «یوم الإسلام» گذارد؛ در این کتاب بدون آنکه خودش احساس کند و یا ملتفت گردد، به آنچه بر عقائد امامیّه انکار نموده و عیب گرفته بود اعتراف کرده است، و از آن قبیل است:

او این عقیده و اصل را که جانشینی رسول اللَه به تنصیص و تعیین می‌باشد انکار می‌نمود و گمان داشت که آن را شیعه از خارج به عنوان بدعتی در دین وارد نموده‌اند، و آنکه رسول اللَه أصل انتخاب و شوری را تقریر و تثبیت نموده است.

در این مطلب، خودش خودش را ردّ کرده است و مناقض با عقیدهٔ سابقه، در کتاب «یوم الإسلام» اعتراف کرده است بِأَنَّ النَّبِیَّ صلَّی اللَه علیه و آله و سلّم

أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِی مَرَضِهِ الَّذِی مَاتَ فِيهِ كِتَاباً يُعَيِّنُ مَنْ يَلِی الْأَمْرَ بَعْدَهُ، فَحَالَ عُمَرُ دُونَ إِرَادَتِهِ.

اعتراف احمد امين به منع عمر از نوشتن رسول خدا صلی اللَه عليه و آله و سلّم در مرض موت

و اينک عين آنچه را که صاحب «فجر الإسلام» با خود الفاظ و عبارات وی در کتاب اخيرش: «يوم الإسلام» ص ٤١ طبع ١٩٥٨ آورده است در اينجا می‌آوريم:

أَرَادَ رَسُولُ اللَه صلَّى اللَهُ عليه و آله فِی مَرَضِهِ الَّذِی مَاتَ فِيه أَنْ يُعَيِّنَ مَنْ يَلِی الأَمْرَ بَعْدَهُ، ففی الصّحيحَينِ ـ البُخارِیِّ و مُسْلِمٍ ـ أَنَّ رَسُولَ اللَهِ لَمَّا احْتَضَرَ قَالَ:

«هَلُمَّ أَكتُبْ لَكمْ كتَاباً لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ» وَ كانَ فِی الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَهِ قَدْ غَلَبَ عَلَيهِ الْوَجَعُ[1] وَ عِنْدَكمُ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كتَابُ اللَهِ!

---

[1] فی «صحيح البخاری» ج ٦، ص ٩ از طبع سنة ١٣١٤ ه: ما شأنهُ- ای النّبی- أ هَجَرَ؟]تعليقه[

فَاخْتَلَفَ الْقَوْمُ وَ اخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ: قَرِّبُوا إِلَيهِ يَكتُبْ لَكمْ كِتَاباً لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ: الْقَوْلُ مَا قَالَهُ عُمَرُ.

فَلَمَّا أكثَرُوا اللَّغْوَ وَ الْاخْتِلَافَ عِنْدَهُ صلَّى اللهُ عَلَيهِ و آله قَالَ لَهُمْ: قُومُوا؛ فَقَامُوا وَ تَرَكَ الأمْرَ مَفْتُوحاً لِمَنْ شَاءَ. جَعَلَ الْمُسْلِمِينَ طِوَالَ عَصْرِهِمْ يَخْتَلِفُونَ عَلَى الْخِلَافَةِ حَتَّى عَصْرِنَا هَذَا بَينَ السُّعُودِيِّينَ وَ الْهَاشِمِيِّينَ».[1]

«رسول خدا صلَّى اللهُ عَلَيهِ و آله اراده کرد در مرضی که در آن مرض فوت کرد برای ولایت امر مردم کسی را برای آنان معیّن نماید. زیرا در صحیحین بخاری و مسلم آمده است که: چون حالت احتضار به رسول اللَه دست داد گفت: بیاورید بنویسم کتابی را برای شما که پس از آن گمراه نشوید! و در اطاق رسول اللَه مردانی بودند که از ایشان بود عُمَر بن خطّاب. عمر گفت: درد مرض بر رسول اللَه غلبه کرده است[2] و در نزد شما قرآن است. کتاب خدا ما را بس است.

در این حال آن جماعت با هم اختلاف نمودند و به منازعه و مخاصمه پرداختند. بعضی از

---

[1] «یوم الإسلام» ص ٤١.

[2] «در صحیح بخاری» ج ٦، ص ٩ از طبع سال ١٣١٤ هجری این طور وارد است: وضع و شأن او- یعنی پیغمبر- چطور است؟ آیا هذیان میگوید؟

ایشان می‌گفت: برای رسول اللَه بیاورید آنچه را که می‌خواهد تا بنویسد برای شما کتابی (مکتوبی) که بعد از آن گمراه نشوید! و بعضی از ایشان می‌گفت: گفتار همان است که عمر گفته است.

و چون کلام لَغْو و اختلاف در نزد رسول خدا صلَّی اللَهُ عَلَیهِ و آله بسیار شد به آنها فرمود: برخیزید! و آنها برخاستند. و امر ولایت را رها کرد و یله گذارد که برای آن کس که می‌خواهد باز باشد. مسلمین را در طول عصرشان طوری قرار داد که در امر خلافت اختلاف کنند حتّی در این عصر ما که میان سعودیّین و میان هاشمیّین اختلاف است.»

و در ص ۵۳ می‌گوید: «اخْتَلَفَ الصَّحَابَةُ عَلَى مَنْ يتَولَّى الأمْرَ بَعْدَ الرَّسُولِ، وَ كانَ هَذَا ضَعْفَ لِياقَةٍ مِنْهُمْ، إذِ اخْتَلَفُوا قَبْلَ أنْ يُدْفَنَ الرَّسُولُ»[1] مَعَ الْعِلْمِ أنَّ عَلِياً كانَ مَشْغُولًا

بِتَجْهِيزِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله.

«صحابه در ولایت امر بعد از رسول اللَه با هم اختلاف نمودند، و این از ضعف لیاقتشان بود؛ به

---

[1] «یوم الإسلام» ص ۵۳.

علّت آنکه این اختلاف قبل از دفن پیغمبر پیدا شد.»

با علم به اینکه علی مشغول به تجهیز رسول اللَه بود.

و در ص ۵۲ می‌گوید: کانَ مَجالُ الْخِلَافِ الْأَوَّلِ ـ أیْ بَینَ الصَّحابَةِ ـ فی بَیتِ النَّبیِّ؛ و الثّانِی فی سَقیفَةِ بَنی ساعِدَةَ؛ وَ أخیراً تَمَّ الْأمْرُ لِأَبی بَکْرٍ عَلَی مَضَضٍ.[1]

«أوَّلین جائی که در آن برای ولایت امر در میان صحابهٔ رسول خدا اختلاف شد در خانهٔ رسول اللَه بود؛ و دوّمین جا در سقیفهٔ بنی ساعده؛ و نهایتاً امر ولایت با کراهت و ناگواری، برای أبوبکر خاتمه یافت».

اعتراف أحمد أمین به غلط بودن خلافت أبو بکر و عمر

و در ص ٥٤ می‌گوید: «وَ بایَعَ عُمَرُ أبا بَکرٍ، ثُمَّ بایَعَهُ النّاسُ، وَ کانَ فی هَذا مُخالَفَةٌ لِرُکنِ الشُّورَی. وَ لِذَلِك قالَ عُمَرُ: إنَّها غَلْطَةٌ وَقَی اللَهُ الْمُسْلِمینَ شَرَّها؛ وَ کَذَلِكَ کانَتْ غَلْطَةً بَیعَةُ أبی بَکرٍ لِعُمَرَ.»[2]

---

[1] «یوم الإسلام» ص ٥٢.

[2] «یوم الإسلام» ص ٥٤.

«و عمر با أبو بکر بیعت کرد و سپس مردم با او بیعت کردند، و در این گونه بیعت مخالفت با رکن شوری شد. و بدین جهت عمر گفت: آن بیعتِ غلط و خلافِ حقّی بوده است، خداوند مسلمین را از شرِّ آن غلط حفظ نمود؛ و همچنین بیعتِ أبوبکر با عمر غلط و خلاف حقّی بود که به وقوع پیوست».

اعترافات احمد امین به مطاعن عثمان

و در ص ۵۸ می گوید:

وَ کانَ أَهَمُّ ما نَقَمَ النّاسُ عَلَی عُثْمانَ:

۱ ـ طَلَبَ مِنْهُ عَبْدُ اللهِ بْنُ خالِدِ بْنِ اُسَیدٍ الْاُمَوِیُّ صِلَةً، فَأَعْطاهُ أَرْبَعِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ.

۲ ـ أعادَ الْحَکَمَ بْنَ الْعاصِ بَعْدَ أَنْ نَفاهُ رَسُولُ اللهِ، و أَعْطاهُ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ.

٣ ـ تَصَدَّقَ رَسُولُ اللَهِ بِمَوْضِعِ سُوقِ الْمَدينَةِ عَلَى الْمُسْلِمينَ، فَأَعْطاهُ عُثْمانُ لِلْحارِثِ الأُمَوِيِّ.

٤ ـ أعْطَى مَرْوانَ فَدَكاً، وَ قَدْ كانَتْ فَاطِمَةُ طَلَبَتْها بَعْدَ أبِيهَا فَدُفِعَتْ عَنْها.

٥ ـ حَمِيَ الْمَرَاعِيَ حَوْلَ الْمَدِينَةِ كُلَّهَا مِنْ مَوَاشِي الْمُسْلِمِينَ كُلِّهِمْ إلَّا عَنْ بَنى أُمَيَّةَ.

٦ ـ أعْطَى عَبْدَ اللَهِ بْنَ أبِي السَّرْحِ جَميعَ ما أفَاءَ اللَهُ مِنْ فَتْحِ إفْرِيقِيا بِالْمَغْرِبِ مِنْ غَيرِ أنْ يُشْرِكَ فِيهِ أحَداً مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

٧ ـ أعْطَى أبَا سُفْيانَ مِائَتَيْ أَلْفٍ وَ مَرْوَانَ مِائَةَ أَلْفٍ مِنْ بَيتِ الْمُسْلِمينَ فِي يَومٍ وَاحِدٍ.

٨ ـ أتَاهُ أبو موسَى الأشْعَرِيُّ بِأَمْوالٍ كثِيرَةٍ مِنَ الْعِرَاقِ، فَقَسَّمَهَا كُلَّهَا فِي بَنِي أُمَيَّةَ.

٩ ـ تَزَوَّجَ الْحارِثُ بْنُ الْحَكَمِ، فَأَعْطاهُ مِائَةَ أَلْفٍ مِنْ بَيتِ الْمالِ.

١٠ ـ نَفَى أبَا ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَهُ إلَى الرَّبَذَة لِمُنَاهَضَتِهِ مُعاوِيَةَ فِي كَنْزِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ.

١١ ـ ضَرَبَ عَبْدَ اللَهِ بْنَ مَسْعودٍ، حَتَّى كَسَرَ

أَضْلَاعَهُ.[1]

١٢ ـ عَطَّلَ الْحُدُودَ، وَ لَمْ يَرُدّ الْمَظَالِمَ، وَ لَمْ يَكُفَّ الْأَيدِىَ الْعَادِيَةَ.

١٣ ـ كَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ فى مِصْرَ يَأْمُرُهُ بِقَتْلِ قَادَةِ الثَّوْرَةِ.[2]

«و از مهم‌ترین چیزهایی که مردم بدان سبب

---

[1] حضرت استاذنا الأكرم أعلى اللَه درجته در «تفسير الميزان» ج ١٢، ص ١٢٥ در فصل ٥ از فصول بحث پيرامون عدم تحريف كتاب اللَه فرموده‌اند: يعقوبى مى‌گويد: ابن مسعود در وقت طلب عثمان مصاحف را، در كوفه بود و از تسليم قرآنش به عبد اللَه بن عامر امتناع كرد. عثمان به عبد اللَه نوشت تا او را به مدينه بفرست، كه اين دين تباه و اين اُمَّت فاسد نيست. عبد اللَه بن مسعود داخل مسجد مدينه شد در وقتى كه عثمان خطبه مى‌خواند، عثمان به مردم گفت: إنّه قد قدمت عليكم دابَّة سوءٍ. ابن مسعود با او به كلام درشت سخن گفت؛ پس عثمان امر كرد تا پايش را گرفته و به رو كشيدند تا از مسجد خارج كردند تا جائى كه دو دنده از استخوانهاى سينهٔ او شكست. و عايشه در اين قضيّه سخن بسيار گفت.

[2] «يوم الإسلام» ص ٥٨ و ص ٥٩، إلّا أنّ الشّيخ المغنيّة حذف ممّا قاله بعض الكلمات و الجملات اختصاراً و نحن نوردها إتماماً للفائدة، و هى على مايلى مرتّباً بحسب أرقام المتن: و كان مِنْ أهَمّ ...؛ ٤- و أقطع مروان فَدک ... بعد وفات أبيها تارةً بالميراث و تارةً بالنّحلة ...؛ ٦- ... بالمغرب- و هى من طرابلس إلى طنجة- ...؛ ٧- و أعطى أبا سفيان بن حرب مائتى ألف من بيت المال فى اليوم الّذى أمر فيه لمروان بن الحكم بمائة ألف و قد كان زوّج ابنتهُ امّ أبان، فجاء زيد بن أرقم صاحب المال بالمفاتيح فوضعها بين يدى عثمان و بكى، فقال عثمان: أتبكى أن وصلتُ رحمى؟ قال: لا و لكن أبكى لانّى أظنّک أخذت هذا المال عوضاً عمّا كنتَ أنفقته فى سبيل اللَه فى حياة رسول اللَه! و اللَه لو أعطيتَ مروانَ مائة درهم لكان كثيراً. فقال: ألْقِ المفاتيح فإنّا سنجد غيرک؛ ٩- و زوّج الحارث بن حكم بنت عائشة فأَعطاه مائة ألف من بيت المال أيضاً؛ ١٢- و عدل عن طريقة عمر فى إقامة الحدود و ردّ المظالم و كفّ الايدى العادية و الانتصاب لسياسة الرعيّة؛ ١٣- و ختم ذلک كلّه بما وجدوه من كتابه إلى عامله بمصر يأمره بقتل قادة الثورة.

در مقام مؤاخذه و انتقام از عثمان برآمدند اینهاست:

۱ ـ عبد اللَه بن خالِد بن اُسَیْد اُمَوی از وی صِلِه‌ای خواست؛ عثمان به او چهارصد هزار درهم داد.

۲ ـ حَکَم بن العاص را پس از آنکه رسول خدا او را از مدینه تبعید نموده بود به مدینه بازگردانید و یکصد هزار درهم هم به وی داد.

۳ ـ محلّی از بازار مدینه را رسول خدا صَدَقات برای مسلمین قرار داده بودند، و عثمان آن را به حارِث اُمَوی بخشید.

٤ ـ به مروان فدک را بخشید پس از انکه فاطمه آن را پس از پدرش طلب نموده بود و وی را از فدک رانده بودند.

۵ ـ چراگاههای اطراف مدینه را از مواشی مسلمانان قُرُق کرد و اختصاص به بنی اُمیّه داد.

٦ ـ جمیع غنائمی را که خداوند از فتح آفریقا بر مسلمین عنایت کرده بود، به عبد اللَه بن أبی سَرْح بخشید بدون آنکه یک نفر از مسلمانان را در آن شرکت دهد.

۷ ـ در یک روز به أبو سفیان دویست هزار، و به مروان یکصد هزار از بیت المال مسلمین داد.

۸ ـ أبو موسی أشعری از عراق، أموال بسیاری را برای مدینه آورد. تمام آنها را عثمان میان بنی امیّه تقسیم کرد.

۹ ـ حارِث بن حَکَم ازدواج نمود؛ عثمان به او یکصد هزار از بیت المال داد.

۱۰ ـ أبوذرّ رحمة اللَه علیه را به رَبَذَه تبعید کرد؛ چون با معاویه در جمع کردن طلا و نقره مبارزه کرد و برای جلوگیری از او قیام نمود.

۱۱ ـ عبد اللَه بن مسعود را به قدری زد که استخوانهای سینه‌اش شکست.

۱۲ ـ حدود الهی را تعطیل نمود، مظالم مردم را ردّ نکرد و دست‌های متجاوز و متعدّی را باز نداشت.

۱۳ ـ به عامل خود در مصر نوشت و او را به کشتن پیشدارانِ قیام و انقلاب علیه او امر کرد.

و در ص ۵۷ می‌گوید: «وَ کانَ مِنْ أکْبَرِ الشَّخْصِیَّاتِ الْبَارِزَةِ فِی مُحَارَبَتِهِ وَ تَأْلِیبِ النَّاسِ عَلَیهِ عَائشَةُ بِنْتُ أبِی بَکرٍ.»[1]

«و از بزرگترین شخصیت‌ها و مقاماتی که در محاربه و برانگیختن مردم بر ضدّ عثمان بن عفّان قیام

---

[1] «یوم الاسلام» ص ۵۷.

و اقدام نمودند عائشه دختر ابوبکر بود.»

و در ص ٦١ می‌گوید: إنَّ قَتْلَ عُمَرَ وَ عَلِيٍّ كانَ حَادِثَةً فَرْدِيَّةً وَ مُؤَامَرَةً جُزْئِيَّةً أمَّا مَقْتَلُ عُثْمانَ فَقَدْ كانَ ثَوْرَةً شَعْبِيَّةً لِلأقْطَارِ الإسلاميَّةِ.[1]

«کشته شدن عمر و علی یک حادثه فردی و قرار داد و معاهدهٔ جزئی بود که صورت گرفت؛ أمّا کشتن عثمان یک نهضت و ثوره و قیام ملّی بود برای جمیع أقطار اسلام.»

و در ص ٥٣ می‌گوید: كَرِهَ كَثِيرٌ مِنَ الصَّحَابَةِ أنْ يُجْمَعَ بَينَ النُّبوَّةِ وَ الْخِلَافَةِ، وَ لِعِلْمِهِمْ بِشِدَّةِ عَلِيٍّ فِي الْحَقِّ وَ عَدَمِ تَسَاهُلِهِ.[2]

«بسیاری از صحابه ناپسند داشتند که نبوّت و خلافت در خاندان واحدی قرار گیرد؛ و به علّت آنکه می‌دانستند: عَلی در أخذ حقّ شدید است و مرد مساهله کار

---

[1] «یوم الاسلام» ص ٦١.

[2] «یوم الاسلام» ص ٥٣.

نیست.»

حالا اگر این مطالب مذکوره را بعضی را با بعضی دیگر روی هم بگردانیم نتائجی که اینک ذکر می‌شود به دست می‌آید:

اصل و عقیدهٔ تنصیص بر خلیفه، مصدر أوّل آن رسول اللَه است نه غیر رسول اللَه. و آن کسانی که با پیامبر مخالفت کردند و حائل شدند میان او و میان آنکه نَصّی به عمل آورد برای کسی که ولایت را بدو بسپارد در سَنَدِ مسجّل و نامهٔ مکتوب و إمضا شده‌ای که هیچ قبول تأویل و تبدیل نکند، ایشان بالذات همان کسانی بودند که با آن نصوص غیر مکتوبه مخالفت نموده بودند.

گفتار مرحوم مظفّر در ترک نصّ بر خلیفه

شیخ محمّد رضا مظفّر در کتاب «سقیفه» می‌گوید: «آن گروه چون در زمان حیات رسول خدا اطاعتش را در این سبیل ننمودند، پس چگونه پس از وفات او اطاعتش را بنمایند؟!»

و ترک کردن تنصیص بر خلیفه، اُمَّت را در تفریق و تفرّق انداخت و کلمهٔ واحدشان را پاره کرد

و در کشمکش و تنازع تا آخرین روز واقع ساخت.

و علّت تامّه در تمام این امور تنها خلیفهٔ ثانی بوده است و کسانی که با او کمک نمودند و إعانت کردند او را در آنکه منع کند پیغمبر را در اینکه برایشان نامه‌ای بنویسد که پس از آن هیچگاه گمراه نشوند.

بیعت أبوبکر و عمر نه از روی نصّ بود و نه از روی شوری، بلکه مجرّد غَلطَه‌ای بود که واقع شد. و معنی اینکه غَلطَه بود آن است که بر غیر حقّ بود. أمّا عثمان، پس او با اسلام مخالفت کرد و لهذا أقطار اسلامیّه بر وی شوریدند و با تحریض و تحریکِ عائشه علیه او نهضت و قیام نمودند.

بنابراین قیام و شورش و ثوره علیه او قیام ملّی اسلامی بوده است نه قیام قبیلگی و طائفگی، و نه از ناآشنایان و ناشناختگان و قاطعان طریق همچنان که گفته شده است.

و کسانی که میان علی و خلافت حائل شدند، این کار را به دو جهت انجام

دادند:

أوّل: علی در حقّ شدید بود و ابداً در حقّ تساهل نمی‌ورزید.

دوّم: تعصّب بر علیه أهل بیت. چون ناپسند داشتند که در بیت واحد که بیت محمّد است نبوّت و خلافت با هم مجتمع شوند.

و در جائی که إبا و امتناع ورزد از روی عناد و تعصّب کسی که إبا و امتناع می‌ورزد از آنکه به خلافت علی اعتراف کند ـ نه به جهت علّتی و سببی بلکه به جهت آنکه او بر حقّ است و او از أهل بیت است ـ پس بداند که شیعه ایمان به خلافت او آورده است، زیرا ایشان به حقّ ایمان آورده‌اند، و علی را دوست دارند، چرا که شیعه پیامبر خدا و أهل بیت أطهارش را دوست دارند.

اعترافات احمد امین عین عقاید شیعه است

و مجمل سخن آنکه: آنچه را که شیعه در این باب می‌گویند در حقیقت چیزی بیشتر نیست از آنچه أحمد أمین در کتاب «یَوْم الإسْلَام» می‌گوید: کتابی که در روزهای واپسین از عمرش آن را تألیف نمود

پس از آنکه با دو کتاب «فَجْر الإسلام» و «ضُحَى الإسْلَام» خود دنیا را بر علیه إمامیّه برآشفت و لیکن دیگر بعد از برآشفتن آن را ننشانید.[1]

آری أحمد أمین طبق قواعد شَرَف و انصاف و عدل و فتوّت و مردانگی می‌بایست در این کتاب «یوم الإسلام» صریحاً توبه کند و از نوشتجات کثیرهٔ منتشرهٔ در عالم و موجوده در مکتبه‌ها و کتابخانه‌ها عذرخواهی کند و پس از آنکه با آن دو کتاب خود دنیای شرق و غرب را بر ضدّ امامیّه تحریک کرد اینک آن حرکت را تبدیل به سکون و آرامش نماید و آن قیام را فرو نشاند

---

[1] کتاب «الشّیعة و التّشیع» که مکتبة المدرسة و دار الکتاب اللّبنانی للطّباعة و النشر بیروت آن را مستقلًا طبع کرده است، ص ۷۲ تا ص ۷۵. و در مجموعهٔ کتاب «الشیعة فی المیزان» که مجموع سه کتاب: ۱- «الشّیعة و التّشیّع» و ۲- «مع الشیعة الامامیّة» و ۳- «الإثنا عشریّة» در یکجا گردآوری شده است و دار التّعارف للمطبوعات بیروت آن را طبع نموده است، ص ۷۰ تا ص ۷۳.

ولی این کار را نکرد و فقط در لابلای مطالب و أوراق «یوم الإسلام» مطالب مذکوره فوق از قلم او گذشته است. اللَهُمَّ احْشُرْهُ مَعَ مَنْ یَتَولّاهُ وَ یُحِبُّهُ، وَ أبْعِدْهُ مِمَّنْ یَتَبَرَّءُ مِنهُ وَ یُبْغِضُهُ.

اگر أحمد أمین صریحاً اشتباهات خود را با نام کتاب و عنوان و مطلب ذکر می‌کرد، دیگر کسی از افراد کم تعمّق و مطالعه از خواندن فَجر و ضُحای او گمراه نمی‌شد، ولی اینک همه گمراه می‌شوند مگر کسی که «یوم الإسلام» او را دقیقاً مطالعه کند، آن هم مانند شیخ بصیر و خبیر مُغْنِیه به ربط آنها آگاه و از رویهم ریختن مطالب آن این نتیجه را بگیرد.

اگر عُمَر هم از آوردن قلم و کاغذ منع نمی‌نمود، دیگر کسی از افراد اُمَّت اسلام گمراه نمی‌شد و ولایت امروزه اختصاص به شیعه نداشت، بلکه تمام جهان از آن روز إلی الأبد شیعه بودند.

رسول خدا صلی اللَه علیه و آله امر به کتابت نمودند و در پایان عمر شریف خود قلم و کاغذ طلبیدند تا بنویسند برای آن قوم وصایت و خلافت بلافصل و ولایت کلّیۀ إلهیّۀ مولی الموالی حضرت أمیر

المؤمنین ـ علیه افضل صلوات المصلّین ـ را؛ و لیکن گروه مخالف نگذاشتند و نخواستند ولایت بر آن حضرت تحقّق پذیرد و خودشان و پیروانشان را در ضلالت فرو بردند؛ أمّا حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام علاوه بر کتابت قرآن حکیم تمام احادیث قدسیّه و سنّتهای علمیّه و عملیّهٔ رسول خدا را می‌نوشت، و همه و همه نزد او مضبوط بود.

او پیوسته از زمان طفولیّت دامن پروردهٔ رسول خدا بود و از مَحْرم‌ترین موضع أسرار او بود. در سفر و حضر، و حضور و غیبت، و جنگ و صلح، و اقامت و مهاجرت، و سکون و حرکت، أنیس و مونس و ندیم و همنَفَس رسول اللَه بود. هر آیه‌ای از قرآن که نازل می‌شد بر او می‌خواند و او می‌نوشت گرچه پس از گذشت روزها باشد؛ و آن آیه را حضرت برای کُتَّاب وَحْی قرائت نموده و آنها نیز می‌نوشتند.

تنها أميرالمؤمنين عليه السّلام قرآن تامّ و تمامی را که در زمان رسول خدا نوشته شد و آن کتاب مَصْدر و مَرْجع بود، نوشت و آن قرآن به خط او و کتابت او بود.

سخن مستشار عبد الحليم بر تقدم علی ع در کتابت حدیث

مُسْتَشَار عَبْد الحَليم جُنْدی رئیس مجلس أعلای شئون اسلامیّۀ جمهوری مصر در کتاب جدید التألیف که حقّاً از کتب نفیس و ارزشمند است و به نام «الإمام جعفر الصادق» انتشار داده است، در صفحۀ ۲۵ می‌گوید: مَنَعَ عُمَرُ تَدْوِينَ الْحَدِيثِ ـ مَخَافَةَ أنْ يُخْلَطَ الْقُرْآنِ بِشَيْءٍ ـ وَ بِهَذَا أبْطَأ التَّدْوِينُ عِنْدَ أهْلِ السُّنَّةِ قَرْناً بِتَمَامِهِ. وَ انْفَتَحَتْ أبْوَابٌ لِلْجَرْحِ وَ التَّعْدِيلِ وَ لِلْوَضْعِ وَ لِلضِّياعِ. أمَّا عَلِيٌّ فَدَوَّنَ مِنْ أوَّلِ يَوْمٍ مَات فِيهِ الرَّسُولُ. وَ لَعَلَّهُ إذْ دَوَّنَ صَارَ مَرْجِعَ الصَّحَابَةِ بِمَا فِيهِمْ عُمَرُ؟[1]

«عمر از ترس آنکه مبادا حدیث با قرآن

---

[1] در قاهره سنۀ ۱۳۹۷ هجری قمری با اشراف محمّد توفیق عویضه طبع شده، ص ۲۵.

مخلوط شود از تدوین آن منع کرد، و بدین علّت کتابت و تدوین در نزد أهل سنّت یک قرن تمام به تأخیر افتاد. فلهذا أبوابی از جرح و تعدیل، و از جَعْل و وَضْع حدیث، و از ضایع شدن و از بین رفتگی باز شد. أمّا علی از همان روزی که رسول اللَه ارتحال نمود، نوشت و تدوین کرد و شاید به همین جهت است که او مرجع علمی تمام صحابه که خود عمر نیز در آنها بود، واقع شد.»

این مرد دانشمند دربارهٔ المذهب الجعفری می‌گوید:

حاکم در تاریخش با إسناد خود به أبوبکر تخریج نموده است که رسول اللَه فرموده‌اند: مَنْ کَتَبَ عَلَیَّ عِلْماً أوْ حَدِیثاً لَمْ یَزَلْ یُکتَبُ لَهُ الأجْرُ مَا بَقِیَ ذَلِكَ الْعِلْمُ أوِ الْحَدِیثُ.

«کسی که علمی و یا حدیثی را که از من سر زده است بنویسد، پیوسته تا هنگامی که آن علم و یا حدیث باقی است برای وی ثواب و پاداش نوشته می‌شود.»

و أبو بکر در أیام خلافتش سعی کرد تا

حدیث را تدوین کند و مجموعاً پانصد حدیث گرد آورد. شبی خوابید و پیوسته منقلب بود و در فراش می‌گردید. عائشه

گفت: این حرکتهای ناهموار او مرا محزون کرد. چون صبح شد به من گفت: أیْ بُنَیَّةُ! هَلُمّی الْأحادِیثَ الّتی عِنْدَكِ، فَجِئتُ بِهَا فَأحْرَقَهَا.

«ای دخترکم! آن احادیثی که نزد توست بیاور. من آنها را آوردم و آنها را سوزانید.»

و از زُهْری از عروه روایت است که عمر اراده کرد سنن رسول اللَه را بنویسد. از أصحاب آن حضرت استفتا کرد. همه وی را دلالت بر نوشتن نمودند. عمر شروع کرد تا مدّت یك ماه از خدا در این امر خیرخواهی و طلب راه رشد می‌کرد تا آنکه روزی صبحگاه گفت: إنِّی کُنْتُ ارِیدُ أنْ أکتُبَ السُّنَنَ، و إنِّی ذَکَرْتُ قَوْماً قَبْلَکمْ کَتَبُوا کُتُباً فَأکَبُّوا عَلَیهَا وَ تَرکوا کتَابَ اللَهِ؛ وَ إنِّی وَ اللَهِ لَا أشُوبُ کتَابَ اللَهِ بِشیْءٍ أبَداً.

«من می‌خواستم سنن را بنویسم، و من قومی را به خاطر آوردم که پیش از شما بودند کتابهائی را نوشتند و تمام سعی و همّت خود را بر آنها داشتند و کتاب اللَه را ترک کردند؛ و قسم به خدا که من کتاب اللَه را با چیز دیگری أبداً مخلوط و درهم نمی‌نمایم.»

لَكنْ عَلِيًّا دَوَّنَ، وَ خَلَّفَ فِى شِيعَتِهِ طَرِيقَةَ التَّدْوِينِ. فَلَقَدْ كانَ عَلَى ثِقَةٍ مِنْ طَرِيقَتِهِ. وَ هُوَ الَّذِى يقُولُ فِيه الرَّسُولُ: **عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.**

وَ عَنْهُ قَالَ الرَّسُولُ: **يا مَعْشَرَ قُرَيشٍ! وَ اللهِ لَيبْعَثَنَّ اللهُ عَلَيكم رَجُلًا مِنكمْ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ فَيَضْرِبُكمْ عَلَى الدِّينِ. قَالَ أَبُو بَكرٍ: أَنَا هُوَ يا رَسُولَ اللهِ؟! قَالَ: لَا! قَالَ عُمَرُ: أَنَا هُوَ يا رسولَ اللهِ؟! قَالَ: لَا، وَ لَكنْ ذَلِك الَّذِى يَخْصِفُ النَّعْلَ**[1].

«و أمّا علی نوشت و تدوین کرد، و در میان شیعیان خود طریقهٔ تدوین و رسم کتابت را به یادگار گذاشت. چرا که وی بر راه و روش خود دارای یقین بود و به

[1] «الإمام جعفر الصادق» عبد الحليم جندى، ص ۱۸۵ و ص ۱۸٦.

عملش وثوق و اطمینان داشت. و اوست که رسول خدا درباره‌اش فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی است، و آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد گردند.

و راجع به اوست که رسول خدا فرمود: ای جماعت قریش! سوگند بخدا تحقیقاً خداوند بر می‌انگیزاند بر شما مردی را از شما که خدا دل وی را در بوته آزمایشِ ایمان، امتحان کرده است و او برای اسلام و دین شما، شما را با شمشیر می‌زند.

أبوبکر گفت: من آن کس می‌باشم ای پیغمبر خدا؟! فرمود: نه! عمر گفت: من آن کس می‌باشم ای پیغمبر خدا؟! فرمود: نه! و لیکن او آن کس است که الآن دارد کفش مرا پینه می‌زند!» و در آن وقت عَلِی مشغول پینه زدن نعلین رسول اللَه بود.

سخن مستشار عبد الحلیم دربارهٔ مصحف علیّ علیه السلام

و أیضاً این مرد محقّق و موشکاف و حُرّ در بحث و کلام، تحت عنوان: الْمَدْرَسَةُ الْکُبْرٰی» که مدرسهٔ حضرت إمام جعفر صادق علیه السّلام است بیانی دارد

تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

الْمُصْحَفُ الْخَاصُّ أوْ كِتَابُ الأُصُولِ (قرآن مخصوص و یا کتاب اصول):

أمیر المؤمنین (علیه السّلام) بر جان خود سوگند یاد نموده بود که پس از فراغ از تجهیز رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله رِدا بر دوش نیفکند تا زمانی که قرآن را جمع کند. بنابراین آن را بر ترتیب اسباب نزول جمع نمود، و به عامّ و خاصّ، و مُطْلَق و مُقَیّد، و مُحْکَم و مُتَشَابِه، و ناسخ و منسوخ، و واجبات و رخصت‌ها، و سُنَن و آداب آن اشاره کرد، و بر اسباب نزول آن تنبیه و دلالت فرمود.

و از عظمت شأن این کتاب همان بس که محمّد بن سیرین می‌گوید: لَوْ أصَبْتَ هَذَا الْکِتَابَ کانَ فِیهِ الْعِلْمُ «اگر بدان کتاب دسترسی پیدا کردی بدانکه در آن علم است.»

آن قرآن همان طور که از محتویاتش ظاهر است، مصحف مخصوصی است و کتاب اُصولی است که با دست علی گرد آمده است.

و «جامِعَه» کتابی است که طولش هفتاد ذراع

و از إملاء رسول اللَه و خطّ على

است. در آن است آنچه مردم بدان محتاجند از حلال و حرام و غیره تا به جائی که در تفصیل خصوصیّات به أَرْشُ الْخَدْش می‌رسد (یعنی بیان مقدار دیه‌ای که باید انسان در أثر خدشه وارد ساختن بر روی پوست بدن کسی بپردازد.) این جامعه را حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السَّلام بدین گونه توصیف کرده‌اند. و ثقات از اصحاب آن دو بزرگوار که از ایشان است أبو بصیر، آن را نزد آنها دیده‌اند و مشاهده نموده‌اند.

حضرت صادق علیه السّلام می‌گوید: **أَمَا وَ اللَهِ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ إِلَى أَحَد، وَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَينَا. إِنَّ عِنْدَنَا الْكِتَابَ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَهِ صلَّى اللَه عليه و آله؛ وَ خَطِّ عَلِيٍّ بِيَدِهِ، صَحِيفَةٌ طوُلُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً؛ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ.**

«آگاه باشید! قسم به خدا در نزد ما آن چیزی است که با آن محتاج به أحدی نمی‌شویم و مردم همگی به ما محتاج می‌باشند. حقّاً در نزد ما همان کتاب است که به إملاء رسول خدا صلی اللَه علیه و

آله و خطّ علی است که با دست خودش نوشته است. صحیفه‌ای است که طولش هفتاد ذراع است و هر حلالی و حرامی در آن ثبت است.»

و حضرت فرمود: **إنَّ الْجَامِعَةَ لَمْ تَدَعْ لأحَدٍ كَلَاماً. فِيهَا الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ. إنَّ أصْحَابَ الْقِياسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِياسِ فَلَمْ يَزِدْهُمْ مِنْ الْحَقِّ إلَّا بُعْداً. وَ إنَّ دِينَ اللَهِ لا يُصَابُ بِالْقِياسِ.**

«حقّاً کتاب جامعه برای أحدی کلامی را باقی نگذارده است، چرا که در آن حلال و حرام است. کسانی که احکام را از قیاس استنتاج می‌نمایند طلب علم را با قیاس می‌کنند، بنابراین جز دوری از حقّ چیزی دستگیرشان نمی‌شود. و دین خدا با قیاس دستگیر انسان نمی‌گردد.»

گفته‌اند: این کتاب را جَامِعَه و صَحِیفَه، و کتاب علیّ و صَحِیفهٔ عتیقه نامیده‌اند.

حضرت أمیر المؤمنین (علیه السّلام) در خطبه‌های خود می‌فرمود: **وَ اللَهِ مَا عِنْدَنَا كتَابٌ نَقْرَؤُهُ عَلَيكمْ إلّا كتَابُ اللَهِ تَعَالَى وَ هَذِهِ الصَّحِيفَةُ ـ وَ كانَتْ مُعَلَّقَةً بِسَيْفِهِ ـ أخَذْتُهَا عَنْ رَسُولِ اللَهِ صلَّى اللَه عَلَيهِ وَ آله**

و سلّم.

«سوگند به خدا ما کتابی که آن را بخوانیم برای شما نداریم مگر کتاب اللَه و این صحیفه، ـ و صحیفه به شمشیر او آویزان بود ـ من این صحیفه را از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم أخذ کرده‌ام.»

و خلیفه: أبوجعفر منصور این کتاب علی را خواست. حضرت إمام صادق علیه السّلام آن را برای او آوردند؛ و در آن خواند که: «زنان چون شوهرانشان بمیرند، از عِقار آنها ارث نمی‌برند.»

و أبو جعفر منصور گفت: هَذَا وَ اللَهِ خَطُّ عَلِیٍّ وَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَهِ صلَّی اللَهُ علیه و آله و سلّم. «قسم به خدا، این خطّ علی و إملاء رسول اللَه صلَّی اللَه علیه و آله می‌باشد».

و أبو جعفر از دانشمندان و علما بود ـ همچنان که إمام مدینه: مالِک بن أنس دربارهٔ او گفته است؛ و همچنان که جاحِظ، بزرگِ نقّادان و ایرادگیران، دربارهٔ او گفته است ـ او شاید بدین علّت قسم می‌خورَد که قبل از این، کتابتی را از علی خوانده، یا آنکه علمش به قدری بوده که می‌شناخته

آن املاءِ پیغمبر است.

و از آن کتاب است کتاب دیات که در فقه معاصر «مَسْئُولِیَّت مَدَنی» نامیده می‌شود، از أفعالی که به جسم ضرر می‌رساند. محتویات آن را ابن سعد در کتابش که معروف به «جامع» است آورده است؛ و أحمد بن حنبل از وی در «مسند» أعظم روایت نموده؛ و بُخاری و مُسْلِم آن را ذکر کرده و از آن روایت نموده‌اند.[1]

و أیضاً در این کتاب تحقیقی می‌گوید: کانَ أوَّلُ الْمُسْتَفِیدِینَ بِالتَّدْوِینِ الْباکِرِ اُولَئِكَ الَّذینَ یَلُوذُونَ بِالأئمَّةِ مِنْ أهْلِ الْبَیتِ فَیَتَعَلَّمُونَ شِفَاهاً أوْ تَحْرِیراً. أیْ مِنْ فَمٍ لِفَمٍ أوْ بِالکتابَةِ.

فَما تَنَاقَلَتْهُ کُتُبُ الشِّیعَةِ مِنَ الْحَدِیثِ، هُوَ التُّرَاثُ النَّبَوِیُّ ـ فِی صَمیمِهِ ـ. بَلَغَ الشِّیعَةُ فِی یُسْرِ طَوْعٍ لِعِلْمِهِم الْازْدِهَارِ؛ فِی حِینِ لَمْ یَجْمَعْ أهْلُ السُّنَّةِ هَذَا التُّرَاثَ إلَّا بَعْدَ أنِ انْکَبَّ عَلَیهِ عُلَمَاؤُهُمْ قَرْناً وَ نِصْفَ قَرْنٍ حَتَّی حَصَّلُوا مَا دَوَّنُوهُ فِی الْمُدَوَّنَاتِ الأُولَی. ثُمَ

---

[1] «الإمام جعفر الصّادق» ص ۱۹۹ و ص ۲۰۰.

ظَلُّوا قُرُوناً اُخْرَی یَجُوبُونَ الْفَیافی وَ الْقِفَارَ فِی کُلِّ الأَمْصَارِ.[1]

«أوّلین جمعیّت متعلّمین و مستفیدین از تدوین بکر و دست نخورده، همان دسته‌ای بودند که به أئمّهٔ از أهل البیت پناه می‌آوردند و از ایشان شفاهاً یا تحریراً فرا می‌گرفتند، یعنی از دهان به دهان و یا به وسیلهٔ نوشتن و کتابت.

بنابراین آن أحادیثی که در کتب شیعه از کتابی به کتابی نقل شده است آن عین میراث خالص و پاک و دست نخوردهٔ نبوی بوده است. شیعه در أثر آسانی پیروی و اطاعت، به علوم وافر و شکوفا و سرشارشان رسیدند در حالی که أهل سنّت نتوانستند این میراث را گرد آورند مگر پس از آنکه علمای آنها یک قرن و نیم خود را برای تحصیل و تدوین به زحمت انداخته و همّت وافی به خرج دادند تا توانستند آنچه را در مُدَوَّنات نخستین تدوین نموده بودند به دست آورند. و سپس باز قرنهای دیگری

[1] «الإمام جعفر الصّادق» عبد الحلیم جندی، ص ۲۰۲ و ص ۲۰۳.

گذشت تا علمای آنها در بیابانهای علفزار و بیابانهای خشک و بی آب و علف سیر و گردش کردند و به هر شهری در آمدند تا توانستند جمع حدیث و سنّت کنند».

ردّ مردم مصحف جمع‌آوری شدهٔ علی علیه السّلام را

أمیر المؤمنین علیه السّلام همان طور که أوَّلین ناطق اسلام است، أوَّلین کاتب اسلام است. تمام قرآن را با خصوصیّات نزول و تأویل آن در زمان خود رسول اللَه نوشت؛ و پس از رحلت آن حضرت طبق وصیّت وی از خانه برون نیامد و به جماعت خلفای غاصب نپیوست و ردا بر شانه نیفکند تا مدّت شش ماه در منزل ماند و قرآن را طبق نزول آن ترتیب داد و با بیان جمیع جهات راجعهٔ به آن در عبائی بست و روی شتر نهاد و به مسجد آورد و به آن جماعت گفت: این است کتاب خدا، و منم صاحب ولایت! و این دو ثَقَل ثَقَلی است که رسول اللَه فرمود: **إنِّی تَارِكٌ فِیكُمُ الثَّقَلَیْنِ: كِتَابَ اللَهِ وَ عِتْرَتِی أهْلَ بَیْتِی، وَ إنَّهُمَا لَنْ یفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ**. عمر گفت: ما را به تو نیازی نیست و ما نزد

خودمان کتاب اللَه داریم و نیازی به کتاب تو

نداریم.

حضرت سر شتر را رو به منزل برگردانید و این آیه را برای آنها خواند: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا فَبِئْسَ ما يَشْتَرُونَ﴾.[1]

«و زمانی که خداوند پیمان و عهد گرفت از آنان که کتاب به آنان داده شده است که: کتاب آسمانی را برای مردم بیان نمائید و کتمان نکنید؛ پس آنها آن پیمان و عهد را به پشت سر پرتاب کردند و آیات إلهیّه را به قیمت و بهای بی ارزشی فروختند؛ پس چقدر بد است معامله‌ای که نموده‌اند.»

و فرمود: دیگر روی این کتاب را نخواهید دید! و همینطور بود. أمیرالمؤمنین علیه السّلام در زمان حیات آن را نزد خود نگه داشت و پس از وی به حضرت إمام حسن مجتبی علیه السّلام به عنوان ودائع و خزائن إمامت رسید. از آن حضرت به حضرت سید الشّهداء إمام حسین علیه السّلام رسید؛ و همین طور به یکایک از إمامان علیهم السلام رسید

---

[1] آیهٔ ۱۸۷، از سورهٔ ۳: آل عمران.

تا اینک که آن مصحف نزد حضرت بقیّة اللَه تعالی حجة بن الحسن العسکری عجّل اللَه فرجه الشّریف موجود است تا آن حضرت ظهور کنند. در آن وقت قرآن را ظاهر نمایند و به أهل عالم نشان دهند.

این روایات شیعه است و أمّا روایات عامّه همین قدر گویاست که چون آن حضرت قرآن را جمع کردند و به نزد آنان بردند؛ ایشان گفتند: ما خودمان دارای قرآن می‌باشیم و نیازی به قرآن شما نداریم!

اینک باید دید طبق عقیدهٔ شیعه آیا تفاوتی میان قرآن آنها با قرآنی که در تدوین اوّل در زمان أبوبکر، و در تدوین دوم در زمان عثمان به وجود آمد، وجود دارد یا تفاوتی در میان نیست؟!

شکّی نیست که تفاوت موجود است و گرنه آنها قبول می‌کردند و اختلافی نبود.

تفاوت در چه بود؟! قرآن أمیر المؤمنین علاوه بر آیات مُنْزله، أوّلًا طبق نزول آیات، ترتیب آیات داده شده بود و سوره‌ها طبق نزول قرار داشتند. و ثانیاً از ناسخ و منسوخ، و عامّ و خاصّ و مُجْمَل و مُبَیَّن و غیرها، شرح وافی از رسول خدا که سنّت است در آن بود. و ثالثاً از شأن نزول آیات و مواضع ورودشان گویا بود. و رابعاً از احادیث قدسیّه که از زبان رسول اللَه آمده بود برای شرح و تأویل و تفسیر آن بازگو می‌کرد. و خامساً تأویل آیات، یعنی مَقصود و مُفاد و مَنظور غائی آیات در آن روشن و مبیّن بود.

و أمّا قرآن مُدَوَّن بَینَ الدَّفَّتَین که اینک در دست ماست از این مزایا فاقد است و فقط حاوی خود سُوَر و آیات است بدون تغییر و تبدیل و تحریف به زیادی و یا به کمی.

اینک برای إثبات این مدّعا و عقیدهٔ علمای محقّقین و أساطین از مدقّقین فقهاء و مفسّرین و حکماء و عرفای اسلام که عبارت است از: عدم تحریف کتاب اللَه به زیاده و به نقصان گرچه یک جمله و یا یک کلمهٔ اندک باشد، ناچاریم در اینجا قدری بحث را گسترش دهیم تا حقیقت اعتقاد شیعه

در این باره روشن گردد.

بیان علّامهٔ طباطبائی (ره) دربارهٔ عدم تحریف قرآن

حضرت استاذنا الاکرم فخر المفسّرین و خاتمتهم، و رأس الحکماء المتألّهین و قدوتهم، و عماد العرفاء الشَّامخین و أصْلهم در این زمان ما: آیة اللَه معظّم حاج سید محمّد حسین علّامهٔ طباطبائی قدس سرّه فرموده‌اند:

قَوْلُهُ تَعَالَی: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.[1] گفتار خدای تعالی: «به درستی که ما حقّاً و حقیقةً قرآن را فرو فرستادیم، و حقا و حقیقةً ما حافظ آن می‌باشیم!»

صدر آیه در مقام حَصْر است؛ و ظاهر سیاق آن، آنست که: حصر راجع به قول مشرکین است که در ردّ قرآن گفته‌اند: از هذیانهای انگیخته از جنون است، و او (محمّد صلی اللَه علیه و آله و سلّم) مجنون است، نه اعتباری به کارهای او هست و نه

---

[1] آیهٔ ۹، از سورهٔ ۱۵: حِجر.

منعی؛ و

همچنین راجع به پیشنهادشان است که: فرشتگان را به نزدشان بیاورد تا او را در دعوتش و در آنکه قرآن کتاب آسمانی حقّی است تصدیق نمایند.

و بنابراین وَ اللَهُ أعْلَم ـ معنی این طور به دست می‌آید که: این ذِکْر را تو از نزد خودت نیاورده‌ای تا تو را عاجز کنند، و قرآن را به عنادشان و شدّت بطششان إبطال نمایند، و تو خود را برای حفظ آن به تکلّف و مشقّت بیندازی و سپس از عهده برنیائی! و از نزد فرشتگان فرود نیامده است تا نیاز به نزول آنان باشد که آن را تصدیق کنند و بر صحّتش گواهی دهند؛ بلکه ما این ذِکْر را فرو فرستادیم فرو فرستادن تدریجی، و حقّاً و حقیقةً ما حافظ و پاسدار آن می‌باشیم به وصف اینکه ذِکرْ است به آن جهت که ما عنایت کامله بدان داریم.

بناءً علی هذا قرآن ذِکْری است زنده و جاویدان؛ مصون است از آنکه بمیرد و از أصل فراموش گردد؛ مصون است از آنکه چیزی بر آن زیاد شود، چیزی که ذِکْرِیَّتِ آن را باطل سازد؛ مصون است از نقص به همین کیفیّت؛ مصون است از تغییر

در صورت و سیاقش به طوری که صفت ذکر بودن آن برای خدا، و مبین بودن آن حقائق معارفش را، تغییر پذیرد.

بنابراین آیه دلالت دارد بر آنکه کتاب اللَه محفوظ است از تحریف به تمام أقسام آن از جهت آنکه قرآن یادآورنده و ذکر خداوند است سبحانه و تعالی. پس قرآن ذِکْری است حَیّ و زنده و جاودان و پاینده.

و نظیر این آیه در دلالت بر آنکه کتاب عزیز محفوظ است به حفظ الهی و مصون است از تحریف و تصرّف به هر گونه که در تصوّر آید از جهت آنکه ذِکْر خداست سبحانه و تعالی، این کلام خداست:

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَکِتَابٌ عَزِیزٌ لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ. (حم السَّجْدَة آیهٔ ٤١ و ٤٢)

«حقّاً آن کسانی که کفر ورزیدند به این ذِکْر در وقتی که به سویشان آمد (در خسران و ضلالتند). و حقّاً این قرآن کتاب عزیز (پایدار و استوار و غیر قابل نفوذ و

محکمی) است که باطل نه از روبرو، و نه از پشت سر بدان روی نمی‌آورد؛ تنزیلی است از ناحیه خداوند حکیم و حمید.»

و از آنچه گفتیم معلوم شد: حرف لام در الذِّکْر برای عهد ذکری است؛ و مراد از وصف حَافِظُونَ زمان استقبال و آینده است همچنان که این معنی از اسم فاعل حَافِظ ظاهر است. و لهذا به این بیان ایرادی که نموده‌اند که: این آیه اگر دلالت بر نفی تحریف از قرآن بکند به علّت آنکه ذکر است، باید دلالت بر نفی تحریف از تورات و إنجیل را أیضاً بنماید چون هر کدام از آنها ذِکْر می‌باشند، با آنکه می‌دانیم در کلام خدای متعال تصریح به وقوع تحریف در آن دو کتاب آسمانی شده است؛ آن ایراد صحیح نیست.

و این بدان جهت است که این آیه به قرینهٔ سیاق دلالت دارد بر حفظ خصوص ذِکْری که قرآن است پس از نزول آن تا أبد؛ و دلالت ندارد بر آنکه هر ذکر الهی باید محفوظ باشد و ذِکْر عِلِّیَّتْ برای حفظ آن داشته باشد و حکم بقاء و محفوظ بودن،

دائر مدار نفس ذِکْر بوده باشد.[1]

حضرت استاد در اینجا پس از بحث روائی، دربارهٔ عدم تحریف قرآن بیان وافی و کافی و راقی و عالی افاده فرموده‌اند و در تحت عنوان مصونیّت قرآن از تحریف ضمن هفت فصل مطلب را إشباع فرموده و سدّ و ثغور شبهات را به کلّی درهم شکسته و برای اثبات مدّعای خود، با منطق متین و دلیل استوار وارد شده‌اند. و ما در اینجا بسیاری از آن مطالب را که برخورد مستقیم با بحث تحریف دارد به طور انتخاب می‌آوریم.

كَلَامٌ فِی أَنَّ الْقُرْآنَ مَصُونٌ عَنِ التَّحْرِیفِ فِی فُصُولٍ

(کلام در اینکه قرآن از تحریف، مصون و محفوظ است که در ضمن فصلهائی آورده می‌شود)

---

[1] «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۲، ص ۱۰۳ و ص ۱۰٤.

الفصل ۱

به شهادت ضرورت تاریخ پیغمبر عربی محمّد صلَّی اللَه علیه و آله و سلّم قبل از چهارده قرن تقریباً ـ آمد و ادّعای نبوّت نمود و برای دعوت قیام کرد و اُمَّتی از عرب و غیر عرب بدو گرویده ایمان آوردند؛ و وی کتابی آورد که آن را قرآن نامید و نسبت آن را به پروردگارش داد که متضمّن مجموعه‌ای از معارف و کلّیّات شریعت و آئینی بود که مردم را بدان دعوت می‌نمود. وی قرآن را آیت و نشانه نبوّت خود می‌شمرد و بدان تحدّی می‌کرد و به مغالبه و مبارات بر می‌خاست.

و به شهادت ضرورت تاریخ این قرآن موجودی که امروز در دست ماست اجمالًا همان قرآنی است که او آورده و برای مردم معاصر زمان خود می‌خوانده است. به معنی آنکه آن قرآن به طور کلّی از اصلش ضایع نشده و مفقود نگردیده است به طوری که کتابی دیگر که در نظم مشابه آن باشد یا نباشد بجای آن گذارده شده باشد و نسبتش را به وی داده باشند و در میان مردم شهرت یافته باشد که آن

قرآنی است که بر پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم نازل شده است.

اینها مطالبی است که در هیچیک از آنها شکّ ندارد مگر کسی که جنون داشته و در فهمش خَلَل و فساد راه یافته باشد؛ و همچنین یک نفر از بحث کنندگان در مسألهٔ تحریف از مخالفین و مؤالفین، یکی از این امور را احتمال نداده است.

آری تنها چیزی که برخی از کسانی که قائل بدان شده‌اند از مخالف یا مؤالف، احتمال داده‌اند زیاد شدن چیز کمی است مثل جمله و یا آیه[1]، یا نقص یا تغییر در جمله و یا آیه‌ای، در کلمات آن و یا إعراب آن. و أمّا جُلّ کتاب الهی به همان کیفیّتی است که در عهد پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم بوده است که ضایع نشده و مفقود نگردیده است.

استدلال به تحدّی قرآن، بر عدم تحریف قرآن

---

[1] مانند قول بعضی از کسانی که مسلمان نیستند که گویند: قوله تعالی: إِنَّک مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ را أبوبکر وضع کرد در وقتی که شنید عمر شمشیرش را از غلاف بیرون کشیده و می‌گوید: هر کس بگوید: محمّد مرده است من او را می‌کشم. أبو بکر این جمله را برای عمر خواند و او را منصرف نمود. [تعلیقه]

از این گذشته ما می‌بینیم قرآن را که تحدّی و مغالبه دارد با أوصافی که راجع به جمیع آیات آن است، و در عین حال می‌بینیم این قرآنی که در دست ماست یعنی ما بَینَ الدَّفَّتَین واجد آن صفتی است از أوصافی که بدانها تحدّی و مغالبه کرده است بدون آنکه در چیزی از آن صفات تغییری به عمل آمده باشد و یا از بین رفته و مفقود گردیده باشد.

بناءً علی هذا می‌یابیم قرآن را که تحدّی و مغالبه به بلاغت و فصاحت می‌نماید، در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست مشتمل است بر همان نظم عجیب بدیعی که معادل و مشابه آن هیچ سخنی از کلام بلغا و فصحا نمی‌باشد. آن کلامی که از ایشان محفوظ مانده و روایت شده است از نثر، و نظم، و شعر، و خطبه، و رساله، و محاوره، یا غیر از آنها. و این نظم مشاهد در جمیع آیات یکسان است کتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ الْجُلُودُ وَ الْقُلُوبُ.[1] «کتابی است که آیاتش

---

[1] اقتباس است از آیه ۲۳ از سوره ۳۹: زمر و آن آیه این است: اللَهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کتاباً مُتَشابِهاً مَثانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِینُ

شبیه به هم است، و آیاتش نظر به آیات دگرش دارد به طوری که پوستهای بدن و دلها از شنیدن و خواندن و إدراك كردنش به لرزه در می‌آید و جمع می‌شود.»

و همچنین می‌یابیم قرآن را که تحدّی و مبارات می‌کند بقوله تعالی: أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً (نساء، آیهٔ ۸۲) «آیا این مردم تدبّر در قرآن نمی‌کنند؛ و اگر از نزد غیر خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیاری را می‌یافتند» به عدم وجود اختلاف در آن؛ و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست به بهترین وفائی و عالی‌ترین و پر بهره‌ترین ثمره‌ای بدین امر ایفا نموده است، چرا که ما خلل یا ابهامی را که به نظرمان در یک آیه می‌آید، آیهٔ دیگر آن را بر می‌دارد و از بین می‌برد. و اگر در مقداری از آن مناقضه و یا خلافی در بدو نظر

جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلی ذِکرِ اللَهِ ذلِک هُدَی اللَهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ.

توهّم گردد، جای دگر آن را دفع می‌کند و تفسیر می‌نماید.

و می‌یابیم به غیر از این موارد آنچه را که اختصاصش به أهل لغتِ عربی نیست و فهمش همگانی است، همچنین قرآن در مقام مغالبه و تحدّی برآمده است: مثل قوله تعالی:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً. (سورهٔ أسری، آیهٔ ۸۸)

«بگو: اگر إنس و جنّ با هم مجتمع گردند تا مانند چنین قرآنی بیاورند نخواهند توانست اگرچه بعضی کمک بعض دیگر در این امر شده باشند.»

و قوله تعالی: إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَ ما هُوَ بِالْهَزْلِ. (سورهٔ طارق، آیهٔ ۱۳ و ۱٤)

«این قرآن تحقیقاً گفتاری است جدا کننده میان حقّ و باطل، و نیست از روی مزاح و شوخی.»

و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست در بیان صریح حقّی که در آن شکّ و تردید راه ندارد، استیفاء مطلب را نموده است؛ و به آخر و نهایت آنچه عقل ما را بدان هدایت می‌کند از اصول

معارف حقیقیّه و کلیّات شرایع فطریّه و تفاصیل فضائل خُلْقیّه رهبری می‌نماید، بدون آنکه برخورد کنیم در آنها به نقصان و کم بودی و خلل و خرابی، و یا امری را که در آن شائبهٔ تناقض و اشتباه باشد بیابیم بلکه جمیع معارف را با وجود وسعتش و کثرتش می‌یابیم که همه زنده هستند به حیات واحده که از تدبیر روح واحدی که مبدأ جمیع معارف قرآنیّه می‌باشد، إشراب و تربیت شده‌اند، و از یگانه اصلی که همهٔ معارف بدان بازگشت می‌کنند و آن اصل توحید است تغذیه می‌کنند و رشد و نموّ می‌نمایند.

مرجع جمیع معارف قرآنیّه، توحید است که جمیع معارف در وقت تحلیل بدان منتهی می‌گردد؛ و آن توحید در وقت ترکیب به یکایک از آنها بازگشت می‌کند.

و می‌یابیم قرآن را که در اخبار گذشتگان از انبیاء و مرسلین و امَّتهایشان غوص می‌کند و فرو می‌رود، و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست داستانها

و قصص آنها را بیان می‌نماید، و گفتار درباره شان را طوری شرح و تفصیل می‌دهد که به طهارت دین سزاوار است و مناسب با نزاهت و پاکی ساحت نبوّت و خلوص آن در مقام طاعت و عبودیّت می‌باشد، در حالی که هر چه از قصص قرآنیّه را با مماثل آن که در عَهْدَین (عَهْد عتیق و عَهْد جدید در تورات و انجیل) وارد شده است تطبیق نمائیم، این پاکی و طهارت بیان قرآن برای ما به بهترین وجهی منکشف و منجلی خواهد شد.

و می‌یابیم قرآن را که آیاتی را در ملاحم و إخبار از غیب و اموری که هنوز واقع نشده است آورده و حوادث آتیه را در آیات بسیاری تصریحاً و یا تلویحاً بازگو کرده است؛ و در عین حال می‌یابیم: قرآنی که در دست ماست بر همان شریطه و منهاج، صادق و مُصَدِّق است.

و می‌یابیم قرآن را که خودش را به أوصافی پاک و جمیل و نیکو وصف می‌کند، همچنان که خود را وصف می‌کند به آنکه نور است، و هادی است به سوی صراط مستقیم، و به سوی ملّت و آئینی که از

همه آئین‌ها استوارتر است؛ و در عین حال می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست که فاقد چیزی از این آثار نیست و از امر هدایت و دلالت گرچه امر بسیار کوچکی را فروگذار نیست.

و از جامع‌ترین أوصافی که قرآن برای خودش ذکر می‌کند آن است که: ذِکْر خداست. قرآن از جهت آنکه آیه و نشانه‌ای است زنده و جاویدان که دلالت بر خدا می‌کند، و از جهت آنکه خداوند را به أسماء حُسْنای خود و صفات عُلْیای خود وصف می‌نماید، و سنّت و طریقهٔ او را در صنع و ایجاد وصف می‌کند، و ملائکه و کتب او و رسل او را وصف می‌نماید، و شرایع و أحکامش را وصف می‌کند، و آنچه امر عالم خلقت بدان منتهی می‌شود که همان معاد و رجوع همه به سوی اوست را، با تفاصیل آنچه امر مردم بدان منتهی میگردد از سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ، وصف می‌کند، در تمام این جهات و مسائل ذکر خداست و نشان دهنده و یادآورندهٔ خدا. و این است آنچه قرآن از إطلاق ذکر به آن منظور و مقصودش می‌باشد؛ و در عین حال

می‌یابیم قرآنی را که در دست ماست فاقد هیچ گونه از این معانی ذکر نیست.

و از آنجا که ذکر از جامع‌ترین صفات است برای دلالت بر شئون قرآن، در آیاتی که خبر داده است در آنها از اینکه او قرآن را از بطلان و تغییر و تحریف حفظ می‌کند از آن تعبیر به لفظ ذِکْر نموده است همچون کلام او تعالی و تقدّس إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آياتِنا لا يَخْفَوْنَ عَلَيْنا أَ فَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَم مَّن يَأْتِي آمِناً يَوْمَ الْقِيَمَةِ اعْمَلُوا ما شِئْتُمْ إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جاءَهُمْ، وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (فصلت، آیه ٤٠ تا ٤٢)

«حقّاً کسانی که در آیات ما إلحاد می‌ورزند بر ما پنهان نیستند. آیا آن کسی که در آتش دوزخ افکنده می‌شود بهتر است یا آن کسی که با ایمنی و مصونیّت در روز قیامت می‌آید؟! بجای بیاورید هر عملی را که دلتان می‌خواهد، زیرا که وی به آنچه شما انجام می‌دهید آگاه است!

حقّاً کسانی که به ذِکْر کفر ورزیدند پس از

آنکه به سویشان آمد (در خسران و خطری عظیم می‌باشند)؛ و حقّاً این قرآن کتاب عزیز و غیر قابل انفعال و محکم و استواری است که باطل نه از رو بروی او، و نه از پشت سر او بدان روی نمی‌آورد. این قرآن از سوی خداوند حکیم و حمید به تدریج فرود آمده است.»

در اینجا خدای تعالی بیان فرموده است که: قرآن از جهت آنکه ذکر است باطل بر او غلبه نمی‌کند و در او داخل نمی‌گردد، نه در زمان حال و نه در زمان استقبال، نه به إبطال و نه به نَسْخ، و نه به تغییر و یا تحریفی که موجب زوال وصف ذِکریَّت از آن شود.

و همچون کلام او تعالی و تقدّس:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ. (سوره الحجر، آیهٔ ۹)

«ما تحقیقاً ذکر را نازل نمودیم، و ما تحقیقاً حافظان و پاسداران آن می‌باشیم.»

در اینجا أیضاً ملاحظه می‌شود که: خداوند به قرآن لفظ ذِکْر را إطلاق نموده است و لفظ حفظ را برای آن به کار برده است، بنابراین قرآن محفوظ

است با حفظ

خداوندی و مصون است به صیانت الهی از هر گونه زیاده و نقیصه و تغییری در لفظ یا در ترتیبی که آن را از ذکریتش إزاله کند، و در اینکه آن ذاکر و یادآورندهٔ خداست خَلَلی وارد سازد و آن را إبطال نماید بوجهٍ من الوجوه.

و از گفتار سخیفانه آن است که: ضمیر در «لَهُ» به پیغمبر صلَّی اللَه علیه و آله و سلّم إرجاع داده شود (و گفته شود: مراد آن است که ما حافظ پیامبریم)، چرا که این إرجاع را سیاق آیه دفع می‌کند، زیرا مشرکین پیغمبر را از جهت قرآنی که مدّعی بود بر وی نازل شده است استهزاء می‌کردند، همچنان که به این مطلب اشاره دارد این کلام خدای تعالی که تفسیر آن گذشت: وَ قالُوا يا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ.[1]

«و گفتند: ای کسی که بر تو این ذکر نازل شده است حقّاً تو دیوانه می‌باشی!»

از آنچه تا به حال ذکر کردیم روشن و مبیّن شد که: قرآنی را که خداوند بر پیامبرش صلی اللَه علیه و آله

---

[1] آیهٔ ٦، از سورهٔ ١٥: الحجر.

و سلّم فرود آورده است و آن را به صفت ذِکر وصف فرموده است بر همان گونه‌ای که فرود آمده است محفوظ است به حفظ الهی و مصون است به صیانت خداوندی از زیاده و نقیصه و تغییر همان طوری که خداوند پیامبرش را در قرآن وعده داده است.

و خلاصهٔ دلیل آنکه: قرآن را خداوند بر پیغمبرش نازل فرموده است و در آیات کثیری آن را به اوصاف مخصوصی وصف نموده است که اگر در یکی از این اوصاف تغیّری حاصل شده بود به زیادتی، و یا به نقصان، و یا به تغییر در لفظ و یا در ترتیب مؤثّر، در این صورت آثار آن صفت قطعاً از میان برداشته می‌شد؛ امّا ما قرآنی که فعلًا در دست داریم، آن را چنان می‌یابیم که واجد آثار آن صفاتِ شمرده شده به تمام‌ترین و بهترین طرز ممکن می‌باشد. بنابراین در آن تحریفی که آن صفات را از آن بزداید واقع نشده است. بناءً علی هذا این قرآنی که در دست ماست بعینه همان قرآنی است که بر پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم نازل گردیده

است.[1]

---

[1] یکی از مفاخر عصر ما آیة اللَه حاج میرزا أبو الحسن شعرانی تغمّده اللَه فی رضوانه، عالم محقّق بصیر و فیلسوف الهی، مرد ناشناخته و غائبی بود که حاوی علم و عمل بود. چون از جهت ثبوت بسیار بسیار مقدّم بر جهت إثبات بود لهذا در زمان حیاتش که هم عصر با حقیر فقیر بود کسی او را نشناخت. حقیر گرچه محضرش را با آنکه ساکن طهران بود إدراک ننمودم- چرا که دوران تحصیلات حقیر در حوزهٔ علمیّهٔ قم و نجف بوده است و برای تحصیل در طهران درنگ نداشته‌ام- أمّا از نوشتجات و کتب مصنّفه و مؤلّفه و مصحّحهٔ به دست او استفادهٔ شایانی برده‌ام و پیوسته بر روح او سلام و درود می‌فرستم و أحبّه و أعزّه از طلّاب را به مطالعهٔ کتب مستقلّه و تعلیقات او توصیه نموده‌ام.

وی در کتاب «دمع السّجوم» که ترجمهٔ «نفس المهموم» مرحوم محدّث قمّی می‌باشد در تعلیقهٔ ص ۱۵۹ و ۱۶۰ چند جهت مختصر و روشن را بر عدم تحریف کتاب اللَه استدلال نموده است که ما در اینجا نقل می‌نمائیم:

»در این حدیث نبوی که سوره یس را نام می‌برد و همچنین أحادیث متواترهٔ بسیار که نام سوره‌ها در آن برده شده دلیل قطعی است که این سُوَر در زمان پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله مرتّب شده و آیات در جای خود قرار گرفته بود و مردم آنها را می‌شناختند و در حافظه یا مکتوب داشتند که تا پیغمبر میفرمود سورهٔ بقره یا أحزاب یا یس، مردم ملتفت می‌شدند کدام سوره را میفرماید. و از اینکه سورهٔ برائت بسم اللَه ندارد بخوبی معلوم می‌شود که در ترتیب آیات و ترکیب سور، ذوق و سلیقهٔ مردم بکار نرفته و محض متابعت نصّ رسول صلّی اللَه علیه و آله و سلّم کرده‌اند. و أخبار آحادی که مخالف این أدلّهٔ قطعیّه است قابل اعتماد نیست.

و نیز در خود قرآن کریم است که" فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ"، و نیز" فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَتٍ ؛" از آنها معلوم می‌شود این سوره‌ها و این که کدام آیه در کدام سوره باشد در عهد رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و بدستور او بود.

و هم می‌بینیم در اوّل سوره‌ای الٓمٓر است، و در سورهٔ دگر الٓر است، و در چند سوره حمٓ است، در یک سوره حٓمٓ عٓسٓقٓ، در سوره‌ای طسٓ، در سوره‌ای طسٓمٓ، و به همین ترتیب با عنایت خاصّ به حروف، این سوره‌ها را تنظیم کردند در عهد خود پیغمبر، و سلیقه بکار نبردند.

و نیز معلوم است که وقتی سوره‌ای وحی می‌شد، نویسندگان وحی می‌نوشتند و از روی آن نسخه‌های بسیار برداشته می‌شد و هزاران مردم از حفظ می‌کردند و در تمام عربستان منتشر می‌شد و هر سوره را هزاران نفر

پس اگر فرض شود که چیزی از آن کاسته شده باشد، و یا تغییر و تبدیلی در

از بر داشتند و نوشته بودند و لو اینکه یک نفر همهٔ سوره‌ها را یکجا از بر نداشت یا ننوشته بود. نمی‌دانیم چرا بعضی مردم به راویان حدیث نسبت سهو نمی‌دهند که غالباً یک نفرند و به راویان قرآن که هزاران نفر بودند نسبت سهو و غلط می‌دهند! و شیخ صدوق در اعتقادات خود گوید- [در اینجا پس از آنکه مفصّلًا کلام صدوق و طبرسی را در «مجمع البیان» نقل کرده است فرموده است:] و بالاتر از همه علّامهٔ حلّی (ره) در «تذکره» گوید که این قرآن امروزی ما همان مصحفی است که أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام داشت و همانست که همهٔ صحابهٔ پیغمبر قبول کردند. و عثمان قرآن‌های دیگر را سوزانید.

و نیز گوئیم که: اختلاف در قرائت از زمان پیغمبر تا کنون بود و پیغمبر خود نوع این اختلاف را جائز دانسته بود و عثمان خطا کرد که خواست اختلاف در قرائت را براندازد، چنانکه سیّد مرتضی در «شافی» فرموده است، و اگر عثمان آنها را نسوزانیده بود مردم می‌دیدند که اختلاف قرائت در آن مصاحف مهمّ نیست.

و نیز گوئیم: سورهٔ فاتحه را چند میلیون مسلمان روزی ده مرتبه به همین طور می‌خواندند و اگر کسی گوید: آن یک نفر سهو نکرد که سورهٔ حمد را طور دیگر نقل کرد همه سهو کردند، سخت بی خرد و بسیار سفیه است، و باید گفت این یک نفر سهو کرد نه میلیونها نفوس.»

إعراب یا حروف و یا ترتیب آن به وقوع پیوسته باشد، حتماً باید در بعضی از اموری رخ داده باشد که در چیزی از آن اوصاف مثل إعجاز، و ارتفاع اختلاف، و هدایت، و نوریّت و ذِکْریّت و هیمنه و سیطره‌اش بر سائر کتب سماویّه و غیر ذلک تأثیری نداشته باشد و این مثلًا مِثل آیهٔ مکرّره‌ای که ساقط شده و یا اختلاف در نقطه یا إعراب و همانند اینها می‌باشد.

استدلال به امثال حدیث ثقلین بر عدم تحریف قرآن

فصل ۲

و نیز دلالت بر عدم وقوع تحریف در قرآن می‌نماید أخبار بسیاری که از طرق فریقین از پیغمبر أکرم صلَّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت شده است که: در وقت وقوع فتنه‌ها و در حلّ عقده‌های مشکلات به قرآن رجوع کنید.

و أیضاً حدیث ثَقَلَین که از طرق فریقین به طور تواتر رسیده است: **إنِّی تَارِكٌ فِیكمُ الثَّقَلَینِ: كِتَابَ اللَهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیتِی، مَا إنْ تَمَسَّكتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی أَبَداً**

ـ الحدیث.

«حقّاً و تحقیقاً من باقی گذارنده هستم در میان شما دو متاع نفیس و ارزشمند را: کتاب خدا و عترت من که أهل بیت من می‌باشند! مادامی‌که شما به آن دو چیز نفیس و ارزشمند تمسّک جوئید هیچگاه گمراه نخواهید شد» ـ تا آخر حدیث، معنی ندارد که امر کند پیامبر به تمسّک به کتاب مُحَرَّف، و نفی ضلال و گمراهی ابدی کند از متمسّکین به آن.

و همچنین أخبار بسیاری که از پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم و از أئمّهٔ اهل بیت علیهم السلام وارد است که امر می‌کند: باید أخبار و روایات را عرضه بر کتاب بدارید. و آنچه بعضی ذکر کرده‌اند که: «این مسألهٔ عرضه أخبار بر قرآن در أخبار فقهیّه است، و جائز است که ما ملتزم شویم به عدم وقوع تحریف در آیات أحکام، و امّا در سائر آیات ثمری ندارد»؛ این کلام مدفوع است به اینکه: روایات عرضه به کتاب اللَه إطلاق دارد، و تخصیص آنها به أحکام فقهیّه تخصیص بدون مُخَصِّص است.

از این گذشته، لسان أخبار عرضه به کتاب اللَه

صریح یا همچون صریح است در

آنکه امر به عرض به کتاب فقط برای تمیز صدق از کذب، و حقّ از باطل است. و معلوم است که وضع و جعل و دسّ منحصر در أخبار فقهیّه نیست بلکه دواعی بر دسّ و وضع و جعل در معارف اعتقادیّه و قصص أنبیاء و اُمَّت‌های پیشین و أوصاف مبدأ و معاد بیشتر و فراوانتر است. و مؤیّد گفتار ما إسرائیلیّاتی است از روایات که در دست ماست، و آنچه که مشابه آنهاست از آنچه که امر جَعل و وَضع در آنها روشن‌تر و واضح‌تر می‌باشد.

و همچنین أخباری که متضمّن آن است که: أئمّهٔ أهل البیت علیهم السلام به آیات مختلفی از قرآن کریم در هر بابی از أبواب طبق قرآن موجود در دست ما تمسّك نموده‌اند حتّی در مواردی که آحادی از روایات تحریف در آنجا آمده است. و این بهترین شاهد است بر آنکه مراد در کثیری از روایات تحریف که ایشان علیهم السلام فرموده‌اند: کذَا نَزَلَ «این طور نازل شده است» تفسیر است بر حسب تنزیل آن، در مقابل باطن قرآن و تأویل آن.

و همچنین روایاتی که از أمیر المؤمنین و أئمّه

علیهم السلام وارد است که: آنچه در دست مردم است همان قرآن نازل از نزد خداوند است، گرچه غیر آن است که علی علیه السّلام به عنوان مصحف خود تألیف نموده است، و وی را در تألیف در زمان أبو بکر، و در تألیف زمان عثمان شریک در کار خود ننمودند.

و از همین قبیل است گفتارشان علیهم السلام به شیعیان خود: **إقْرَؤُا کَمَا قَرَأَ النَّاسُ**. «قرآن را قرائت کنید به همان طریقی که مردم قرائت می‌کنند.»

و مقتضای مُفاد و مُحَصَّل این روایات آن است که: قرآنی که در میان مردم متداول و دائر است اگر با قرآن علی علیه السّلام مخالف باشد در چیزی، حتماً باید مخالف آن باشد فقط در ترتیب سوره‌ها، یا ترتیب بعضی از آیاتی که اختلال ترتیب مؤثّر در اختلال مدلول آن به هیچ وجه نباشد؛ و أیضاً در أوصافی که خداوند قرآنِ نازل از نزد خودش را بدانها توصیف نموده است تغییری که موجب اختلال آن آثار و اوصاف باشد به وجود نیاورد.

لهذا مجموع این روایات با اختلاف اصنافشان دلالت قطعیّه دارند بر آنکه: قرآنی که در دست ماست همان قرآنی است که بر پیغمبر صلی اللَه علیه و آله نازل شده است بدون آنکه چیزی از اوصاف کریمه و آثار و برکاتش را فاقد گردیده باشد.

أدلّهٔ حشویّه و محدّثین شیعه و عامّه در تحریف قرآن

فصل ۳

جماعتی از محدّثین شیعه و حَشْویّه و جماعتی از محدّثین أهل سنّت قائل به وقوع تحریف به معنی نقص و تغییر در لفظ و یا در ترتیب قرآن شده‌اند بدون آنکه قائل به زیادی شده باشند، زیرا همان طور که گفته شده است: احدی از مسلمین قائل به تحریف از جهت زیادتی نشده است.

برای نفی زیادتی به دلیل إجماع متمسّک گردیده‌اند،و برای وقوع نقص و تغییر به وجوه بسیار.

وجه اوّل: أخبار کثیرهٔ مرویّه از طریق شیعه و أهل سنّت که دلالت دارد بر سقوط بعضی از سُوَر و

آیات و همچنین جملات و أجزاء جملات و کلمات و حروف در جمع نخستین که در زمان أبوبکر صورت گرفت و در آن هنگام تألیف شد، و أیضاً در جمع دومین که در زمان عثمان به وقوع پیوست، و أیضاً تغییراتی که در این زمینه حاصل شد.

اینها روایات بسیاری است که آنها را شیعه در جوامع معتبره‌اش و غیر آن جوامع آورده است. و بعضی ادّعا کرده‌اند که: به دو هزار حدیث بالغ می‌گردد. و أهل سنّت أیضاً آنها را در کتب صحاحشان همچون «صحیح» بخاری و مُسْلم و «سُنن» ابوداود و نسائی و احمد و سایر جوامع و کتب تفاسیر و غیرها روایت نموده‌اند، و آلوسی در تفسیرش گفته است که: این أخبار از حدّ إحصاء و شمارش بیرون است.

و البتّه این اختلاف غیر از آن اختلافی است که مُصْحف عبد اللَه بن مسعود با مصحف مشهور دارد که خود آن متجاوز از شصت موضع است؛ و غیر از اختلافی است که مُصْحف اُبَیّ بن کَعْب با مصحف عثمانی دارد و آن سی و أندی موضع است؛ و غیر

از اختلافی است که مصاحف عثمانیّه‌ای که دستور داد نوشتند و به آفاق فرستادند و آنها پنج و یا هفت عدد بود که به مکّه، و شام، و بصره، و کوفه، و یمن، و بَحْرَین فرستاد و یکی را در مدینه نگه داشت، با هم دارند؛ و اختلافی که در میان آن مصاحف است به تنهائی بالغ بر چهل و پنج حرف می‌شود و گفته شده است: پنجاه و أندی حرف.[1]

و غیر از اختلاف در ترتیب است که میان مصاحف عثمانیّه و میان جمع أوّل در زمان ابوبکر می‌باشد، به علّت آنکه در تألیف أوّل سورهٔ أنفال در مَثانی، و سورهٔ برائت در مِئین قرار گرفت و هر دوی آنها در جمع دوّم همان طور که بیان آن خواهد آمد در طِوال قرار گرفتند.

و غیر از اختلاف در ترتیب سُوَر موجود میان مصحف عبد اللَه بن مسعود و اُبَیّ بن کَعْب است با مصاحف عثمانیّه بنابر روایتی که در اینجا آمده است.

و غیر از اختلاف قرائات شاذّه است که از صحابه و تابعین روایت شده است. چرا که اگر تمام

---

[1] ابن طاووس در کتاب «سَعْد السّعود» آورده است.]تعلیقه[

این مواقع اختلاف را گرد آوریم چه بسا مجموعشان به هزار عدد یا بیشتر بالغ شود.

وجه دوم: آنکه: عقل حکم می‌کند به اینکه اگر قرآن متفرّق و متشتّت و منتشر در بین مردم بوده باشد و متصدّی جمع آن غیر معصوم باشد بر حسب عادت ممتنع است که جمع آن مطابق واقع درآید.

وجه سوم: عامّه و خاصّه روایت نموده‌اند که: علی علیه السّلام بعد از رحلت پیغمبر صلی اللَه علیه و آله از مردم کناره گرفت و رِدا بر دوش نیفکند مگر برای نماز تا زمانی که قرآن را جمع کرد؛ و سپس آن را حمل نموده به سوی مردم آورد و به ایشان إعلام نمود که این همان قرآنی است که خداوند بر پیغمبرش فرو فرستاده است و او آن را جمع نموده است. ایشان او را ردّ کردند و گفتند: با وجود آنکه زید بن ثابت برای ما قرآن

را گرد آورده است ما بدین قرآن احتیاج نداریم.

و اگر در آنچه او گرد آورده بود مخالفتی با مُصْحف زَید نبود وجهی برای حمل آن قرآن به سوی آنان و إعلامشان و دعوتشان به سوی آن نبود. و می‌دانیم که: علی علیه السّلام أعلم مردم بعد از پیغمبر صلی اللَه علیه و آله به کتاب اللَه بود؛ و پیامبر مردم را در حدیث ثَقَلَینْ متواتر به وی ارجاع داده بود؛ و در حدیث متّفقٌ علیه میان خاصّه و عامّه فرمود: **عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ و الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ**. «علی با حقّ است، و حقّ با علی است».

وجه چهارم: روایاتی است که مفادش آن است که: آنچه در میان بنی إسرائیل واقع شده است در میان این اُمَّت حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّة[1] «مانند شباهت یك لنگهٔ کفش با لنگهٔ دیگر، و مانند تساوی

---

[1] القُذَّةُ: ریش السّهم. تیری را که سابقاً در چلّهٔ کمان می‌گذاردند و به هدف پرتاب می‌نمودند عبارت بود از یک چوبه یا نِیْ که بر سرش نیش و پیکان می‌نهادند و برای اینکه مستقیم حرکت کند در آخرش دو عدد پَر به اندازهٔ مساوی در طرفین چوبه یا نِیْ می‌نهادند. و برای اینکه تیر کاملًا مستقیم حرکت کند می‌باید به اندازهٔ هم سر و ته آن دو پر را برید و در طرفین نصب نمود. و لهذا این دو پر که ازهرجهت یک جفت مشابه به حساب می‌آیند مانند دو عدد نِعال و کفش برای تشبیه مماثلت در تنظیر به کار آمده است.

در درازا و تراشیدن دو عدد پر برای تیری که در چلّهٔ کمان می‌گذاردند (کنایه از کمال مشابهت)» واقع خواهد شد.

و طبق آیهٔ قرآن کریم و روایات مأثوره، بنی اسرائیل کتاب پیامبرشان را تحریف کردند. بنابراین به ناچار باید نظیر آن در این اُمَّت واقع گردد، و باید ایشان کتاب پروردگارشان را که قرآن کریم است تحریف نمایند.

در «صحیح» بخاری از أبو سعید خُدْری وارد است که: رسول خدا صلی اللَه علیه و آله فرمود:

لَتَتَّبِعُنَّ سُنَنَ مَنْ كانَ قَبْلَكمْ شِبْراً بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعاً بِذِرَاعٍ؛ حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَتَبِعْتُمُوهُ! قُلْنَا: يا رَسُولَ اللَهِ! بِآبَائِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا، الْيهُودُ وَ النَّصَارَى؟! قَالَ: فَمَنْ؟!

«تحقیقاً و بدون شکّ و تردید شما از سنّت‌های اقوامی که قبل از شما بوده‌اند، وَجَب به وجب و ذِراع به ذِراع[1] پیروی و متابعت می‌نمائید تا

---

[1] ذِراع از انسان عبارت است از: آرنج تا کنار نهائی انگشت وسطی. و مقدار ذراع طولی است که به درازای این مقدار باشد.

به حدّی که اگر ایشان

داخل سوراخ سوسماری شده‌اند شما نیز به دنبالشان می‌روید!

گفتیم: فدایت شوند پدرانمان و مادرانمان! آیا مقصود شما از آن قوم پیشین، یهودیان و مسیحیان می‌باشند؟! گفت: آری! اگر ایشان نباشند پس چه کسانی می‌باشند؟!»

این حدیث از روایات مستفیضه‌ای است که در جوامع حدیث از عدّه‌ای از صحابه همچون أبو سَعید خُدْری ـ همان طور که گذشت ـ و أبو هُرَیره، و عبد الله بن عُمَر، و ابن عبّاس، و حُذیفة، و عبد الله بن مَسْعود، و سَهْلِ بن سَعْد، و عمر بْن عَوْف، و عَمْرو بن عَاص، و شَدَّاد بن أوْس، و مَسْتَوْرد بن شَدَّاد در عبارات متقاربه‌ای روایت شده است.

و از طریق شیعه به طور مستفیض از عدّه‌ای از أئمّهٔ أهل البیت علیهم السلام از پیغمبر أکرم صلی اللَه علیه و آله و سلّم روایت شده است؛ همان طوری که در «تفسیر قمی» از آن حضرت صلی اللَه علیه و آله و سلّم آمده است که: **لَتَرْكَبُنَّ سَبِيلَ مَنْ كانَ قَبْلَكمْ حَذْوَ النَّعْلِ**

بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ؛ لَا تُخْطِئونَ طَرِيقَهُمْ وَ لَا تُخْطَأُ؛ شِبْرٌ بِشِبْرٍ، وَ ذِرَاعٌ بِذِرَاعٍ، وَ بَاعٌ بِبَاعٍ؛ حَتَّى أنْ لَوْ كانَ مَنْ قَبْلَكمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ.

قَالُوا: الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى تَعْنِی يا رَسُولَ اللهِ؟!

قَالَ: فَمَنْ أعْنِی؟! لَتَنْقُضُنَّ عُرَى الإسلام عُرْوَةً عُرْوَةً! فَيَكُونُ أوَّلُ مَا تُنْقِضُونَ مِنْ دِينِكمُ الأمَانَةَ، وَ آخِرُهُ الصَّلَوةَ!

«شما همان راهی را که مردمان پیش از شما پیمودند بدون اندک تفاوت همچون تشابه لنگهٔ نعل پا با نعل دیگر، و تشابه پر تیر تراشیده شده برای چلّهٔ کمان با پر تیر دیگر، خواهید پیمود! شما از طریقه و منهاجشان تجاوز و تخطّی نمی‌نمائید و آن طریق و منهاج برای شما تغییر و تبدیل نمی‌یابد، وَجَب به وَجَب، و ذِراع به ذِراع، و

باع به باع[1] همانند و مشابه آنان خواهید بود، به طوری که فرضاً اگر افرادی که قبل از شما بوده‌اند داخل سوراخ سوسماری می‌شده‌اند، شما هم داخل آن سوراخ خواهید شد!

گفتند: آیا شما از ایشان یهودیان و مسیحیان را قصد نموده اید؟!

فرمود: پس که را غیر از ایشان قصد می‌نمایم؟! شما تمام بَنْدها و گره‌های اسلام را بند به بند، و گره به گره می‌شکنید و پاره می‌کنید! پس أوَّلین چیزی را که از دینتان می‌شکنید و از بین می‌برید امانت است و آخر آن نماز».

استدلال به اجماع بر عدم تحریف مستلزم دور است

امّا جواب از استدلالشان به إجماع اُمَّت بر نفی تحریف به زیادتی در قرآن آنست که: این استدلال معیوب است؛ چرا که مستلزم دَور است.

بیان این مطلب به آن است که بگوئیم: إجماع

---

[1] باع به قدر درازای دو دست انسان است در صورتی که از طرفین کشیده و باز باشد.

در ذات خودش یک حجّت عقلیّهٔ یقینیّه نیست، بلکه در نزد قائلان به معتبر بودن آن، یک حجّت شرعیّه می‌باشد که اگر اعتقادی را إفاده کند، فقط إفادهٔ ظنّ می‌کند، خواه إجماع محصّل باشد و خواه إجماع منقول، به رغم گفتار بسیاری که پنداشته‌اند: إجماع محصّل إفادهٔ قطع و یقین می‌نماید.

و آن بدین سبب است که آن مقداری که إجماع برای انسان اعتقاد می‌آورد زیادتر از مجموع اعتقاداتی که آحاد اقوال می‌آورند نخواهند بود. و قول واحد از أقوال متوافقهٔ دخیل در حصول اجماع نمی‌تواند إفاده کند مگر حصول ظنّ را به إصابهٔ واقع؛ و انضمام قول دوم که موافق قول أوّل است، فقط إفادهٔ قوّت ظنّ را میکند نه قطع و یقین را؛ چون قطع و یقین، اعتقاد خاصّی است بسیط و مغایر با ظنّ، و مرکّب از ظنون عدیده نمی‌باشد. و به همین منوال هر چه از أقوال اضافه گردد و قولی به قول دگر منضمّ گردد و أقوال متوافقه متراکم شوند، قوّت ظنّ نخستین زیادتر میگردد، و ظنون غیر مفیدة للقطع متراکم می‌شوند، و نزدیک به مرحله قطع و یقین

میرسد

بدون آنکه به یقین همان طور که گفتیم انقلاب حاصل نماید.

این است کیفیّت در إجماع محصّل؛ و آن اجماعی است که خود ما در اثر تتبّع أقوال به دست آورده‌ایم و خودمان بر یکایک از أقوال رسیده‌ایم. أمّا در إجماع منقول که آن را یکی دو نفر از اهل علم نقل نموده‌اند، امر آن أوضح است، زیرا که آن مانند آحاد روایات است که اگر إفادهٔ چیزی از اعتقاد کند، فقط إفادهٔ ظنّ است.

لهذا إجماع حجّت ظنیّهٔ شرعیّه می‌باشد؛ و دلیل اعتبارش در نزد أهل سنّت، کلام پیغمبر صلی اللّه علیه و آله می‌باشد که گفت: لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِی عَلَی خَطَاءٍ أَوْ ضَلَالٍ. «اُمَّت من بر اشتباه و یا بر گمراهی، مجتمع نمی‌گردند.»

و در نزد شیعه، دخول قول معصوم است در میان أقوال إجماع کنندگان، یا کشف أقوال ایشان به وجهی از وجوه از قول معصوم.

بناءً علی هذا حجیّت إجماع، إجمالًا متوقّف است بر صحّت نبوّت، و این واضح است. و صحّت

نبوّت امروزه متوقّف است بر سلامت قرآن از تحریفی که مستوجب زوال صفات قرآن کریم از آن گردد، مانند هدایت، و قول فاصل، و بالأخصّ إعجاز. زیرا دلیل زندهٔ جاویدانی که بر خصوص نبوّت پیغمبر صلی اللَه علیه و آله دلالت نماید غیر از قرآن کریم به اینکه آیت و نشانهٔ معجزه است نداریم؛ و با طریان احتمال تحریف به زیادتی و یا نقصان و یا هر گونه تغییر دگر، هیچگونه وثوقی به آیات و محتویاتش باقی نمی‌ماند که آن کَلَام اللَه محض است. و بدین سبب از حجیت ساقط می‌شود، و آیه بودن آن فاسد می‌گردد. و با سقوط کتاب الله از حجیت، نبوّت ساقط می‌شود و با سقوط آن إجماع از حجیّت می‌افتد.

و آنچه سابقاً در این مقام گفتیم که: وجود قرآنی که بر پیامبر أکرم صلی اللَه علیه و آله نازل شد در این قرآنی که در دست ماست إجمالًا از ضروریّات تاریخ است؛ دفع اشکال را نمی‌کند، زیرا مجرّد اشتمال قرآنی که در دست ماست بر قرآن واقعی، احتمال تحریف به زیادی یا به نقصان و یا به هر تغییر دیگر از هر آیه و یا جمله‌ای که تمسّک به

آن برای اثبات مطلوب بشود را از میان نمی‌برد.

استدلال به أخبار تحریف و پاسخ آن

و امّا جواب از وجه اوَّلی که برای اثبات تحریف و وقوع تغییر و نقصان است و آن عبارت از تمسّك به أخبار وارده در این باب بود، به آن است که:

أوَّلًا: تمسّك به أخبار از جهت آنکه حجّت شرعیّه هستند مشتمل بر دَور است به همان کیفیّت از حصول دوری که تمسّك به اجماع با نظیر بیانی که اینك گذشت، مشتمل آن بود. بنابراین در دست استدلال کنندهٔ به آن چیزی باقی نمی‌ماند مگر تمسّك بدانها از جهت آنکه أسناد و مصادر تاریخیّه می‌باشند؛ حال آنکه در میان آنها حدیث متواتر و یا حدیث محفوف به قرائن قطعیّه که عقل را مجبور به قبولش بنماید وجود ندارد، بلکه آنها أخباری می‌باشند آحاد متفرّقهٔ متشتّتهٔ مختلفه؛ بعضی از آنها صِحاح، و برخی از آنها ضِعاف، و بعضی از آنها در دلالتشان قاصر، و چقدر در میان تمام این أخبار خبری که در سندش صحیح و در دلالتش تامّ باشد به ندرت و شُذوذ یافت می‌شود.

تازه این نوع از خبر با وجود ندرت و

شُذوذش، غیر مأمون از وَضْع و جَعْل و دسّ نخواهد بود. چون راه یافتن إسرائیلیّات و ما یلحق بها از موضوعات و مدسوسات، در میان روایات ما به قدری است که جای انکارش نیست. و معلوم است که خبری که مأمون از دسّ و وضع نباشد حجّیت ندارد.

و از همهٔ اینها گذشته، این أخبار، نام از آیات و سوری می‌برد که ابداً با نظم قرآنی به هیچ وجه مشابهت ندارند، و از این هم که بگذریم، این أخبار چون مخالف کتاب اللَه است مردود است.

و امّا اینکه گفتیم: أکثر این أخبار ضعیف الإسناد می‌باشند مدّعائی است که باید دلیل آن را در رجوع به اسانیدش به دست آورد. آنها یا أحادیث مرسله هستند، و یا مقطوعة السَّنَد، و یا ضعیفة الإسناد.

و از میان آنها اگر بخواهیم خبر سالمی را بیابیم که مُبَرّیٰ از این عیوب باشد به أقلّ قلیلی برخورد می‌کنیم.

و امّا اینکه گفتیم: برخی از این أخبار در

دلالت قصور دارند به جهت آن است

که: در بسیاری از آنها که آیاتی از قرآن حکایت شده است، آنها از قبیل تفسیر و ذکر معنی آیات می‌باشند، نه حکایت متن آیهٔ تحریف شده. همچنان که در «روضهٔ کافی» از حضرت إمام أبوالحسن الأوّل علیه السّلام در قول خداست:

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللهُ ما فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ فَقَدْ سَبَقَتْ عَلَيهِمْ كَلِمَةُ الشِّقَاءِ وَ سَبَقَ لَهُمُ الْعَذَابُ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغاً.

«آنها می‌باشند آنان که خداوند خبر دارد آنچه را که در دلهایشان می‌باشد؛ پس از ایشان روی گردان؛ چرا که کلمه شقاوت و بدبختی بر ایشان سبقت گرفته است و عذاب بر ایشان سبقت دارد؛ و بگو برای ایشان در جانهایشان گفتار رساننده و بلیغی را.»

و آنچه در «کافی» از حضرت صادق علیه السّلام در قول خدای تعالی آمده است:

وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا قَالَ: إِنْ تَلْوُوا الأَمْرَ وَ تُعْرِضُوا عَمَّا أُمِرْتُمْ بِهِ فَإِنَّ اللَهَ كانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً.

«و اگر روی بگردانید یا إعراض کنید، فرمود:

اگر از امر روی بگردانید و از آنچه که به شما امر شده است إعراض کنید، البتّه خداوند از آنچه شما بجای می‌آورید با خبر است!»

و غیر اینها از روایات تفسیری که از أخبار تحریف به شمار آمده است.

و به این باب إلحاق می‌شود روایات غیر قابل شمارشی که إشاره به سبب نزول دارد، ولی آنها را از جملهٔ روایات تحریف به شمار آورده‌اند. مثل روایتی که این آیه را این طور ذکر نموده است:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ فِی عَلِیٍّ.

«ای رسول ما! إبلاغ کن آنچه را که به سوی تو راجع به علی فرود آمده است!»

این آیه در حقّ آن حضرت علیه السّلام نازل شده است.

و مثل روایتی که می‌گوید: وافدین از بنی تمیم چون بر رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله وارد می‌شدند، دَر حِجرهٔ آن حضرت می‌ایستادند و ندا می‌کردند: «ای محمّد! خارج شو

به سوی ما!»

آنگاه آیه را این طور ذکر کرده‌اند:

إِنَّ الَّذِينَ يُنادُونَكَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ بَنُو تَمِيمٍ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ.

«حقّاً کسانی که تو را از پشت حجره‌ها ندا می‌دهند، بنو تمیم هستند که اکثرشان نمی‌فهمند.»

بنابراین چنین گمان برده‌اند که در آیه، سِقْطی وارد شده است.

و أیضاً به این باب ملحق می‌شود أخبار کثیره ما لا یحصی در جَرْیِ قرآن و انطباق آن همچنان که در کلام خدا این طور وارد است: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ.

«و البتّه در آتیه خواهند دانست کسانی که دربارهٔ آل محمّد ظلم کرده، حقّ آنها را ربوده‌اند.»

و آنچه در کلام خدا این طور وارد است:

وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فِی وَلَايةِ عَلِیٍّ وَ الأئمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً.

«و کسی که در ولایت علی بن أبی طالب و أئمّه پس از وی خدا و رسولش را إطاعت نماید، پس

تحقیقاً به ظفر و پیروزی عظیمی رسیده است.» و نظیر این گونه أخبار بسیار است.

و أیضاً به این باب ملحق می‌شود آنچه که در پی قرائت قرآن، ذکری و یا دعائی آمده است و سپس توهّم شده است آن از قرآن بوده و ساقط گردیده است. همچنان که در «کافی» از عبد العزیز بن مهتدی روایت است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السّلام راجع به توحید سؤال نمودم.

فرمود: هر کس قُلْ هُوَ اللَهُ أحَدٌ را بخواند و بدان ایمان آورد حقّاً توحید را شناخته است.

گفت: (گفتم ظ) چگونه ما آن را بخوانیم؟!

فرمود: همان طور که مردم می‌خوانند، و زیاد کرد در آن لفظ کَذَلِكَ اللَهُ رَبِّ،

كذَلِكَ اللَهُ رَبِّ. «این‌طور است خداوند: پروردگار من! این‌طور است خداوند: پروردگار من!»

و از قبیل قصور دلالت است اختلاف روایات در لفظ آیه‌ای که ما در کثیری از آیات معدودهٔ از جملهٔ محرّفات می‌یابیم مثل آنچه وارد است در قول خدای تعالی:

وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ «و حقّاً خدا شما را در سرزمین بَدْر در حالی که ذلیلان بودید یاری کرد.» که در بعضی آیه این طور وارد است: وَ لَقَدْ نَصَرَكمُ اللَهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ ضُعَفَاءُ. «و حقّاً خدا شما را در سرزمین بَدْر یاری کرد در حالی که ضعیفان بودید!» و در بعضی از آنها این طور وارد است: وَ لَقَدْ نَصَرَكمُ اللَهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ قَلِيلٌ «و حقّاً خدا شما را در سرزمین بَدْر یاری کرد در حالی که أفراد شما کم بود!»

و این‌گونه اختلاف چه بسا قرینه است برای آنکه مراد از آن تفسیر به معنی است همچنان که در همین آیهٔ مذکوره مشاهده شد.

و مؤید این گفتار آن است که: در بعضی از آنها

وارد است که امام علیه السّلام فرمود: لَا یَجُوزُ وَصْفُهُمْ بِأَنَّهُمْ أَذِلَّةٌ وَ فِیهِمْ رَسُولُ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله. «جایز نیست توصیف مؤمنین به آنکه ایشان ذلیلانند، در حالی که در میان آنها رسول خدا صلی اللَه علیه و آله بوده است.»

و چه بسا اختلاف جهتی ندارد مگر تعارض و تنافی بین روایات که همین تنافی موجب سقوط آن روایات می‌گردد، مثل آیهٔ رَجْم همان طور که در روایات خاصّه و عامّه وارد است. و در بعضی بدین عبارت است:

إِذَا زَنَی الشَّیخُ وَ الشَّیخَةُ فَارْجُمُوهُمَا أَلْبَتَّةَ فَإِنَّهُمَا قَضَیا الشَّهْوَةَ!

«زمانی که پیرمرد و پیرزن زنا کنند، البتّه واجب است آنها را رجم (سنگسار) کنید، زیرا که ایشان دوران شهوت را پشت سر گذارده‌اند.»

و در بعضی بدین عبارت است: بِمَا قَضَیا مِنَ اللَّذَّةِ. «زیرا که آنها دوران لذّت را سپری نموده‌اند.»

و در آخر بعضی از آنهاست که: نَکالًا مِنَ اللَهِ وَ اللَهُ عَلِیمٌ حَکیمٌ. «این پاداش و انتقامی است از جانب

خدا؛ و خداوند علیم و حکیم است.»

و در آخر بعضی: نَکالًا مِنَ اللَهِ وَ اللَهُ عَزِیزٌ حَکیمٌ. «این جزا و پاداشی است از ناحیه خدا؛ و خداوند عزیز و حکیم است.»

و مثل آیةُ الْکُرْسِیِ بنابر تنزیل آن که در بعضی از روایات این طور وارد است: اللَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ مَا فِی السّمواتِ وَ مَا فِی ألأرضِ وَ مَا بَینَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَی عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَلَا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَداً مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ ـ إلی قوله وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ.

«اللَهْ معبودی جز او نیست که زنده است و قیوم است؛ وی را نه چرت و پینگی و نه خواب فرا نمی‌گیرد؛ از برای اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه میان آسمانها و زمین و آنچه در زیر خاک است. اوست دانای پنهان و آشکارا، بر غیب خود کسی را مطّلع نمی‌گرداند؛ چه کسی است که در نزد او به شفاعت برخیزد ـ تا این کلام ـ و اوست بلند مرتبه و عظیم المنزله؛ و تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به پروردگار عالمیان دارد.»

و در برخی تا کلام خدا ـ هُمْ فِیها خالِدُونَ وَ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ است.

و در برخی این گونه است: لَهُ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَ مَا فِی الأَرْضِ وَ مَا بَینَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَی عَالِمُ الْغَیبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ تا آخر.

و در برخی این طور است: عَالِمُ الْغَیبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ بَدِیعُ السَّمَوَاتِ وَ الأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَ الإِکرَامِ رَبُّ الْعَرشِ الْعَظِیمِ.

و در برخی این قسم است: عَالِمُ الْغَیبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِیزُ الْحَکیمُ.

و آنچه بعضی از محدّثین ذکر نموده‌اند که: «اختلاف این روایات در آیات منقوله، ضرری به أصل تحریف نمی‌زند، زیرا همگی در اصل تحریف مشترکند؛» مردود است به آنکه اختلاف نه ضعف دلالتشان را بر تحریف اصلاح می‌نماید و نه مدافعه و مطاردهٔ بعضی با بعض دیگر را بر طرف می‌سازد.

اخبار تحریف مدسوس است

و امّا آنچه ما ذکر کردیم از شیوع دَسّ و وَضْع در روایات، مطالبی است که برای کسی که مراجعه به روایات منقوله در صُنْع و ایجاد، و قِصَص أنبیاء و

اُمَم، و أخبار

واردهٔ در تفسیر آیات و حوادث واقعه در صدر اسلام بنماید، قابل شکّ و تردید نیست.

مهم‌ترین چیزی که برای دشمنان دین حائز اهمیّت بود به طوری که از هر گونه مساعی در إطفاء نور آن، و خاموش نمودن آتش آن، و محو و نابود ساختن اثر آن دریغ نمی‌نمودند، و با تمام تجهیزات بدین مهمّ قیام نموده بودند قرآن کریم بود. قرآن کریم عبارت بود از کَهْف مَنیع و رُکْن شدیدی که جمیع معارف دینیّه به سوی آن پناه می‌برد و آن را حِصْن حَصین و ملجأ و پناه برای خود می‌گزید.

اوست سند زنده جاودان برای منشور نبوّت و موادّ دعوت دین در همهٔ مراحل. زیرا دشمنان به خوبی می‌دانستند که اگر قرآن از حجیّت سقوط کند، امر نبوّت فاسد می‌شود و نظام دین مختل می‌گردد، و در بنای عظیم و بنیهٔ دینی دیگر سنگی بر روی سنگی برقرار نخواهد ماند.

و عجب است از این افرادی که احتجاج می‌نمایند به روایات منسوبهٔ به صحابه و یا به إمامان أهل البیت علیهم السلام بر تحریف کتاب اللَه سبحانه

و إبطال حجیّت آن؛ با وجود آنکه با بطلان حجیّت قرآن، نبوّتْ بیهوده و بی فائده می‌گردد، و معارف دینیّه لغو و بدون اثر می‌ماند!

و این گفتار ما چه ارزشی دارد که بگوئیم: مردی در فلان تاریخ ادّعای نبوّت نمود و قرآن را سند معجزهٔ خود آورد، و لیکن خودش مرد، و قرآنش تحریف شد، و در دست ما چیزی باقی نماند که به واسطهٔ آن امر دین تأیید گردد مگر آنکه مؤمنین به آن پیغمبر، إجماع بر صدق وی در دعوتش نمودند و آن قرآنی را که او آورد معجزه‌ای بود که دلالت بر نبوّتش می‌نمود؛ و اجماع حجّت است برای آنکه آن پیغمبر مذکور حجیّت آن را اعتبار نمود و یا آنکه کاشف است مثلًا از گفتار امامان أهل بیت او.

و بالجمله احتمال دَسّ و وَضْع که جِدّاً احتمال قریبی است و مؤیّد به شواهد و قرائنی است، حجّیت این روایات را دفع می‌کند و اعتبارشان را خراب می‌نماید و با

احتمال دسّ و وضع، دیگر برای آنها نه حجّیت شرعیّه، و نه حجّیت عقلائیّه باقی نخواهد ماند حتّی نسبت به روایاتی که صحیح السَّند باشند. به علّت آنکه صحّت سند و عدالت رجال طریق، تعمّد کذب ایشان را از میان برمی‌دارد، نه دَسّ و وَضْع غیر ایشان را در اصول و جوامعشان چیزهایی را که آنها روایت ننموده‌اند.

و امّا اینکه ذکر نمودیم که: روایات تحریف، آیات و سُوَری را نشان می‌دهد که: نظمشان با نظم قرآنی به هیچ وجه مشابه نیست، این مطلب بر کسی که بدانها مراجعه داشته باشد، پوشیده نیست. زیرا که وی به مطالب بسیاری از این قبیل برخورد می‌کند مثل دو سوره خَلْع و حَفْد که از طریق أهل سنّت (نه شیعه) با طرق عدیده‌ای روایت شده‌اند.

سورهٔ خَلْع این است:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَهُمَّ إنَّا نَسْتَعِينُك وَ نَسْتَغْفِرُكَ، وَ نُثْنِى عَلَيكَ وَ لَا نَكفُرُكَ، وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ يَفْجُرُكَ.

«به اسم اللَه که دارای دو صفت رحمانیّت و رحیمیّت است. بار پروردگارا! ما از تو استعانت می‌جوئیم و از تو طلب غفران می‌نمائیم، و بر تو حمد و سپاس می‌گوئیم و کفران تو را نمی‌کنیم، و دست بر می‌داریم و ترک می‌نمائیم کسی را که با تو فجور و گناه کند.»

و سورهٔ حَفْد این است:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَهُمَّ إيَّاكَ نَعْبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّي وَ نَسْجُدُ، وَ إلَيكَ نَسْعَى وَ نَحْفِدُ، نَرْجُو رَحْمَتَكَ، وَ نَخْشَىَ نِقْمَتَكَ، إنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِينَ مُلْحَقٌ.

«به اسم اللَه که دارای دو صفت رحمانیّت و رحیمیّت است. بار پروردگارا! ما فقط تو را می‌پرستیم، و فقط برای تو نماز می‌گزاریم و سجده می‌کنیم، و به سوی تو می‌شتابیم و با سرعت در تکاپو می‌باشیم، امید رحمت تو را داریم، و از نقمت تو ترسناکیم، حقّاً عذاب تو به کافرین پیوسته است.»

و همچنین آنچه که در بعضی از روایات به نام سورهٔ وَلَایَة و غیرها آمده است؛

اینها أقاویل مختلفه‌ای است که واضعین آنها قصد داشته‌اند از نظم قرآنی تقلید کنند؛ بدین جهت کلام از اُسلوب عربی مألوف خارج شده و به نظم قرآنی معجز نرسیده است. و در این صورت نتیجه چنین از آب درآمده است که: طبع انسانی آن را مکروه و ناهنجار می‌یابد، و ذوق سلیم آن را إنکار می‌کند. و برای شما اختیار است که بدان سوره رجوع کنید تا صدق گفتار و مدّعایمان را از نزدیک مشاهده نمائید، و آنگاه حکم نمائید که: بسیاری از کسانی که بدین سُوَر و آیات مختلفه مجعوله اعتنا نموده‌اند، محرّک و انگیزه شان بر این قبول، تعبّد شدید به روایات و إهمال در عرضهٔ آنها بر کتاب اللَه بوده است. و اگر چنین نبود برای آنها کافی بود تا حکم کنند که آنها کلام الهی نیستند فقط یک نگاه و نظر بدانها بیفکنند.

امّا اینکه گفتیم: روایات تحریف بر تقدیر صحّت اسنادشان به جهت مخالفت با کتاب، مردود می‌باشند، مرادمان مجرّد مخالفت با ظاهر قول خدا: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «حقّاً ما قرآن را نازل نمودیم و

حقّاً ما پاسدار و حافظ آن می‌باشیم» و قول خدا: وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ «و حقّاً آن قرآن کتاب عزیزی است که باطل، نه از رو برو، و نه از پشت سرش بدان راه نمی‌یابد» نیست، تا اینکه مخالفت مضمونشان با کتاب اللَه مخالفت ظنیّه باشد براساس آنکه ظهور ألفاظ از باب أدلّۀ ظنیّه می‌باشند. بلکه مرادمان مخالفت با کتاب اللَه است با دلالت قطعیّه از مجموعۀ قرآنی که در دست ماست بر حسب آنچه که در حجّت أوّل که برای نفی تحریف إقامه نمودیم، تقریر کرده‌ایم.

چگونه این طور نباشد؟ در حالی که قرآنی که در دست ماست و متشابه الأجزاء است در نظم بدیع معجزه انگیزش، کافی است در رفع اختلافاتی که در میان آیاتش و أبعاضش به چشم می‌خورد؛ نه ناقص است، و نه قاصر در إعطاء معارف حقیقیّه‌اش، و علوم إلهیّۀ کلّیّه و جزئیّه‌اش که بعضی با بعضی مرتبط و فروعش بر اُصولش مترتّب، و اطرافش بر اجزاء و درونش منعطف و ناظر، إلی غیر ذلک از خواصّ نظم قرآنی که خداوند برای ما توصیف

نموده است.

و جواب از وجه دوم آن است که: دعوی امتناع عادی جزاف گوئی روشن است. آری عقل تجویز می‌کند عدم موافقت تألیف قرآن را فی نفسه با واقع مگر آنکه قرائنی دلالت بر این معنی نماید؛ و آن قرائن، موجود و قائمند بر إفاده این مرام همچنان که ذکر نمودیم. و امّا اینکه عقل حکم کند به وجوب مخالفت تألیف با واقع امر، همان طور که مقتضای امتناع عادی است؛ پس چنین حکمی را ندارد.

و جواب از وجه سوم آن است که: جمع نمودن أمیرالمؤمنین علیه السّلام قرآن را و حمل نمودن آن را به سوی ایشان، و عرضه داشتنش بر آنان، دلالت بر مخالفت آنچه که آن حضرت جمع فرموده بود با آنچه که آنها جمع نموده بودند در حقیقتی از حقائق دینیّهٔ أصلیّه و یا فرعیّه ندارد، مگر آنکه آن خلاف در چیزی أمثال ترتیب سُوَر یا آیات از سوره‌هائی باشد که به تدریج نازل شده است، به طوری که این خلاف به مخالفت در بعضی از حقائق دینیّه بازگشت نکند.

و اگر اینچنین می‌بود، أمیر المؤمنین علیه السّلام در صدد معارضه بر می‌خاست و احتجاج

می‌کرد و دربارهٔ آن قرآن دفاع می‌نمود، و به مجرّد إعراضشان از مجموعهٔ گرد آورده‌اش و استغنایشان از او قناعت نمی‌ورزید، همچنان که از او روایت شده است که: در موارد بسیاری قیام کرده و به معارضه برخاسته است.

و از آن حضرت در هیچ یک از احتجاجاتش روایتی وارد نشده است که: در امر ولایت خود و نه غیر آن، آیه‌ای و یا سوره‌ای را که دلالت بر آن نماید قرائت کرده باشد، و آنها را مُجاب کند به آنکه آن آیه و یا سوره اسقاط و یا تحریف شده است.[1]

و اگر سکوتش از این معارضه به جهت حفظ وحدت مسلمین و تحرّز از شَقّ عَصای آنان بود، این منظور متصوّر است پس از استقرار امر و اجتماع مردم بر آنچه

---

[1] قرائتی که امروز برای ما متواتر است منحصر است در مصحف زید بن ثابت؛ و علّامهٔ حلّی قدّس سرُّه در «تذکره» در باب قرائت فرموده است: این قرائت از مصحف أمیر المؤمنین علیه السّلام است که عثمان آن را نگه داشت و بقیّه را هر چه بود سوزانید. و این گفتار منافات ندارد با آنکه زید بن ثابت مأمور جمع آن شده باشد. چون آنچه را که زید نوشت طبق مصحف آن حضرت بود.

که برای آنان جمع شده است، نه در حین جمع قرآن و قبل از آنکه در دستها بیاید و در شهرها وارد شود و بگردد.

و ای کاش می‌دانستم: با چه ظرفیّتی و با چه سعه و کیفیّتی می‌توانیم ادّعا نمائیم که: آن دستهٔ کثیره از روایاتی که سقوطش را پنداشته‌اند، و چه بسا مدّعی هستند که به هزاران عدد بالغ می‌شود، همه آنها راجع به ولایت است؟ و یا آنکه از عامّهٔ مسلمین پنهان بوده است و جز افراد معدودی کسی از آن خبر نداشته است؟ با وجود توفّر دواعی آنها و کثرت رغباتشان بر اخذ قرآن هر وقت که نازل می‌شد و فراگیری آن را، و آن درجهٔ سعی و کوشش پیامبر صلی اللَه علیه و آله در تبلیغش و إرسال قرآن به سوی آفاق و تعلیم آن و بیانش؟!

و این حقیقت در خود قرآن منصوص است فی قوله تعالی: وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ. (سورهٔ جمعه، آیهٔ ۲)

«و پیغمبر مردم را تعلیم کتاب و حکمت می‌نماید.»

و فی قوله تعالی: لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ.

(سورهٔ نحل، آیهٔ ٤٤)

«برای آنکه بیان و روشن کنی برای مردم آنچه را به سویشان تدریجاً فرود آمده است.»

پس چگونه آن دسته و گروه از آیات ضایع شدند؟ و کجا رفتند؟ و چه شد آنچه که برخی از روایات مرسله اشاره بدان دارند که: در أوّل سورهٔ نساء میان آیهٔ: وَ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ لاتُقْسِطُوا فِي الْيَتامى و قوله: فَانْكِحُوا ما طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ «و اگر می‌ترسید از آنکه در میان یتیمان به عدالت رفتار نکنید» و گفتار خدا: «پس به نکاح خود در آورید آن زنانی را که برای شما طیب و گوارا و دلپسند باشند» بیشتر از ثلث قرآن ساقط شده است؟ یعنی بیشتر از دو هزار آیه؛ و آنچه که از طریق أهل سنّت روایت است که سوره برائت دارای بسم اللَه الرّحمن الرّحیم بوده است و به قدر سورهٔ بقره بوده است؟ و سورهٔ أحزاب از سورهٔ بقره بزرگتر بوده است و از آن دویست آیه ساقط شده است؟ إلی غیر ذلک.

یا اینکه این آیات ـ در حالی که این روایات کثرتشان را بدین پایه و حدّ می‌رساند ـ منسوخ التّلاوة باشند کما اینکه این احتمال را جمعی از مفسّرین أهل سُنَّت داده‌اند به جهت حفظ بعضی از روایاتی که از طریق خودشان وارد است که: إنَّ مِنَ الْقُرْآنِ مَا أنْسَاهُ اللَهُ وَ نَسَخَ تِلاوَتَهُ. «بعضی از مقدار قرآن است که خداوند آن را به فراموشی مردم انداخته است و تلاوتش را نسخ نموده است.»

ما نتوانستیم بفهمیم: معنی إنساء الآیة و نسخ تلاوت و اینکه خدا آیه‌ای را از نظر مردم به فراموشی می‌اندازد و تلاوتش را نسخ می‌نماید چیست؟!

آیا مُفاد و معنایش آنست که: عمل به آنها نسخ شده است؟ پس این آیات منسوخهٔ واقعهٔ در قرآن مثل آیهٔ صَدَقه، و آیهٔ نکاح زانیه و زانی، و آیهٔ عدَّه و غیرها چیست؟! در حالی که ایشان مع‌ذلک آیات منسوخ التّلاوة را به دو دستهٔ منسوخ التّلاوة و العمل، و خصوص منسوخ التّلاوة بدون نسخ عمل مثل آیهٔ رَجْم تقسیم می‌کنند؟

یا آنکه مُفَادش آن است که: چون آنها واجد بعضی از صفات کلام اللَه نمی‌باشند خداوند با محو

کردن ذکرشان، و از بین بردن اثرشان آنها را إبطال نموده است. بنابراین آنها از کتاب الهی عزیزی که لایأتیه البَاطِل مِنْ بینِ یَدَیْه و لا مِنْ خَلْفِهِ نیستند. و منزّه از اختلاف نمی‌باشند؛ و دیگر قَوْلِ فَصْل، و هادی به سوی حقّ و إلی صراط مستقیم نیستند، و معجزه‌ای که بدانها تحدّی و مغالبه شود نمی‌باشند، و نه و نه. و در این صورت معنای آیات کثیره‌ای که قرآن را توصیف می‌کند که در لوح محفوظ است، و آن کتاب عزیزی است که باطل نه از جهت مقابل، و نه از جهت پشت به وی راه ندارد، و قرآن قَول فَصْل است، و قرآن هدایت است، و نور است، و فرقان میان حقّ و باطل است، و آیهٔ معجزه و فلان و فلان است، چه می‌شود؟!

بنابر آنچه گفته شد، آیا در وسع و گنجایش ما هست که بگوئیم: این آیات با کثرتشان و إباء سیاقشان از تقیید، مُقَیّد است به بعضی از قرآن غیر بعض دگر، و فقط بعضی از کتاب اللَه که نسیان نشده و منسوخ التّلاوة نگشته است لَا یَأتِیهِ الْبَاطِلُ است، و قَوْلٌ فَصْلٌ است، و هدایت و نور و فرقان و معجزهٔ

خالده است؟!

و آیا برای قرار دادن کلام منسوخ التّلاوة و به کلّی فراموش شده و از نظر افتاده، معنایی غیر از إبطالش و میراندنش متصوّر است؟ و آیا قرار دادن قول نافع را به حیثیتی که ابداً نفعی ندهد و صلاحیّت إصلاح مفاسد امور را نداشته باشد، غیر از إلغائش و طرحش و إهمالش معنی دیگری تصوّر می‌گردد؟! و این امور چگونه با بودن قرآن در عنوان ذِکْر جمع می‌شود؟!

پس بر این اساس مذکور، روایات تحریف وارده و مرویّهٔ از طرق فریقین و همچنین روایات مرویّه در نسخ تلاوت برخی از آیات قرآنیّه، با مخالفت قطعیّه، مخالف با کتاب اللَه خواهد بود.

و جواب از وجه چهارم آن است که: در اصل اخباری که حکم می‌نمایند به مماثلت حوادث واقعهٔ در این اُمَّت با آنچه که در بنی إسرائیل واقع شده است، جای شکّ و شبهه نیست آنها أخباری متظافر بلکه متواتر می‌باشند، و لیکن این روایات دلالت ندارند بر مماثلت از جمیع جهات؛ و این گفتاری است معلوم و ظاهر؛ بلکه ضرورتْ، ادّعای مماثلت

من جمیع الجهات را از بین می‌برد.

بنابراین مراد از مماثلت، مماثلت است إجمالًا از جهت نتائج و آثار. در این صورت جائز است که مماثلت این اُمَّت با بنی اسرائیل در مسألهٔ تحریف کتاب اللَه فقط در حدوث اختلاف و تفرّق میان اُمَّت به انشعاب ایشان به مذاهب متشتّته‌ای باشد که بعضی بعض دیگر را تکفیر کنند و به هفتاد و سه فرقه منقسم گردند همان طوری که نصاری به هفتاد و دو فرقه، و یهود به هفتاد و یک فرقه منقسم شدند؛ و این حقیقت در کثیری از این روایات وارد است حتّی اینکه بعضی از ایشان ادّعای تواترشان را نموده‌اند.

و معلوم است که تمام این فرقه‌ها در آنچه که اختیار کرده‌اند به کتاب اللَه استناد نموده‌اند؛ و این معنی وجهی ندارد مگر از جهت تَحْرِیفُ الْکَلِمِ عَنْ مَوَاضِعِهِ؛ و از جهت تفسیر قرآن کریم با رأی، و دیگر اعتماد بر أخبار واردهٔ در تفسیر آیات بدون عرض به کتاب اللَه و تمییز صحیحشان از سقیمشان.

و بالجمله اصل روایات دالّهٔ بر مماثلت میان دو اُمَّت، دلالت بر تحریفی که ایشان ادّعا می‌نمایند به هیچ وجه من الوجوه ندارد. آری در بعضی از آنها ذکر تحریف از جهت تغییر و إسقاط آمده است، و این طائفه از روایات علاوه بر آنکه در دلالت و سندشان سقیم می‌باشند، همان طور که گذشت مخالفت با کتاب اللَه دارد.

سخن علّامهٔ طباطبائی (ره) در جمع‌آوری قرآن

در اینجا حضرت استاد علّامه پس از آنکه فصل (٤) را دربارهٔ جمع‌آوری قرآن در عصر أبو بکر و پس از جنگ یمامه بیان فرموده‌اند؛ و در فصل (٥) جمع قرآن را ثانیاً در عهد عثمان به جهت اختلاف مصاحف و کثرت قراءات تحریر فرموده‌اند؛ مطلب را گسترش داده تا می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند:

و فیه (یعنی: و در إتقان سیوطی) ابن أبی داود با سند صحیح از سُوَید بن غَفَلَة روایت کرده است که:

قَالَ عَلِیٌّ: لَا تَقُولُوا فِی عُثْمَانَ إِلَّا خَیْراً، فَوَ اللَهِ مَا فَعَلَ الَّذِی فَعَلَ فِی الْمَصَاحِفِ إِلَّا عَنْ مَلَاءٍ مِنَّا!

قَالَ: مَا تَقُولُونَ فِی هَذِهِ الْقُرَّاءِ؟! فَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ

بَعْضَهُم يَقُولُ: إنَّ قِرَاءَتِي خَيرٌ مِنْ قِرَاءَتِكَ! وَ هَذَا يَكادُ يَكونُ كُفْراً.

قُلْنَا: فَمَا تَرَى؟! [قَالَ: أرَى ظ] أنْ يُجْمَعَ النَّاسُ عَلَى مُصْحَفٍ وَاحِدٍ فَلَا يَكُونُ فُرْقَةٌ وَ لَا اخْتِلَافٌ. قُلْنَا: فَنِعْمَ مَا رَأيتَ!

«علی علیه السّلام فرمود: دربارهٔ عثمان مگوئید مگر خیر را! پس سوگند به خدا که آنچه را که وی دربارهٔ مصاحف انجام داد نبود مگر در میان جمعیّت ما و در مرأی و منظر ما.

عثمان گفت: دربارهٔ این قرّاء، رأی شما چیست؟! زیرا که به من رسیده است که: بعضی از آنها می‌گوید: قرائت من بهتر از قرائت توست! و این کلام نزدیک است که معنی کفر دهد.

ما به او گفتیم: نظر تو چیست؟! [گفت: نظر من این است ظ] که تمام مردم را بر مصحف واحدی گرد آوریم که در آن صورت نه تفرّق و نه اختلاف، نخواهد بود. ما به او گفتیم: خوب نظریّه‌ای داری!»

و در تفسیر «الدُّرُّ الْمَنْثُور» وارد است که: ابن ضریس از علباء بن أَحْمَر تخریج نموده است که: عثمان بن عفّان چون اراده کرد تا مصاحف را بنویسد، خواستند تا حرف واوی را که در سورهٔ بَرائت است: وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ «و آن کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌نمایند» بیندازند، قَالَ أُبَيٌّ: لَتَلْحَقُنَّهَا أَوْ لَأَضَعَنَّ سَيفِی عَلَى عَاتِقِی؛ فَأَلْحَقُوهَا. «اُبَیّ بن کَعْب گفت: حتماً باید آن واو را بجایش بگذارید، و گرنه من شمشیرم را بر شانه‌ام می‌نهم. و روی این گفتار اُبَیّ واو را بجایش گذاردند.»

و در «إتْقَان» از أحمد، و أبو داود، و تِرْمذی، و نسائی، و ابن حبّان، و حاکم از ابن عبّاس روایت است که گفت: من به عثمان گفتم: چه موجب شد تا شما سورهٔ انفال را که از مَثانی است و سورهٔ برائت را که از مِئِین است پهلوی هم قرار دادید؟ و میان آن دو بسم اللَه الرحمن الرحیم را ننوشتید؟ و آن دو سوره را در زمرهٔ سُوَر سَبْع طِوال قرار دادید؟![1]

---

[1] در لغت آمده است که: الطُّوال به معنی طویل است. و أطْوَل اسم تفضیل

عثمان گفت: عادت رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله این بود که: سوره‌ای که دارای تعداد معینی

است و جمع آن أطاوِل، و مؤنّث آن طُولَی، و جمع آن طُوَل آید. و السَّبع الطُّوَل: سبع سور من القرآن الکریم. بنابراین سَبع طُوَل عبارتند از هفت سورهٔ بزرگ در أوّل قرآن پس از سورهٔ فاتحة الکتاب بنابر آنکه انفال و توبه را سوره واحده بگیریم (به علّت آنکه هر دو در غزوات حضرت رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله وارد شده است و به همین سبب آن دو را قَرِینَتَیْن گویند و میان آن دو بسمله نیست) و یا آنکه سوره هفتم را سورهٔ یونس بگیریم. و مثانی هفت سوره بعد از این هفت سوره است و آنها را مثانی گویند چون مَثْنی و مَثَانی مانند مَعْنی و مَعَانی به معنی دنبال و پشت سر درآمدن است. و گاهی مثانی بر جمیع سوره‌های قرآن چه طِوَال و چه قصار آن اطلاق می‌شود. و سوره‌های مِئین از سورهٔ بنی اسرائیل است تا هفت سوره؛ و آنها را مئین نامند به جهت آنکه آیات هر یک از آنها در حدود یکصد آیه می‌باشد. و مئین جمع مِأة به معنی صد است. و مُفَصَّلات شصت و هشت سوره است پس از مئین طبق روایت وارده از سعد إسکاف از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله بنا به نقل شیخ محمّد حسن در کتاب صلوة «جواهر» از کلینی (ره) و مشهور است که قرآن را بر سه قسمت تقسیم می‌کنند: سُوَر طُوَل، سور مئین، سور مفصّلات؛ غایة الامر از سورهٔ نبأ (عمّ یتسائلون) را تا آخر قرآن سُوَر قصار نامند.

از آیات بود بر وی نازل می‌شد. پس اگر چیز دیگری بر او نازل می‌شد بعضی از کُتَّاب وَحْی را می‌طلبید و به او می‌گفت: این آیات را در فلان سوره‌ای که کذا و کذا در آن ذکر شده است قرار دهید! سورهٔ انفال از أوائل سُوَری بود که در مدینه بر او نازل شد، و سورهٔ برائت از أواخر سوری بود که نازل شد؛ و داستان و قصّهٔ این دو سوره شبیه به هم بودند. من گمان کردم که برائت از تتمّه أنفال است، و رسول خدا صلّی اللَه علیه (و آله) و سلّم از دنیا رحلت نمود و برای ما بیان نکرد که برائت از أنفال است، و بدین جهت است که میان آن دو سوره را مقارن نمودم، و بسم اللَه الرحمن الرحیم در وسطشان ننوشتم و آن دو را در میان سُوَر سَبْع طِوَال قرار دادم.

أقُولُ: سَبْع طِوَال بنا بر آنچه که از این روایت ظاهر می‌شود و همچنین از ابن جبیر روایت شده است عبارت است از بَقَرَه، و آلِ عِمْران، و نِساء، و مَآئدَه، و أنْعَام، و أعْرَاف و یُونُس. و در جمع أوّل بر این گونه ترتیب قرار داده شد؛ سپس عثمان این

ترتیب را تغییر داد و أنْفال را که از مَثَانی است، و برائت را که از مئین است قبل از سُوَر مَثانی قرار داد. بنابراین آن دو سوره را میان أعراف و یونس گذارد به طوری که أنفال مقدّم بر سورهٔ برائت بود.

فصل ٦

روایاتی که در دو فصل سابق ذکر شد مشهورترین روایات در جمع و تألیف قرآن بود چه صحیحش و چه سقیمش، و دلالت داشت بر آنکه: جمع أوّل جمعی بود برای گرد آوردن سوره‌های متفرّقه که در روی عُسُب، لِخاف و أکتاف و جُلُود و رِقاع[1]

(ساقه‌های بدون برگ درخت خرما، و سنگهای سپید نازک، و کتفهای شتر و گاو، و پوستهای چرمین، و أوراق کاغذ) نوشته شده بود؛ و برای ملحق کردن آیات نازلهٔ متفرّقه در سوره‌هائی که

---

[1] عُسُب جمع عسیب است به معنی جریده و شاخهٔ درخت خرما چون برگهایش را بزدایند. و لِخاف عبارت است از سنگ سفید نازک، و واحد آن لَخْفَة آید. أکتاف جمع کَتِفْ است یعنی استخوان پهنی که بر شانه است. و جُلُود جمع جلد است یعنی پوست حیوان (که پس از دبّاغی شدن و به صورت چرم در آمدن بر روی آن می‌نوشتند). و رِقَاع با کسرهٔ راء جمع رُقْعَه است و آن عبارت است از پوست یا ورقی که بر روی آن می‌نویسند.

با آنها مناسبت داشتند.

و جمع دوم که به جمع عثمانی مشهور است، عبارت بود از: ردّ مصاحف منتشره از جمع أوّل پس از عروض تعارض نُسَخ و اختلاف قِراءَات بر آن نُسَخ، به مصحف واحدی که مجمعٌ علیه باشد، سوای کلام زَید بن ثابت که گفت: من آیهٔ: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ ـ الآیة «در میان مؤمنین بعضی از مردان می‌باشند که به آنچه با خداوند عهد بستند به صدق و راستی عمل نمودند» را در مصحف در سوره أحزاب قرار دادم؛ چونکه پانزده سال مصاحف منتشره قرائت می‌شد و در آنها این آیه نبود.

بُخاری روایت کرده است از ابن زبیر که گفت: من به عثمان گفتم: وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً «و آن مردانی که از شما می‌میرند و زنهائی از خود بجای می‌گذارند» را آیهٔ دیگر نسخ کرده است، پس چرا آن را می‌نویسی یا وا می‌گذاری؟! گفت: ای برادرزاده‌ام! من چیزی را از مکان خودش تغییر نمی‌دهم.

و آنچه را که نظر حُرّ آزاد و صائب در امر این روایات و دلالتشان به دست می‌دهد ـ و این روایات عمدهٔ دلیل ما در این باب می‌باشند ـ آنست که: آنها روایاتی آحاد و غیر متواتر هستند و لیکن محفوف به قرائن قطعیّه می‌باشند. به علّت آنکه پیغمبر ما صلی اللَه علیه و آله آنچه را که از پروردگارش به وی نازل شد، بدون آنکه کمترین چیزی را از آن کتمان نماید، برای مردم تبلیغ کرد، و دَأب و دَیْدَنَش آن بود که به مردم تعلیم کند و روشن و مبیّن سازد برای ایشان آنچه را که از پروردگارشان برای آنها فرود آمده است طبق نصی که در این باره از قرآن کریم وارد است؛ و پیوسته و به طور مستمرّ جماعتی از مسلمین قرآن را یاد می‌داده‌اند، و أیضاً آن را یاد می‌گرفته‌اند یاد گرفتن تلاوت و بیان. و ایشان عبارت بودند از قُرَّاء که در غزوهٔ یمَامَه جماعت کثیری از آنان کشته شدند.

و مردم هم دارای رغبت شدیدی در أخذ قرآن و فراگیری و تعلیم آن داشتند؛ و این امر حتّی در یک روز ترک نشد، و قرآن از میانشان برای روزی یا نصف روزی رخت بر نبست تا اینکه قرآن در مصحف واحدی گرد آمد؛ و پس از آن بر قرائت آن اتّفاق و إجماع شد؛ فعلی‌هذا قرآن مبتلا نشد به آنچه که تورات و إنجیل و کتب سائر أنبیاء بدان مبتلا گشتند.

علاوه بر این، روایاتی غیر قابل احصاء از طرق شیعه و أهل سنّت وارد است که رسول أکرم صلی الله علیه و آله بسیاری از سُوَر قرآنیّه را در فرائض یومیّهٔ خود و غیرها در مَسْمَع و مَلأ مردم می‌خوانده‌اند، و در این روایات مجموعه کثیری از سُوَر قرآنیّه چه مکّی و چه مَدَنی نام برده شده است.

علاوه بر این، در روایت عثمان بن أبی العاص گذشت که در تفسیر قَوْله تَعَالَی: إِنَّ اللهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ ـ تا آخر آیهٔ (سورهٔ نحل آیهٔ ۹۰) وارد است که: آن حضرت صلی اللَه علیه و آله فرمود: إنَّ جَبْرِیلَ أتَانِی بِهَذِهِ الآیَةِ وَ أمَرَنِی أنْ أضَعَهَا فِی مَوْضِعِهَا مِنَ

السُّورَةِ. «جبرائیل برای من این آیه را آورد و مرا امر کرد تا آن را در موضعش در آن سوره قرار دهم.»

و نظیر این روایت در دلالت، روایاتی است که رسول أکرم صلی اللَه علیه و آله بعضی از سوره‌ها را که به تدریج نازل می‌شده است، مثل سورهٔ آل عمران، و نساء و غیرهما را می‌خوانده‌اند. و این دلالت دارد بر آنکه آن حضرت به کُتَّاب وَحْی امر می‌نمودند تا بعض از این آیات نازله را در موضع خودش قرار دهند.

و عظیمترین گواه قاطع بر گفتار ما، همان گفتاری است که در أوّل این أبحاث ذکر شد و آن اینست که: قرآن موجود در دست ما واجد جمیع أوصاف کریمه‌ای است که خداوند تعالی آن را بدانها توصیف نموده است.

و بالجمله آنچه را که این روایات دلالت بر آن دارند چند چیز است:

اوّلًا: آنچه اینک در دست ماست بَینَ الدَّفَّتَیْن از قرآن، کلام اللَه تعالی است، در آن چیزی زیاد نشده است و چیزی از آن تغییر نکرده است. أمَّا نقیصه پس این

روایات برای إفادهٔ نفی قطعی آن وافی نمی‌باشد؟

همچنان که از طرق عدیده‌ای روایت است که: عمر بسیاری از اوقات آیهٔ رَجْم را می‌خواند، ولی چنین آیه‌ای از وی نوشته نشد.

و امّا أهل سُنَّت این روایت و سایر آنچه را که دربارهٔ تحریف آمده است ـ و آلوسی در تفسیرش ذکر کرده است که آنها ما فوق حَدِّ إحْصاء هستند ـ بر منسوخ التّلاوة حمل کرده‌اند، پس دانستی که: این کلام، فاسد است، و پی بردی به آنکه: إثبات منسوخ التّلاوة شنیع‌تر از إثبات أصل تحریف است.

از همهٔ این مطالب گذشته، کسانی که خودشان دارای مصحفی مستقلّ بوده‌اند غیر از آنچه که زَید در جمع أوّل به امر أبوبکر و در جمع دوّم به امر عثمان جمع کرده بود، مانند علیّ علیه السّلام، و اُبَیّ بن کَعْب، و عَبْد اللَه بن مَسْعُود إنکار نکردند چیزی را از آنچه مصحف دائر در دست ما محتوی آن است، غیر از آنکه از ابن مَسْعود نقل شده است که وی در مصحفش مُعَوَّذَتَین را ننوشت و قائل بود به آنکه: إنَّهُمَا عَوْذَتَانِ نَزَلَ بِهِمَا جَبْرِیلُ عَلَی رَسُولِ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله لِیُعَوِّذَ بِهِمَا الْحَسَنَینِ

علیهماالسلام «آنها دو عدد دعائی بود که بر بدن می‌بستند، آنها را جبرائیل فرود آورد برای رسول خدا صلی اللَه علیه و آله تا اینکه إمام حسن و إمام حسین علیهما سلام را به آن تعویذ کند.» (یعنی برای رفع ضررهای إنسی و جِنّی آن دو را همراهشان کند.)

و سایر صحابه در این مُدَّعا، ابن مَسْعود را ردّ کردند و نُصوص متواتره از أئمّهٔ أهل بیت علیهم السلام وارد است که: آن دو تا دو سوره از قرآن می‌باشند.

و مجمل و محصّل بحث آنکه: روایات سابقه ـ همان طور که می‌بینی ـ روایات آحاد محفوفهٔ به قرائن قطعیّه و نافیهٔ تحریف از ناحیهٔ زیادتی و تغییر است به طور قطع و یقین. و امّا از ناحیهٔ نقصان نفی قطعی ندارند بلکه نفی ظنّی می‌نمایند، و بعضی که مدّعی شده‌اند: روایات در این مورد از جهات ثلاث تواتر دارند، گفتاری است بدون مستند.

و یگانه تکیه گاه بر این مطلب بنابر آنچه سابقاً گفتیم در حجّت أوّل از این أبحاث

آن است که: قرآنی که در دست ماست واجد صفات کریمه‌ای است که خداوند ـ سبحانه و تعالی قرآن را بدان توصیف می‌کند همان قرآن واقعی که خداوند بر رسولش صلی اللَه علیه و آله نازل فرمود؛ مِثْلِ بودنِ آن قَوْلِ فَصْل (کلام جدا کنندهٔ میان حقّ و باطل) و رافع اختلاف، و ذِکْر، و هادی، و نور و مُبَیِّن معارف حقیقیّه و شرایع فطریّه و آیه و نشانهٔ معجزه و غیر اینها از صفات کریمه‌اش.

و بسیار بجا و به موقع است که ما فقط بر این وجه اعتماد نمائیم، چرا که حجّت قرآن بر بودنش کلام اللّه مُنزل بر رسولش صلی اللّه علیه و آله، خودِ قرآن است که متّصف به آن صفات کریمه است بدون آنکه در این حقیقت متوقّف بر امر دگری غیر از خودش باشد هر چه خواهد بوده باشد. پس حجّت قرآن با قرآن است هر کجا متحقّق گردد، و در دست هر انسان بوده باشد، و از هر طریق واصل شود.

و بِعبارةٍ اُخْری: قرآن نازل از نزد خداوند بر پیغمبرش صلی اللَه علیه و آله در بودنش متّصف به صفات کریمه، متوقّف بر ثبوت استنادش به آن حضرت به نقل متواتر یا متظافر نمی‌باشد ـ و اگرچه

واجد این خصوصیّات هست ـ بلکه امر به عکس است، و اتّصاف او به صفات کریمه‌اش حجّت است در استناد. بنابراین قرآن نظیر کتب و رسائل منسوبهٔ به مُصَنِّفانش و کُتَّابش و مشابه أقاویل مأثورهٔ از علماء و أصحاب أنظاری که صحّت استنادشان بر نقل قطعی و استفاضه و یا تواتر بایستی بالغ شود، نمی‌باشد، بلکه خودش معرّف خود است و ذاتش حجّت بر ثبوتش می‌باشد.

و ثانیاً ترتیب سوره‌های قرآن، طبق رأی صحابه است در جمع أوّل و ثانی. و دلیل گفتار ما روایاتی است که گذشت و دلالت داشت بر آنکه: عثمان سورهٔ أنفال و برائت را در میان سورهٔ اعراف و یونس قرار داد، در حالی که در جمع أوّل این دو سوره از آنها متأخّر بوده‌اند.

و از جملهٔ أدلّه بر کلام ما أیضاً آن است که: ترتیبی که در ترتیب مصاحف سایر صحابه به ما رسیده است، با هر دو جمع أوّل و دوّم مغایرت دارد؛ همان طور که روایت شده است که مصحف علی علیه السّلام بر کیفیّت نزول سوره ترتیب داده شده

بود.

در ابتدای آن سورهٔ اقْرَأْ، و پس از آن سورهٔ الْمُدَّثِّر و سپس سورهٔ النُّونُ، و پس از آن سورهٔ الْمُزَّمِّل، و سپس تَبَّتْ، و پس از آن سورهٔ تَکْوِیر بود و هکذا إلی آخر سوره‌های مکّیّه و سپس مدنیّه. این گونه ترتیب را سیوطی در «إتقان» از ابن فارِس نقل نموده است.

و در «تاریخ یعقوبی» ترتیب دیگری برای مصحف علی علیه السّلام ذکر نموده است.

و (در «إتقان») از ابن اشْته در «المصاحف» با إسنادش به أبوجعفر کوفی ترتیب مصحف اُبَیّ را نقل کرده است که با مصحف دائر مغایرت شدید دارد. و أیضاً از ابن‌اشته در کتاب «مصاحف» با إسنادش از جریر بن عبد الحمید نقل کرده است ترتیب مصحف عبد اللَه بن مسعود را که از سور طِوال شروع کرده سپس مِئین، و پس از آن مَثانی، و سپس مفصّل را آورده است و آن أیضاً با مصحف دائر مغایرت دارد.

و عدّهٔ زیادی از ایشان چنین قائل شده‌اند که: ترتیب سوره‌های قرآن توقیفی است و پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم با إشارهٔ جبرئیل به امر خدای

سبحانه بدین ترتیبِ سور مصحف دائر امر فرموده است تا به جائی که بعضی از آنان إفراط نموده و ثبوت آن را به تواتر مدّعی شده‌اند. ای کاش می‌دانستم: این تواتر کجاست؟ چونکه عمده روایات واردهٔ در این باب گذشت و در آنها أثری از این معنی نبود.

و خواهد آمد که بعضی بر این معنی استدلال نموده‌اند به آنچه روایت شده است که: قرآن از لوح محفوظ به آسمان دنیا یکباره نازل شد، سپس بر رسول مکرّم صلی اللَه علیه و آله و سلّم تدریجاً فرود آمد.

و ثالثاً: وقوع بعضی از آیات قرآنیّه‌ای که متفرّقاً نازل شد، در مواضعی که فعلًا قرار دارد، از مداخلهٔ اجتهاد بعضی از صحابه خالی نیست، همان طور که ظاهر روایات جمع أوَّل بر آن دلالت دارد.

و أمّا روایت عُثمان بن أبِی الْعاص از پیغمبر أکرم صلی اللَه علیه و آله و سلّم که جبرائیل آمد و مرا أمر کرد تا این آیه: إِنَّ اللهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ ـ تا آخر آیه را در این موضع از سوره بگذارم، این دلالتی بر بیشتر از این ندارد که فعل آن حضرت در

بعضی آیات اینچنین

بوده است فی‌الجمله لا بالجمله.

حضرت استاد علّامه قدس اللَه روحه الزّكيّة مطلب را ادامه می‌دهند تا اینکه می‌فرمایند:

أقول: و قریب به این در بسیاری از روایات دیگر روایت شده است؛ و از طریق شیعه از حضرت باقر العُلُوم علیه السّلام وارد است. و روایات ـ همان طور که می‌بینی ـ صریحند در دلالتشان بر آنکه: آیات در نزد پیغمبر أكرم صلی اللَه علیه و آله بر حسب ترتیب نزول مرتّب بوده‌اند، سوره‌های مكّيّه در مكّيّات و سوره‌های مدنیّه در مَدَنیّات گرد آمده بود، مگر آنکه از سوره‌ای مقداری از آن در مكّه، و مقداری از آن در مدینه نازل شده باشد؛ و این فرض فقط در یك سوره تحقّق یافته است.

و لازمهٔ این معنی آن است که: این اختلافی که در مواضع آیات مشاهده می‌کنیم مستند به اجتهاد صحابه باشد.

توضیح این امر به آن است که: ما روایات بسیارِ غیر قابل شمارشی داریم در اسباب نزول که دلالت دارند بر آنکه: آیات کثیره‌ای در سُوَر مدنیّه در مكّه نازل

شده‌اند، و بالعکس. و نیز روایاتی داریم که دلالت دارند بر آنکه: آیاتی از قرآن در أواخر زمان حیات پیغمبر صلی اللَه علیه و آله نازل شده‌اند و آنها واقعند در سوره‌هائی که در أوائل هجرت نازل شده‌اند، و میان این دو وقت، سُوَر کثیرهٔ دگری نازل شده است؛ مانند سورهٔ بقره که در سنهٔ أوّل از هجرت واقع شد؛ و در این سوره، آیات رِبا وارد است و روایات وارد است بر آنکه این آیات، از آخرین آیاتی است که بر پیغمبر نازل شده است؛ حتّی از عمر روایت است که گفت: مَاتَ رَسُولُ اللَهِ وَ لَمْ يُبَيِّنْ لَنَا آيَاتِ الرِّبَا. «پیامبر رحلت نمود و برای ما آیات ربا را روشن بیان نفرمود.»

و در این سوره است قوله تعالی: وَ اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَهِ ـ تا آخر آیه (آیهٔ ۲۸۱)، «بپرهیزید از روزی که در آن روز به سوی خدا رجعت داده می‌شوید!» و در روایت وارد است که: این آیه، آخرین آیه‌ای است که بر رسول اللَه نازل گشت.

بناءً علی هذا این آیات که در نزولشان متفرّق

بوده‌اند و در سوره‌هائی قرار گرفته‌اند

که در مکّی و مدنی بودن مجانست با آنها ندارند، در غیر مواضع خود بر حسب ترتیب نزول نهاده شده‌اند، و این دارای علّتی نیست مگر اجتهاد بعضی از صحابه.

و مؤیّد این سخن روایتی است که در «إتْقان» از ابن حَجَر نقل می‌کند که: قد وَرَدَ عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرآنَ عَلَى تَرْتِيبِ النُّزُولِ عَقِبَ مَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ [و ءَالِه] وَ سَلَّم. «از علیّ بن أبی طالب وارد شده است که: او پس از ارتحال رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلّم قرآن را طبق ترتیب نزول آن جمع کرد.»

این روایت را ابن أبی داود تخریج نموده و از مسلّمات مدالیل روایات شیعه است.

این آن چیزی است که ظاهر روایات سابقه بر آن دلالت دارد؛ و لیکن جمهور از عامّه و أهل سنّت اصرار دارند بر آنکه: ترتیب آیات توقیفی است، و بنابراین، آیات مصحف دائر امروز که همان مصحف عثمانی است مرتّب است بر همان ترتیبی که پیغمبر خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم با اشارهٔ جبرئیل ترتیب داده است. و ظاهر روایات وارده در این باب

را تأویل می‌کنند به اینکه جمع صحابه جمع همراه با ترتیب نبوده است بلکه جمعی بوده است از سوره‌ها و آیات مرتّب‌شدهٔ آنها، که ایشان آنها را از پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم می‌دانستند و حفظ داشتند، در بین الدفّتین و در جای واحد.

و تو اهل خبره و اطّلاع هستی که: کیفیّت جمع أوّل که روایات بر آن دلالت داشت، این ادّعا را صریحاً دفع می‌کند.[1]

باری اینها مطالبی بود از حضرت استاد قدِّس سرُّه که در اینجا به مناسبت بحث از عدم تحریف قرآن نزد شیعه آوردیم و چون اینك راجع به عقیدهٔ اساطین و علمای أعلام بزرگ شیعه دربارهٔ اعتقاد به عدم تحریف قرآن بحث می‌شود، مطالب نفیس و ارزشمند ایشان ضروری می‌نمود.

---

[1] «المیزان فی تفسیر القرآن» لآیة اللَه العلّامة الطّباطبائی قدّس سرّه، ج ۱۲، ص ۱۰۶ تا ص ۱۳۳، ضمن بحث از تفسیر آیهٔ: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظون.

امّا راجع به سائر أبحاث قرآنی در کتاب «مِهرتابان»[1] و مجلّد دوازدهم از همین دورهٔ «امام‌شناسی»[2] و در «نور ملکوت قرآن» مجلّد چهارم[3] بحث نموده‌ایم؛ ولی چون از عقیدهٔ به عدم تحریف قرآن بخصوصه بحثی به میان نیامده بود، در اینجا که به عنوان خصوص عقائد شیعه بحث می‌شود، ذکر آن لازم بود.

* ***

کلام طبرسی و سیّد مرتضی در عدم تحریف قرآن

از جمله قائلین به عدم تحریف قرآن حتّی نسبت به نقیصهٔ آن که به عنوان عقیدهٔ رسمی شیعه از آن بازگو می‌نماید، شیخ أقْدَم أبو علیّ الفضل بن الحسن الطَبْرِسی از أکابر علمای امامیّه در قرن ششم هجری می‌باشد.

---

[1] «مهر تابان»، طبع أوّل، ص ۸۹ تا ص ۹۶ (صفحات ۹ تا ۱۶ از بخش دوّم: مصاحبات تلمیذ و علّامه)، و طبع دوّم، ص ۱۵۱ تا ص ۱۶۱.

[2] «امام‌شناسی» ج ۱۲، ص ۲۲۹ تا ص ۲۴۰ ضمن درس ۱۷۴ تا ۱۷۶.

[3] «نور ملکوت قرآن» (از سلسلهٔ أنوار الملکوت)، ج ۴، بحث دوازدهم، ص ۳۷۹ تا ص ۴۷۸.

وی در مقدّمه تفسیرش می‌فرماید: از جمله مباحثی که محلّ آن در مواضع مختصّه و کتب مؤلّفهٔ آن می‌باشد بحث از زیادتی و نقصان در قرآن است که محلّ مناسب آن در علم تفسیر نیست.

امّا زیادتی در قرآن، إجماع و اتّفاق است بر بطلانش. و امّا نقصان از آن، جماعتی از اصحاب ما و قومی از حشویّهٔ عامّه روایت کرده‌اند که: در قرآن تغییر یا نقصانی وجود دارد. و گفتار صحیح از مذهب اصحاب ما خلاف آن است. و این همان مهمّی است که سیّد مرتضی قدّس اللَهُ روحَه از آن پشتیبانی نموده و در پاسخ از «مسائل طرابلسیّات» حقّ کلام را آن طور که باید و شاید استیفا فرموده است.

سیّد مرتضی در مواضع مختلفی ذکر کرده است که: علم به صحّت نقل قرآن، مانند علم به شهرها و علم به حوادث بزرگ و وقایع عظیمه و کتب مشهوره و أشعار مسطورهٔ عرب می‌باشد؛ به علّت آنکه شدّت عنایت، و کثرت دواعی، و وفور میل و

اشتیاق مردم بر نقل و حراست از قرآن به حدّی رسید که در میان تمام اموری که ذکر کردیم هیچ امری از آنها بدین پایه نرسیده است، چون قرآن معجزهٔ نبوّت و مأخذ علوم شرعیّه و أحکام دینیّه می‌باشد و علماء مسلمین در حفظ و حراست و نگهداری و حمایت از آن، سعی و کوشش خود را به غایت رسانیده‌اند تا به جائی که شناختند و دانستند تمام چیزهائی را که در آن اختلاف است از إعراب، و قرائت، و حروف، و آیات آن را، و در این صورت با این عنایت صادق و ضبط شدید چگونه تصوّر می‌شود که تغییر کرده باشد و یا چیزی از آن نقصان پذیرفته باشد؟

و همچنین سیّد مرتضی قدّس اللَهُ روحَه فرموده است: علم به تفسیر قرآن و به أبعاض آن در صحّت نقل مانند علم به جملگی آن است، و در این امر کاملًا جاری مجرای کتب مصنّفه‌ای است که نسبت آنها به مؤلِّفانش ضروری است مانند کتاب سِیبَوَیْه و مُزْنی. أهل عنایت در این شأن و کسانی که در این علم أهل خبره و اطّلاعند از شرح و تفصیل

این دو کتاب همان را می‌دانند که از جملگی آن می‌دانند؛ تا به جائی که مثلًا اگر شخصی در کتاب سیبویه بابی در نحو را داخل نماید که از آن کتاب نیست، فوراً دانسته می‌شود و تمیز داده می‌گردد و فهمیده می‌شود که إلحاقی است و از اصل کتاب نمی‌باشد. و همچنین است قضیّه در کتاب مُزَنِی. و معلوم است که: عنایت به نقل قرآن و ضبط آن، أصدق و أتقن و أقوی است از عنایت به ضبط کتاب سیبویه و دواوین شعراء.

و همچنین سیّد مرتضی قدّس سرُّه أیضاً فرموده است: قرآن در عهد رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم مجموعه‌ای بود تألیف شده به همان گونه‌ای که امروز است. و دلیل این مطلب آن است که: قرآن در زمان رسول اللَه درس گرفته می‌شد، و خوانده می‌شد، و جمیع آن حفظ می‌شد حتّی آنکه رسول اکرم جماعتی از اصحاب را برای حفظ آن گماشتند، و بر پیامبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم عرضه داشته می‌شد و بر آن حضرت تلاوت و قرائت می‌شد، و جمعی از صحابه همچون عَبْد اللَه بن مَسْعود، و اُبَیّ بن کَعْب و غیر این دو چندین بار قرآن

را در خدمت و محضر پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم ختم نمودند.

و با کوتاه‌ترین تأمل، تمام این مطالب دلالت دارند بر آنکه: قرآن در زمان رسول اللَه مجموعه‌ای بود مرتّب شده نه پراکنده و متفرّق، و نه ناقص و چیزی از آن کم گذاشته شده.

آنگاه سیّد فرموده است: آنان که با این کلام مخالفت دارند از إمامیّه و از حَشْوِیّه به مخالفت آنها اعتنائی نمی‌شود چون خلاف در این مسأله به گروهی از اصحاب حدیث نسبت داده می‌شود که اخبار ضعیفه‌ای را نقل نموده و صحّت آنها را گمان داشته‌اند که ابداً به مثل چنین أخباری از آنچه که قطع به صحّت آن داریم، رجوع نمی‌گردد[1].

---

[1] «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» طبع صیدا، سنهٔ ۱۳۳۳، ج ۱، ص ۱۵. و شیخ محمّد جواد مغنیّه در کتاب «مع الشیعة الامامیة رأی صریح فی حقیقة التشیّع و اُصوله الّتی ترتکز علیها المذاهب الاسلامیة» که در ضمن مجموعه‌ای به اسم: «الشیعة فی المیزان» طبع شده است در ص ۳۱٤ گوید: لا تحریف فی القرآن، و محال است دست تحریف بدان راه یابد، خواه به زیادتی و خواه به نقصان به واسطه آیهٔ ۹ از سورهٔ حجر ... و آیهٔ ٤۲ از سورهٔ فصّلت ... و به امامیّه از روی افتراء و تنکیل نسبت نقصان آیاتی از قرآن داده شده است با آنکه علماء متقدّمین و متأخّرین ایشان که عمده و حجّت‌اند میان شیعه تصریح کرده‌اند که: قرآن همان است که در دست مردم است نه غیر آن. از متقدّمین ایشان شیخ صدوق در کتاب «اعتقاد الشّیعة الامامیّة» و سیّد مرتضی در کتاب «مسائل طرابلسیّات» و شیخ طوسی در کتاب «تبیان» و از متأخّرین شیخ جعفر نجفی در کتاب «کشف الغطاء» و سیّد محسن بغدادی در «شرح وافیه» و شیخ علی کرکی که در نفی زیادتی رسالهٔ مستقلّه‌ای تألیف نموده است، و سیّد محسن أمین در جزء اول از «اعیان الشّیعة» و شیخ جواد بلاغی در جزء اول از «آلاء الرحمن». و سیّد أمین و

گفتار آیة اللَه میرزا حسن آشتیانی در عدم تحریف قرآن

شیخ فقیه و اُصولی و حکیم در عصر أخیر: آیة اللَه حاج میرزا محمّد حسن آشتیانی قدِّس سرُّه در شرح نفیس و علمی خود بر «رسائل» استادش: شیخ مرتضی أنصاری قدِّس سرُّه در شرح قول او: «الثَّالِثُ إنَّ وُقُوعَ التَّحْرِیفِ عَلَی الْقَوْلِ بِهِ ـ الخ» می‌گوید: سزاوار است اوَّلًا در اصل وقوع تحریف و تغییر و نقیصه و زیاده در قرآن قدری بحث

بلاغی در این دو کتاب نقل کرده‌اند که: قائلین به نقصان از شُذّاذ شیعه و از حَشویّهٔ سنّت هستند که به قولشان اعتباری نیست. بنابراین نسبت تحریف به شیعه مثل نسبت تحریف به سنّت است و هیچ کدام براساس صحیح استوار نمی‌باشد.

کنیم سپس به دنبال آن از ضرر زدن وقوع تغییر بالمعنی الأعمّ در حجیّت ظواهر آیات أحکام و ضرر نزدن آن گفتگو نمائیم.

پس می‌گوئیم: در میان علماء شیعه اختلافی نیست در آنکه: برای أمیر المؤمنین ـ که بر او و بر برادرش پیامبر أمین و بر أولاد آن دو که همه منتخب و منتجبند هزار سلام و صلوات و تحیّت باد ـ قرآن مخصوصی بود که آن را پس از رحلت رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله جمع نمود و بر مردم و منحرفین عرضه داشت. ایشان از آن إعراض کردند و گفتند: لَا حاجَةَ لَنا فِیهِ «برای ما نیازی در آن نیست». و او قرآن را از آنان مختفی داشت و نزد پسرانش علیهم السلام أمانت نهاد تا هر امامی پس از امام دگر به عنوان میراث ببرند مانند سائر خصائص امامت و رسالت. و الآن آن قرآن نزد حضرت حجّت و إمام عصر ـ عجّل اللَه تعالی فرجه ـ می‌باشد که آن را پس از ظهورش برای مردم ظاهر می‌کند و آنها را امر به قرائت آن می‌نماید. و أخبار مستفیضه بلکه أخبار متواترهٔ معنوی بدین حقیقت

گویاست.

همچنان که اختلافی نیست میان شیعیان در آنکه آن قرآن با قرآنی که اینک در دست مردم می‌باشد فی‌الجمله و لو از جهت تألیف و ترتیب سُوَر و آیات بلکه کلمات فرق دارد؛ و گرنه معنی و مفهومی برای آنکه آن قرآن از خصائص وی باشد، وجود نداشت.

علاوه بر وضوح این معنی، دلالت بر آن می‌کند آنچه شیخ مفید قدّس سرُّه بنابر نقلی که از «ارشاد» او شده است از جابر از حضرت أبو جعفر علیه السّلام روایت نموده است که فرمود:

إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صلَّى اللهُ عَلَيهِ و آله ضَرَبَ فَسَاطِيطَ لِمَنْ يُعَلِّمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أَنْزَلَهُ اللهُ تَعَالَى. فَأَصْعَبُ مَا يَكُونُ عَلَى مَنْ حَفِظَهُ الْيَوْمَ، لِأَنَّهُ يُخَالِفُ فِيهِ التَّأْلِيف ـ الخبر.

«وقتی که قائم آل محمّد صلی اللَه علیه و آله قیام کند، چادرهائی را بر می‌افرازد برای کسانی که به مردم قرآن را طبق آنچه خداوند نازل نموده است تعلیم کنند. بنابراین مشکل‌ترین کاری است حفظ آن

قرآن برای کسانی که قرآن را امروز حفظ دارند، چرا که آن قرآن خلاف آن چیزی است که در این تألیف به عمل آمده است.» و غیر این خبر.

همچنان که شیعیان منکر آن نیستند که: آن قرآن با قرآنی که اینک در دست مردم می‌باشد از جهت اشتمالش بر وجوه تأویل و تنزیل و تفسیر و أحادیث قُدسیّه فرق دارد، همان طور که صدوق و مفید از بعض أهل امامت، و سیّد کاظمی: شارح «وافیه» و غیرهم قدس سرّهم بدان تصریح نموده‌اند.

آیة اللَه آشتیانی مطلب را شرح می‌دهد تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

نظر شیخ صدوق و شیخ مفید در عدم عدم تحریف قرآن

شیخ صدوق قدِّس سرُّه گوید اعْتِقَادُنَا أنَّ الْقُرْآنَ الَّذِی أنْزَلَهُ اللَهُ تَعَالَی عَلَی نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صلی اللَه علیه و آله هُوَ مَا بَینَ الدَّفَّتَینِ لَیسَ أکثَرَ مِنْ ذَلِكَ؛ وَ مَنْ نَسَبَ إلَینَا بِالْقَوْلِ بِأنَّهُ أکثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ کاذِبٌ. انتهی کلامه رفع مقامه.

«اعتقاد ما جماعت شیعه بر آن است که: قرآنی که خداوند تعالی بر پیغمبرش محمّد صلی اللَه علیه و آله نازل نموده است همین قرآنی است که اینک در میان دو صفحهٔ جلد می‌باشد و بیشتر از این

مقدار نیست، و اگر کسی به ما نسبت دهد که قرآن زیادتر از این مقدار بوده است او دروغگوست.» تمام شد کلام صدوق؛ عالی باد مقام او.

و امّا شیخ مفید اگرچه از نقلی که از وی اوّلًا در «مسائل سَرَویّه» شده است چه بسا استظهار می‌شود که او قائل به تغییر در آن چیزی بوده است که خداوند به جهت إعجاز فرو فرستاده است، الّا اینکه گفتار أخیرش صریح است در حمل آنچه که در این باب گفته شده است بر تغییر از جهت تأویل، و تنزیل، و تفسیر. و این مطلب را نسبت به جماعتی از أهل امامت داده است.

از مفید حکایت نموده‌اند که گفته است: جماعتی از أهل امامت گفته‌اند: از قرآن کلمه‌ای ناقص نگردیده است، و نه آیه‌ای، و نه سوره‌ای. و لیکن از آن حذف شده است آنچه که در مُصْحَف أمیر المؤمنین علیه السّلام ثابت بوده است از تأویل آن، و تفسیر معانی آن براساس حقیقت تنزیل آن. و آنها مطالبی بود ثابت و نازل شده و اگرچه از جملهٔ کلام اللَه تعالی که قرآن معجزه باشد نبوده است. و گاهی اوقات تأویل قرآن را نیز قرآن نامند، خداوند

تعالی می‌فرماید: وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ

وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً[1] «و شتاب مکن به خواندن قرآن پیش از آنکه وحیش به سوی تو آید، و بگو: پروردگار من! علم مرا زیاد کن.» در اینجا تأویل قرآن، قرآن نامیده شده است. و در این حقیقت میان أهل تفسیر اختلافی نمی‌باشد ـ انتهی کلامه رفع مقامه.

محقّق آشتیانی مطلب را گسترش می‌دهد تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

مخالفت داشتن قرآنی که در نزد إمام علیه السّلام بوده است با آنچه در دست مردم است إجمالًا از حقایقی است که أحدی انکار آن را ننموده است. کلام در مخالفت این قرآن ما بین الدَّفَّتین است با آنچه که به عنوان معجزه نازل شده است از جهت تحریف و زیادتی و نقصان اجمالًا.

بنابراین ما در این بحث می‌گوئیم: از جمهور أخباریّین و جمعی از محدّثین مانند شیخ جلیل علیّ بن ابراهیم قُمّی و شاگردش: ثقة الإسلام کُلَینی و غیرهما قدس سرّهم به واسطهٔ آنکه اخبار واردهٔ در

---

[1] آیهٔ ١١٤، از سورهٔ ٢٠: طه.

وقوع تحریف را بدون قدح در آنها نقل کرده‌اند، بخصوص به ملاحظهٔ عنوانشان در مسأله، وقوع تغییر را مطلقاً می‌توان استنتاج نمود. و از بعضی از آنان وقوع تغییر و نقیصه را بدون زیادتی. چرا که در عدم زیادتی ادّعای اجماع نموده‌اند؛ و از بعضی از ایشان نقل شده است که: نزاع در زیادتی غیر سوره، بلکه غیر آیه است، زیرا که زیادتی آن دو منافات با اعجاز قرآن فعلی در دست ما دارد به طور حتم و یقین؛ علاوه بر منافاتی که با صریح قرآن دارد.

و مشهور میان مجتهدین و اُصولیّین، بلکه اکثر محدّثین، عدم وقوع تغییر است مطلقاً؛ بلکه جماعت بسیاری بر این مرام ادّعای اجماع نموده‌اند، بالاخصّ دربارهٔ عدم زیادتی؛ و از مولی الفرید آقا محمّد باقر بهبهانی و جماعتی از متأخّرین نفی زیادتی نقل شده است.

تا اینکه می‌فرماید: و از کسانی که تصریح به اجماع بر عدم تغییر نموده‌اند عَلَمُ

الْهُدَی قدِّس سرُّه می‌باشد.

در اینجا مرحوم آشتیانی عین عبارات سیّد مرتضی را به همان گونه که ما در اینجا از شیخ طَبْرِسی نقل کردیم، حکایت می‌کند و سپس می‌فرماید:

گفتار شیخ طوسی (ره) در عدم تحریف قرآن

و شیخ طوسی: شیخ الطّائفه قدِّس سرُّه بنابر آنچه که از تفسیر «تبیان» او حکایت شده است، می‌گوید: امّا گفتار در زیادتی و نقصان قرآن از سخنانی است که در خور شأن قرآن نیست؛

برای انکه إجماع قائم است بر بطلان زیادتی در قرآن. و امّا نقصان پس ظاهراً أیضاً از مذهب مسلمین خلاف قول بدان مشهود است؛ و این گفتار به سخن صحیح از مذهب ما: تشیع أَلْیق است؛ همچنان که سیّد مرتضی قدِّس سرُّه این مرام را نصرت و تأیید نموده است، و آن است ظاهر روایات،[1] إلّا اینکه روایات کثیره‌ای از جهت

---

[1] آیة اللَه سیّد عبد الحسین شرف الدّین در کتاب «الفصول المهمّة» طبع پنجم از ص ۱۶۲ تا ص ۱۶۹ که فصل یازدهم است مطالبی را در ردّ بعضی از نویسندگان سنّی مذهب که به شیعه افتراء می‌بندند و به دنبال تأیید حزب

سخن امام هندی در تبرئهٔ شیعه از قول به تحریف (ت)

[1]...

اموی در سوریا شیعه را مورد هجوم عنیف قرار می‌دهند میفرماید: ما چنین می‌پنداشتیم که عصبیّت کور و أیّام وحشیّت آن به پایان رسیده است و مسلمین در امروز احساس کرده‌اند که چگونه ستیزه‌جوئی‌ها و فتنه انگیزی‌هایشان، آنان را طعمهٔ وحوش و حشرات کرده است؛ ولی مع‌ذلک می‌بینیم حثاله و پس ماندهٔ اُمویّین که دأبشان غیر از فُجور و خَمْر چیزی نیست به شیعه هزار تهمت ناروا می‌بندند. میمون یزید در خطّ مشی خود و در مجلّهٔ اُمویّین آنان را تأیید نموده و کلمات دردآور و گزنده‌ای نگاشته است. نشاشیبی، و نَصولی، و کیالی چه ناسزاها گفته‌اند و چه اتّهامها بر قلم نازیبایشان جاری نموده‌اند؛ و «مَنار» خوارج با إرجاف و إجحاف و بغی و طغیان، به شیعه بهتان عظیمی نسبت داده است و در جزء ششم و ما بعد آن از مجلّد ۲۹ چه تهاجم خانمان براندازی نموده است. و در اینجا بعضی از افاضل آنها امثال رافعی دیده می‌شوند که سوء ظنشان را به شیعه باید حمل بر تقلید از آباء و محیطشان نمود. وی در ص ۱۶۱ از کتابش «تحت رایة القرآن» می‌گوید:

«رافضیان در نصّ قرآن شک دارند و می‌گویند: در قرآن نقص و زیاده و تغییر و تبدیلی واقع شده است- اهـ.» و در این صورت باکی بر ما نمی‌باشد اگر از او بپرسیم و بگوئیم: مراد و منظور شما از روافض چه کسانی هستند؟ آیا مقصود شما امامیّه می‌باشند یا غیر ایشان؟ اگر مراد امامیّه هستند در این صورت دروغ گفته است کسی که تو را بر این نسبت دربارهٔ آنان اغراء نموده است، [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] چرا که در این نسبت به امامیّه افترا بسته است و ستم نموده است، به علّت آنکه قداست قرآن حکیم از ضروریّات دین اسلامی امامیّه و مذهب امامی آنهاست، و به اجماع امامیّه کسی که از مسلمین در این قضیّه شک کند مرتدّ است. و چون این شکّ از وی به ثبوت رسد او را می‌کشند و بدون غسل و کفن و دفن و نماز یله می‌گذارند و در مقابر مسلمین به خاک نمی‌سپارند. و از بلیغ‌ترین حجج إلهیّه و قوی‌ترین ادلّهٔ اهل حقّ به حکم بداهت أوّلیّه بر مذهب امامیّه از نصوص صریحهٔ قرآن که بگذریم ظواهر آیات قرآن می‌باشد و به همین جهت است که ایشان را

می‌بینی که ظواهر أحادیث مخالف قرآن را به دیوار می‌زنند و بدان أبداً اعتنائی نمی‌کنند گرچه آن احادیث و روایات صحیحه باشد. و شاهد ما بر گفتار ما کتابهای امامیّه می‌باشد که در حدیث و فقه و اصول بدان تصریح دارد. قرآن حکیمی که باطل بدان راه ندارد نه از مقابل و نه از پشت همین قرآن است که ما بین الدّفّتین می‌باشد و همین قرآن است که در دست مردم است نه یک حرف زیاد و نه یک حرف کم، و در آن تبدیل کلمه‌ای به کلمه‌ای و نه حرفی به حرفی رخ نداده است، و تمام حروف آن در تمام دورانها و اجیال تا عهد نبوّت و زمان وحی رسالت با تواتر قطعی ثابت می‌باشد. و در همان زمان أقدس و عهد مقدّس به طوری که الآن موجود است مؤلَّف و ترتیب داده شده بود، و جبرائیل علیه السّلام قرآن را به پیامبر صلی اللَه علیه و آله در هر سال یک بار عرضه می‌داشت و در سال وفات آن حضرت دو بار عرضه داشت و روش و منهاج صحابه این طور بود که قرآن را به پیغمبر عرضه می‌کردند و تلاوت می‌نمودند تا به جائی که بارهای عدیده بر او قرآن را ختم نمودند. و این حقایق همگی از امور ضروریّه و مسلّمه در نزد محقّقین از علمای امامیّه است و به گفتار حشویّه اعتباری نیست چرا که ایشان نمی‌فهمند.

و أهل بحث و درایت از أهل سنّت می‌دانند که: شأن و منزلت قرآن نزد امامیّه همین است که ما ذکر کردیم و منصفین از ایشان بدین مطلب تصریح دارند. امام همام مرد بحّاث و متتبّع شیخ رحمت اللَه هندی رضی‌اللَه‌عنه در ص ۸۹ از نیمه دوّم کتاب نفیس خود: «اظهار الحق» عین این عبارات را ذکر کرده است: قرآن کریم نزد جمهور علمای شیعهٔ امامیّهٔ اثنا عشریّه از هر تغییر و تبدیلی مصون مانده است. و افرادی از آنان چنانچه قائل به وقوع نقصان در آن باشند، کلامشان نزد آنان مقبول نیست. شیخ صدوق أبو جعفر محمّد بن علی بن بابویه که از اعاظم علمای امامیّهٔ اثنا عشریّه است در رسالهٔ اعتقادیه گوید: " «اعتقادنا فی القرآن: انّ القرآن الّذی أنزل اللَه علی نبیّه هو ما بین الدّفّتین و هو ما فی أیدی الناس لیس بأکثر من ذلک. و مبلغ سوره عند الناس مائة و أربع عشرة سورة. و عندنا و الضّحی و أ لم نشرح سورة واحدة، و لإیلاف و أ لم تر سورة واحدة. و من نسب الینا أنّا نقول أنّه أکثر من ذلک فهو کاذب.» " انتهی.

امام هندی می‌گوید: «و در تفسیر «مجمع البیان» که تفسیر معتبری است نزد شیعه ذکر شده [ادامه در صفحه بعد]

[۱] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] است که سیّد ذو المجد علم الهدی چنین راجع به قرآن آورده است. (در اینجا سیّد شرف الدین کلام سیّد مرتضی را که ما

آن را ذکر نمودیم از زبان امام رحمت اللَه هندی ذکر کرده است و آنگاه گوید:) امام رحمت اللَه هندی می‌گوید: قاضی نور اللَه شوشتری که از علماء مشهور امامیّه است در کتابش به نام «مصائب النّواصب» می‌گوید: آنچه به امامیّه نسبت داده شده است از وقوع تغییر در قرآن از آن چیزهائی نیست که جمهور امامیّه بدان قائل باشند بلکه قائلین بدان مردم کم مقدار و بی اعتباری هستند که در میان امامیّه بدانها اعتنائی نیست.» انتهی.

و أیضاً امام هندی گفته است: «ملّا صالح در شرح کلینی گفته است: «قرآن با همین ترتیب در وقت ظهور امام دوازدهم ظاهر می‌شود و معروف می‌گردد.» انتهی.

و همچنین امام هندی گفته است: «محمّد بن حسن حرّ عاملی که از بزرگان محدّثین در فرقهٔ امامیّه است در رساله‌ای که در ردّ بعض معاصرین خود نوشته است این عبارت را (به فارسی) آورده است: «هر کسی که تتبّع اخبار و تفحّص تواریخ و آثار نموده به علم یقینی می‌داند که قرآن در غایت و أعلی درجهٔ تواتر بوده و آلاف صحابه حفظ و نقل می‌کردند آن را و در عهد رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم مجموع و مؤلَّف بود» انتهی.

امام هندی می‌گوید: «بنا بر آنچه گفته شد معلوم شد که قول محقّق و ثابت در نزد علماء امامیّهٔ اثنا عشریّه آن است که: قرآنی را که خدا بر پیغمبرش نازل کرده است همین قرآن بین الدّفتین است و همان است که اینک در دست مردم می‌باشد و زیاده بر آن نیست، و در زمان رسول خدا صلی اللَه علیه و آله گرد آورده شده و تألیف گردیده بوده است، و آن را هزاران نفر از صحابه می‌خواندند و حفظ می‌کردند و نقل می‌نمودند و جماعتی از اصحاب همچون عبد اللَه بن مسعود، و اُبیّ بن کعب و غیرهما مرّات عدیده‌ای قرآن را نزد پیامبر ختم کرده‌اند. و با همین ترتیب وقت ظهور امام دوازدهم رضی‌اللَه‌عنه مشهور می‌گردد. و افراد نادر و غیر قابل اعتباری که قائل به وقوع تغییر در آن گشته‌اند گفتارشان در نزد امامیّه مردود است و در میان امامیّه بدیشان اعتنائی نمی‌باشد، و بعضی از اخبار ضعیفه‌ای که در مذهب آنها روایت شده است بدان اعتنائی نیست و به واسطهٔ آنها از امر معلوم که قطع بر صحّت آن به وقوع پیوسته است نمی‌توان رفع ید کرد. و این گفتاری است حقّ چرا که خبر واحدی که اقتضای علمی را بنماید و در ادلّهٔ قاطعه دلیلی طبق آن یافت نشود باید آن را ردّ نمود بنابر آنچه که ابن مطهّر حلّی در کتاب خود مسمّی به «مبادئ الوصول إلی علم الاصول» بدان تصریح نموده است در حالی که مسلّماً خدای تعالی فرموده است:" إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ". و در تفسیر این آیه در کتاب تفسیر «الصّراط المستقیم» که تفسیر معتبری در نزد علماء شیعه می‌باشد وارد است که: «ای انّا لحافظون له من التحریف و التبدیل و الزیادة و النقصان.»

تمام شد کلام امام هندی و ما عین عبارات او را در اینجا نقل نمودیم. و ما به عوض ذکر کلام أعلام شیعهٔ امامیّه که در کتب معتبرشان آمده است به کلام امام هندی اکتفا کردیم به جهت آنکه استقصاء این مطلب ما را از قرار دادی که بر عهده خود نهادیم که اجتناب از تطویل ملال‌آور باشد، خارج می‌کرد. و کسی که می‌خواهد عقیده‌ای را از طوائف و اُمّتهائی نقل کند باید در استنادش به کتب معتبرهٔ در نزد آن طائفه و اُمّت، از این مرد عالم صحیح پیروی کند، و نباید به دنبال هرزه‌گویان و أهل ارجاف از دشمنان سرسخت و أعدای آنها برود. و من حقّاً کتاب جلیل «تحت رایة القرآن» را بزرگ می‌دانم و منزلت و شأن مؤلّف آن: مصطفی صادق را تقدیر می‌کنم و می‌دانم که وی مردی است دوراندیش و فهیم، و من او و کتاب نفیس او را که برای عموم مسلمین تألیف شده است از مجروح ساختن عواطف شیعه مبرّی دانسته و تنزیه می‌نمودم. در حالی که بر همه مسلّم است که شیعه رکن دین، و یک جزء مهمّ از مسلمین می‌باشند و در میانشان پادشاهان و امیران و عالمان و ادیبان و

عامّه و خاصّه دلالت دارند بر نقصان مقدار کثیری از آیات قرآن، و نقل بعضی از آن از موضعی

نویسندگان و شاعران و سیاستمداران فکور و مفکّر و اندیشمندان و زیرکان مدبّر و أهل غیرت و حمیّت اسلامی و نفوس عبقری، و صاحبان اخلاق عظیم و کرم و صاحب همّتان و ارادت پیشگان وجود دارد و ایشان در تمام جوانب و نواحی کرهٔ زمین مانند ستارگان در آسمان انتشار دارند، و با وجود آنکه آنان أهل حول و قوّت و غناء و ثروت و أموال مبذوله در راه دین و سبیل اسلام و نفوس آرزومند در راه فدای مسلمین می‌باشند، از حکمت و درایت و از عقل و تدبیر دور است که آنان را سبک بشمار آورد، و از تثبّت و تحقیق به دور است که در مقام نقل از آنها و از رویّه و منهاج و عقائدشان به ارجاف مرجفین و اجحاف مجحفین اعتماد نمود و به هرزه‌گوئی یاوه‌سرایان و تعدّی متجاوزان و متعدّیان اکتفا کرد: یا أیّها الّذین آمنوا إنْ جاءَکم فاسِقٌ بنبأٍ فَتَبَیَّنُوا أن تصیبوا قوماً بجهالةٍ فتُصبحوا علی ما فعلتم نادمین.

به موضع دیگر؛ لیکن طریق آن روایات، آحاد است که ایجاب علم نمی‌کند. پس أوْلَی إعراض از آنها و ترک تشاغل به آنهاست؛ به علّت آنکه تأویلشان ممکن است.

و بر فرض صحّتشان ایجاب طَعْن و اشکال در قرآن موجود بین الدَّفَّتین نمی‌کنند، زیرا که صحّت آن معلوم است و أحدی از أفراد اُمَّت بر آن اعتراض ننموده و آن را دفع نکرده است. و روایات ما همگی هماهنگ می‌باشند در بحث از قرائت آن و تمسّک به آنچه در آن وارد است، و ردّ أخباری که در فروع اختلاف

دارند به آن، و عَرْض أخبار بر آن. پس هر چه موافق کتاب اللَه باشد عمل می‌شود، و هر چه مخالف آن باشد اجتناب می‌شود و بدان التفاتی نمی‌گردد.

و تحقیقاً روایتی از پیغمبر صلی اللَه علیه و آله وارد شده است که أحدی را قدرت ردّ آن نمی‌باشد. او فرمود: **إنِّ مُخْلِفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَينِ إنْ تَمَسَّكتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي أهْلَ بَيتِي، وَ إنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.**

«من به عنوان خلیفه و جانشین در میان شما قرار می‌دهم دو چیز گرانقدر و ارزشمند را! اگر شما به آن دو چیز تمسّک کنید هیچگاه گمراه نمی‌شوید: کتاب اللَه، و عترت من که أهل بیت من می‌باشند، و آن دو هیچگاه از هم جدا نمی‌گردند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.»

این حدیث دلالت دارد بر آنکه در هر عصری کتاب اللَه موجود است به سبب آنکه جایز نیست رسول أکرم امَّت خود را امر کند به تمسّک به چیزی که تمسّک بدان از تحت قدرت خارج باشد همان

طور که أهل البیت و کسی که قولش واجب الاتّباع باشد در هر وقتی حاصل است.

و چون این قرآن موجود میان ما، إجماع بر صحّتش داریم سزاوار است به تفسیر آن و بیان معانی آن و ترک ما سوای آن مبادرت نمائیم.

نقل سوره‌ای تحریف شده از «دبستان المذاهب»

محقّق فقیه آشتیانی مطلب را إدامه می‌دهد تا آنکه می‌گوید:

در اینجا کلام را در این مسأله با ذکر سوره‌ای که صاحب کتاب «دبستان المذاهب» پس از ذکر مقداری از عقاید شیعه از بعضی از علماء شیعه در حین ذکر مطاعن خلیفهٔ ثالث که مصاحف را سوزانید و سوره‌هائی را که در فضل أمیرالمؤمنین و أولاد طاهرین او علیهم السلام بود تلف نمود ذکر نموده، خاتمه می‌دهیم؛ چرا که آنچه از کلمات ساقِطه و مُحَرَّفه ذکر کرده‌اند بسیار است و در کتب علماء شیعه مذکور است، و آن سوره این است: بسم اللَه الرحمن الرحیم. یا أیُّهَا الذین آمنوا آمنوا بالنورین أنزلناهما یتلوان علیکم

آیاتی و یحذرانکم عذاب یوم ألیم.

«به اسم اللَه که دارای دو صفت رحمانیّت و رحیمیّت است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورید به دو نوری که ما آنها را نازل کردیم که بر شما آیات مرا تلاوت می‌کنند و شما را از عذاب روز دردناک بر حذر می‌دارند.»

در اینجا یك جملات و عباراتی را به همین منهاج قریب دو صفحه از این قطعه‌های وزیری ذکر می‌کند، که آخرش این است: وَ عَلَى الَّذِينَ سَلَكُوا مَسْلَكَهُمْ مِنِّى رَحْمَةٌ وَ هُمْ فِى الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِين.

«و بر کسانی که پیمودند راه ایشان را از طرف من رحمت است و آنان در غرفه‌های بهشتی به أمن و امان زیست می‌کنند؛ و حمد و سپاس اختصاص به خدا دارد پروردگار عالمیان.»

این سوره را اگرچه من در غیر آن کتاب نیافته‌ام ولی ظاهرش آن است که او از کتب شیعه أخذ کرده است. آری از شیخ محمّد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی معروف حکایت است که در کتاب «مثالب» گفته است: ایشان اسقاط کرده‌اند از قرآن تمام سورهٔ ولایت را و بعید نیست مراد او همین

سوره باشد.

و لیکن بر تو پوشیده نیست که این سوره از جنس قرآن نازل شده برای إعجاز قطعاً نمی‌باشد؛ چرا که هر آدم مطّلع بر لغت عرب می‌تواند مانند آن را بیاورد، با وجود آنکه خداوند سبحانه می‌فرماید: لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُ ـ الآیة.[1]

«بگو ای پیغمبر اگر تحقیقاً إنس و جنّ با هم مجتمع گردند و بخواهند مثل این قرآن را بیاورند نخواهند توانست اگرچه بعضی در این کار پشتیبان و کمک کار بعضی دگر باشند.»

شیخ محقّق موسی بن جعفر بن أحمد تبریزی در کتاب «أوْثَقُ الوَسائل فی شرح الرّسائل» در شرح آن فقره از عبارت شیخ أنصاری: ثُمَّ إنَّ وُقُوع التَّحْرِیفِ فِی الْقُرآنِ عَلَی القَوْلِ بِهِ ـ الخ، تقریباً عین تحقیق و تفصیل محقّق آشتیانی را می‌نماید؛ و مختار

---

[1] «بحر الفوائد فی شرح الفرائد» مبحث حجیّت ظنّ، حجیّت ظواهر ألفاظ، حجیّت کتاب اللّه، طبع سنگی ص ۹۸ تا ص ۱۰۱.

او أیضاً عدم تحریف است زیادةً أو نقیصةً أو تغییراً.[1]

و أمّا کتاب «دبستان مذاهب» که در شرح رسائل از آن نام برده شد که سوره‌ای اسقاط شده در کتاب اللَه را در آن آورده است، نه کتابی است معلوم الهویّه و نه مؤلّفش معلوم است و نه در میان علماء نامی از وی برده شده است.

سخن صاحب الذّریعه دربارهٔ کتاب «دبستان المذاهب»

ما برای روشن شدن هویّت این کتاب مجهول الهویّة و بی اعتباری مستنداتش از جمله نقل سورهٔ ساقطه ناچاریم أوّلًا شرح حال و ترجمهٔ او را از عالم بزرگ شیخ آقا بزرگ طهرانی قدّس سرُّه ذکر نمائیم سپس مطالبی را که شاهد گفتار ماست از خودِ کتابش در اینجا بیاوریم:

مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ قدس سرّه میفرماید: «دبستان مذاهب» یا «دبستان» در ملل و

---

[1] حاشیهٔ «أوثق» بحث حجّیّت ظنّ. کتاب طبع سنگی است و صفحه شمار ندارد.

نحل است. فارسی، طبع بمبئی در سنهٔ ۱۲۶۲، و مرتّب است بر دوازده تعلیم. تا آنکه میگوید:

به علّت آنکه مؤلّف نامش را در آن نبرده است لهذا در مؤلّفش اختلاف است چنانکه سیّد محمّد علی داعی الإسلام در أوّل «فرهنگ نظام» ذکر نموده است. او از سِرْجان ملکم در «تاریخ ایران» نام مؤلّف آن را محسن کشمیری که در شعرش تخلّص به فانی دارد حکایت نموده است، و از مؤلّف کتاب «مَآثر الاُمَراء» حکایت کرده است که نامش ذو الفقار علی است، و از هامش نسخه‌ای که کتابتش در سنهٔ ۱۲۶۰ می‌باشد نامش را میر ذو الفقار علی حسینی متخلّص به هوشیار حکایت کرده است.

داعی الإسلام خودش چنین اختیار کرده است که: این کتاب از بعضی سیّاحان در أواسط قرن یازدهم است که بسیاری از دراویش را در هند إدراک نموده است و از آنها هر مطلب درست و نادرستی را گرفته و در این کتابش جمع نموده است.

آنگاه مرحوم علّامهٔ طهرانی قدِّس سرُّه

میفرماید: أقُول: از بعضی مستشرقین نقل شده است که: نسخهٔ «دبستان المذاهب» تألیف محمّد فانی در کتابخانهٔ بروکسل موجود است.

و در آن مؤلّفش ذکر کرده است که: در سنهٔ ۱۰۵۶ وارد خراسان شد، و در آنجا

محمّد قلی خان را که معتقد به نبوّت مُسَیلَمهٔ کذّاب بود، دید.

مصنّف کتاب «دبستان مذاهب» همان طور که نامش را در کتاب پنهان داشته است همچنین در إخفاء مذهبش تعمّد داشته است؛ برای آنکه کلامش را در این کتاب که برای شناختن عقائد مذاهب و ملل و نحل است بر تعصّب حمل ننمایند.

او در آخر کتاب می‌گوید: بعضی از أعزّه دوستان به من گفتند: سیّد مرتضی رازی کتاب «تبصرة العوام» را در بیان عقائد و مذاهب تألیف نمود و لیکن از نوشتهٔ او چنین بر می‌اید که: جانبی را گرفته و آن را تأیید کرده است، و بدین جهت گوینده متّهم می‌شود و حقایق مختفی می‌گردد؛ و علاوه بر این برخی از عقائد پس از سیّد مرتضی پدید آمده است که در زمان او نبوده است و ناچار باید بیان شود.

روی این گفتارِ بعضی از أعزّه، من پاسخ وی را با این تألیف اجابت نمودم و در آن ذکر نکردم چیزی را مگر آنچه أهل فرقه‌های مختلف خودشان

در کتبشان ضبط نموده‌اند، یا آنکه با أقوال خودشان برای من شفاهاً بیان نموده‌اند؛ با مراعات عین تعبیراتی که از هر یک از أشخاص خودشان، در عباراتشان بیان نموده‌اند، و عین آنچه خودشان در کتابهایشان بدان تعبیر ذکر نموده‌اند؛ برای آنکه حقایق پنهان نشود و گفتار من بر تعصّب و جانبداری از یک طرف حمل نگردد.

مرحوم علّامهٔ طهرانی قدّس سرُّه می‌فرماید: و لیکن از گوشه و کنار کلماتش و ترتیب مطالب و بیان أدلّهٔ أقاویلش به دست می‌آید که: حق نزد او مذهب إمامیّه بوده است.

وی در اوّل تعلیم ششم که متعلّق به ملل إسلامیّه است گوید: در اینجا از دو نظر بحث داریم؛ چون أهل اسلام بر دو قسم منقسم می‌شوند: سُنّی و شیعی. و پس از آن شروع می‌کند به ذکر فرقه‌های أهل سنّت تا آخرشان؛ و سپس شروع می‌نماید در نظر دوّم که دربارهٔ شیعه می‌باشد و ابتدا می‌کند به ذکر اثنا عشریّه و ذکر عقائدشان.

می‌گوید: شنیدم از علمای شیعه گفتارشان را و إدراک کردم از ایشان در لاهور در سنهٔ ۱۰۵۳ مولی

محمّد معصوم، و مولی محمّد مؤمن، و مولی إبراهیم را که در تشیّع متعصّب بود. و در وجه تعصّب او ذکر نموده است که: وی أئمّه علیهم السلام را در

خواب دیده است! و ایشان او را به اعتناق اسلام و اتّباع أئمّهٔ اثنا عشر از أهل البیت علیهم السلام امر کرده‌اند.

و ذکر کرده است که مروّج شیعهٔ أخباریّه در عصر او مولی محمّد أمین استرآبادی بوده است. و مقداری از مطالب او را از کتاب «الفوائد المدنیّة» و «دانشنامهٔ شاهی» و غیرهما نقل میکند.

در اینجا مرحوم صاحب «الذَّریعة» پس از بیان مطالبی از وی در ذکر مذهب إسمعیلیّه و طائفهٔ صوفیّه میگوید:

و بالجمله بدون شکّ مؤلف این کتاب از شعراء أواسط قرن یازدهم می‌باشد که غالب آنها را نَصرآبادی در تذکره‌اش ذکر کرده است؛ و در آنجا کسی که بر وی منطبق باشد یکی از اسامی محتمله‌ای که أوّلًا ذکر نمودیم نمی‌باشد مگر فانی کشمیری که از او شعرش را در ص ٤٤٧ نقل کرده است.

بنابراین شاید این فانی همان مؤلّف باشد و اسمش همان طور که سِرجان ملکم ذکر کرده است محسن بوده، و در نسخه بروکسل به محمّد تصحیف شده

باشد و یا بالعکس. و امّا ذو الفقار متخلّص به مؤبد یا هوشیار را من نشانی برای او ندیدم.

و اوّلِ کتاب «دبستان مذاهب» با این بیت آغاز میگردد:

و امّا آنچه در «ذیل کشف الظُّنون» ص ٤٤٢ ذکر نموده است که: این کتاب تألیف مؤبد شاه مهتدی است که برای اکبر شاه متوفَّی در سنهٔ ١٠١٤ تصنیف کرده است، درست نیست؛ به سبب آنکه در کتاب «دبستان» قصص و حکایاتی را از سنوات ١٠٤٤ تا ١٠٦٣ ذکر می‌کند، از جمله آنکه می‌گوید: دیدم در سنهٔ ١٠٥٣ مرتاضی را که ایران را مدح می‌کرد؛ ولی پادشاهش شاه عبّاس بن خدابنده را سبّ و شتم می‌نمود و می‌گفت: وی هر پسر یا دختر زیبائی را از روی غصب و تعدّی اخذ می‌نماید.[1]

این راجع به هویّت کتاب «دبستان مذاهب» و

---

[1] «الذّریعة إلی تصانیف الشّیعة» ج ٨، ص ٤٨ و ص ٤٩، در باب الدالّ، د ب س.

اختلاف و جهالت در شخص

مؤلّف آن بود. و امّا درباره خود کتاب، ما اینک برخی از مطالبی را که در باب تشیع آورده است برای ایفاء منظور خودمان که معرّفی مطالب این باب از جهت مشرب و مذهب و طریقه باشد، از این کتاب انتخاب نموده و در اینجا می‌آوریم:

متن کتاب «دبستان مذاهب» دربارهٔ عقائد شیعه

در ذکر مذهب اثنا عشریه: از ملّا محمّد معصوم، و محمّد مؤمن تونی، و ملّا ابراهیم که در هزار و پنجاه و سه در لاهور بوده‌اند، و از جمعی دیگر آنچه نامه نگار شنیده می‌آورد ـ تا آنکه گوید:

و بعضی از ایشان گویند که: عثمان مصاحف را سوخته، بعضی از سوره‌ها که در شأن علی و فضل آلش بود برانداخت و یکی از آن سوره‌ها این است (در اینجا عین همان سوره‌ای را که محقّق آشتیانی قدِّس سرُّه در «بحر الفوائد» از این کتاب حکایت نموده بود، با همان ألفاظ ذکر کرده است، و پس از آن گوید:)

طریق أخباریّین: این طریق را مروّج در این هنگام ملّا محمّد امین استرآبادی شد؛ و گویند: بعد

از تحصیل علوم عقلی و نقلی به مکّهٔ معظّمه گرائید و بعد از مقابلهٔ حدیث بدین معنی پی برد و کتاب «فوائد مدنی» تصنیف کرد. او در «دانشنامهٔ قطب شاهی» که برای دارای اسکندر دستگاه محمّد قلی قطب شاه نوشته، آورده: بدانکه مطلب أعلیٰ و مقصد أقصیٰ معرفت خصوصیّات مبدأ و معاد است تا اینکه میگوید:

«أفاضل در تحصیل این مقام چند فرقه شده‌اند: یك فرقه تحصیل این مقام به فکر و نظر کرده‌اند. پس طائفه‌ای از این فرقه التزامِ این کردند که مخالف أصحاب وحی نگویند؛ و ایشان را متکلّمین میگویند، ازاین‌جهت که فنّ کلام را تصنیف کرده‌اند از روی أفکار عقلیّه، و در فنّ کلام در مسألهٔ کلام ربّ العزّه تطویل کلام کرده‌اند. و طایفهٔ دیگر التزام نکرده‌اند؛ و ایشان را حکماء مشّائین میگویند، ازاین‌جهت که أوائل ایشان در رکاب ارسطو می‌رفتند و وقتی که ارسطو وزیر اسکندر شده بود و تردّد به دولتخانهٔ اسکندر میکرد، در این اثنا أخذ علوم از ارسطو میکردند.

و يك فرقهٔ ديگر تحصيل اين مقام به رياضات كرده‌اند. پس طائفه‌ای از اين فرق التزام كرده‌اند كه: مخالف أصحاب وحی نگويند؛ و ايشان را صوفيّهٔ متشرّعين

میگویند. و طائفهٔ دیگر التزام این نکرده‌اند، و ایشان را حکماء إشراقیّین میگویند. و أفلاطون که استاد أرسطو است، تعلّم و تعلیم به طریق ریاضات کرده است.

و فرقه دیگر تحصیل این مقام از روی کلام أصحاب عصمت کرده‌اند و التزام این کرده‌اند که در هر مسأله‌ای که ممکن باشد عادةً که عقل در آن غلط کند متمسّك به أحادیث أصحاب عصمت شوند و ایشان را أخباریّین میگویند.

و أصحاب أئمّهٔ طاهره علیهم الصّلوة و السّلام همگی این طریق داشتند؛ و أئمّه علیهم السلام ایشان را نهی کرده بودند از فنّ کلام و از فنّ اصول فقه که از روی أنظار عقلیّه تدوین شده؛ و همچنین از فنّ فقه که از روی استنباطات ظنّیّه تدوین شده؛ ازاین‌جهت که عاصم از خطا منحصر است در تمسّک به کلام أهل عصمت.

و لهذا در فنون ثلاثه اختلافات و تناقضات بسیار واقع شد. چنانکه مُشاهَد و معلوم است که: نقیضین حقّ نیستند؛ البتّه یکی از ایشان باطل است.

و أئمّه تعليم فنّ كلام، و فنّ اصول فقه، و فنّ فقه به أصحاب خود كرده‌اند؛ و آن سه فنّ در كثيرى از مسائل مخالفت دارد با فنونى كه عامّه تدوين آن كرده‌اند. و أهل البيت عليهم السلام فرموده‌اند كه: در فنون ثلاثهٔ عامّه آنچه حقّ است از ما به ايشان رسيده، و آنچه باطل است از أذهان ايشان صادر شده.

و طريق أخباريّين در آخر زمان غيبت صغرى كه به بعضى از روايات هفتاد و سه و بعضى از روايات هفتاد و چهار است شايع بود و أصحاب أئمّه عليهم السلام بعد از آنكه أخذ فنون ثلاثه از أهل البيت عليهم السلام كرده‌اند تدوين آن در كتب نموده‌اند به امر ايشان تا در زمان غيبت كبرى شيعه أهل بيت در عقائد و أعمال به آن رجوع كنند و آن كتب به طريق تواتر منتهى به متأخّرين شده.

و كتاب «كافى» كه ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب الكُلَينى قدّس سرُّه تأليف آن كرده‌اند مشتمل بر فنون ثلاثه است.

پس چون محمّد بن أحمد الجُنَيد العامل بالقياس، و حَسَن بن حُسَين بن علىّ بن أبى عقيل المعالى المتكلّم

به ظهور رسیدند و فقیه شدید بودند، در زمان ایشان در

مدارس و مساجد مدار بر تعلیم و تعلّم طریقهٔ عامّه بود. مطالعهٔ کتب کلام و کتب اصول عامّه کردند، چون مهارت تمام در فنّ اصول فقه و فنّ کلام که از أئمّه منقول است نداشتند و در بعضی از مباحث فنّ کلام، و فنّ اصول فقه، موافقت با عامّه کردند و اختیار طریقهٔ مرکّب از طریقهٔ أخباریّین و طریقهٔ عامّه کردند و بنای اجتهادات برین نهادند.

و بعد از ایشان شیخ مُفید رحمة اللَه علیه یعنی شیخ أبوجعفر از روی غفلت و حسن ظنّ به این دو فاضل موافقت ایشان کرد و در کلام و اصول فقه سلوک طریقهٔ مرکبهٔ از طریقهٔ عامّه و اخباریّین و اصولیّین کرد. و ازاین‌جهت علمای إمامیّه منقسم شدند به أخباریّین و اصولیّین چنانچه علّامهٔ حلّی یعنی شیخ جمال الدّین مُطَهّر در بحث خبر واحد از «نهایه» ذکر کرده است؛ و در آخر «شرح مواقف» و أوایل کتاب «ملل و نحل» نیز تصریح به آن شده است.

چون شیخ مفید استاد علم الهدی یعنی سیّد مرتضی و استاد رئیس الطّائفه بود آن طریقه در میان

أفاضل إماميّه شايع شد تا نوبت علّامة المشارق و المغارب علّامهٔ حِلّی شد. و چون تبحّر علّامهٔ حلّی در علوم از ابن جنید و ابن أبی عقیل و شیخ مفید بیشتر بود، ایشان طریقهٔ مرکّبه را در کتب کلامیّه و اصولیّه بسط و رواج بیشتر دادند و در اجتهادات فقهیّه، بنا بر آن طریقهٔ مرکّبه نهادند. چون أحادیث عامّه از باب خبر واحد خالی از قرائن نبود ایشان تقسیم أحادیث کتب خود به أقسام اربعهٔ مشهور کرده بودند؛ و علّامهٔ حلّی رَحِمَهُ اللَه از روی غفلت أحادیث کتب خود و کتب طائفهٔ محقّه را به أقسام اربعه تقسیم کرد با انکه علم الهدی و رئیس الطائفه و ثقة الإسلام و شیخنا الصّدوق یعنی محمّد بن بابویه القُمّیّ و غیرهم تصریح کرده‌اند به اینکه إجماع طائفهٔ محقّه بر صحّت آن شده.

و بعد از علّامهٔ حلّی شیخ شهید أوّل یعنی شیخ محمّد مکّی رعایت طریقهٔ او کرده و بنای تصانیف خود بر آن نهاده، و بعد از ایشان سلطان المدقّقین شیخ علی رحمهٔ اللَهِ علیه موافقت ایشان کرد. و العالم الرّبّانیّ شهید الثّانی یعنی شیخ زین الدّین

جبل العاملیّ رَحِمَهُ اللَهُ تعالی نیز رعایت آن طریقه کرد.

تا آنکه نوبت به أعلم علماء المتأخّرین فی علم الحدیث و علم الرّجال و أورعهم استاد الکلّ فی الکلّ میرزا محمّد استرآبادی ـ نوّر اللَه مرقده الشّریف ـ رسید. پس ایشان بعد از آنکه جمیع فنون احادیث را به فقیر تعلیم کردند و به فقیر اشاره فرمودند که: إحیای طریقۀ اخباریّین بکن، و شبهاتی که معارضت به آن طریقت دارد دفع آن شبهات بکن، و من را این معنی در خاطر می گذشت لیکن ربّ العزّه تقدیر کرده بود که این معنی بر قلم تو جاری شود.

پس فقیر بعد از آنکه جمیع علوم متعارفه را از أعظم علماء فنون اخذ کرده بودم چندین سال در مدینۀ منوّره سر به گریبان فکر فرو می‌بردم و تضرّع به درگاه ربّ العزّة میکردم و توسّل به أرواح مقدّس أصحاب عصمت می‌جستم و مجدّداً رجوع به احادیث و کتب عامّه یعنی مخالفان امامیّه و در کتب خاصّه یعنی امامیّه میکردم از روی کمال تعمّق و تأمّل، تا آنکه به توفیق ربّ العزّة و برکات سیّد

المرسلین و أئمّهٔ طاهرین - صلوات اللَه و سلامه علیه و علیهم أجمعین ـ به اشارت لازم الإطاعة امتثال نمودم و به تألیف «فوائد مدنیّه» موفّق شدم و به مطالعهٔ شریف ایشان مشرّف شد. پس تحسین آن تألیف کردند و ثنای مؤلّفش گفتند رَحمَهُاللَه.»

صاحب «دبستان مذاهب» در اینجا مقداری از شرح نوّاب اربعه و وظائف شیعیان را در زمان غیبت بیان میکند و سپس میگوید: «باید دانست که: حدیث نزد شیعهٔ إمامیّهٔ اصولیّه منقسم به چهار قسم می‌شود: صَحیح و حَسَن و موثّق و ضعیف.

(تا اینکه میگوید:) در طریق أخباریّین نامه نگار آنچه از أمینان این راه که یکی از آنان محمّد رضای قزوینی است شنیده می‌نویسد. ایشان را أخباریّین بدان نامند که مدار بر خبر نهند و اجتهاد نکنند. مُلّا محمّد أمین بعد از تحصیل علوم عقلی و نقلی و شرعی به مکّهٔ معظّمه رفت و آشکارا کرد که: اجتهاد طریقهٔ قدمای شیعه نیست. و آنچه از عارفان و امینان أسرار او، نامه نگار شنیده می‌نگارد، و آن که طالب زیادتی است به فوائد المَدَنی که گردآوردهٔ او است بگراید.

نقل سخن محمّد أمین استرابادی در طریقهٔ أخباریّه

در اینجا مطالبی را از ایشان نقل کرده تا می‌رساند به اینجا که می‌گویند: پس طریق سالم آن است که حضرات داشتند؛ و آن طریق أخباریّین است؛ و ایشان را أخباریّین از آن گویند که مدار این طائفه بر خبر است و عمل به حدیث کنند و اجتهاد نکنند.

ملّا محمّد أمین خطاب به گروه مجتهدین اجتهاد پیشه متأخّرین میکند که: شما خود قائلید و مُقرّ که آئین سَلف و طریق قدما اجتهاد نبوده و راه سلف و طریق قدیم که در هنگام محمّد و أئمّه علیهم السلام بوده راه أخباریّین است، پس ما را همین دلیل بسند است که راه ما طریق مستمرّ است؛ امّا شما دلیل بر جواز اجتهاد بهم رسانید و به ما نمائید که: به فرمودهٔ کدام یکی از أصحاب عصمت این طریق پیش گرفته اید؟! چه بعد از محمّد علیه السّلام پیغمبری نیاید، و دینی نیارد؛ همچنین در کتاب پیغمبر و أحادیث نبوی و أئمّه وارد نشده که: تا فلان هنگام عمل به أخبار کنند و بعد از غیبتِ امام، اجتهاد

پیشه سازند.

پس به یقین معلوم شد که: شما اصول خود را با اصول اهل سنّت و جماعت آمیخته‌اید و مذهب شما حکم سکنگبین گرفته که نه شهد است و نه سرکه؛ و شما نه از سنّیانید و نه شیعه! و وجه اجتهاد پیشه کردن متأخّرین آن است که: چون هنگام تقیّهٔ شدید شد رفتند و از کتب مخالفین تحصیل علوم کردند و آن مطالب در قلوب شما جا گرفت، پس آنچه رسوا بود، از کتب خود افکندند و بعضی از آن به آئین خود آمیختند.

در اینجا نیز ملا محمّد امین مطلب را تفصیل میدهد تا آنکه میگوید:

و باید دانست که: مجتهد باید به ظنّ خود عمل کند، و ظنّ شبهه است؛ و شبهه را شبهه از آن گویند که باطل است شبیه به حقّ. و طریق أخباریّین آن است که: بی لِمَ و لَا نُسَلِّمِ أبلهانه هر چه از امام شنوند دلیل قطعی دانند. پس عمل به راه أخباریّین طریق قطعی است و قطعی را به ظنّی چه نسبت؟ و متأخّرین شیعه گفتند: مجتهد را رسد که به ظنّ خود عمل کند، و دیگران را

إطاعت گمان او کردن؛ و این طریق قدما

نبوده پس عمل به اجتهاد سَهْو و خَطا باشد.»[1]

باری به طوری که مرحوم صاحب «الذَّریعة» از او حکایت کرده است او مدّعی است که چون کتاب او در عقائد و ملل و نحل است، لهذا از طریقهٔ سیّد مرتضی رازی صاحب کتاب «تبصرة العوام» ـ که تأیید مذهبی و جانبداری از آن کرده است و این امر غلط است ـ عدول نموده و این کتاب را تصنیف نموده است تا از تأیید و جانبداری گروهی و آئینی دور باشد و به حق متحقّق باشد و از روی تعصّب که حقّ را پنهان می‌کند نبوده باشد.

لیکن همان طور که گذشت مرحوم علّامهٔ طهرانی رَحمَهُ‌اللَه متذکّر شده‌اند که از گوشه و کنار مطالب مندرجهٔ در این کتاب ـ به طوری که ما اینک بعضی از عبارات و مطالب او را نقل کردیم می‌توان استنباط تشیّع وی را نمود.

باید گفت: به هر حال، او خود، چه شیعه باشد و چه نباشد، و هر مذهب و آئینی که داشته

---

[1] کتاب «دبستان مذاهب» تعلیم ششم، نظر دوّم، و از چاپ بندر معمورهٔ بمبئی در سنهٔ ۱۲۶۲: از ص ۲۲۶ تا ص ۲۳۵.

باشد، از آنجا که آشنائی او با مذهب شیعهٔ اثنا عشریّه، همان طور که خود نیز ذکر کرده است، به توسّط بعضی از أخباریّین بوده است، مطالبی را که در معرّفی شیعه و بیان عقائد و نظریّات شیعیان نقل نموده است و مِن جمله سورهٔ مجعوله‌ای که به عنوان سورهٔ ساقطه آورده است، بر طبق مشرب أخباریّون و در جانبداری از مذهب آنان می‌باشد.

از جمله آنکه در ذکر مذهب اثنا عشریّه، عمدتاً و به تفصیل به معرّفی طریق أخباریّین و بیان نظرات آنها پرداخته و مروّج این طریقه در عصر خود: ملا محمّد امین استرابادی را نام برده و مفصلاً مطالبی را از او در نقد و طعن اصولیّین نقل می‌نماید؛ ولی در معرّفی طریقهٔ اصولیّون و بیان جوابهای آنها از إشکالات أخباریّون هیچ نیاورده و نامی از مروّج مذهب آنها در آن عصر نبرده است.

از اساطین شیعهٔ اصولیّین در آن عصر همچون میرداماد و شیخ بهائی و مجلسی أوّل و محقّق کرکی: علیّ بن حسین بن عبد العالی صاحب کتاب «جامع المقاصد» و أمثال این

أعلام و أساطین نام نبرده است. آیا نصرت و جانبداری از این بیشتر متصوَّر است؟!

نقدی بر مکتب أخباری

تمام إشکالاتی که در این سطور مذکوره از قول أخباریّون به اصولیّون حکایت نموده است آنها جواب متین و رشیق دادهاند و إثبات صحّت و درستی مذهب خودشان را نمودهاند که مذهب اهل البیت همان مذهب اصولیّون میباشد که عقل را دارای ارزش و قیمت میدانند؛ أمّا أخباریّون عقل را اسقاط میکنند، و به تعبّد به خبری بدون ملاحظهٔ سند و صحّت آن دل میدهند. این در حقیقت غیر از نَعَم و نُسَلِّمِ أبلهانه چیزی میتواند بوده باشد؟!

أخباریّون نظر به متن خبر نمیکنند؛ با علم متناقض باشد، با واقع متضادّ باشد، با حکم عقلی تباین داشته باشد؛ أبداً به این جهات نظر نمیافکنند، فقط نظر به سند حدیث را آنهم اگر فقط در اصول اربعه باشد کافی میدانند. و این طریق را اصولیّون باطل کردهاند و پنبهٔ آن را زدهاند و جسدش را سوخته، خاکسترش را به باد دادهاند.

آنها می‌گویند: بسیاری از اوقات، ما صحّت سَنَد را از صحّت متن می‌شناسیم. دین اسلام و قرآن که براساس علم و حقّ و أصالت است حکم به باطل و لو تعبّداً نمی‌کند، و رسول أوّل أوّل عقل عالم بود، و أئمّه و پیشوایان تشیّع أوّلین و عالی‌ترین عقلای عالم بودند. در این صورت تعبّد کورکورانه و علی العمیاء در شریعت نیست؛ آنچه هست نور است، و حقّ و اصالت و واقع. ما به أخباری که متواتر یا مستفیض یا محفوف به قرائن قطعیّه باشد عمل می‌کنیم. أخبار آحادی که حجّیت آنها بالقطع و الیقین ثابت باشد عمل می‌نمائیم، نه به هر خبری که مقطوع و یا مرسل در فلان کتاب ثبت شده باشد، با وجود کثرت أخبار مجعولهٔ موضوعهٔ مدسوسه که در همین کتب توزیع شده است.

مجتهد به ظنّ عمل نمی‌کند مگر آنکه در راه وصول به حقّ به یقین منتهی شود. ظَنّیةُ الطّریقِ لا یُنافی قَطْعیّةَ الْحُکم راجع به این مهمّ است.

بالأخره ما اینک در صدد آن نیستیم که در اینجا یکایک از خطاهای أخباریّون را بشماریم. آقا محمّد باقر بهبهانی، و جملهٔ تلامذه‌اش، و تلامذهٔ

تلامذه‌اش از جمله

أفضل المحقّقین شیخ مرتضی أنصاری در کتاب «رسائل» خود در یکایک از مسائل مختلفٌ فیها میان اصولیّون و أخباریّون وارد شده و بحث عمیق فرموده‌اند؛ و بحمد اللَه و المنّة بازار أخباریگری امروز رونقی ندارد.

اگر این أعلام نبودند أخباریّون با همین عبارات دلفریب و عوامگیر: «متابعت از عقل موافقت عامّه است. موافقت أهل البیت تسلیم شدن بدون چون و چرا در برابر أوامر آنهاست. آیا به عقل رجوع کردن طریقهٔ عامّه نمی‌باشد؟ کُلُّ ما لَمْ یَخْرُجْ مِنْ هذَا البَیتِ فَهُوَ باطلٌ» و أمثال اینها چنان پیشرفت کرده بودند که عالم اسلام را به جهل و کوری و نابینائی کشانده بودند، و با مخالفت با حکمت و عرفان و به طور کلّی جمیع علوم عقلیّه شبحی تاریک و مبهم برای آینده ترسیم نموده بودند.

از زمان همین آقا ملّا محمّد امین استرآبادی گسترش این رویّه شد تا اینکه آثار او را در شیخ أحمد أحسائی و تابعینش دیدیم و علوم و معارف آنها را که در حقیقت باید سدّ علوم و معارف نام نهاد مشاهده نمودیم؛ تا شیخ مجدِّد و محیی مذهب،

وحید بهبهانی: آقا محمّد باقر قیام فرمود و با مکتب متقن و اُصولی و راستین خود أساسشان را برانداخت و بنیادشان را منهدم نمود، و معلوم شد که: شیخ مفید و شیخ طوسی و علم الهدی سیّد مرتضی و علّامهٔ حلّی‌ها از روی غفلت به اصول نگرویده‌اند، بلکه با دیدهٔ بصیرت و کنجکاوانه بدان نگریسته‌اند.

باری منظور ما از این گفتار آن بود که بدانیم: مؤلّف کتاب «دبستان مذاهب» با آنکه مجهول الهویّه است و هنوز یقیناً نمی‌توان حکم به شخص معینی نمود، مع‌ذلک کلام او در ذکر مذهب اثنا عشریّه، کلام یک أخباری مذهب صرف است و سورهٔ مجعوله و موضوعهٔ «ولایت» را که به عنوان سورهٔ ساقطه از قرآن به عنوان معرّفی شیعه در کتابش آورده است، هر کس به آن نظر کند، با اندک تأمّلی می‌فهمد که مجعول و دروغ است. قرآن حکیم و عزیز و فرقان مجید معجز کجا و این سورهٔ مبتذل که به گفتار آشتیانی: هر کس به لغت عرب آشنا باشد می‌تواند مثل این سوره را بسازد، کجا؟!

به طور قطع و یقین این سوره ساخته و پرداختهٔ برخی از همین أخباریّین است که کاسهٔ از آش داغ‌تر شده و برای حمایت مولانا أمیرالمؤمنین علیه السّلام و بیان مثالب خصمانش دلسوزی نموده و این را ساخته و بافته و به کلام إلهی ـ عیاذاً بِاللَه ـ نسبت داده‌اند.

و لهذا در کلام آشتیانی دیدیم که در غیر کتاب «دبستان مذاهب» یافت نشده است و ابن شهرآشوب اشاره‌ای به سوره‌ای ساقطه به نام ولایت فرموده است.

نقدی بر کتاب فصل الخطاب در تحریف قرآن

و نظیر آراء کتاب «دبستان مذاهب» آراء کتاب «فَصْل الخطاب فی تحریفِ کتابِ ربِّ الأرباب» است.

محدّث نوری صاحب کتاب «مستدرک الوسائل» که از جملهٔ کتب نافعه می‌باشد بالأخصّ در خاتمه آن که حقّاً مباحث بکر و تازه‌ای إرائه داده است ـ گرچه در بسیاری از موارد آن جای إشکال باقی است ـ کتابی در تحریف کتاب إلهی نگاشته، و تحریف آن را نه از جهت تغییر و زیاده بلکه فقط از

جهت نقیصه خواسته است به اثبات برساند.

حقیر اوقات اقامت و تحصیل در نجف أشرف این کتاب را از حضرت استادمان در بحث حدیث و رجال و درایه: علّامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی قدِّس سرُّه به عنوان أمانت گرفتم و از ابتدا تا انتهایش را مطالعه نمودم به ضمیمهٔ جزوهٔ إلحاقی ایشان با خطّ شریف خود در ابتدایش که به نام «ردّ کشف الارتیاب» مرحوم نوری قدِّس سرُّه نوشته بود، و مرحوم علّامه طهرانی فرمودند: استاد ما حاجی نوری قدِّس سرُّه فرموده است: من راضی نیستم کسی «فصل الخطاب» مرا بدون این نوشته مطالعه کند.

و علی کلّ تقدیرٍ مرحوم محدّث نوری در این کتاب با شش دلیل می‌خواهد إثبات خصوص نقیصه را در کتاب اللَه المنزل بنماید؛ به خلاف زیادتی و تغییر را که ولو در کلمهٔ واحده باشد از آن دفع می‌کند. کتاب قطوری است از مجموعهٔ روایات عامّه و خاصّه در این مقام.

در این کتاب آنچه توانسته است از

جمع‌آوری روایات دریغ ننموده است. و

حقیر در وقت مراجعت از نجف أشرف چون شرح خصوصیّات کتاب و مطالعه‌ام را برای حضرت استاد آیة اللَه علّامه طباطبائی قدِّس سرُّه شرح دادم و از کثرت روایات وارده در آن سخن به میان آمد، فرمودند: کُلَّما کَثُرَتْ فِیهِ الرِّواياتُ ازْدادَ بُعْداً عَنِ الْواقِعِ. این روایات کثیره را باید تأویل نمود؛ و اگر قابل تأویل نباشد همگی مردودند، بدون هیچ تأمّل. در آن وقت فقط جلد أوّل تا سوّم تفسیر «المیزان» طبع شده بود، و وعده فرمودند: در محلّ مناسب در آینده از بحث عدم تحریف قرآن گرچه نقیصه باشد بحث وافی فرمایند. و أخیراً در همین اوراق ملاحظه شد که با چه منطق قوی أدلّهٔ قائلین به آن را ردّ کرده‌اند و إثبات نموده‌اند که: این قرآنِ در دست ما همان کتاب اللَه المنزل من السّماء می‌باشد بدون اندك تغییری.

نظیر این مطلب را روزی به محضر أقدسشان عرض کردم: محدّث شوشتری شیخ محمّد تقی صاحب دورهٔ کتاب «قاموس الرّجال» کتابی نوشته‌اند در إثبات سَهو و خَطا از إمامان علیهم السلام.

بدون درنگ فرمودند: این نوع کتب ارزش علمی ندارند، إمام خطا نمی‌کند.

عرض کردم: در این کتاب أخباری را جمع کرده است که بعضی از آنها دارای سند صحیح می‌باشند.

فرمودند: هر چه می‌خواهد باشد، مردود است. إمام خطا نمی‌کند.

نقدی بر محدّث نوری(ره) در تألیف کتاب «فصل الخطاب»

مرحوم نوری همچون مؤلّف کتاب «الاخبار الدَّخیلة» مذاق اخباری مذهب داشته و از عبارات و مطالبشان در ردّ کلام معقول و حکمت و عرفان بِأَیِّ وَجْهٍ کان دریغ نمی‌نمایند، و در همان چاهی سقوط می‌کنند که صاحب کتاب «دبستان مذاهب» سقوط نمود، و وارد می‌شوند در بحث و تنقیح و جَرح و تعدیل اموری که شأن علمی آنها نیست. فلهذا ملاحظه می‌شود که این گونه أفراد أخباری مسلک که بنای اجتهاد و تحقیقاتشان و آرائشان بر تعبّد به ظواهر أخبار است بدون تعمّق در معنی، برای إسلام و مطالعه کنندهٔ آثار آنها، چقدر زیانباراند. مرحوم

نوری در کتاب خود که در أحوالات سلمان فارسی نوشته است، إثبات أفضلیّت وی را بر

حضرت أبا الفضل العَبّاس علیه السّلام نموده است.

ما اینک در صدد بیان این مسائل نیستیم، و وقت و مجال نیز إجازه نمی‌دهد در تنقید آراء بعضی بپردازیم؛ ولی همین قدر می‌خواهم عرض کنم: صاحب «فصل الخطاب» کتاب مضرّ و بدون ارزش علمی و مخالف با آراء اساطین مذهب مثل شیخ صدوق و سیّد مرتضی و شیخ الطّائفة الحقّة المحقّة و أمثالهم، صاحب همان کتاب أحوال سلمان فارسی است که در آنجا به إثبات افضلیّتش بر قمر بنی هاشم قلمفرسائی نموده است.

آخر کسی نبود که بدین مردمان بدون تعمّق بگوید: چه کسی شما را در موقف إخلاص و خلوص و ولایت و شرف و امامت، و جَرح و تعدیل، و بهشت و جهنّم نشانده است تا وظیفهٔ خود بدانید که مقام قمر بنی هاشم را که هزاران نفر مثل سلمان باید کفشداری و خاک‌روبی صحن و درگاه او را بنمایند، از مقام سلمان پائین‌تر بدانید؟! «فَصْل الخطاب» کتابی است از نقطه نظر علمای شیعه بدون اعتبار؛ و نظریّات شخص منحرف از طریق است که

پس از وی چه اعتراضاتی از دنیای اسلام و تشیّع به او شد و او در جواب فرومانده بود.

روزی که حقیر این کتاب را در نجف أشرف مطالعه می‌کردم، یکی از محقّقین از علما و آیات[1] آن زمان که به دیدن من در منزل آمد گفت: این چه کتابی است که مطالعه می‌کنی؟!

عرض کردم: «فَصْل الخطاب» مرحوم محدّث نوری.

گفت: این را کنار بگذارید؛ وقت خود را به این مطالب تلف نکنید! چون مرحوم نوری این کتاب را نوشت شیخ الإسلام مصر برای مرحوم مجدّد آیة اللَه بزرگ شیرازی قدس سرّه نوشت: دست این مرد را ببرید، انگشتهای وی را قطع کنید!

---

[1] مرحوم عماد المحقّقین العظام آیة اللَه آقا میرزا حسن بجنوردی قدِّس سرُّه صاحب کتاب مفید و ممتّع دوره «القواعد الفقهیّة» که در هفت مجلّد به طبع رسیده است.

عرض کردم: بالأخره علم و اطّلاع بر مضامین این کتب برای شخص محصّل که در صدد اجتهاد می‌باشد لازم است و امروز پنجشنبه است و روز تعطیل است؛ و من أبداً اوقات تحصیلی خود را همان طور که خود می‌دانید صرف غیر علوم متعارفه در حوزه نمی‌کنم.

گفت: آری! در این صورت عیب ندارد.

گفتار صاحب الذریعه درباره فصل الخطاب

حضرت استاد آقا شیخ آقا بزرگ قدّس سرُّه مردی عظیم التّقوی، أخلاقی، مُهَذَّب و دارای حسن خلق و بشاشت وجه، و کریم النّفس بود، و أبداً راضی نبود به مقام استادشان مرحوم محدّث حاجی میرزا حسین نوری فرزند مرحوم آقا شیخ محمّد تقی نوری صاحب «فصل الخطاب» جسارتی شود، و با کمال تواضع و اخلاق از او این‌طور دفاع می‌نمودند که: حملاتی که بر او می‌شود راجع به همه گونه تحریف است، ولی ساحت او از این تهمت بری است؛ چرا که فقط در «فصل الخطاب» از نقیصهٔ آن سخن به میان آورده است و از تحریفات دگر همچون تغییر و تبدیل و زیادتی، جدّاً دفاع نموده

است و قرآن را إجماعاً منزّه از این گونه تغییرات می‌داند.

ایشان دربارهٔ این کتاب در «الذَّریعهٔ» خود فرموده‌اند:

الفَصْل الخطاب فی تحریف الکتاب لشیخنا الحاجّ میرزا حسین النوری الطبرستانی ابن المولی محمّد تقی بن المیرزا علی محمّد النّوری که در یالو از قرای نور طبرستان در سنهٔ ١٢٥٤ متولّد شدند، و در سنهٔ ١٣٢٠ شب چهارشنبه ٢٧ ماه جمادی الاُخری فوت می‌کنند، و همان روز در ایوان سوم از طرف راستِ کسی که از باب قبله داخل صحن مرتضوی می‌شود، دفن می‌گردند.

در این کتاب، إثبات عدم تحریف را به زیادتی و تغییر و تبدیل و غیرها از آنچه تحقّق پیدا نموده و واقع شده است در غیر قرآن، گرچه به کلمهٔ واحده‌ای بوده باشد که ما جایش را ندانیم نموده است.

و در خصوص غیر آیات أحکام اختیار کرده است که: از جمع کنندگان قرآن، تنقیص حاصل شده

است به طوری که ما عین آن را نمی‌دانیم؛ امّا نزد أهلش

مشخّص و موجود می‌باشد. بلکه از أخباری که آنها را در کتاب مفصّلًا ذکر کرده است علم إجمالی به ثبوت نقص فقط، حاصل است.

شیخ مَحْمود طهرانی مشهور به مُعَرَّب ردّی بر وی نگاشت و نامش را «کَشْف الارتیاب عن تحریف الکتاب» نهاد. چون این مطلب به شیخ نوری رسید، رساله‌ای فارسی جداگانه در جواب از شبهات «کشف الارتیاب» همان طور که در ج ۱۰، ص ۲۲۰ گذشت نوشت. و این بعد از طبع «فصل الخطاب» و نشر آن بود.

و شیخنا عادتش این بود که می‌گفت: راضی نیستم از کسی که «فصل الخطاب» را مطالعه کند و نظر در این رساله را واگذارد.

شیخنا در أوّل رسالهٔ جوابیّه گفته است: اعتراض براساس مغالطه در لفظ تحریف است؛ چرا که مراد من از تحریف، تغییر و تبدیل نیست، بلکه خصوص إسقاط بعض از آن چیزی است که نازل شده است و نزد أهلش محفوظ می‌باشد.

و علاوه مراد من هم از کتاب، قرآن موجود

میان دَفَّتَین نیست؛ به علّت آنکه آن قرآن بر آن حالتی که بین الدّفتین در عصر عثمان بود، اینک هنوز باقی است؛ نه زیادی بر آن عارض شده است نه نقصان. بلکه مراد من کتاب إلهی نازل شده است.

و من خودم از او شفاهاً شنیدم که می‌گفت: من در این کتاب ثابت نموده‌ام که: آنچه فعلًا در میان دفّتین موجود است، دست نخورده همان است که در عصر عثمان بوده است؛ أبداً تغییری و تبدیلی همان طور که در سایر کتب سماویّه حاصل شده است در آن رخ نداده است. بنابراین سزاوار است به آنکه نامیده شود: «فصل الخطاب فی عدم تحریف الکتاب». و علی هذا نامیدن آن به این نامی که مردم آن را بر خلاف منظور و مراد من حمل می‌کنند، اشتباهی است در نامگذاری. و لیکن من در این کتاب نیاورده‌ام آنچه را که آن را بر او حمل می‌نمایند. بلکه مراد من، إسقاط بعض وحی مُنْزَل الهی است؛ و اگر می‌خواهی تو نام آن را بگذار: «الْقَوْلُ الفَاصِلُ فِی إسْقَاطِ بَعْضِ الْوَحْیِ النَّازِلِ» ...

و رسالهٔ جوابیّه آن در حرف راء به عنوان «الرَّدُّ علی کشف الارتیاب» گذشت.

و حاج مولی باقر واعظ کجوری طهرانی با کتابش به عنوان «هِدایة المرتاب فی تحریف الکتاب» آن را تأیید نموده است. و کتاب «کشف الحجاب و النِّقاب عن وجه تحریف الکتاب» تألیف شیخ محمّد بن سلیمان بن زویر سلیمانی خَطِّی بَحْرانی شاگرد مولی ابی الحسن الشریف العاملی خواهد آمد.

و شیخ هادی طهرانی محصّل آنچه را که در «فصل الخطاب» آمده است در کتاب خود به نام «مَحَجَّة العلماء» مطبوع در سنهٔ ۱۳۱۸ آورده است؛ و اگرچه أخیراً به جهت دفع آنچه که ظواهر کلمات و عنوانات موهم آن است، از آن برگشته است.[1]

و درباره هویّت کتاب ردّ بر «فصل الخطاب» گوید:

«کَشْفُ الارتیاب فی عدم تحریف الکتاب» تألیف فقیه شیخ محمود بن أبی القاسم شهیر به معرّب طهرانی متوفّی در اوائل عشر دوّم بعد از سنهٔ ۱۳۰۰ این کتاب را بر ردّ «فصل الخطاب» شیخنا النّوری نوشته است. و چون به دست شیخ نوری

---

[1] «الذّریعة الی تصانیف الشّیعة» ج ۱٦، ص ۲۳۱ و ص ۲۳۲.

رسید رساله‌ای علی‌حده در جواب شبهات او نوشت و پیوسته توصیه می‌نمود که: هر کس نسخه‌ای از «فصل الخطاب» نزد اوست باید این رساله را بدان ضمیمه نماید به جهت آنکه این رساله به منزله متمّمات آن است ...

این کتاب را بر مقدّمه و سه مقاله و خاتمه‌ای ترتیب داده است. و أوّل اشکال او این است که: چون ثابت بشود تحریف قرآن، یهود می‌گویند: فرق میان کتاب ما و کتاب شما در عدم اعتبار نیست. او در رسالهٔ جوابیّه جواب می‌دهد که: این مغالطهٔ لفظیّه می‌باشد؛ چون مراد از تحریف واقع در کتاب غیر از آن چیزی است که لفظ بر آن حمل می‌شود از تغییر و تنقیص و تبدیلی که جمیع آنها در کتب یهود و غیرهم تحقّق یافته است؛ بلکه مراد از تحریفِ کتاب خصوص تنقیص است فقط، و در غیر احکام فقط. و امّا زیادی در آن، اجماع مُحَصَّل از جمیع فرق مسلمین و اتّفاق عام کلمهٔ ایشان بر آن واقع است که: در قرآن گرچه به مقدار کوتاه‌ترین آیه‌ای، و یا کلمهٔ

واحده‌ای در جمیع قرآن که ما محلّ آن را ندانیم بوده باشد زیاد نگردیده است.[1]

و دربارهٔ هویّت رسالهٔ ردّ بر کشف الارتیاب گوید: آن را شیخنا النّوری تألیف کرد و آن رساله فارسی است که طبع نشده است ...

در اینجا مفصّلًا جواب نوری را از اینکه ایراد مغالطهٔ لفظیّه است به عین آنچه ما از وی در معرّفی «فصل الخطاب» و در معرّفی «کشف الارتیاب» ذکر نمودیم آورده است، و در پایان آن گوید: لأنّه یثبت فیه من أوّله إلی آخره عدمَ وقوع التَّحریفِ بهذا المعنی فیه ابداً.[2] (یعنی زیادتی و تغییر و تبدیل.)

و دربارهٔ هویّت کتاب «مَحَجَّةَ العلماء» که أخبار «فصل الخطاب» را در آن آورده است، و سپس از آنها برگشته است گوید: در اصول فقه است در دو مجلّد ... تألیف شیخ هادی بن مولی محمّد أمین طهرانی نجفی متوفّی در ۱۰ شوّال سنهٔ ۱۳۲۱ ... و آن کتاب در طهران در سنهٔ ۱۳۱۸ طبع سنگی شده

---

[1] «الذَّریعة» ج ۱۸، ص ۹ و ص ۱۰.

[2] «الذَّریعة» ج ۱۰، ص ۲۲۰ و ص ۲۲۱.

است.[1]

معلوم است که: جواب مرحوم محدّث نوری از اینکه: اشکال مبتنی بر مغالطهٔ لفظیّه است، تمام نیست. زیرا گرچه از ناحیهٔ تغییر و تبدیل و زیادتی بحث از تحریف، نفی آن را إفاده داده است؛ امّا از ناحیهٔ نقیصه این کتاب متحمّل آن است، و آن مستلزم اشکال می‌باشد.

و امّا اینکه إفاده نموده‌اند که: مراد از تحریف کتاب ربّ الأرباب همان کتابی است که جبرائیل بر پیغمبر نازل کرده است نه این قرآن فعلی معمولی که در دست ماست و یقیناً این همان کتاب جمع شده به دست عثمان است؛ أیضاً گفتاری است بدون فایده. کسی اشکال در این قرآن فعلی و تحریف آن از زمان عثمان تا به حال نکرده است. اشکال در تحریف قرآن مُنْزَل از آسمان به پیامبر است که آیا همان آیات و سور بدون کم و زیاد و تغییر و تبدیلی گرد آمده است و به صورت قرآن فعلی

---

[1] «الذَّریعة» ج ۲۰، ص ۱٤٦ و ص ۱٤۷.

در آمده است؟ یا در زمان خلفای پیشین و در عصر عثمان در جمع‌آوری در حین جمع اوّل در زمان ابوبکر، و در حین جمع دوّم در زمان عثمان نقیصه و یا زیادتی در آن پدید آمده است؟!

گفتار شیعه آن است که: آن قرآن مُنْزَل من السّماء بدون کم و زیاد به صورت همین قرآن است. و ما در این کتاب که در صدد بیان عقاید شیعه می‌باشیم به عنوان عدم تحریف زیادةً یا نقیصةً و یا تغییراً و تبدیلًا عقیدهٔ آنان را طبق همین بحثی که ملاحظه نمودید بیان و إثبات می‌کنیم و الحمد لِلَّه وَحْدَه.[1]

---

[1] فقیه و مدافع أهل البیت: مرحوم سیّد محسن أمین حسینی عاملی در کتاب «أعیان الشّیعة» طبع دوّم ج ۱، ص ۱۲۱ تا ص ۱۲۳ در پاسخ ابن حَزْم که نسبت تغییر در قرآن را به امامیّه داده است می‌فرماید:

او می‌گوید: از عقائد امامیّه همگی ایشان از زمان قدیم و جدید، آن است که: قرآن تبدیل یافته است: مواردی که از آن نیست در آن اضافه شده و موارد بسیاری از آن کاسته شده و موارد بسیاری تبدیل پیدا نموده است؛ غیر از علیّ بن الحُسَین بن موسی بن محمّد بن إبراهیم بن موسی بن جَعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب که از إمامیّه بود و تظاهر به اعتزال می‌نمود. زیرا که وی این رأی را انکار می‌کرد و کسی را که بدان قائل باشد تکفیر می‌نمود. و همچنین دو مصاحب او: أبو یعلی میلاد طوسی و أبو القاسم رازی.

و ما می‌گوئیم: یک نفر از امامیّه از قدیم و جدید قائل نشده است که در قرآن زیادتی می‌باشد نه اندک و نه بسیار تا چه رسد به تمامی إمامیّه. بلکه جملگی ایشان اتفاق دارند بر عدم زیادتی. و آنهائی که روی گفتارشان حساب می‌شود و اعتنا می‌شود از محقّقین آنها اتّفاق دارند بر آنکه: از قرآن چیزی کاسته نگردیده است. و تفصیل این مطلب هنگام ذکر کلام رافعی خواهد

گفتار آیة اللَه أمین جبل عاملی در عدم تحریف قرآن (ت)

آمد. و کسی که خلاف این را بدانها نسبت دهد، کاذب و افترا زننده و جرأت کننده بر خدا و رسول او می‌باشد. و کسانی که ابن حزم آنان را استثناء نموده (علیّ بن الحسین و مصاحبانش) و گفته است: ایشان زیادی و نقیصه را در قرآن انکار دارند و قائلین به آن را تکفیر می‌نمایند، آنها أجلّهٔ علماء امامیّه هستند؛ اگرچه او در ادّعای تکفیر دروغ می‌گوید، آن تکفیری که آن را در کتابش با پیمانهٔ سرشار پیوسته برای مردم توزین می‌نماید و قلم و زبانش بر آن عادت کرده است. آن علیّ ابن الحسین که در کلام وی آمده است شریف مرتضی علم الهدی ذو المجدین از أجلّاء علماء امامیّه و پیشوایان آنها و مشاهیرشان می‌باشد و از أجداد او موسی را میان محمّد و إبراهیم ساقط کرده است. و گفتار او که: وی امامی بود و لیکن به اعتزال تظاهر می‌کرد، جدّاً گفتار طریفی [ادامه در صفحه بعد]

[1]...

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] می‌باشد. امامی چگونه می‌شود معتزلی باشد؟ کتاب «شافی» مرتضی ردّ کتاب «مغنی» قاضی عبد الجبّار است که وی از مشهورترین مشایخ علماء معتزله است. و لیکن گروهی عادت کرده‌اند به اینکه جماعتی از محقّقین علماء امامیّه را نسبت به اعتزال دهند به سبب موافقتشان با معتزله در بعضی از مسائل مانند مسألهٔ رؤیَت و حُسن و قُبح و أمثالهما. و این خطا می‌باشد و گوینده‌اش به غلط رفته است. چرا که معتزله به آنان که أهل سنّت نامیده می‌شوند نزدیکترند تا به شیعه؛ چون با آنها در امر خلافت و در اخذ فروع دین از ائمّهٔ أربعهٔ عامّه موافقت دارند.

و امّا أبو یَعْلِی میلاد طوسی نامی است محرَّف، و صحیحِ آن: أبو یعلی سَلّار است و لیکن وصفش به طوسی خطا می‌باشد؛ بلکه او سلّار دیلمی است. و سیّد مرتضی شاگرد دگری دارد به نام شریف أبو یعلی محمّد بن الحسن الجعفری؛ و از تلامذهٔ سیّد مرتضی شیخ أبو جعفر محمّد ابن حَسَن طوسی می‌باشد؛ امّا ابن حَزم به جهت شدّت تفحّص و تحقیقش(!) هم اسم و هم صفت را تحریف نموده است. امّا أبو القاسم رازی ظاهراً آن نیز نامی محرّف باشد؛ چون ما در أصحاب سیّد مرتضی أحدی را بدین اسم نمی‌شناسیم. و ما در بحث هشتم ذکر نمودیم که: صدوق از اعتقاد إمامیّه، عدم نقص و عدم زیاده را در قرآن به شمار آورده است. و از اینجا دانسته میگردد که: گفتار ابن حَزم افترائی محض می‌باشد. علاوه بر اینها اختلاف در برخی آیات قرآن در عصر صحابه موجود بوده است: ابن مسعود این طور قرائت کرده است: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إلی أجَلٍ مُسَمًّی. این را طبری در تفسیرش حکایت نموده است. و در آتیه هنگام ذکر کلام ابن حَزم خواهد آمد گفتار بعضی از آنان که أهل سنّت نامیده می‌شوند به وقوع نقیصه در قرآن. و مسلمانان در بسم اللَه الرّحمن الرّحیم اختلاف نموده‌اند که آیا آن جزئی از سوره‌ها می‌باشد یا نه؟ أبوحنیفه آن را جزء نمی‌داند و شافعی آن را جزء میداند و ائمّهٔ أهل بیت آن را جزء میدانند. و علمای علم اصول گفته‌اند: آنچه با خبر واحد نقل شود از قرآن نمی‌باشد. و این اعترافی است از ایشان به وقوع خلاف. امّا جمیع این سخنان گفتاری است شاذّ و مسبوق و ملحوق به إجماعی که بر عدم زیاده و نقیصه قائم می‌باشد.

آیة اللَه أمین عاملی در همین کتاب در ص ۱٤۱ تا ص ۱٤٥ می‌فرماید: رافعی در کتاب «اعجاز القرآن» ص ۱۸٥ گوید: امّا رافضیان- أخزاهم اللَه- این طور بودند که می‌پنداشتند قرآن تبدیل یافته است و در آن کمی و زیادی روی داده و از مواضع خود تحریف یافته است؛ و اُمَّتْ این عمل را با سنّت نیز به جای آوردند. و تمام این کارها و دستبردها از پندارهای شیخشان و عالمشان هِشام بن حَکم بوده است برای أسباب و أغراضی که اینجا محلّ

[1]...

شرح آن نمی‌باشد؛ و رافضیان از روی جهالت و حماقت از کلام او پیروی کردند- انتهی.

و ما می‌گوئیم: أمّا شتاب او در سَبّ و شتم به واسطهٔ آن است که: «هر کوزه از آن همان برون [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] تراود که در اوست.» و از قدیم الأیّام مردم کافر کیش ربّ العزّة و أنبیاء و مرسلین را سبّ می‌نموده‌اند. و نیاکان رافعی: بنی امیّه، که وی به إعلاء کلمه و تعظیم و تکریم نامشان و ذکرشان می‌پردازد، نیاکان شیعه و امامشان أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب برادر رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم و صِنْو و همپایه و هم شاخهٔ او را سبّ میکرده‌اند. أمّا در اثر این سبّ نمودن أبداً ضرری بدیشان واصل نگشت.

و امّا اینکه می‌گوید: رافضه می‌پندارند که قرآن تحریف شده است، این سخنی است افتراء و دروغ که از ابن حَزم در گفتارش که در این مبحث گذشت پیروی نموده است. بزرگان علماء شیعه و محدّثین آنها بر خلاف آن تصریح دارند. و ما در آنجا مبیّن ساختیم که جمیع شیعیان عموماً بر عدم زیادتی، و محقّقین و افرادی از ایشان که به کلامشان اعتنا میگردد بر عدم نقیصه در قرآن اتفاق نموده‌اند. و در آنجا اشاره نمودیم که: قول به نقص در قرآن از أقوال شاذّه‌ای است که در أهل سنّت و شیعه پیدا شده بود، و اختصاص به شیعه ندارد، و از دو فرقهٔ شیعه و سنّی مسبوق و ملحوق می‌باشد به إجماع بر عدم نقصان. بنابراین بدان اعتنائی نمی‌گردد. پس موضع عیب و محلّ نَقْد و ایراد بر ما کجاست ای انصاف دهندگان؟! و در اینجا ما برای روشن شدن بیشترِ کلاممان گفتارهائی را از أجلّاء علماء شیعه که نصّ است در آنچه که گفته‌ایم ذکر می‌کنیم.

در اینجا مرحوم سیّد محسن أمین کلام صدوق را در «اعتقادات» و کلام شیخ طَبْرِسی را در «مجمع البیان» و به نقلِ از او کلام علم الهدی سیّد مرتضی را در مسائل «طرابلسیّات»، و کلام شیخ طوسی را در أوّل کتاب «تبیان» ذکر کرده است؛ تا میرسد به اینجا که میگوید: و شیخ جعفر نجفی فقیه عصرش در کتاب «کشف الغطاء» می‌گوید: لا ریب أنّ القرآن محفوظ من النّقصان بحفظ المَلک الدیّان کما دلّ علیه صریح القرآن و إجماع العلماء فی کلّ زمان، و لا عبرة بالنّادر- انتهی. و شیخ بهائی می‌گوید: و صحیح آن است که قرآن عظیم محفوظ می‌باشد از دستبرد به آن، خواه به زیاده و خواه نقیصه، و بر این امر دلالت دارد قوله تعالی: و إنّا لَه لَحافِظون. و از سیّد محسن بغدادی در «شرح وافیه» نقل است إجماع بر عدم زیاده، و اینکه آنچه معروف است میان أصحاب ما حتّی حکایت اجماع بر آن شده است أیضاً عدم نقیصه

می‌باشد- انتهی. و شیخ علیّ بن عَبد العال کرکی رساله‌ای در نفی نقیصه تدوین نموده است. و فاضل معاصر شیخ جواد بلاغی نجفی صاحب کتاب «الهُدَی إلی دین المصطفی» در مقدّمهٔ کتاب خود: «آلاء الرّحمن فی تفسیر القرآن» می‌گوید: پیوسته قرآن کریم بر حسب حکمت تشریع و حوادث و مقتضیات تازه پدید آناً فآناً، در نزولش متدرّجاً و قسمت به قسمت نازل می‌گردیده است. و هر زمان که چیزی از آن نازل می‌گشت دلهای مسلمین به سوی آن می‌شتافت و برای أخذ و فهم آن، سینه‌هایشان منشرح می‌گردید و با نیکوترین رغبت و اشتیاق، و کامل‌ترین إقبال برای حفظ کردن آن سرعت می‌نمودند و حافظه قوی آنها، که عرب در آن امتیاز دارند و بدان معروف و شناخته شده‌اند، آن را به خود می‌گرفت و جَذب می‌کرد، و آن را در دلهایشان مانند نقش بر روی سنگ ثابت و برقرار می‌ساختند، و شعار إسلام و علامت شخص مسلمان در آن زمان، آراستگی و پیراستگی به حفظ آیاتی بود که از قرآن نازل گردیده است برای آنکه با حجّت‌های آشکار آن، و شرایع و اخلاق فاضله، و تاریخ مجید، و حکمت باهره، و ادبیّت عربی فائق و معجز آن، قوّت بصیرت گیرد. و این نَهْج و مَنْهج استمرار یافت تا آنکه در زمان رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم تعداد هزاران و دهها هزار مسلمان بودند که همگی آنها از حاملین و حفظهٔ قرآن به شمار می‌آمدند، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود و دیگر انتظاری برای نزول تتمّه‌ای برای قرآن نبود، در آن هنگام مسلمین برآن شدند که قرآن را در مصحف جامعی تسجیل کنند. لهذا مادّه قرآن را با إشراف هزاران مرد مسلمان از حافظین آن جمع کردند، و قرآن بر این احتفال عظیم و اجتماع کبیر مسلمین نسلًا بعد نسل به طور مستمر باقی ماند به طوری که برای هیچ امر تاریخی تواتر و بداهت بقائی که برای قرآن اتّفاق افتاده است پیش نیامده است همان طور که خداوند- جَلّت آلاؤه بقوله تعالی: " إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ" و بقوله تعالی: " إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ" وعدهٔ حفظ آن را داده است. و علی هذا اگر در روایات شاذّه چیزی دربارهٔ ضیاع و از میان رفتن برخی از آن شنیدی، برای آن وزنی را اقامه مکن و تا جائی که علم اجازه میدهد دربارهٔ اضطراب و وَهْن آن روایات و ضعف راویانش و مخالفتش با مسلمانان و آنچه به کرامت قرآن چسبانده است از آن چیزهائی که از جهت دنائت و پستی شباهتی به قرآن ندارد، سخن بگو!- انتهی.

سپس مرحوم بلاغی مقداری از آن روایات را بیان نموده است، و در حاشیه ذکر کرده است روایاتی را که دلالت دارند بر آنکه قرآن را در زمان پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلم جمع نموده است: مَعاذ بن جَبَل، و عبادة بن صامِت، و اُبَیّ بن کعْب، و أبو أیّوب أنصاری، و أبو درداء، و زَید بن ثابت، و سَعْد بن عُبَید، و أبو زید؛ و اینکه از جمله کسانی که قرآن را در زمان حیات

گفتار سیّد محمّد تیجانی در تبرئهٔ شیعه از قول به تحریف

در اینجا که می‌خواهد سخن ما در این موضوع خاتمه یابد، سزاوار دیدیم مطالبی را از صدیق ارجمند و شابّ برومند، المهتدی بنور الولایة، الرَّافِض مراتب البدع و الانحراف دکتر سیّد محمّد تیجانی از کتاب ارزشمندشان «لأکُونَ مَعَ الصَّادِقِین» در اینجا بیاوریم شُکْراً لمساعیه الجمیلة و بیاناً لمظلومیّة الشّیعة در این

پیغمبر ختم کرده بودند عثمان و علیّ بن أبی طالب و عَبد اللَه بن مَسعود بوده‌اند؛ و کلام زید بن ثابت را که: کنَّا عند رسول اللَه (أو حول رَسول اللَه) صلی اللَه علیه و آله و سلم نؤلّف القرآنَ من الرّقاع انتهی. و بواسطهٔ آنچه ذکر شد میدانی که أراجیفی را که این گروه بر شیعه می‌بندند چقدر سست و بی اعتبار می‌باشد! و آن روایات شاذّه‌ای که بدان اعتنائی نمی‌گردد را عدّهٔ شاذّی از فریقین روایت کرده‌اند و اختصاص به شیعه ندارد.

مقام و سایر مقامات که بعضی از نویسندگان مغرض سنّی مذهب که پیوسته می‌خواهند آتش فتنه و فساد را دامن زنند و از صلح و آشتی و بیان حقایق گریزانند، آنان شیعه را متّهم می‌نمایند که: ایشان قائل به تحریف کتاب اللَه می‌باشند؛ با آنکه دیدیم و می‌دانیم که ساحت ایشان از این تهمت مُبَرَّی است. ایشان در این کتاب بحثی مفید و جالب نموده‌اند و روشن ساخته‌اند که أبداً این مسأله مربوط به شیعه نیست. و از جهت روایات و غیرها، عامّه و خاصّه، سنّی و شیعه در این امر یکسان می‌باشند. و ما در اینجا عین ترجمهٔ گفتارشان را ذکر می‌کنیم:

گفتار راجع به تحریف قرآن

این گفتاری است فی حدّ ذاته شنیع و ناپسند. مسلمانی که ایمان به رسالت محمّد صلی اللَه علیه و آله آورده است خواه شیعی باشد خواه سنّی نمی‌تواند آن را تحمّل نماید، به علّت آنکه خود حضرت ربّ العزّة و الجلالة متکفّل حفظ و حراست آن شده است و فرموده است:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.[1]

«تحقیقاً ما ذکر را فرو فرستادیم، و تحقیقاً ما هر آینه پاسداران و نگهبانان آن می‌باشیم.»

بنابراین هیچ کس را توان آن نمی‌باشد که از قرآن چیزی را کم کند و یا بیفزاید گرچه حرف واحدی بوده باشد، و آن است معجزه جاودانی پیغمبر ما که: لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.[2]

«بطلان بر آن وارد نمی‌گردد، نه از جهت مقابل، و نه از جهت پشت؛ فرستاده‌ای است تدریجاً از جانب خداوند حکیم حمید.»

---

[1] آیهٔ ۹، از سورهٔ ۱۵: حجر.

[2] آیهٔ ٤٢، از سورهٔ ٤١: حم السجدة.

و عمل خارجی و فعل معمولی مسلمین نیز تحریف قرآن را ردّ می‌نماید؛ به سبب آنکه بسیاری از صحابه عادتشان این بود که قرآن را از بَرْ می‌کردند، و مسلمین در حفظ آن و تحفیظ و یاد دادن آن به فرزندانشان در طول روزگار دراز تا امروزِ حاضرِ ما از یکدیگر سبقت می‌گرفته‌اند. بنابراین برای هیچ انسانی، و نه جماعتی، و نه دولتی، امکان نداشته و ندارد که آن را تحریف نمایند یا تبدیل کنند.

ما اگر جمیع شهرهای مسلمین را شرقاً و غرباً، شمالًا و جنوباً، و در هر مکانی از دنیا بپیمائیم، همین قرآن را بدون زیاده و بدون نقصان می‌یابیم، گرچه مسلمین دارای مذاهب و فرق مختلفی باشند، و به مِلل و نحلی منقسم باشند.

بنا بر آنچه گفته شد: قرآن یگانه محرّك و مشوّق وحیدی است که آنان را جمع می‌کند و در آن دو نفر از میان اُمَّت اختلاف ندارند مگر از ناحیۀ تفسیر یا تأویل،فکُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.

و اینکه گفتار به تحریف آن به شیعه نسبت

داده شده است، مجرّد تشنیع و تهویل است و به هیچ وجه من الوجوه از معتقدات شیعه نیست. و ما چون اعتقاد شیعه را دربارهٔ قرآن کریم می‌خوانیم، سریعاً می‌یابیم که: إجماع و اتّفاقشان بر تنزیه کتاب اللَه از هر گونه تحریف می‌باشد.

صاحب کتاب «عَقائد الإمامیَّة»[1] شیخ مظفّر می‌گوید: ما عقیده داریم که قرآن همان وحی الهی مُنزَل مِنَ اللَه تعالی بر لسان پیغمبر أکرم اوست، که تبیان هر چیزی در آن است، و معجزهٔ خالدهٔ اوست که بشر از نزدیکی بدان عاجز گردیده است در بلاغت و فصاحت و در آنچه قرآن در بردارد از حقائق و معارف عالیه؛ و قرآن دستخوش تبدیل و تغییر و تحریف نمی‌گردد. و همین کتابی که در دست ماست و آن را تلاوت می‌نمائیم، همان قرآن نازل شده بر پیغمبر است. و هر کس غیر

از این را ادّعا کند یا دشمنی است خرق کنندهٔ حقایق، یا مغالطی است در هم بافنده، و یا مشتبهی

---

[1] «عقائد الإمامیّة» شیخ محمّد رضا مظفّر، منشورات مکتبة الأمین در نجف سنه ۱۳۸۸، ص ۵۹ و ص ٦۰، تحت شمارهٔ ۲۱- عقیدتنا فی القرآن الکریم.

است در خطا فرو رفته. و تمام این گروه‌ها بر راه غیر هدایت می‌روند، چرا که آن کلام اللَه است که لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ ـ انتهی کلامه.

از این گذشته تمام بلاد شیعیان، معروف و أحکامشان در فقه نزد جمیع معلوم است. اگر آنان قرآنی غیر قرآنی که نزد ماست داشتند همهٔ مردم می‌دانستند. و من به خاطر دارم وقتی که برای وَهلهٔ أوّل وارد بلاد شیعه شدم در ذهنم بعضی از این إشاعات بود. فلذا کار من آن بود که چون یک مجلّد کتاب قطوری را می‌دیدم، دستم به سوی آن می‌رفت به امید انکه من بر آن قرآن پنداری دست یافته‌ام؛ ولیکن با سرعت این گمان نقش بر آب می‌گشت و سپس فهمیدم: آن یکی از تشنیعاتی دروغین است برای آنکه عامّهٔ مردم را از شیعه برانند و متنفّر سازند.[1]

---

[1] شیخ محمّد جواد مغنیّه در کتاب «مع الشیعة الإمامیّة» که به عنوان «الشیعة فی المیزان» با دو کتاب دیگر در یک مجموعه طبع شده است در ص ۲۹۹ از استاد خالد محمّد خالد در کتاب «الدّیمقراطیّة» ص ۱٤۸ نقل کرده است که او گفته است: «شیعه معترف به کتابی غیر از قرآن نیستند بلکه بعضی از طوائف آنها قرآنی غیر از قرآن ما دارند و شیعیان، سنّت و احادیثی که از رسول اللَه بیان شده و امامان أهل سنّت آنها را نقل کرده‌اند قبول ندارند.» شیخ در جواب می‌گوید: من نمی‌دانم أحدی از شیعه را که بشناسد طائفه‌ای

و لیکن دائماً در آنجا کسی بود که بر علیه شیعه با کتابی به اسم «فَصْل الخِطاب فی إثبات تَحْریفِ کتابِ رَبِّ الأرْبَاب» احتجاج و تشنیع می‌نمود که مؤلّفش محمد تقی نوری[1] طَبَرسی متوفّی در سنهٔ ۱۳۲۰ هجری می‌باشد. وی شیعه است. و این جماعت ایراد کننده می‌خواهند مسئولیّت این کتاب را بر شیعه بنهند. و این از انصاف به دور است.

پس چه بسیار از کتابهائی است که نوشته می‌شود، و در حقیقت در آنها تعبیری نیست مگر از رأی خصوص کاتبان و مؤلّفانش، و در آنها درست و نادرست، غثّ و سَمین، و حقّ و باطل وجود دارد، و

را که قرآنی غیر از قرآن ما داشته باشند. أمّا من از آن طائفه هیچ چیزی نشناخته‌ام و از قبل هم نشنیده‌ام؛ و اگر وجودی داشته باشد من نمی‌خواهم بدانم و بشناسم، زیرا که من معتقدم و هر شیعی که با من است معتقد است که: هر کس بدین قرآنی که در دست ماست اگر ایمان نداشته باشد او کافر است و أبداً نصیبی از اسلام ندارد؛ او نه مسلمانی است سنّی و نه مسلمانی است شیعی؛ همچنان که من سراغ ندارم أحدی از شیعه را که به قرآن معترف باشد و به سنّت و احادیث رسول معترف نباشد. شیعه معتقد است که قرآن و سنّت از جهت پیروی و وجوب عمل چیز واحدی می‌باشند، و کسی که سنّت رسول را منکر شود خود قرآن را منکر شده است چرا که خداوند تعالی می‌گوید: مَا آتاکم الرّسول فخذوه و ما نَهاکم عنه فانتهوا. و این است کتابهای ایشان در فقه و اصول و حدیث و رجال که به صدها عدد به شمارش می‌آید و همگی با صراحت اعلام دارند که: ادلّهٔ شریعت اسلام و مصادر أحکام آن چهار چیز است: کتاب، سنّت، إجماع، عقل.

[1] نام مؤلّف آن حاج میرزا حسین، و نام پدرشان محمّد تقی است.

در طیّ آن کتاب، خطا و صواب درج می‌گردد؛ و ما نظیر آن را در میان همهٔ فرقه‌های اسلامی می‌یابیم و انحصار به شیعه و غیر شیعه ندارد. و در حقیقت آن کتاب «فَصْل الخِطاب» به أهل سنّت و جماعت، نزدیکتر و چسبنده‌تر است تا به جماعت شیعه.[1]

آیا جایز است برای ما آنکه مسئولیّت کتابی را که وزیر فرهنگ مصر و رئیس أدب عربی: دکتور طٰه حُسَین دربارهٔ «قرآن و شعر جاهلی» نوشت بر أهل سنّت و جماعت تحمیل نمائیم؟! آیا آنچه را که بخاری که کتابی است صحیح نزد عامّه دربارهٔ نقص و زیادت در قرآن آورده است و همچنین صحیح مسلم و غیره؟!

و لیکن ما باید از این تحمیلها إغماض کنیم و سَیئه را با حَسَنه پاداش دهیم؛ و چقدر عالی و زیبا در این موضوع استاد محمّد مدنی رئیس دانشکدهٔ شریعت در دانشگاه الأزهر گفته است آنجا که در نوشتجاتش می‌گوید:

---

[1] به علّت آنکه کتاب «فصل الخطاب» چیز مهمّی نزد شیعیان به حساب در نمی‌آید، در حالی که روایات نقیصه و زیادتی در قرآن را صحاح أهل سنّت و جماعت أمثال بخاری و مسلم و «مسند» امام احمد تخریج نموده‌اند.

مَعاذَ اللَه از آنکه إمامیه، قائل به نقص در قرآن باشند، چرا که فقط روایاتی است که در کتبشان روایت شده است همان طور که مثل آن در کتب ما روایت شده است. و

أهل تحقیق از دو فریق، آنها را تضعیف و تزییف نموده‌اند و بطلانشان را روشن و مبرهن نموده‌اند.[1]

---

[1] نظیر بحث سیّد محمد تیجانی در عدم فرق نسبت تحریف و عدم تحریف قرآن به شیعه و سنّی بحثی است که شیخ محمد جواد مغنیّه در کتاب «الشیعة و التشیع» ص ۵۹ تا ص ٦١ دربارهٔ عدم تحریف قرآن و عدم تفاوت این مرام میان شیعه و سنّی نموده است. او می‌گوید: نسبت به امامیّه داده شده است قول به آنکه در نزد فاطمه بنت الرسول مصحفی بوده است که در آن زیادتیهائی از این قرآن کریم وجود داشته است. و ما پیش از آنکه حقیقت این نسبت را روشن سازیم اشاره‌ای به عقیدهٔ مسلمین در صیانت کتاب اللَه عزیز می‌نمائیم: جمیع مسلمانان با کلمهٔ واحده اتّفاق برآن نموده‌اند که: در قرآن زیادتی وجود ندارد غیر از گروه کوچکی دور افتاده و غیر قابل اعتنا از فرقه‌های خوارج. ایشان انکار کرده‌اند که سورهٔ یوسف از قرآن باشد چون آن سوره عبارت است از داستان غرام و عشقبازی که از أمثال آن کلام خداوند سبحانه منزّه می‌باشد. و به بعضی از معتزله نسبت داده شده است انکار سورهٔ أبی لهب را به جهت آنکه در آن سبّ و طعن است که با منطق حکمت و تسامح سازش ندارد. و ما توقّف و درنگ نداریم در اینکه کسی که یک کلمهٔ واحده را از قرآن انکار کند کافر است، و در اینکه انکار بعضی از قرآن عیناً مانند انکار تمام قرآن است به سبب آنکه طعن صریح است در آن چیزی که از رسول اکرم به اتّفاق مسلمین و به ضرورت دین به ثبوت رسیده است. و أمّا راجع به نقیصهٔ در قرآن به معنی اینکه قرآن مشتمل بر جمیع آیات نازله بر محمّد نیست، افرادی از شیعه و سنّت در اعصار گذشته و بسیار دور بدان قائل شده‌اند و در همان اعصار محقّقین و شیوخ اسلام از فریقین آن را انکار کرده‌اند، و با کلمهٔ قاطعه همگی جازم شده‌اند که آنچه اینک در میان دفّتین است همان قرآن فرود آمده از نزد خداوند است بدون زیادتی یا کمی به جهت آیهٔ ۹ از سورهٔ حِجر: انّا نحن نزّلنا الذّکر و انّا له لحافظون، و آیهٔ ٤٢ از سورهٔ فصّلت: لَا یَأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید.

و امروزه این قول ضرورتی است از ضروریات دین و عقیده‌ای برای جمیع مسلمین، چرا که قائل به نقیصه نداریم نه از شیعه و نه از سنّی. فعلی‌هذا بحث از این موضوع و تعرّض به آن در این عصر لغو است و بیهوده، یا آنکه دسّ و طعن است بر اسلام و مسلمین. و اگر ما عذر محبّ الدین خطیب و حفناوی و جبهان و همقطاران آنها را از أجیران و مزدوران بپذیریم ما ابداً عذر شیخ ابوزهره را نخواهیم پذیرفت چرا که او از جهت علم و اخلاق از هزار و یک خطیب از امثال محبّ الدین برتر و راقی‌تر است، و همین نکته

در میان اهل سنّت هم قائل به تحریف وجود دارد (ت)

است که ما را متحیّر نموده و بر سؤال برانگیخته است که منظور و مقصود حضرت او از اشاعه و اثاره این موضوع در کتاب «الامام الصّادق» چه بوده است، با علم او و یقین او بر آنکه این بحث مانند خبر کانَ گذشت و امروز قائلی نه از شیعه و [ادامه در صفحه بعد]

---

[۱] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نه از سنّت بدان موجود نیست؟ منظور و مراد شیخ ابو زهره از حملهٔ فراگیر او بر شیخ کلینی صاحب «کافی» که از وفاتش بیش از یکهزار سال می‌گذرد چیست؟ آیا شیخ می‌خواهد ما را در جدلی عقیم وارد سازد در حالی که ما با او و با غیر او طالب وفاق و هم عقیدتی هستیم؟ و من هر چه فکر خود را در میدان این موضوع و علّت این حملهٔ کوبنده جولان دادم نتوانستم جهتی را بیابم غیر از تأثّر او از أثر محیط خود و أثر وراثت که در او باقی مانده است. و آیا بر این گفتار ما شاهدی روشن‌تر از کلام وی در ص ۳۶ وجود دارد که می‌گوید: «ما نمی‌توانیم روایات کلینی را قبول کنیم زیرا وی مدّعی است که امام جعفر صادق گفته است که: در قرآن نقیصه و زیادتی است؛ در حالی که در این کلام علمای بزرگ اثنا عشریه مثل مرتضی و طوسی و غیرهما او را تکذیب نموده‌اند و از ابو عبد اللَه صادق نقیض آنچه را که کلینی آورده است روایت نموده‌اند.»

شیخ أبو زهره این عبارت و مانند آن را در صفحات متعدّدی از کتاب بارها و بارها تکرار نموده است و تصویری از کلینی ارائه می‌دهد که گویا او در این قول متفرّد است و کسی دیگر به این سخن تفوّه ننموده است. و این گونه ارائهٔ تصویر به تضلیل و گمراه نمودن اشبه است همچنان که اینک از گفتار ما روشن می‌گردد. و من نتوانسته‌ام بفهمم چگونه او وجه شباهت را در آنچه که کلینی در «کافی» نقل کرده است با آنچه که هر یک از بخاری و مسلم در «صحیح» خود نقل کرده‌اند به بوتهٔ نسیان سپرده و دستخوش فراموشی قرار داده است؟ بخاری در ج ۸، ص ۲۰۹ طبع سنه ۱۳۷۷ ه می‌گوید: «عمر بر روی منبر نشست و چون مؤذن از اذان ساکت شد برخاست و ثنای خدای را آن طور که می‌سزد بجا آورد و سپس گفت: أمّا بعد؛ من برای شما مطلبی را می‌گویم که چنین تقدیر شده است برای من که آن را بگویم؛ چرا که من نمی‌دانم و شاید اینک من در برابر أجل و مرگم بوده باشم. پس هر کس آن را خوب بفهمد و ادراک کند و حفظ نماید باید آن را به مردم قبیله و دیار خود که با راحله‌اش بدانجا می‌رود بیان کند. و کسی که می‌ترسد آن را خوب نفهمد و ادراک ننماید من جایز نمی‌دانم برای أحدی از مردم که بر من دروغ ببندد. خداوند محمّد را به حق برانگیخت و کتاب را بر وی نازل کرد و از جمله چیزهائی که نازل نمود آیهٔ رجم بود. ما آن آیه را خواندیم و فهمیدیم و حفظ کردیم، و رسول خدا رجم کرد و ما هم پس از او رجم کردیم، و من نگرانم از آنکه اگر مدّت زمانی سپری شود گوینده‌ای بگوید: قسم به خدا ما آیهٔ رجم را در کتاب اللَه نیافتیم و بدین سبب با ترک فریضه‌ای که خدا نازل نموده است گمراه شوند. و رجم در کتاب خدا ثابت و حقّ است بر مردان محصن و زنان محصنه‌ای که زنا

کرده‌اند اگر بیّنه‌ای قائم گردد، یا زن آبستن شود، و یا اقرار و اعتراف متحقّق شود. از این گذشته ما این طور بودیم که از جمله آنچه در کتاب خدا می‌خواندیم این آیه بود: أنْ لا ترغَبوا عن آبائکم فإنّه کفرٌ بکم أن ترغَبوا عن آبائکم. این است آنچه بر زبان خلیفه ثانی در «صحیح» بخاری وارد است و این حدیث را مسلم نیز در صحیحش ص ۱۰۷ در قسم أوّل از جزء دوّم طبع سنهٔ ۱۳٤۸ ه ذکر نموده است و عبارت أن لا ترغبوا عن آبائکم را تا آخر نیاورده است؛ با آنکه ما یقیناً می‌دانیم: در قرآن آیه‌ای که مشعر به وجوب رجم باشد و آیهٔ إعراض از پدران وارد نشده است.

سیوطی در «إتقان» (ج ۱، ص ٦۰، مطبعه حجازی، قاهره) گفته است: «أوّلین کس که قرآن را جمع کرد ابو بکر بود و آن را زید نوشت و مردم به نزد زید بن ثابت می‌آمدند و زید آیه‌ای را نمی‌نوشت مگر با گواهی دو نفر شاهد عادل. و آخرین آیه از سورهٔ برائت یافت نشد مگر نزد أبوخزیمة بن ثابت و ابو بکر گفت: آن را بنویسید، زیرا که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم شهادت او را به منزلهٔ شهادت دو نفر مرد عادل قرار داده است. بنابراین زید این آیه را نوشت. و أمّا چون عمر آیهٔ رجم را آورد آن را ننوشت چون عمر یک شاهد بود.»

و در این صورت که أبو زهره احادیث کلینی را قبول نمی‌کند چون همان طور که او گفته است وی حدیث تحریف را روایت کرده است، بر عهده و ذمّهٔ اوست که احادیث بخاری را به طور جمله و دسته جمعی قبول نکند به جهت این حدیث صریح و واضحی که از عمر بن خطّاب و شهادت وی بر تحریف آورده است. کلام کلینی در نتیجه با آنچه بخاری و مسلم در این باب ذکر نموده‌اند اختلاف ندارد. و بناءً علی هذا چرا شیخ ابو زهره بر کلینی تاخته و ستم روا داشته است و از بخاری و مسلم سکوت نموده است؟ جواب این نزد خواننده است.

و أیضاً بخاری در جزء چهارم در باب «طفَّة ابلیس و جنوده» از عایشه روایت نموده است که گفت: «پیامبر را سحر کردند تا به جائی که در پندار او چنین بود که کاری را که نکرده بود کرده می‌پنداشت.» و جصّاص که یکی از پیشوایان حنفیّه است این کلام را تکذیب کرده است و عین گفتار جصّاص این است: «و ایشان از این مطلب، مطلب فظیع‌تر و ناهنجارتری را بر پیامبر جائز شمردند و آن بدین قرار است که گمان کردند که پیغمبر سحر شده است و سحر در آن حضرت عمل کرده است تا به جائی که آن حضرت گفته است: برای من چنین تخیّل می‌شود که مطلبی را گفته‌ام در حالتی که نگفته‌ام و مطلبی را انجام داده‌ام در حالتی که انجام نداده‌ام»- تا اینکه جصّاص می‌گوید: «و أمثال این اخبار از موضوعات ملحدین است». (جزء أوّل از «احکام القرآن» جصّاص ص ۵۵ طبع سنهٔ ۱۳٤۷ ه)

و کسی که در شیعهٔ إمامیّه و یا شیعهٔ زیدیّه معتقد بدان باشد یافت نمی‌شود همان طور که در میان أهل سنّت کسی که معتقد بدان باشد یافت نمی‌شود.

و کسی که می‌خواهد از أمثال این روایات که ما از ذکر آنها إعراض نمودیم، اطّلاع پیدا کند می‌تواند به کتاب «إتْقان» سُیُوطی مراجعه نماید.

در سنهٔ ١٤٩٨ میلادی یک نفر از مصریّین کتابی نوشت و نامش را «فُرْقَان» نهاد؛

و آن را با بسیاری از أمثال این روایات سقیمهٔ مدخولهٔ موضوعهٔ مرفوضه مشحون ساخت؛ و همگی آنها را از مصادر أهل سُنَّت نقل کرده بود. جامعهٔ أزْهَر از حکومت خواست تا آن کتاب را مصادره کنند پس از آنکه با دلیل و بحث علمی وجوه بطلان و فسادش را مبیّن ساخت.

حکومت به این درخواست پاسخ مثبت داد، و کتاب را مصادره کرد. مؤلّف کتاب ادّعانامه بر تضرّر خود إقامه نمود و عوض آن را از حکومت مطالبه کرد. حکم قضاء إداری در مجلس دولت، ادّعانامه را رَفْض کرد و به وی أبداً عوضی از خساراتش پرداخت ننمودند.

با این فرض آیا صحیح است گفته شود: أهل سنّت قداست قرآن را منکرند؟! و یا به جهت آنکه فلان، روایتی را نقل کرده است یا کتابی را تألیف نموده است، اعتقاد به نقصِ قرآن دارند؟!

همچنانند شیعهٔ إمامیّه. فقط روایاتی در بعضی از کتب آنها وارد است همان طور که در بعضی از کتب ما وارد است. و در این باره إمام علّامهٔ

سَعید أبو الْفَضْل بن الحسن[1] الطَّبْرِسیّ از بزرگان علماء إمامیّه در قرن ششم هجری در کتاب «مَجْمَع البیان لعلوم القرآن» می‌گوید:

فَأمَّا الزِّیادةُ فِیهِ فَمُجْمَعٌ عَلَی بُطْلَانِهَا، وَ أمَّا النُّقْصَانُ مِنْهُ فَقَدْ رَوَی جماعةٌ مِنْ أصْحَابِنَا وَ قَوْمٌ مِنْ حَشْوِیَّةِ أهْلِ السُّنَّةِ أنَّ فِی الْقُرْآنِ تَغْییراً وَ نُقْصَاناً.

وَ الصَّحِیحُ مِنْ مَذْهَبِ أَصْحابِنَا خِلافُهُ؛ وَ هُوَ الَّذِی نَصَرَهُ الْمُرْتَضَی قَدَّسَ اللهُ روحَهُ وَ اسْتَوْفَی الْکلامَ فِیهِ غَایةَ الاسْتِیفَاء فِی جَوابِ «مَسَائل الطِّرَابُلُسِیَّاتِ» وَ ذَکرَ فِی مَوَاضِعَ: أنَّ الْعِلْمَ بِصِحَّةِ نَقلِ الْقُرْآنِ کالْعِلْمِ بِالْبُلْدَانِ وَ الْحَوَادِثِ الْکِبَارِ وَ الْوَقَائعِ الْعِظَامِ وَ الْکُتُبِ الْمَشْهُورَةِ وَ أشْعَارِ الْعَرَبِ.

فَإنَّ الْعِنَایةَ اشْتَدَّتْ وَ الدَّوَاعِیَ تَوَفَّرَتْ عَلَی نَقْلِهِ وَ حِرَاسَتِهِ، وَ بَلَغَتْ إلَی حَدٍّ لَمْ تَبْلُغْهُ فِیمَا ذَکرْنَاهُ؛ لِأَنَّ الْقُرْآنَ مُعْجِزَةُ النُّبُوَّةِ وَ مَأْخَذُ الْعُلُومِ الشَّرْعِیَّةِ وَ الْأَحْکامِ الدِّینِیَّةِ.

---

[1] أبو علیّ الفضل بن الحسن - صح

عُلَماءُ الْمُسْلِمينَ قَدْ بَلَغوا فی حِفْظِهِ وَ حِمایتِهِ الْغایةَ حَتَّی عَرَفوا کلَّ شَیْءٍ اخْتُلِفَ فیهِ مِنْ إعْرابِهِ وَ قِراءَاتِهِ، وَ حُروفِهِ، و آیاتِهِ. فَکَیفَ یَجوزُ أنْ یَکونَ مُغَیَّراً أوْ مَنْقوصاً مَعَ الْعِنایةِ الصّادِقَةِ وَ الضَّبْطِ الشَّدید؟[1،2]

و تا اینکه برای تو ای خواننده کتاب ما روشن شود که: این تهمت (یعنی نقص قرآن و زیادتی در آن) به أهل سنّت أنسب و أقرب است تا به شیعه، و برای اینکه بدانی: أهل سنّت رَمْی می‌کنند غیرشان را به آنچه که در خودشان است ـ و این قضیّه از جملهٔ دواعی من شد تا آنکه به جمیع معتقدات خودم مراجعه نمایم؛ زیرا که هرگاه در صدد برآمدم تا از شیعه در چیزی انتقاد نمایم و بر امری استنکار کنم، آنها اثبات نمودند که از آن بَری می‌باشند، و آن عیب به من چسبیده است؛ و دانستم به مرور ایّام که ایشان گفتارشان صِدْق می‌باشد و در خلال بحثهائی که به

---

[1] گفتار استاد محمّد مَدَنی رئیس دانشکده شریعت در الجامع الأزهر، مجلّهٔ «رسالة الإسلام» شمارهٔ ٤، سال یازدهم، ص ٣٨٢ و ص ٣٨٣. [تعلیقه]

[2] ما چون ترجمهٔ این عبارات را از تفسیر «مجمع البیان» طبرسی در ص ١٢٣ تا ص ١٢٥ از همین مجموعه ذکر نمودیم لهذا از ترجمهٔ مجدّد آن صرف نظر شد و به عبارات عربی خود مؤلّف اکتفا گردید.

میان آمد قانع گشتم، وَ الْحَمدُ لِلّه؛ و امید می‌رود که تو هَم اشتیاق پیدا کرده باشی برای آنکه دلیل را از کتب أهل سنّت بدانی، آن دلیلی که تو را قانع کند به آنکه ایشانند که قائلند به تحریف قرآن، و آنکه در قرآن، هم نقیصه و هم زیادتی وجود دارد ـ ، اینک من برای تو این مطالب آینده را تقدیم میدارم:

طَبَرانی و بَیهَقی تخریج کرده‌اند که: از قرآن می‌باشد دو سوره: یکی از آنها این است:

بِسْمِ اللهِ الرّحمنِ الرّحیم، إنَّا نَسْتَعِینُكَ وَ نَسْتَغْفِرُكَ، وَ نُثْنِی عَلَیكَ الْخَیرَ كُلَّهُ وَ لَا نَكْفُرُكَ، وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ یفْجُرُكَ.

و سورهٔ دوّم این است:

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَهُمَّ إيَّاك نَعْبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّي وَ نَسْجُدُ، وَ إلَيكَ نَسْعَى وَ نَحْفِدُ، نَرْجُو رَحْمَتَكَ وَ نَخْشَى عَذَابَكَ الْجِدَّ، إنَّ عَذَابَكَ بالْكافِرِينَ مُلْحَقٌ.[1]

و این دو سوره را راغب در «محاضرات» دو سورهٔ قنوت اسم نهاده است؛ و آن دو سوره از آن چیزهائی می‌باشند که سیّدنا عُمربن الخطّاب بدانها قنوت می گرفت. و بنا بر تخریج جلال الدّین سُیوطی در کتاب «إتقان» و أیضاً در تفسیر «الدُّرُّ الْمنثُور» در مصحف ابن عبّاس و مصحف زید بن ثابت موجود است.

ای خوانندهٔ عاقل و متفکّر! می‌بینی تو: این دو سوره که در کتاب «إتقان» و «الدُّرُّ المنثور» سیوطی است، و این دو تا همانها هستند که طَبَرانی و بَیهقی تخریج کرده‌اند، و همان دو تائی می‌باشند که به سورهٔ قنوت نامیده شده‌اند، أصلًا در کتاب اللَه تعالی وجود خارجی ندارند.

و این دلالت دارد بر آنکه: در قرآنی که دست

---

[1] چون این دو سوره را از تفسیر «المیزان» در همین مجموعه ص ۱۰۷ ذکر نمودیم و در آنجا ترجمه‌اش آمد از ترجمهٔ مجدّد آنها صرف نظر شد.

ماست این دو سوره ناقصند نسبت به مصحف ابن عبّاس و مصحف زید بن ثابت، همچنان که دلالت دارد بر آنکه: در آنجا مصاحف دیگری غیر از آنچه نزد ماست، وجود داشته است. و این مرا به یاد تشنیعی آورد که سُنّیها بر شیعه می‌کنند که فاطمه مُصْحَف داشته است. فافهم، و دقّت کن (که چقدر تهمت بیجاست، زیرا که مصحف فاطمه ـ همان طور که أئمّه علیهم السلام و علمای شیعه تصریح کرده‌اند ـ مصحف به معنیِ خاصّ آن که مراد کتاب اللَه تعالی باشد نبوده، بلکه کتابی مستقلّ بوده است).[1]

و أهل سنّت و جماعت در هر صبحگاهی این دو سوره را در دعای قنوت خود می‌خوانند و من شخصاً آن دو را حفظ داشتم و در قنوت فجر می‌خواندم.[2]

---

[1] تفصیل این کلام در ص ۳۰٤ تا ص ۳۱٦ از همین مجلّدِ «امام‌شناسی» خواهد آمد.

[2] شیخ محمود أبوریّه در کتاب «أضْواءٌ علی السّنّة المحمّدیة» طبع سوّم، ص ۲٥٤ در ضمن بیان سه مشکل گوید: «و شبیه آنچه از ابن مسعود در حذف معوّذتین از مصحفش نقل شده است، مطلبی است که از اُبیّ بن کعب روایت است که وی در مصحفش دو سورهٔ خلع و حفد را نوشته بود و با آنها قنوت می‌کرد. (أبوریّه پس از نقل این دو سوره می‌گوید:) قاضی در «انتصار» متعرّض ذکر این دو سوره شده است و گفته است: کلام قنوتی که مروی است اُبیّ بن کعب آن را در مصحفش ضبط نموده است دلیل و برهانی قائم

امام أحمد بن حَنْبَل در مسندش از اُبَیّ بن کَعْب تخریج نموده است که گفت: شما سورهٔ أحزاب را چقدر می‌خوانید؟! گفت: هفتاد و أندی آیه! گفت: من آن را با رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله می‌خواندم به قدر بقره بود یا بیش از آن، و در آن آیه رجم بود.[1]

و این دلالت دارد بر آنکه: سورهٔ أحزاب سه ربعش ناقص شده است، چون سوره بقره ۲۸٦ آیه است در حالی که سورهٔ أحزاب از ۷۳ آیه تجاوز نمی‌کند. و اگر قرآن را با حزب بشماریم سورهٔ بقره بیشتر از پنج حزب است در حالی که سورهٔ احزاب بیشتر از یک حزب نمی‌باشد.

و گفتار اُبَیّ بن کَعْب: کُنْتُ أقْرأُها مَعَ رَسُولِ

نشده است که آنها قرآن منزل می‌باشند بلکه قسمی از نوع دعا هستند به سبب آنکه اگر قرآن بود مانند نقل قرآنی نقل می‌شد و علم به صحتش پیدا می‌شد. و ممکن است کلامی کلام قرآنی منزل باشد سپس نسخ شده باشد و قرائتش به عنوان دعا مباح بوده باشد و به کلامی که قرآن نیست مخلوط گردیده باشد- و این گفتار از او به صحّت نپیوسته است- و آنچه از او روایت شده است این است که وی آن را در مصحفش ثبت نموده است و تحقیقاً او در مصحفش ثبت کرده است دعاء و تأویلی را که از قرآن نمی‌باشند.» أقول: در بحث نفیس حضرت استاد علّامه قدّس سرُّه قریباً گذشت که: احتمال نسخ تلاوت قرآن و باقی بودن اصل آن غیر معقول است.

[1] «مسند» امام أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۳۲. [تعلیقه]

اللَه صلّی اللَهُ علیه [و ءاله] و سلّم مِثل البقرةِ أوْ أکثَرَ

در حالی که او از مشهورترین قرّاء است که قرآن را در عهد رسول أکرم صلی اللَه علیه و آله حفظ می‌کردند، و همان کسی است که عُمَر او را برای صلوة تراویح مقرّر داشت تا با مردم نماز گزارد،[1] بنابراین گفتارش شکّ و حیرت انگیز است کما لا یخفی.

و إمام أحمد بن حَنْبل در مسندش از اُبیّ بن کَعْب أیضاً تخریج کرده است که گفت: رسول أکرم صلی اللَه علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی به من امر نموده است تا بر تو

[1] «صحیح» بخاری، ج ۲، ص ۲۵۲. [تعلیقه]

قرآن را بخوانم پس خواند: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ و در آن خواند:

وَ لَوْ أنَّ ابْنَ آدَمَ سَألَ وَادِياً مِنْ مَالٍ فَأُعْطِيه لَسَألَ ثانياً، فلو سأل ثانياً فَاعْطِيهِ لَسَألَ ثَالِثاً، وَ لَا يَمْلأ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إلَّا التُّرَابُ، وَ يتُوبُ اللَهُ عَلَى مَنْ تَابَ، وَ إنَّ ذَلِکَ الدِّينَ الْقَيِّمَ عِنْدَ اللَهِ الْحَنَفِيَّةُ غَيرُ الْمُشْرِكَةِ وَ لَا الْيَهودِيَّةُ وَ لَا النَّصْرَانِيَّةُ، وَ مَنْ يَفْعَلْ خَيراً فَلَنْ يُكفَرَهُ.[1]

«نبوده‌اند آن کسانی که کافر شده‌اند از أهل کتاب ... و در این سوره پیغمبر خواند: و اگر پسر آدم یک وادی و بیابان از مال بخواهد و من آن را به او بدهم تحقیقاً برای بار دوم سؤال می‌کند و می‌خواهد. پس اگر بار دوم بخواهد و من به او بدهم تحقیقاً برای بار سوم سؤال می‌کند و می‌خواهد. و شکم پسر آدم را پر نمی‌کند مگر خاک؛ و خداوند رجوع و توبهٔ کسی را که به وی رجوع و توبه کند قبول می‌نماید، و تحقیقاً آن دین قیم و استوار نزد

[1] «مسند» امام أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۳۱، و در آن: «الحنيفيّة» آمده و همین صحیح است.

خداوند دین حَنَفیّه (حنیفیّه – ص) است، نه مشرکه، و نه یهودیّه و نه نصرانیّه؛ و کسی که کار خیری انجام دهد دربارهٔ عملش ناسپاسی نمی‌شود (جزایش را می‌گیرد).»

و حافِظ ابن عَسَاکِر در ترجمهٔ اُبیّ بن کَعْب تخریج نموده است که: أبودرداء با چندین نفر از أهل دمشق به مدینه رهسپار شد و در مدینه بر عمر بن خطّاب این آیه را قرائت نمود:

إنْ (إذْ ـ ص) جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ وَ لَوْ حَمِيتُمْ كمَا حَمُوا لَفَسَدَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ.[1]

«بدرستی که [آنگاه که] قرار دادند آن کسانی که کافر شده‌اند در دلهایشان تعصّب را تعصّب جاهلیّت را؛ و اگر شما تعصّب به خرج میدادید همان طور که ایشان تعصّب

---

[1] آیهٔ ٢٦، از سورهٔ ٤٨: فتح با این عبارت می‌باشد: إذْ جَعَلَ الَّذِينَ كفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ– الآية.

نمودند، تحقیقاً مسجد الحرام فاسد می‌شد.»

عمر بن خطّاب گفت: کدام کس به شما این طور قرائت داده است؟!

گفتند: اُبیّ بن کَعْب. عمر او را فراخواند؛ آنگاه به أبو درداء و همراهان گفت: بخوانید! ایشان خواندند: وَ لَوْ حَمِيتُمْ كَمَا حَمُوا لَفَسَدَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ.

ابیّ بن کعب به عمر بن خطّاب گفت: آری؛ من ایشان را بدین گونه قرائت داده‌ام.

عمر به زید بن ثابت گفت: قرائت کن ای زید! زید مانند قرائت عامّه خواند.

در این حال عمر گفت: اللَهُمَّ لَا أعْرِفُ إلَّا هَذَا.

«بار خداوندا تو می‌دانی که من غیر از این را نمی‌شناسم.»

اُبیّ بن کَعْب گفت: وَ اللَهِ يا عُمَرُ! إنَّکَ لَتَعْلَمُ أنِّی كُنْتُ أحْضُرُ وَ يغِيبُونَ، وَ أدْنُو وَ يُحْجَبُونَ، وَ وَ اللَهِ لَئنْ أحْبَبْتَ لَأَلْزَمَنَّ بَيتِی فَلا اُحَدِّثُ أحَداً وَ لَا اُقْرِئُ أحَداً حَتَّی أمُوتَ. فَقَالَ عُمَرُ: اللَهُمَّ غَفْراً! إنَّکَ لَتَعْلَمُ أنَّ اللَهَ قَدْ جَعَلَ عِنْدَکَ عِلْماً، فَعَلِّمِ النَّاسَ مَا عَلِمْتَ!

«سوگند به خدا! تو می‌دانی که من در حضور

پیغمبر بودم و ایشان غائب، و من نزدیک بودم و ایشان محجوب! و سوگند به خدا اگر دوست داری من در خانهٔ خود خانه نشین باشم و با أحدی حدیث و گفتگو نداشته باشم و أحدی را تعلیم قرآن نکنم تا بمیرم، همان گونه خواهم بود. عمر گفت: بار خداوندا از تو غفران می‌طلبم! إی اُبَیّ تو حقّاً می‌دانی که خداوند در نزد تو علمی را قرار داده است؛ آنچه را که خودت می‌دانی به مردم تعلیم کن!»

ابن عساکر گوید: و عمر عبور کرد بر جوانی نورس که از مصحف میخواند:

النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ هُوَ أَبٌ لَهُمْ.[1]

«پیغمبر نسبت به مؤمنین ولایتش بیشتر از آنهاست از ولایت خودشان به

[1] آیهٔ ٦ از سورهٔ ٣٣: احزاب می‌باشد که در آن لفظ و هُوَ أبٌ لهم نمی‌باشد.

خودشان، و زنان پیغمبر مادران آنها هستند، و خود او پدر می‌باشد برای آنان.»

عمر گفت: ای جوان! این جمله را پاك كن! جوان گفت: این مُصْحَف اُبیِّ بن كَعْب است. عمر به نزد او رفت و از وی پرسید. اُبیّ گفت: إنَّهُ كانَ يُلْهِينِي الْقُرْآنُ، وَ يُلْهِيكَ الصَّفْقُ بِالأسْوَاقِ.[1]

«تحقیقاً من سرگرم فرا گرفتن قرآن بودم و تو سرگرم معاملات در بازارها!»

و مثل این روایت را ابن أثیر در «جامع الاُصول» و أبو داود در «سُنَن» خود، و حاكم در «مستدرک» خود آورده‌اند. و ای برادر من! در این بار تو را به حال خود وا می‌گذارم تا أمثال این روایاتی را كه كتب اهل سنّت و جماعت را پر كرده است بر خود بگیری و رها نكنی، آنهائی كه آنها از آن غافل هستند آنگاه ایشان تشنیع بر شیعه می‌كنند در حالی كه یكدهم این مقدار در روایات آنان نمی‌باشد.

---

[1] «تاریخ دمشق»، حافظ ابن عساكر، ج ۲، ص ۲۲۸. [تعلیقه]

و لیکن شاید بعضی معاندین از أهل سنّت و جماعت از این گونه روایات تنفّر دارند و آنها را طبق عادت خود رَفْضْ می‌نمایند، و بر امام أحمد که مثل این خرافات را تخریج نموده است إنکار دارند و روی همین أساس هم أسانید آنها را تضعیف می‌کنند؛ و در اعتبارشان آن است که «مسند» إمام أحْمَد و «سُنَن» أبُو دَاوُد در نزد أهل سنّت از کتب صحاح نیستند.

چونکه من آنها را خوب می‌شناسم؛ آنها هر وقت حدیثی از این کتب که در آن حجّت کوبنده‌ای برای شیعه باشد اورده می‌شود، می‌بینی ایشان را که از آن فرار می‌نمایند و طعن می‌زنند در کتبی که خود، صحاح سِتّه نامیده بودند، و آن: بُخاری، مُسلِم، أبی داود، تِرمذی، نَسائی و ابن ماجه می‌باشد و بعضی از ایشان «سُنَن» دارِمی و «مُوَطَّأ» مالک و «مُسنَد» إمام أحمد را هم به این شش کتاب می‌افزایند.

و برای خصوص این معاندین اینک أمثال این روایات را از «صحیح» بخاری و

«صحیح» مسلم بخصوصهما تقدیم می‌دارم برای آنکه تا آخرین مرحله همگام با آنها بوده باشم، و تا منتهای شوط ایشان را همراهی نمایم؛ امید است هدایت یابند و حقیقت را بدون پیرایه بپذیرند:

إمام بُخاری در صحیحش در باب مناقب عمّار و حُذَیفه[1] رضی اللَه عنهما از علقمه آورده است که گفت: من وارد شهر شام شدم، و دو رکعت نماز بجای آوردم، و پس از نماز دعا نمودم که: بار پروردگارا! برای من همنشین صالحی را میسّر گردان! آنگاه نزد جماعتی آمدم و پهلویشان نشستم. در این هنگام پیرمردی آمد و در کنار من نشست. گفتم: این کیست؟! گفتند: أبو درداء.

به وی گفتم: من از خدا طلبیدم تا جلیس صالحی را برای من میسّر کند، و تو را برای من میسّر گردانید. او به من گفت: از کجا می‌باشی؟! گفتم: از أهل کوفه. گفت: آیا در نزد شما نیست ابن اُمَّ عَبْد صاحب نَعْلَین و وَسَاد و مَطْهَرَة (کفش راحتی و متّکا و آفتابهٔ وضو)؟ و در میان شماست آن که خداوند او

---

[1] «صحیح» بخاری، ج ٤، ص ٢١٥. [تعلیقه]

را بر زبان پیغمبرش صلی اللَه علیه و آله و سلّم از شیطان در حفظ خود پناه داده است. و آیا در میان شما نیست صاحب سِرِّ پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم آن سرّی که أحدی غیر از او آن را نمیداند. و پس از آن گفت: عبد اللَه ﴿وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشی﴾ را چگونه قرائت می‌نماید؟ پس من خواندم:

وَ اللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی، وَ النَّهارِ إِذَا تَجَلَّی، وَ الذَّکَرِ وَ الأُنْثَی.

«سوگند به شب زمانی که سیاهیش فضا را فرا می‌گیرد، و سوگند به روز زمانی که خود را نشان می‌دهد، و سوگند به نر و ماده.»

گفت: سوگند به خدا که پیامبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم مرا به خواندن این آیه خوانا کرد در حالی که دهانش به طرف دهان من بود.

و در روایت دیگر پس از این گفت: پیوسته این جماعت با من طوری برخورد نمودند که نزدیک بود مرا از آنچه خودم از رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلّم شنیده بودم تنازل

دهند.[1]

و در روایتی است که پس از خواندن آیه، أبو درداء گفت: دهان رسول اللَه به دهان من این طور خواند، أمَّا این جماعت پیوسته طوری با من برخورد کردند که نزدیک بود مرا از آن قرائت برگردانند[2].

و این روایات همگی دلالت دارند بر آنکه قرآنی که در دست ماست در آن کلمهٔ «وَ مَا خَلَقَ» زیاد شده است.

و بخاری در «صحیح» خود با سندش از ابن عبّاس تخریج کرده است که: عمر بن خطّاب گفت: خداوند محمّد صلی اللَه علیه و آله و سلّم را به حقّ برانگیخت، و بر او کتاب را نازل نمود؛ و از جمله آنچه نازل شده بود آیهٔ رَجْم بود. ما آن آیه را خواندیم و فهمیدیم و حفظ نمودیم، فلذا رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم رَجْم کرد و ما هم بعد از او رَجْم کردیم. بنابراین من نگرانم از اینکه اگر زمانی بگذرد،

---

[1] «صحیح» بخاری، ج ٤، ص ٢١٦. [تعلیقه]

[2] «صحیح» بخاری، ج ٤، ص ٢١٨، (باب مناقب عبد اللَه بن مسعود). [تعلیقه]

گوینده‌ای بگوید: وَ اللَهِ ما آیهٔ رَجْم را در کتاب اللَه نیافتیم؛ پس گمراه شوند به تَرْك فَرِیضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَهُ. و رجم در کتاب خدا حقّ است بر کسی که زنای مُحْصِنَه کند خواه مرد باشد و خواه زن در صورتی که بَیّنه قائم شود، و یا آبستنی و [یا] اعتراف وجود داشته باشد.

از این گذشته ما در زمان رسول خدا این طور بود که در کتاب خدا می‌خواندیم:

أنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَاءِكُمْ فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ ـ أوْ ـ إنَّ كُفْراً بِكُمْ أنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ.[1]

«نباید از پدرانتان إعراض کنید چرا که تحقیقاً کفر است برای شما إعراض کردن از پدرانتان ـ یا ـ حقیقةً کفر است برای شما اینکه از پدرانتان إعراض کنید.»

و مسلم در صحیحش در باب لَوْ أنَّ لِابْن آدمَ وادِیَینِ لَابْتَغَی ثالِثاً[2] تخریج کرده

است که: أبو موسی أشعری به دنبال قرّاء أهل بصره فرستاد و آنها را طلب کرد و سیصد تن مرد که

---

[1] «صحیح» بخاری، ج ۸، ص ۲٦ (رجم الحبلی من الزّنا إذا أحْصَنَت). [تعلیقه]

[2] «صحیح» مسلم، ج ۳، ص ۱۰۰.

قاری قرآن بودند بر او وارد شدند و گفت: شما برگزیدگان و بهتران أهل بصره و قاریان آنان می‌باشید، پس قرآن را تلاوت نمائید، و زمانی طولانی بر شما نخواهد گذشت که دلهایتان را قساوت فرا می‌گیرد همان طور که دلهای کسانی را که پیش از شما بودند قساوت فرا گرفت. و ما چنین بودیم که قرائت می‌نمودیم سوره‌ای را که در درازا و شدّتش آن را به سورهٔ برائت تشبیه می‌کردیم. من آن را فراموش کرده‌ام مگر آنکه به همین مقدار از آن را حفظ دارم:

لَوْ کانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِیَانِ مِنْ مَالٍ لَابْتَغَی وَادیاً ثَالِثاً، وَ لَا یَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إلَّا التُّرَابُ.

«اگر برای پسر آدم دو وادی از مال می‌بود هر آینه او سوّم را جستجو می‌نمود؛ و شکم پسر آدم را چیزی پر نمی‌کند جز خاک.»

و ما در آن زمان این‌طور بودیم که سوره‌ای را قرائت می‌نمودیم که آن را به یکی از مُسَبّحات[1] تشبیه

---

[1] مسبّحات عبارتند از پنج سورهٔ قرآن که ابتدائشان با تسبیح شروع می‌شود: حَدید، حَشْر، جمعه، صفّ، تغابن.

می‌کردیم و من آن را فراموش کرده‌ام الّا اینکه فقط از آن این فقره را حفظ دارم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لا تَفْعَلُونَ فَتُكتَبُ شَهَادَةٌ فِی أعْنَاقِكُمْ فَتُسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ![1]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا می‌گوئید چیزی را که به جای نمی‌آورید. به علّت آنکه گواهی بر آن بر گردنهایتان نوشته و ضبط می‌شود، و در روز

---

[1] شیخ محمود أبوریّه در کتاب «أضواء علی السّنّة المحمّدیة» طبع سوّم، ص ۲۵۶ و ص ۲۵۷ در ضمن بحث از مفتریات در روایت، بعد از شرح مفصّلی گوید: بلائی که روایات بر سر ما آورده است به اینجا توقّف نمی‌یابد بلکه پیوسته تمادی پیدا نموده است در جاهائی که خطیرتر از اینها می‌باشد تا اینکه گمان کرده است که در قرآن نقصی و لحنی موجود است و غیر اینها از آنچه که در کتب سنّت وارد شده است. و ما اگر بخواهیم جمیع آنها را ذکر کنیم گفتار به درازا انجامد، و لیکن ما به دو مثال از آنچه که در نقص قرآن آورده‌اند اکتفا می‌نمائیم، و آنها را از کتب معمولی و عادی أهل سنّت نمی‌آوریم بلکه از آنجائی که صحیحین آنها را ثبت و ضبط نموده و شیخین بخاری و مسلم آنها را روایت کرده‌اند ذکر می‌کنیم: بخاری و غیره از عمر بن خطّاب روایت کرده‌اند که بر فراز منبر گفت: انّ اللَه بعث محمّداً (در اینجا ابوریّه تمام آن روایت را بیان می‌کند و پس از آن می‌گوید:) مسلم از أبو الاسود از پدرش تخریج کرده است که: أبو موسی اشعری به سوی قرّاء بصره فرستاد (در اینجا أبو ریّه تمام روایت مسلم را تا آخر ذکر می‌نماید و سپس می‌گوید:) ما تا همین مقدار از روایاتی که بیان کرده‌ایم بدان اکتفا می‌کنیم و آن مقدار کفایت می‌کند که بدانیم: روایات چه بلائی حتّی به کتاب أوّل مسلمین که قرآن کریم است آورده است. و نمی‌دانیم: چگونه این روایاتی که پرده بر می‌دارد از آنکه در قرآن نقیصه می‌باشد، و مثل این مطاعن را متحمّل می‌شود با گفتار خداوند سبحانه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ، سازگار است؟! اللَهمّ إنّ هذا أمرٌ عجیب یجب أن یتدبّره أُولوا الالباب «بار پروردگار من! حقیقةً این امر شگفت انگیزی است که واجب است دانشمندان خردمند در آن تدبّر کنند.»

قیامت از آن مورد سؤال و مؤاخذه قرار می‌گیرید؟!»

و این دو سورهٔ پنداری که أبو موسی أشعری آنها را فراموش کرده بود و یکی از آنها شبیه به سورهٔ برائت یعنی ۱۲۹ آیه، و دیگری شبیه به یکی از مسبّحات یعنی بیست آیه است، وجود خارجی ندارد مگر در خیال و خاطرهٔ أبو موسی. پس بخوان و بشنو و تعجّب نما و بخند یا گریه کن، چرا که اختیار این امور را به تو واگذار می‌کنم ای مرد بحث کنندهٔ با انصاف!

پس جائی که می‌بینیم: کتب اهل سنّت و جماعت و مسانیدشان و صحاحشان مشحون است از أمثال این روایات و اخباری که گاه مدّعی هستند قرآن ناقص است، و گاه مدّعی هستند که در آن زیادتی است؛ پس به چه علّت این تشنیع را بر شیعه قرار دهیم، آنان که همگی بر بطلان این ادّعاء اجماع و اتّفاق دارند؟!

و جائی که شیعی صاحب کتاب «فَصْل الخِطاب فی اثبات تحریف کتاب ربّ الارباب» ـ که وفات او در سنهٔ ۱۳۲۰ هجری است ـ کتابش را

تقریباً یکصد سال قبل از این بنویسد، تحقیقاً آن سنّی در مصر صاحب کتاب «فرقان» نزدیک چهار قرن زودتر از او ـ همچنان که شیخ محمّد مَدَنی، رئیس دانشکدهٔ شریعت در الازهر، بدان

اشاره کرده است ـ کتابش را نوشته است.[1]

و شاید شیعی کتاب سنّی را که در آن جمع کرده بود هر آنچه را که در صحاح اهل سنّت و جماعت است آن کتابی را که نامش را «فرقان» نهاده است قرائت کرده باشد؛ آن کتابی که طبق تقاضای جامع أزهر همان طور که گذشت حکومت مصر آن را مصادره نموده است ـ و با وجودی که ما می‌دانیم که: هر چیز ممنوعی مورد رغبت واقع می‌گردد؛ پس چون کتاب در مصر ممنوع بود و لیکن در غیر مصر ممنوع نبود از میان بلاد اسلامیه ـ بنابر این احتمال می‌رود: کتاب «فصل الخطاب» شیعی فرزند زائیده‌شدهٔ کتاب «فرقان» سنّی باشد که چهار قرن از آن متأخّر بوده است.

و امر مهم و نتیجهٔ محصّلهٔ از تمام این أبحاث این است که: علماء سنّت و علماء شیعه از محقّقین آنها أمثال این روایات را إبطال نموده‌اند و آنها را روایات شاذّه شمرده‌اند و با أدلّهٔ قانع کننده اثبات نموده‌اند به اینکه: قرآنی که در دست ماست بعینه

---

[1] «رسالة الاسلام» شمارهٔ ٤، از سال یازدهم، ص ٣٨٢ و ص ٣٨٣. [تعلیقه]

همان قرآنی است که بر پیغمبر ما محمد صلی اللَه علیه و آله نازل شده است؛ و در آن نه زیادتی است، و نه نقصان، و نه تبدیل و نه تغییر.

پس چگونه اهل سنّت و جماعت بر شیعه تشنیع می‌کند از جهت روایات ساقطهٔ نزد شیعه، و خود را تبرئه می‌نمایند، در حالی که صحاحشان صحّت آن روایات را اثبات می‌کند؟!

ای مسلمانان! این نه انصاف است و نه عدالت، و سید ما عیسی علیه السّلام درست و راست فرمود؛ إِنَّهُمْ يَرَوْنَ تِبْنَةً فِی أَعْيُنِ الشِّيعَةِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ خَشَبَةً فِی أَعْيُنِهِمْ.

«ایشان یک پر کاه را در چشم شیعه می‌بینند، و لیکن یک تکّه چوب را در چشم خودشان نمی‌نگرند.»

و من چون این روایات را با تلخی جانکاه و تأسّف عمیق متذکّر می‌شوم، خود را

بی نیاز نمی‌بینم از سکوت از آنها و رها نمودنشان در سبد کاغذهای باطله؛ اگر نبود حملهٔ فراگیر و همه‌جانبهٔ برخی از نویسندگان و مؤلّفان، از آنان که ادّعای تمسّک به سنّت نبویّه را دارند، و پشت سرشان ادارات معروف و دوائر مشهوری است که آنان را تغذیهٔ مالی می‌کنند و به إقدام بر طعن و تکفیر شیعه خصوصاً پس از پیروزی انقلاب و ثورهٔ اسلامیّه در ایران تشویق نموده و وا می‌دارند.

بنابراین من به این کسان می‌گویم: اتَّقُوا اللَهَ فِی إخَوانِکُمْ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَیْکُمْ إذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إخْواناً.[1]

«در عصمت و حراست خدائی در آئید دربارهٔ برادرانتان، و همگی به ریسمان خدا متمسّک گردید، و جدا جدا نشوید، و به یاد آورید نعمت خدا را که بر شما ارزانی داشت در زمانی که شما دشمنان هم بودید، پس خداوند در میان دلهای شما الفت افکند

---

[1] «لأکون مع الصّادقین» تألیف دکتر سیّد محمّد تیجانی سماوی، ص ۱٦۸ تا ص ۱۷٦؛ و این جملهٔ أخیره از وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَهِ جَمِیعاً- تا آخر، جزئی از آیهٔ ۱۰۳، از سورهٔ ۳: آل عمران می‌باشد.

و شما در سایهٔ نعمت خداوندی برادران هم شدید».

بحث مفصّل و عالمانهٔ علّامهٔ بلاغی در عدم تحریف قرآن

فقیه علیم و عالم عَیلم علّام در عصر أخیر ما، افتخار شیعه و جامعهٔ انسانیّت، آیة اللَه معظّم شیخ جواد بلاغی نجفی، بحثی بسیار نفیس و جامع و گسترده در أطراف و جوانب تحریف قرآن فرموده است و چون فعلًا بحث ما پیرامون این موضوع می‌باشد، دریغ است که صفحات این نوشته را به تحریر و ایراد آن مطالب زرافشان که پس از سالها هنوز چون اشعّهٔ خورشید تابان بر صفحات افق و آسمان نیلگون علم و معرفت می‌تابد، آراسته ننمائیم، و از باب وَ خِتامُهُ مِسْکٌ به مشام جان از رائحهٔ طیّبهٔ این شراب بهشتی با این طعم خاص و ذوق مخصوص چیزی واصل و عائد نگردد. او در مقدّمهٔ تفسیر ارزشمند و گرانمایهٔ خود به نام «آلاءُ الرّحمن فی تفسیر القرآن» در فصل دوّم، پس از بیان أمر أوّل تحت عنوان اضطراب روایات در جمع قرآن،

تحت عنوان «بعضی از چیزهائی که به کرامت و مجد و علو قرآن کریم چسبیده شده است» گوید:

دوم: در جزء پنجم از «مسند» أحمد از ابی بن کعب روایت است که او گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: **إنَّ اللّهَ أمَرَنِي أنْ أقْرَأَ عَلَيْكَ الْقُرآنَ!**

قالَ: فَقَرَأَ: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ﴾ **فَقَرَأَ فِيها «لَوْ أنَّ ابْنَ آدَمَ سَأَلَ وَادِياً مِنْ مَالٍ فَأُعْطِيهِ لَسَأَلَ ثَانِياً، فَلَوْ سَأَلَ ثَانِياً فَأُعْطِيهِ لَسَأَلَ ثَالِثاً، و لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إلَّا التُّرَابُ وَ يَتُوبُ اللّهُ عَلَى مَنْ تَابَ، و إنَّ ذَلِكَ الدِّينَ الْقَيِّمَ عِنْد اللّهِ الْحَنِيفِيَّةُ غَيْرُ الْمُشْرِكَةِ وَ لَا الْيَهُودِيَّةُ وَ لَا النَّصْرَانِيَّةُ، وَ مَنْ يَعْمَلْ خَيْراً فَلَنْ يُكْفَرَهُ.»**

و در روایت حاکم در «مستدرك» و روایت غیر حاکم أیضا آمده است: «**إنَّ ذاتَ الدِّينِ عِنْدَ اللّهِ الحَنِيفِيَّةُ لا المُشْرِكَةُ**». و در روایتی است: «**غَيْرُ المُشْرِكَةِ**» تا آخر آن.

و از «جامع الأُصول» ابن أثیر جزری روایت است که: «**إنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّهِ الحَنِيفِيَّةُ المُسْلِمَةُ لا**

اليَهُودِيَّةُ و لا النَّصرانِيَّةُ و لا المَجُوسِيَّةُ».

و در «مسند» همچنين ذكر كرده است پس از اين روايت از اُبىّ كه گفت: رسول خدا صلى اللَه عليه و آله و سلم به من گفت: **إنَّ اللَهَ أمَرَنِي أنْ أقْرَأَ عَلَيْكَ؛ فَقَرأَ عَلَيَّ:** ﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ* رَسُولٞ مِّنَ ٱللَّهِ يَتۡلُواْ صُحُفٗا مُّطَهَّرَةٗ* فِيهَا كُتُبٞ قَيِّمَةٞ* وَمَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ﴾**، إن الدين عند اللَه الحنيفية لا المشركة و لا اليهودية و لا النصرانية، و من يفعل خيرا فلن يكفره.»**

شعبه مى گويد: پس از اين، آيات بعد را قرائت نمود و سپس قرائت كرد: **«لَو أنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَيْنِ مِنْ مَالٍ لَسَأَلَ وَادِياً ثَالِثاً، و لا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إلَّا التُّرَابُ.»** سپس آن راى به آنچه كه از آن باقى مانده بود ختم كرد ـ انتهى.

و اين روايات را أبو داود طَيالسى و سعيد بن منصور در سننش، و حاكم در مستدركش به طورى كه در «كنز العمّال» نقل شده است، نيز روايت نموده اند.

و در «مسند» نیز از أبو واقِد لَیْثی روایت کرده است که گفت: عادت ما این طور بود که هنگامی که بر رسول اکرم صلی اللَه علیه و آله و سلم قرآن نازل میگردید ما به حضورش می آمدیم و برای ما بیان می نمود. و روزی به ما فرمود: خداوند عزوجل گفته است:

إنَّا أنزَلْنا المَالَ لِإقامِ الصَّلَوةِ و إیتاءِ الزَّکَوةِ، و لَو کانَ لِا بْنِ آدَمَ وادٍ لَأَحَبَّ أنْ یَکُونَ لَهُ ثانٍ، و لَو کانَ لَهُ وادیانِ لَأَحَبَّ أنْ یَکُونَ لَهُما ثالِثاً (ثالثٌ ـ ص)، و لا یَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إلَّا التُّرابُ، ثُمَّ یَتُوبُ اللَهُ عَلَی مَنْ تابَ ـ انتهی.

فرض کن معرفت و راستی و درستی، از مُحَدِّثین (و نمی گوییم قصه پردازان) مطالبه ای نمی کنند و از ایشان نمی پرسند از این اضطراب فاحش در آنچه که گمان دارند از قرآن می باشد، و أیضا از آنها نمی پرسند از تمیز میان بلاغت قرآن و عُلُوِّ شأن آن در بلاغت و میان انحطاط این فقرات؛ اما آیا برای معرفت این حق نیست که از ایشان بپرسد از غَلَطی که واقع گردیده

است در گفتارشان «لَا المُشْرِكَةُ»: آیا ممکن است وصف دین را به مُشرکه آورد؟! و در گفتارشان «الحَنیفیَّةُ المُسْلِمَة»: آیا می شود و صف دین و یا حنیفیّت را به مُسلِمَة آورد؟! و در گفتارشان: «إنَّ ذَاتَ الدِّینِ»؟! و در گفتارشان: «إنَّا أنْزَلْنَا الْمَالَ لإقَامِ الصَّلَوةِ»: معنی إنزال مال چیست؟! و معنی بودن آن برای إقامهٔ صلوة کدام است؟!

این را داشته باش و گوش فرادار به آنچه در جزء ششم از «مُسْنَد» أحمد مُسْنداً از مسروق روایت کرده است که گفت: من به عائشه گفتم: آیا رسول خدا و قتی که داخل اطاق می شد چیزی می گفت؟

عائشه گفت: چون رسول خدا داخل اطاق می شد تمثل می جست: **لَو کانَ لِابْنِ آدَمَ وادیانِ مِن مالٍ لَابْتَغَی وادیاً ثالثاً، و لا یَمْلَأُ فَمَهُ إلَّا التُّرابُ، و ما جَعَلْنَا المالَ إلَّا لِإقامِ الصَّلَوةِ و إیتاءِ الزَّکَوةِ، و یَتُوبُ اللَهُ عَلَی مَنْ تابَ.**

و در جزء ششم در اسنادش از جابر آورده است که گفت: رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم گفت: **لَو أنَّ لِابْنِ آدَمَ وادیاً مِن مالٍ لَتَمَنَّی وَادِیَیْنِ، و لَو أنَّ لَهُ**

وادِيَينِ لَتَمَنَّى ثالثاً، و لا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إلَّا التُّرابُ.

و با اسناد خود نیز آورده است که: از جابر سؤال شد: هَلْ قَالَ رَسولُ اللَهِ: لَو کانَ لِابْنِ آدَمَ وادٍ مِن نَخلٍ تَمَنَّی مِثلَهُ حَتَّی یَتَمَنَّی أودِیَةً، و لا یَمْلَأُ جَوفَ ابْنِ آدَمَ إلَّا التُّرابُ؟ انتهی.

آیا تو چنین در می یابی که غریب و بعید، یا عادةً ممتنع به نظر می رسد که برای ابن آدم یک و ادی از مال و یا یک و ادی از نخل بوده باشد؟! آیا در بنی آدم أفرادی در هر زمان یافت نمی شوند که مالک یک و ادی یا چند و ادی از آن گردند؟!

بنابراین چگونه در گفتار راست و مستقیم صحیح است که گفته شود: لَو کانَ لِابْنِ آدَمَ. لَو أنَّ لِابْنِ آدَمَ؟ آیا کلمهٔ لَوْ برای إفادهٔ امتناع نمی باشد؟! ای شگفتا از راویان این روآیات! گویا أصلا عرب نبوده اند، و یا آنکه قدمی در لغت عربیّت ننهاده اند!

آری این اعتراض برداشته می گردد به آنچه از ابن عبّاس در «مسند» احمد روایت نموده است که: لَو کانَ لِابْنِ آدَمَ وادیانِ مِن ذَهَبٍ و همچنین آنچه از روایت ترمذی از أنس خواهد آمد.

و أیضا تمنای و ادی و دو و ادی و سه و ادی

گناه نیست تا نیاز به توبه داشته باشد. در این صورت وجه مناسبت تعقیب آن به جملهٔ «و یَتوبُ اللَهُ عَلَی مَنْ تابَ» چه ممکن است بوده باشد؟!

و اگر می خواهی آنچه رای که در این روایت از تدافع و اضطراب موجود در متن آن وجود دارد بهتر ادراك کنی، پس گوش فرادار به آنچه حاکم در «مستدرك» روایت نموده است که: ابوموسی اشعری گوید: کُنَّا نَقْرَأُ سُورَةً نُشَبِّهُهَا بِالطُّولِ و الشِّدَّةِ بِبَرَاءَةٍ فَأُنْسِیتُها غَیرَ أنِّ حَفِظْتُ مِنها: لَو کانَ لِابْنِ آدَمَ وادیانِ مِن مالٍ لَابْتَغَی ثالثاً، و لا یَمْلأُ جَوفَ ابْنِ آدَمَ إلَّا التُّرابُ.

در تفسیر «الدر المنثور» ذکر کرده است که این روایت رای جماعتی از ابوموسی تخریج نموده اند. و بدین مطلب بیفزا از جهت تدافع و تناقض مضمون، آنچه رای که در «إتقان» از ابوموسی اسناد داده است أیضا که گفت: نَزَلَتْ سُورَةٌ نَحْوَ بَرَآءَةٍ ثُمَّ رُفِعَتْ و حُفِظَ مِنها أنَّ اللَهَ سَیؤَیِّدُ هذا الدِّینَ بِأقوامٍ لا خَلاقَ لَهُم، و لَو أنَّ لِابْنِ آدَمَ وادِیَینِ لَتَمَنَّی ـ تا آخر.

و ترمذی مسندا روایت کرده است از أنس بن مالك که قال: قال رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم: **لَو کانَ لِابْنِ آدَمَ وادٍ مِن ذَهَبٍ لَأَحَبَّ أنْ یَکونَ لَهُ ثانٍ، و لا یَمْلَأُ فاهُ إلَّا التُّرابُ، و یَتوبُ اللَهُ عَلَی مَن تَابَ.**

و متوجه باش که اینك می‌نگری روآیات عائشة و جابر و أنس □ ث‌یدحت‌سا ه‌داد رارقه‌ک ی‌ار س‌لّبعن‌با و ی‌دا و، ی و ل‌ثتم و للَه‌ا ل‌وسر ل‌وق‌ زا ی‌ار ی‌دا و ود و. م‌یرک‌ن‌آرق‌ زا ه‌کدننک‌ی‌ می‌نفذن‌اشقلیسابت‌ایآورن‌یا و دنشاب. ل‌وسر راتفگه‌بانهآ رد ی‌ار ی‌ ملاک‌لك‌لذع‌م و ل‌لا لی‌صللَه‌اَه علیه و آله و سلم داده است که بعضی از اعتراضات متقدّمه بر آن وارد است از آن اعتراضاتی که و اجب است کلام رسول نیز از آن منزه باشد. اینها با وجود صرف نظر از اضطراب در متن است که روایت رای به صورت عبارت رکیك شوخی آمیز و مسخره انگیز در آورده است.

أمر سوم: و از جملهٔ آنچه به کرامت و مجد و عُلُوِّ شأن قرآن مجید چسبانیده اند گفتارشان در روایت از زید بن ثابت می باشد که: ما در زمان پیامبر

این طور بودیم که آیهٔ رَجْم (سنگسار نمودن) را میخواندیم: الشَّیخُ و الشَّیخَةُ إذا زَنَیَا فَارْجُموهُما الْبَتَّةَ»؛ و در روایت از زرّ از اُبیّ، که سورهٔ أحزاب به قدر سورهٔ بقره بوده است و یا از آن طویل تر، و در آن و یا در أواخر آن آیهٔ رَجم بوده است بدین عبارت: الشَّیخُ و الشَّیخَةُ فَارْجُمُوهُما البَتَّةَ نَکالًا مِن اللَهِ و اللَهُ عزیزٌ حَکِیمٌ؛

و در روایت سَیَّاری از شیعه از أبو عبد اللَه با زیادتی قوله: بِما قَضَیَا مِنَ الشَّهْوَةِ؛

و در روایت «مُوَطَّأ» و «مستدرك»، و مُسدّد، و ابن سعد، از عمر همچنان که می آید: الشَّیْخُ و الشَّیْخَةُ فَارْجُمُوهُما الْبَتَّةَ؛

و در روایت أبو امامَةِ بن سَهْل که خالهٔ او گفته است: رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم آیهٔ رَجم را این گونه به ما قرائت میداده است: الشَّیْخُ و الشَّیْخَهُ فَارْجُمُوهُما الْبَتَّةَ بِما قَضَیَا مِنَ اللَذَّةِ». و مثل آن، روایت سعد بن عبد اللَه و سلیمان بن خالد از شیعه از أبو عبد اللَه علیه السلام می باشد.

و یا لَلْعَجَب چگونه این جماعت محدثین راضی

شدند تا مَجْد و کرامت قرآن، این حکم شدید رای بر پیرمرد و پیر زن بیفکند؟! بدون آنکه لا أقل سبب آن رای که زنا

باشد ذکر نما ید؛ تا چه رسد از شرط محصن بودن (همسر دار بودن) در زنا؟! چرا که قضاء شهوت أعمّ است از جماع؛ و جماع أعمّ است از زنا؛ و بسیاری از اقسام زنا مقرون می باشد با عدم إحصان. ما دست از این ایراد برداشتیم و به طور تسامح پنداشتیم که قضای شهوت کنایه می باشد از زنا، بلکه تو بر آن بودنش با إحصان را نیز افزوده کن؛ و لیکن می گوئیم: وجه دخول فاء در قوله: «فَارْجُموهُما» چیست؟! زیرا که در آنجا چیزی که مُجوِّز دخول فاء باشد از شرط و مانند آن وجود ندارد، نه ظاهرا و نه بر وجهی که تقدیر آن صورت صحیحی داشته باشد.

و در قول خدای تعالی در سورهٔ نور: ﴿الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا﴾ که لفظ فاء بر خبر داخل شده است به علّت آنست که کلمه اجْلِدُوا به منزلهٔ جزاء برای صفت زنا در مبتدا می‌باشد، و زنا به منزلهٔ شرط است. امّا رَجْم جزای شیخوخت نیست، و شیخوخت سبب آن نمی‌باشد. آری وجه دخول فاء، فقط دلالت بر کذب روایت است.

و شاید در روایت سلیمان بن خالد، افتادگی

و سِقْطی باشد به اینکه صورت سؤال وی این طور باشد: هَلْ یَقُولُونَ فِی الْقُرْآنِ رَجْمٌ؟!

و چگونه به مَجد و علوّ و کرامت قرآن پسندیده می‌آید که این حکم شدید را اختصاص به پیرمرد و پیرزن دهد، با وجود إجماع اُمّت بر عموم آن برای هر شخص زناکار مُحْصِن بالغ الرُّشْد مرد باشد و یا زن؟! و اینکه حکم به رجم را به صورت مطلق بیان کند با وجود إجماع اُمّت بر شرط إحصان در آن؟! و از همهٔ اینها بالاتر اینکه تأکید کند اطلاق را و قرار دهد آن را مانند نصّ بر عموم، بواسطهٔ تعلیل به قضاء لذت و شهوت که در آن، شخص مُحْصِن و غیر مُحْصِن مشترک می‌باشند؟!

فعلی‌هذا چشمت را باز کن به آنچه شنیدی از تدافع و تهافت و خلل در روایت این داستان فکاهی! و بدان اضافه کن آنچه را که در «مُوَطَّأ» و «مستدرک» و مسدّد و ابن سعد روایت نموده‌اند به اینکه عمر پیش از مرگش به فاصلهٔ بیست روز در آنچه از آیهٔ رجم می‌پندارند گفت: لَوْ لَا أنْ یَقولَ النّاسُ زادَ عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ فی کتابِ اللَهِ

لَكَتَبْتُهَا: «الشَّيخُ و الشَّيخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ.»

و حاکم و ابن جریر تخریج نموده، و ابن جریر أیضاً صحیح شمرده است که عمر گفت: چون این آیه فرود آمد من به حضور رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلّم رسیدم و گفتم: اکْتُبها! و در نسخهٔ «کنز العمّال» است: أکْتِبْنِیها! و گویا رسول خدا از آن کراهت داشت. و عمر گفت: آیا نمی‌بینی که پیرمرد اگر زنا کند و محصن نباشد تازیانه می‌خورد، و جوان اگر زنا کند و مُحْصِن باشد سنگسار میگردد؟! پس محدّثین چنین روایت می‌کنند که: عمر می‌گوید: رسول خدا کراهت داشت که آیهٔ نازل شده از آسمان نوشته گردد؛ و عُمَر وجوه خَلَل آن را می‌شمرد. ای شگفتا از این حدیث سازان!

و در «إتقان» است که: نسائی تخریج نموده است که: مروان به زید بن ثابت گفت: أَلَا تَکْتُبُهَا فِی الْمُصْحَفِ؟!

«آیا این آیه را در مصحف نمی‌نویسی؟!»

قَالَ: أ لَا تَرَی أنَّ الشَّابَّینِ الثَّیِّبَینِ یُرْجَمانِ؟ وَ قَدْ ذَکَرْنَا ذَلِکَ لِعُمَرَ فَقَالَ: أنَا أکْفِیکُمْ! فَقَالَ: یا رَسُولَ

اللَهِ اکتُبْ لِی آیَةَ الرَّجْمِ! قَالَ: لا تَسْتَطِیعُ! انتهی.

«گفت: مگر نمی‌بینی دو جوان غیر باکره را که رجم میگردند؟ و ما این را به عمر تذکّر دادیم. گفت: من از عهده این مشکل برای شما بر می‌آیم! پس گفت: ای رسول خدا! برای من آیهٔ رجم را بنویس! گفت: تو نمی‌توانی!»

بنابراین زید بن ثابت بر این آیه اعتراض دارد. و چون محدّثین مشاهده کردند: تدافع میان گفتار عمر: اکتُبْهَا لِی! «تو آن را برای من بنویس!» و میان گفتار پیغمبر: لا تَسْتَطِیعُ: «تو نمی‌توانی!» را، گفتند: مراد عمر از این گفتارش که گفت: اکْتُبْ لِی این بوده است که: اِئْذَنْ لِی بِکِتَابَتِهَا! «به من اجازه بده تا بنویسم!»

گویا ایشان نمی‌دانند که عمر عرب بوده است و از کلامش: «اجازه به من بده تا آن را بنویسم» به لفظ «بنویس تو برای من» تعبیر نمی‌کند. و با وجود این نتوانستند وجه معقول و مقبولی را برای کلام رسول اللَه: لا تَسْتَطِیع «تو نمی‌توانی» ذکر نمایند.

و در روایتی در «کنز العُمَّال» از ابن ضریس از عمر وارد است که: من به رسول خدا گفتم: اکْتُبْهَا یَا رَسُولَ اللَهِ؟ قَالَ: لا أسْتَطِیعُ!

و ابن ضریس از زید بن أسلم تخریج نموده است که: عمر برای مردم خطبه خواند: فَقَالَ: لا تَشُکُّوا فِی الرَّجْمِ! فَإِنَّهُ حَقٌّ و لَقَدْ هَمَمْتُ أنْ أکْتُبَهُ فِی المُصْحَفِ، فَسَأَلْتُ اُبیَّ بْنِ کَعْبٍ، فَقَالَ: أ لَیْسَ أتَیتَنِی و أنَا أسْتَقْرِئُهَا رَسُولَ اللَهِ، فَدَفَعْتَ فِی صَدْرِی و قُلتَ: کَیفَ تَسْتَقْرِئُهُ آیَةَ الرَّجمِ و هُم یَتَسافَدُون تَسَافُدَ الحُمُرِ ـ انتهی.

«و گفت: در رَجْم شکّ مکنید! زیرا که آن حق می باشد، و هر آینه من تحقیقا قصد کردم که آن رای در مصحف بنویسم، چون از اُبَیّ بن کَعْب پرسیدم در جواب گفت: مگر تو نزد من نیامدی در حالی که من می خواستم اجازهٔ قرائت آن را از رسول اللَه بگیرم و تو در سینه ام کوفتی و گفتی: چگونه اجازهٔ قرائت و کتابت آیهٔ رجم را از رسول اللَه می‌گیری در حالی که ایشان به مانند به روی هم جهیدن خرها به روی هم می جهند؟!»

این روایت می رساند که: عمر راضی به نازل

شدن چیزی دربارهٔ رَجْم نبود. و ای کاش محدثین حاصل جواب اُبَیّ را به عمر و حاصل منع عُمَر اُبَیّ را از استقراء و خواستن اجازهٔ کتابت وقرائت این آیه تفسیر می نمودند!

و ترمذی از سعید بن مُسَیِّب از عمر تخریج کرده است که او گفت: رَجَمَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ [وءَالِه] و سَلَّمَ و رَجَمَ أبوبَکْرٍ و رَجَمْتُ، و لَولا أنِّی أکْرَهُ أنْ أزِیدَ فِی کِتابِ اللَهِ لَکَتَبْتُهُ فِی المُصْحَفِ!

«رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم رَجم کرد، و أبو بکر رَجم کرد، و من رَجم کردم؛ و اگر مرا ناخوشایند نبود که در کتاب الله چیزی رای بیفزایم، آن را در مصحف می نوشتم!»

بنابراین عمر می گوید: نوشتن رَجْم در مصحف، زیادتی در کتاب خدا بوده است که وی آن را ناپسند می‌دانسته است.

میان این چهار روایت یکی را با دیگری مقابله بینداز تا بدانی دست مُحدّثینی که وَلَع و حرص در کثرت روایت دارند چه جنایتی را مرتکب گردیده است؟! و چون

نظرت را بر جزء سوّم از «کنز العمّال» صفحهٔ ۹۰ و ۹۱ بیندازی بصیرت بیشتری در مشاهدهٔ اضطراب و خَلَل پیدا خواهی کرد!

این را بگیر و بدان: آنچه با مُفاد و مَضمون این روایات تصادم و برخورد و درگیری شدید دارد آن است که: از علی علیه السلام روایت است که: چون شَراحَهٔ هَمْدانِیَّه را در روز پنجشنبه جَلْد کرد (تازیانه زد)، و در روز جمعه رَجْم (سنگسار) نمود گفت:

أَجْلِدُهَا بِكِتابِ اللَهِ و أَرْجُمُها بِسُنَّةِ رَسُولِهِ.

«من او را به کتاب اللَه تازیانه زدم، و به سنّت رسولش سنگسار نمودم.»

و این روایت را أحمد، و بخاری، و نسائی، و عبد الرّزّاق در «جامع»، و طَحَاوی، و حاکم در «مستدرک» و غیر آنها روایت نموده اند. و شیعه آن را از علی علیه السلام مرسلًا روایت کرده است. بنابراین علی علیه السلام گواهی میدهد که: رجم از سُنَّت رسول اللَه می باشد نه از کتاب اللَه.

امر چهارم: از آنچه به کرامت و مَجْد و عُلُوّ قرآن مجید چسبانیده اند، روایتی است که در «إتقان»

و «الدّرّ المَنْثور» آمده است که: طَبَرانی و بَیْهقی و ابن ضریس تخریج نموده اند که: از قرآن دو سوره می باشد که راغب در «مُحاضِرات» آن دو را دو سورهٔ قنوت نامیده است؛ و آن دو را نسبت به تعلیم علی علیه السلام و قنوت عمر داده‌اند و گفته‌اند: در مُصْحف ابن عبّاس و زید بن ثابت و در قرائت اُبَیّ و أبی موسی بوده است.

اوّلین از آن دو این است: بِسمِ اللَه الرَّحمنِ الرَّحیم، اللَهُمَّ إنَّا نَسْتَعِینُكَ و نَسْتَغْفِرُكَ، و نُثْنِی عَلَیكَ الخَیْرَ و لا نَكْفُرُكَ، و نَخْلَعُ و نَتْرُكُ مَنْ یَفْجُرُكَ ـ انتهی.

ما بدین راوی نمی گوئیم: این کلام، مشابهت با سیاق و با بلاغت قرآن ندارد، و با او در شناخت این امور مسامحه می نمائیم، و لیکن به وی می‌گوئیم: چگونه عبارت یَفْجُرُکَ صحیح است؟! و چگونه کلمهٔ یَفْجُرُ متعدّی گردیده است؟!

همچنین خَلْع، مناسبت با أوثان و بُتْها دارد، در این صورت معنی چگونه می شود؟! و غلط با چه چیز مرتفع میگردد؟!

و دومین از آن دو این است: بِسمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ. اللَهُمَّ إیَّاکَ نَعْبُدُ، و لَکَ

نُصَلِّی و نَسْجُدُ، و إلَیکَ نَسْعَی و نَحْفِدُ، نَرْجُو رَحْمَتَکَ و نَخْشَی عَذَابَکَ الجدَّ، إنَّ عَذَابَکَ بِالکافِرِینَ مُلحَقٌ ـ انتهی.

در این روایت نیز با راوی مسامحه می نمائیم در آنچه با او در روایت اوّل مسامحه نمودیم؛ و لیکن معنی جدّ در اینجا چیست؟! آیا به معنی عظمت و یا غنا و بی نیازی (جَدّ) است؟! یا ضدّ هَزْل و شوخی (جِدّ) است؟! و یا نیاز به سَجْع و وزنِ کلام آن را آورده است؟! آری در روایت عُبَید: نَخْشَیَ نِقْمَتَکَ، و در روایت عبد اللَه: نَخْشَیَ عَذَابَکَ آمده است.

و دیگر آنکه نکته در تعبیر به قوله: مُلْحَقٌ کدام است؟! و وجه مناسبت و صحّت تعلیل برای خوف مؤمن از عذاب خدا به آنکه عذاب خدا به کافران مُلْحَق میگردد چه می باشد؟! بلکه این عبارت مناسب با تعلیل برای آن می باشد که: مؤمن از عذاب خدا نمی ترسد، چرا که عذاب خدا به کافران مُلْحَق می شود.

امر پنجم: و از آنچه به کرامت و مجد و عُلُوّ شأن قرآن مجید چسبانیده اند، چیزی است که در «فصل

الخطاب» از کتاب «دبستان المذاهب» نقل نموده است که و ی نسبت به شیعه داده است که ایشان میگویند: إحراق مصاحف سبب اتلاف سوره هائی از قرآن گردید که در فضل علی علیه السلام و أهل بیت او نازل شده بود.

از آنهاست این سوره و در اینجا کلامی را می آورد که در فواصِل، مشابه بیست و پنج آیه می باشد که از فقراتی از قرآن کریم بر اُسلوب آیات آن تلفیق شده است. اینک بشنو آنچه را که از غلط در آن آیات می باشد گذشته از رکیک بودن اُسلوب تلفیقی آن!

از جملۀ اغلاط آن این است: «وَ اصْطَفَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ جَعَلَ مِنَ الْمُؤمِنينَ اُولئِكَ فِى خَلْقِهِ.» «و برگزید از فرشتگان، وقرار داد از مؤمنان، ایشان هستند در خلق او.» چه چیز را خداوند از فرشتگان برگزید؟! و چه چیز را از مؤمنان قرار داد؟! و معنی ایشانند در خلق او چه می باشد؟!

و از جملۀ اغلاط آن این است: «مَثَلُ الَّذِينَ يُوفُون بِعَهْدِكَ إنِّ جَزَيْتُهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ.» «مثل کسانی

که به عهد تو وفا می‌نمایند، حقّاً من آنان را جنّات نعیم

(بهشتهای نعیم) پاداش میدهم.» ای کاش من می فهمیدم مَثَل ایشان چیست؟!

و از جملهٔ اغلاط آن این است: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسیَ و هارونَ بِمَا اسْتُخْلِفَ فَبَغَوْا هارونَ فَصَبْرٌ جَمِیلٌ».

«و هر آینه تحقیقا ما فرستادیم موسی و هارون رای با آنچه خلیفه و جانشین گردیده بود؛ پس آنان هارون را طلب کردند. پس صبر جمیل پسندیده می باشد.» معنی این سخنان غضب آلوده چیست؟! و معنی بِمَا اسْتُخْلِفَ کدام است؟![1] و معنی فَبَغَوْا هارونَ چه می باشد؟![2] و ضمیر در بَغَوْا به چه رجوع می کند؟! و امر به صبر جمیل برای چه کسی می باشد؟!

---

[1] حرف «باء» در بِمَا اسْتُخْلِفَ در ترکیب موجود، ظهور در معنای مصاحبت دارد (مثل آیهٔ ۳۳ از سورهٔ ۹: توبه: ... أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی ...، و آیهٔ ۳۸ از سورهٔ ۵۱: ذاریات: ... أَرْسَلْنَاهُ إِلَی فِرْعَوْنَ بِسُلْطانٍ ...) که در اینجا معنای مناسبی ندارد، و همچنین حذف ضمیر عائد مجرور از صله در این عبارت جائز نمی باشد و معنی را ناتمام نموده است. و اگر بجای آن گفته بود: لِمَا اسْتُخْلِفَ لَه (یا فیه) معنی اینچنین می شد: «برای آنچه بدان خلیفه و جانشین گردیده بود.»- (م)

[2] بَغَی در صورتی که بدون و اسطه متعدی به مفعول شود به معنای طَلَبَ می باشد (مثل آیهٔ ١٦٤ از سورهٔ ٦: أنعام: قُلْ أَ غَیرَ اللَهِ أَبغِی رَبًّا ...) که در اینجا مناسبتی ندارد، و در صورتی بمعنای ظَلَمَ- که احتمالا مورد نظر این تلفیق کننده بوده است- خواهد بود که با حرف جرّ عَلَی آورده شود (مثل آیهٔ ٧٦ از سورهٔ ٢٨: قصص: إِنَّ قارُونَ کانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی فَبَغَی عَلَیْهِمْ ...)؛ فَبَغَوْا عَلَی هارون یعنی «پس آنان بر هارون ستم روا داشتند.»- (م)

و از جملهٔ اغلاط آن این است: و لَقَدْ آتَیْنَا بِكَ الْحُكْمَ كَالَّذِی مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ و جَعَلْنَا لَكَ مِنْهُمْ وَصِیًّا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ.»

«و هر آینه ما تحقیقاً به تو حکم را دادیم مانند پیامبران مرسلی که پیش از تو بودند؛ و ما قرار دادیم برای تو از ایشان وصیّی را، به امید آنکه ایشان بازگردند.»

معنی آتَیْنَا بِكَ الْحُكْمَ چیست؟![1] و ضمیر در کلمهٔ مِنهُمْ و لَعَلَّهُمْ به چه رجوع

می‌کند؟! آیا مرجع ضمیر در قلب شاعر است؟! و وجه مناسبت در لَعَلَّهُمْ یرْجِعُونَ چیست؟!

و از جملهٔ أغلاط آن این است: وَ إنَّ عَلِیًّا قَانِتٌ فی اللَیْلِ سَاجِدٌ یَحْذَرُ الآخِرَةَ وَ یَرْجُو ثَوَابَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ هُمْ بِعَذَابِ یَعْلَمُونَ.»

«و حقّاً علی در شب، بر پا خیز برای دعا و نماز و استکانت است، سجده‌آور است، از عاقبت و

---

[1] فعل آتَی بدون واسطه متعدّی به دو مفعول می شود (مثل آیهٔ ۸۷ از سورهٔ ۱۵: حجر: ... آتَیْنَاکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی ...، و آیهٔ ۱۲ از سورهٔ ۱۹: مریم: ... آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا) و آوردن باء بر سر مفعول آن صحیح نبوده و معنی ندارد. (م)

آخرت حَذَر دارد و ثواب پروردگارش را امیدوار است. بگو: آیا یکسان می‌باشند کسانی که ستم می‌کنند در حالی که آنها به عذاب من علم دارند؟»

بگو: محلّ قوله: «آیا کسانی که ستم می‌کنند» چیست؟! و مناسبت آن با قوله: «در حالی که آنها به عذاب من علم دارند» چه می‌باشد؟! و گویا این مرد تلفیق کننده در ذهنش دو آیهٔ یازدهم و دوازدهم[1] از سورهٔ زُمَر خَلَجان نموده است که در پایان آن اینست: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ﴾ «بگو: آیا یکسان می‌باشند کسانی که میدانند و کسانی که نمی‌دانند؟!» آنگاه این مرد تلفیق‌گر با عدم معرفت خود خواسته است از آن دو تا، چیزی را به هم تلفیق نماید؛ و در آخر تلفیقش آورده است: آیا مساوی و یکسان هستند کسانی که ستم روا می‌دارند؟! و نفهمیده است که: در آن دو آیه استفهام انکاری آمده است چون در آن دو آیه دو کس ذکر شده‌اند: الَّذِی جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَاداً

[1] دو آیهٔ هشتم و نهم- صح.

لِيضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ «آن کس که برای خداوند شرکاء و اضدادی را قرار داده است تا از راه او گمراه کند.» و الْقَانِتُ آنَاءَ اللَيْلِ يَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ «آن کس که در لحظات شب بر پا می‌خیزد و به دعا و تضرّع به سر می‌آورد، و امید رحمت پروردگارش را دارد.» بنابراین، این دو کس با هم یکسان نمی‌باشند وَ لَا يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.

این بود بعضی از سخنان پیرامون این داستان مسخره‌آمیز و شوخی برانگیز!

و باید دانست که: صاحب «فصل الخِطاب» از مُحَدِّثین زیاد نقل کننده و مُجِدِّ در

تتبّع شواذّ احادیث می‌باشد و مانند همچون سورهٔ منقولی از کتاب «دبستان المذاهب» گمشدهٔ اوست که پیوسته به دنبالش میگردد؛ و با وجود این میگوید: من در کتب شیعه أثری از این منقول نیافته‌ام. ای شگفتا از صاحب «دبستان المذاهب» که از کجا نسبت این مدّعا را به شیعه آورده است؟! و در کدام یك از کتابهایشان یافته است؟! آیا نقل در کتب، این گونه است؟! و لیکن عجبی نیست، شِنْشِنَةٌ أعْرِفُهَا مِنْ أخْزَمِ.[1] چه بسیار به مثابه و مانند این نقل کاذب و دروغین از شیعه نقل نموده‌اند همچنان که در کتاب «مِلَل» شهرستانی، و

[1] در «مجمع الأمثال» میدانی طبع سنهٔ ١٣٧٤ هجریّهٔ قمریّه، جزء أوّل، ص ٣٦١، شمارهٔ ١٩٣٣ گوید: ابن کلبی میگوید: این شعر از أبو أخزم طائی است و او جدّ أبو حاتم یا جدّ جدّ او می‌باشد. وی پسری داشت به نام أخزم و گفته شده است که عاقّ بوده است. وی مرد و پسرانی از خود باقی گذارد. یک روز پسران بر جدّشان أبو أخزم جهیدند و بدنش را خون‌آلود کردند. او گفت:

إنّ بَنیَّ ضَرَّجونی بِالدّمِ ***

شِنشِنةٌ أعرفُها مِن أخزَم

و در روایتی است: زَمَّلُونِی. و آن در معنی مثل ضرّجونی می‌باشد. یعنی لَطَّخُونی. یعنی: این نوادگان، با پدرشان در عقوق شباهت دارند. شنشنةٌ بمعنی عادت و طبیعت است. شمر گفته است: این مَثَل به مثابه کلامشان: الْعَصَا مِنَ العُصَیَّة می‌باشد.

«مقدّمه» ابن خَلْدُون و غیرهما از آنچه در این سالهای أخیره بعضی از مردم علیه شیعه نوشته‌اند موجود است، وَ اللَهُ الْمُسْتَعَانُ.

در اینجا آیة اللَه بلاغی مطلبی را تحت عنوان: «قَوْلُ الإمامیَّةِ بِعَدَمِ النُّقْصانِ فِی الْقُرْآنِ» آغاز می‌نماید، و پس از آنکه از یکایك أعلام شیعه، همچون شیخ صدوق در «اعتقادات» و شیخ مفید در «مقالات» و سیّد مرتضی و شیخ طوسی، و شیخ طبرسی، و کاشف الغِطاء مطالبی ذکر میکند میفرماید: و از سیّد قاضی نور اللَه در کتاب «مَصَائب النَّوَاصِب» آمده است که: به شیعهٔ إمامیّه نسبت وقوع تغییر در قرآن را داده‌اند؛ این از چیزهائی نیست که جمهور إمامیّه بدان قائل باشند، بلکه قَالَ بِهِ شِرْذِمَةٌ قَلیلَةٌ مِنْهُم لَا اعْتِدادَ بِهِم فیما بَینَهُم «گروهی اندك و جدای از صف که در میان شیعه به گفتار آنها اعتنائی نمی‌شود بدان قائل شده‌اند».

و از شیخ بهائی نقل است که گفته است: و أیضاً در زیاده و نقیصهٔ قرآن اختلاف

نموده‌اند؛ و صحیح آن است که: قرآن عظیم از دستبرد محفوظ می‌باشد، زیاده باشد یا نقیصه. و بر آن دلالت دارد قوله تعالی: ﴿وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.﴾

و آنچه در میان مردم شهرت دارد که اسم أمیر المؤمنین علیه السّلام را در بعضی مواضع إسقاط کرده‌اند، مانند کلام خدای تعالی: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ فِی عَلِیٍّ» «ای پیغمبر آنچه را که دربارهٔ علی به تو نازل شده است إبلاغ کن!» و غیر آن، نزد علماء اعتباری ندارد. و از مقدّس بغدادی در «شرح‌وافیه» آمده است که: کلام، فقط در نقیصه می‌باشد؛ و معروف میان أصحاب ما ـ تا جائیکه حتّی بر آن حکایت إجماع گردیده است ـ عدم نقیصه می‌باشد همچنین.

و أیضاً از وی نقل است که: شیخ علیّ بن عبد العالی رسالهٔ مستقلّه‌ای در نفی نقیصه تصنیف کرده، و کلام صدوق را که گذشت ذکر کرده است و سپس بواسطهٔ أحادیثی که دلالت بر نقیصه دارد، اعتراض نموده است و از آنها جواب داده است به آنکه اگر حدیثی بر خلاف دلیلی از کتاب و سنّت متواتره یا

إجماع آمد، و تأویلش و حملش بر بعضی از وجوه، امکان نداشت طرح و ردّ آن واجب است.

بدانکه محدّث معاصر در کتاب «فَصْل الخِطاب» کوشش نموده است در جمع‌آوری جمیع روایاتی که بدانها استدلال بر نقیصه نموده‌اند؛ و تعداد مسانیدشان را با أعدادی از مراسیلِ از أئمّه علیهم السلام در کتب، مانند مراسیل عیاشی و فرات و غیرها تکثیر کرده است؛ با اینکه شخص متتبّع محقّق یقین جازم دارد بدانکه این مراسیل از همان مسانید گرفته شده‌اند.

و در مجموعِ روایاتی که ذکر نموده است، روایاتی وجود دارد که احتمال صدق در آنها راه ندارد؛ و بعضی از آنها به نحوی اختلاف دارند که آنها را به تنافی و تعارض می‌کشاند. و این کتاب مختصرِ ما گنجایش بیان این دو نحوه از روایات را ندارد. با وجود این، قسمت مُعْظَمی از این روایات که سهم وافری در کثرت دارند سندهای آنها بازگشت میکند به چند نفری که علماءِ رجال در وصفشان هر یک را یا به اینکه ضعیف الحدیث فاسد المذهب مَجْفُوُّ الرّواية می‌باشد، و یا به اینکه

مضطرب الحدیث و المذهب است، حدیثش شناخته شده و ردّ شده است، و از ضعیفان روایت میکند، و یا به اینکه کذّاب و متّهم می‌باشد و من جائز نمیدانم از تفسیر وی یک حدیث روایت نمایم، و او معروف است به آنکه از واقفیّه است و عداوتش با حضرت رضا علیه السّلام از همهٔ مردم شدیدتر است، و یا به اینکه کذّاب و أهل غُلُوّ است، و یا به اینکه ضعیف است و التفاتی و اعتمادی به وی نمی‌باشد و از کذّابین است، و یا به اینکه فاسدالرِّوایة و متّهم به غُلُوّ می‌باشد وصف نموده‌اند. و بسیار روشن است که کثرت روایت امثال اینها ابدا فائده‌ای را در برنخواهد داشت.

و اگر در روایاتشان در مثل این مقامِ گسترده و بزرگ تسامح نموده و آنها را معتبر بدانیم؛ هر آینه بواسطهٔ دلالت روایات متعدّده واجب میگردد که آنها را بر این معنی حمل و تنزیل نمائیم که مضامینشان تفسیر آیات، یا تأویل یا بیانی است برای موردی که به علم قطعی شمول عمومات آیات نسبت به آن مورد دانسته شده است؛ چرا که آن مورد أظهر أفراد و أحقّ أفراد می‌باشد به حکم عام، و یا آنکه آن مورد

بخصوصه و به نصّ بر آن در وقت تنزیل در ضمن عموم مراد بوده است، و یا آنکه آن همان مورد نزول بوده است، و یا آنکه آن همان مراد از عبارت مُبْهَمَه بوده است.

و بر یکی از وجوه ثلاثهٔ أخیره حمل می‌شود آنچه در روایت آمده است که: آن تنزیل است و آن را جبرئیل نازل کرده است؛ همچنان که خود جمع میان این روایات شاهد بر آن می‌باشد؛ همان طوری که تحریف در آنها باید حمل بر تحریف معنی گردد.

شاهد گفتار ما مکاتبهٔ حضرت أبو جعفر علیه السّلام به سَعْد الخَیْر است همان طور که در «روضه‌کافی» آمده است. در این مکاتبه میفرماید: **وَ کانَ مِنْ نَبْذِهِمُ الْکِتَابَ أنْ أقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ.**

«و از دور افکندنشان کتاب اللَه را این بود که: ألفاظ و عبارات و حروفش را بر پا داشتند و حدود و معانی آن را تحریف کردند.» همچنان که آنچه را که در روایات وارد است که آن در مصحف أمیر المؤمنین علیه السّلام یا ابن مسعود بوده است باید

حمل و تنزیل نمود بر آنکه در آن مصحف به عنوان تفسیر و تأویل بوده است.

و شاهد بر آن قول أمیر المؤمنین علیه السّلام است به زندیق کما فی «نهج البلاغة» و غیره: **وَ لَقَدْ جِئْتُهُمْ بِالْكِتَابِ كَمَلًا مُشْتَمِلًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ.**[1]

«و هر آینه من تحقیقاً برای آنها آوردم کتاب اللَه را به طور کامل شده که مشتمل بود بر تنزیل و بر تأویل.»

و از جمله روایاتی که بدان اشاره کردیم آن است که محدّث معاصر در روایات سوره مَعَارِجْ چهار روایت ذکر کرده است که کلمهٔ «بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ» در مصحف فاطمه مضبوط و ثبت شده بوده است، و آنها در مصحف فاطمه علیهاالسَّلام بدین گونه بوده است. و مخفی نیست که مُصْحف فاطمه علیهاالسَّلام فقط کتابی بوده است در بیان و حدیث أسرار عِلْم، همچنان که از بسیاری از روایاتی که در «اصول کافی» در باب صحیفه و مصحف و جامعه وارد شده است معلوم میگردد؛ و

---

[1] این عبارت در «نهج البلاغة» نمی‌باشد. و در «احتجاج» طبرسی، ص ۱۳۷ (و از طبع بیروت: ج ۱، ص ۲۵۷) و در «بحار الأنوار» ج ۱۹، جزء اول، ص ۱۲٦ از طبع کمپانی، و ج ۹۳، ص ۱۲۵ و ص ۱۲٦ از طبع حروفی إسلامیّه، به نقل از «احتجاج» این‌طور آمده است: وَ لَقد اُحضِروا الکتابَ کَمَلًا مُشتَمِلًا علَی التَّأویلِ وَ التَّنزیل.

در این روایات قول حضرت صادق علیه السّلام می‌باشد ـ همان طور که در روایت صحیحه و روایت حسنه آمده است ـ که: «**مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ**» و «**مَا أَزْعُمُ أَنَّ فِيهِ قُرْآناً**»[1].

و از جمله آن روایات، روایاتی است که در «کافی» در باب اینکه أئمّه علیهم السلام شهداء بر مردم می‌باشند در صحیحهٔ بُرَیْد از حضرت أبو جعفر امام محمّد باقر علیه السّلام، و روایت او از حضرت أبوعبداللَه امام جعفر صادق علیه السّلام است که در کلامشان علیهما السلام فرموده‌اند که: در قوله تعالی: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً.﴾ «و [اینچنین] ما شما را اُمّتی میانه قرار دادیم.» **نَحنُ الأُمَّةُ الوُسْطَى**[2]. «ما هستیم که امت میانه می‌باشیم!» و در شرح آن («کافی») از أمیر المؤمنین علیه السلام وارد است که: و نَحنُ الَّذِينَ قَالَ اللَهُ:

---

[1] «کافی» کتاب الحجة، باب ٤٠: بابٌ فیه ذِکرُ الصّحیفةِ و الجفرِ و الجامعةِ و مُصحفِ فاطمةَ علیها السَّلام، حدیث اوّل و سوّم.

[2] «کافی» کتاب الحجّة، باب ٩: فی أنّ الأئمّةَ شُهداءُ اللَهِ عَزَّ و جَلَّ عَلی خَلقِه، حدیث دوم و چهارم.

«وَ]كَذٰلِكَ[جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً»[1]. «و ماییم کسانی که خداوند فرموده است: و [اینچنین] ما شما را اُمّتی میانه قرار دادیم.»

و بناءً علی هذا آنچه را که مُرْسَلًا در دو تفسیر نُعمان (نعمانی ـ صح) و سَعْد روایت شده است که: آیه «أئمّةً وَسَطاً» (امامانی میانه) می‌باشد ناچار باید حمل بر معنای تفسیری نمود و گفت: تحریف فقط در ناحیهٔ معنی صورت یافته است.

و از جملهٔ آن روایات، روایتی است که در «کافی» در باب آنکه فقط أئمّه علیهم السلام راهنمایان و راهبران می‌باشند از فضیل روایت کرده است که گفت: سؤال نمودم از حضرت أبا عبد اللَه إمام صادق علیه السّلام از قول خدای تعالی: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ «و از برای هر قومی هدایت کننده‌ای می‌باشد» فرمود: **كُلُّ إِمَامٍ هُوَ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِی هُوَ فِيهِم**.[2] «هر امامی هدایت کننده است برای مردم آن عصری که او در آن است.»

---

[1] «مرآة العقول» ج ۲، ص ۳۳۹.

[2] کافی «کتاب الحجّة» باب ۱۰: بابُ أنّ الأئمّةَ: هُم الهُداة، أحادیث ۱ تا ٤.

و روایت بُرَید از حضرت إمام محمّد باقر علیه السّلام در قول خدای تعالی: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ.﴾ «این است و جز این نیست که تو بیم دهنده و ترساننده می‌باشی؛ و برای هر قومی هدایت کننده‌ای وجود دارد!» حضرت فرمود: **رَسُولُ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله و سلّم الْمُنْذِرُ، وَ لِكُلِّ زَمَانٍ مِنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ صلی اللَه علیه و آله و سلّم. وَ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيٌّ علیه السّلام ثُمَّ الأَوْصِيَاءُ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ.**[1] «رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم ترساننده و هشدار دهنده می‌باشد؛ و برای هر زمانی از ما هدایت کننده‌ای وجود دارد که امّت را به سوی آنچه پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم آورده است هدایت می‌کند. و هدایت کنندگان پس از او علیّ علیه السّلام می‌باشد، سپس أوصیای او یکی پس از دیگری.»

و نظیر آن، روایت أبو بصیر است از حضرت صادق علیه السّلام و روایت عبد الرّحیم قصیر از حضرت باقر علیه السّلام که: **رَسُولُ اللَهِ صلی اللَه علیه**

---

[1] همان

و آله و سلّم الْمُنْذِرُ وَ عَلِيٌّ الْهَادی.[1] «رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم منذر است و علی است هدایت کننده.»

و به مضمون آنها روایاتی از جمهور أهل سنّت آمده است با اسناد از طریق أبوهریره و أبی بَرْزه و ابن عبّاس، و از طریق أمیر المؤمنین علیه السّلام، و حاکم در «مستدرک» خود آن را صحیح دانسته است.

و هنگامی که إحاطه و خبرویّت پیدا کردی به این گفتار، پس آیا باز هم برای تو جالب به نظر می‌رسد التجاء «فصل الخطاب» در تلفیق و تکثیرش به نقل از بعضی تفاسیر متأخّره، و از داماد در حاشیه «قَبَسات» از گفتارش به اینکه: أحادیث از طرق ما و از طرق عامّه به طور تَضَافر رسیده است که در قرآن تنزیل: إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ لِعِباد وَ عَلِيٌ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ؟! بوده است ـ انتهی.

«تو (ای پیغمبر) فقط بیم دهنده بندگان هستی، و علی است که برای هر قومی هدایت کننده

---

[1] همان

می‌باشد!»

این شعری است که مدّاحان آن را می‌سرایند، و أمّا عارف به لغت عرب رضایت نمیدهد نظمش را به آن نسبت دهند. و من گمان ندارم تو را که بتوانی از طرق ما و طرق أهل سنّت غیر از آنچه را که أوّلًا شنیدی پیدا کنی و آن غیر از آن چیزی است که او نقل نموده است. فَاعْتَبِر!

و از جمله آن روایات، روایت «کافی» است از أبوحمزه از حضرت أبو جعفر علیه السّلام که در قول خدای عزّ و جلّ: «رَبَّنَا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ.» «پروردگارا نبوده‌ایم ما از مشرکین!» فرمود: **يَعْنُونَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ علیه السّلام** «مرادشان از آن شرك به ولایت علی علیه السّلام بوده است». و این روایت صریح می‌باشد در آنکه تفسیر است. و بنابراین با این بیانش حاکم است بر دو روایت ضعیفهٔ أبوبصیر در ظهورشان به اینکه لفظ «بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ» از آیه حذف گردیده است.

و این بیان از روایت أبوحمزه به أمثال آن ساری و جاری میگردد (و به نحو حکومت مُبیِّن و مفسِّر می‌شود).

و از جمله آن روایات، روایت عُمَر بن حَنْظَلَه است از حضرت صادق علیه السّلام در قول خدای تعالی در سورهٔ بقره: ﴿مَتاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ﴾ «مُخْرَجَاتٍ». «به آن

زنان تا یک سال نفقه بدهند بدون إخراج. آن زنان از خانه بیرون‌شدگان نمی‌باشند.» و من دربارهٔ تو هیچ گمانی ندارم مگر اینکه بگوئی: إلحاق امام علیه السّلام کلمه مُخرَجات را فقط برای تفسیر مراد از کلمهٔ إخراج بوده است، نه بیان نقیصه از قرآن کریم؛ و امّا «فصل الخطاب» آن را به عنوان بیان نقیصه ذکر کرده است. فاعتبر!

و از جملهٔ آن روایات، صحیحهٔ محمّد بن مسلم از حضرت صادق علیه السّلام می‌باشد همان طور که در «کافی» در اوّل باب منع زکات وارد است، و در آن است: پس از آن امام علیه السّلام فرمود: این است قول خداوند عزّوجلّ: سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِۦ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ «آنچه که از دادن آن بخل ورزیدند در روز قیامت همچون طوق بر گردن، بدان گرفتار و غلّ و زنجیر میگردند.» **يَعْنِي مَا بَخِلُوا بِهِ مِنَ الزَّكَوةِ**. «یعنی آنچه از مال زکات که به دادن آن بخل کرده‌اند.»

پس این روایت مانند روایت صریحه‌ای می‌باشد بر آنکه لفظ «مِنَ الزَّكَوةِ» تفسیری است از امام، نه آنکه از قرآن باشد. و لهذا این روایت با این بیانش حاکم

است بر مرسله ابن أبی عُمَیْر، از کسی که او را ذکر کرده است، از حضرت صادق علیه السّلام در قول خدای عزّوجلّ: سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ مِنَ الزَّكَوةِ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ؛ و صارف آن می‌باشد از آنکه بیان نقیصه بوده باشد.

و از جمله آن روایات، صحیحه أبوبصیر است از حضرت صادق علیه السّلام همچنان که در «کافی» وارد است در باب نصّ خدا و رسول او بر أئمّه یکی بعد از دیگری، و در آن است: من به او گفتم: مردم می‌گویند: چرا اسم علی علیه السّلام و اهل بیت او در کتاب اللَه نیامده است؟! حضرت فرمود: به ایشان بگوئید: بر رسول خدا نماز نازل شد و خداوند اسم آن را در قرآن نبرد که سه رکعت است و یا چهار رکعت، تا اینکه رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلّم خودش بود که آن را برای مردم تفسیر کرد.[1] و همچنین حضرت

دربارهٔ زکات و حجّ به همین منوال فرمود. و مقتضای این حدیث، تصدیق امام علیه السّلام است

---

[1] «کافی» کتاب الحجّة، باب ٦٤: بابُ ما نصَّ اللَهُ عزّ و جلّ و رسولُه علَی الأئمّة علیهم السّلام واحداً فواحداً، حدیث أوّل.

قول مردم را که: خداوند علی را در قرآن با اسم ذکر نکرده است، و فقط تسمیه از تفسیر رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم در حدیث مَنْ کنْتُ مَوْلَاهُ وَ حَدِیث ثَقَلَیْن بوده است.

و شاهد بر این مطلب روایتی است در «کافی» أیضاً در این باب پس از آن روایت به فاصلهٔ کوتاهی در صحیحهٔ فُضَلاء از حضرت أبوجعفر الباقر علیه السّلام، و روایت أبی جارود از آن حضرت علیه السّلام أیضاً و روایت أبو دَیْلَم از حضرت أبو عبد اللَه الصّادق علیه السّلام، که آن دو امام همام در مقام احتجاج و عدم تقیه، قول خدای تعالی: ﴿یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ﴾ را خوانده‌اند و آن دو امام در تلاوت آیه، کلمه «فِی عَلِیٍّ» را ذکر ننموده‌اند. و این دلیل است برای آنکه آنچه در مورد ذکر اسم علیّ علیه السّلام در این مقام و بلکه در غیر آن، روایت شده است، فقط از باب تفسیر و بیان مراد است در وحی قرآن، به آنکه تفسیر و بیان مراد را جبرائیل از نزد خداوند به عنوان وحی مطلق ـ نه ـ قرآن

آورده است، وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى.

و از جملهٔ آن روایات، روایت [محمّد بن] فُضَیل است از حضرت أبو الحسن الماضی علیه السّلام در باب «النُّکَتُ مِنَ التَّنْزیلِ فِی الْوَلَایةِ» از «کافی»، میگوید: گفتم: هَذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ؟! فرمود: یَعْنِی أمیرَ الْمُؤْمِنین علیه السّلام. گفتم: تنزیل است؟! فرمود: آری![1] زیرا در اینجا آن حضرت، حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام را با کلامش: «یعنی»، به عنوان تفسیر و بیان مراد و مُشارٌ إلَیه در قول خدای تعالی: «هَذَا» ذکر نموده است. بنابراین کلام امام در جواب که میفرماید: آری (از تنزیل می‌باشد)، دلیل است بر آنکه: آنچه را که عین و وجودش در وحی قرآنی مراد و منظور است أئمّه علیهم السلام آن را تَنْزیل می‌نامند.

و علی هذا این روایات و أمثالها تشبّثات «فَصْل الخِطاب» را به روایاتی که روی هم انباشته است از روایاتی که حال آنها را إجمالًا دانستی،

---

[1] «کافی» کتاب الحجّة، باب ۱۰۸: بابٌ فیه نُکَتٌ و نُتَفٌ مِنَ التَّنْزیلِ فِی الولایةِ، حدیث ۹۱. روایت مفصَّل است و عبارت فوق آخرین فقرهٔ آن است.

می‌بُرَد و قطع می‌کند.

و به آنچه ما در اینجا ذکر نمودیم و غیر آن، إشاره دارد آنچه از کلمات علماءِ أعلام ـ قُدِّسَتْ أسرارُهم ـ نقل نمودیم.

اگر بگوئی: این روایت ضعیف است، و همچنین جمله‌ای از روایات متقدّمه! می‌گوئیم: جُلِّ روایاتی که «فَصْل الخِطاب» انباشته است مثل این روایت می‌باشند، بلکه دارای ضَعف شدیدتری می‌باشند همان طور که در وصف راویان آنها بدان اشاره نمودیم. علاوه بر این در آن مقدار از روایات صحیحه‌ای که ذکر کردیم، برای صاحبان خرد و اولو الأَلْباب کفایت است.[1]

این بود عین گفتار این عالم متتبّع محقّق خبیر، پیرامون مسألهٔ عدم تحریف قرآن کریم. و ملاحظه شد که چقدر به طور جامع و کامل أطراف مسأله را إحاطه کرده و با فکری استوار شبهات را ردّ نموده است. و علاوه نه تنها در پاسداری سنگر تشیّع به طور أتمّ و أکمل در عقیدهٔ صیانت کتاب إلهی، قدم

---

[1] «آلاءُ الرّحمن فی تفسیر القرآن» طبع مطبعهٔ عرفان صیدا، سنهٔ ۱۳۵۱ هجریّهٔ قمریّه، جزء اوّل، ص ۱۹ تا ص ۲۹.

راستین برداشته است؛ بلکه با ذکر روایات وارده در مصادر مهمّ أهل سنّت و عامّه به عنوان آنچه به کرامت کلام اللَه مجید إلصاق کرده‌اند، ابتداءً حمله را بر آن جماعت فرموده و آن احادیث را به طور روشن إبطال نموده است. ای کاش جامعهٔ شیعه در هر عصری لا أقلّ یک نفر مانند این عالم مجتهد فقیه بصیر و حمیم و دلسوز و از هوا برون شده را می‌داشت، تا همهٔ مشکلات به نیروی ایمان و علم و درایت وی حلّ می‌شد.

درس دویست و یکم تا دویست و دهم: کتبی که شیعه تألیف کرده است، و تقدّم شیعه در جمیع عُلوم

درس ۲۰۱ تا ۲۱۰

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و به نستعين، و صلّى اللَه على سيدنا محمّد و آله الطّاهرين،

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدِّين،

و لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلَّا باللَه العلىّ العظيم

قال اللَهُ الحَكيمُ فِى كتَابِهِ الكرِيم:

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ نَ وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ* ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ* وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ* وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ[1]

«ن، و سوگند به قلم و آنچه به سبب قلم (و يا با قلم) مى‌نويسند، كه تو (اى پيغمبر) به واسطهٔ نعمتى كه خدا به تو داده است ديوانه نمى‌باشى؛ و

[1] آيهٔ اوّل تا چهارم از سورهٔ القلم: شصت و هشتمين سوره از قرآن كريم.

حقّاً و حقیقةً تو دارای پاداش و مزد پیوسته و غیر منقطعی هستی؛ و حقّاً و حقیقةً تو بر اخلاق عظیمی استوار می‌باشی!»

تفسیر آیهٔ: ﴿نٓ وَٱلۡقَلَمِ وَمَا يَسۡطُرُونَ﴾

حضرت استاد مکرّم آیة اللَه علّامه طباطبائی قدِّس سرُّه ـ در تفسیر این آیه چنین آورده‌اند: معنی قلم معروف است. و سَطْر با فتحه و پس از آن سکون و چه بسا با دو فتحه استعمال می‌شود ـ همان طور که در «مفردات» ذکر نموده است ـ عبارت است

از: يك صفّ و رديفى از كتابت؛ و از درختان، صفّى است كاشته شده، و از مردمان، گروهى ايستاده.: وَ سَطَرَ فُلَانٌ كَذَا يعنى سَطْر به سَطْر نوشت.

خداوند سوگند ياد كرد به قلم و به آنچه با قلم مى‌نويسند. و ظاهر سياق آيه مطلق قلم و مطلق نوشته‌اى است كه با قلم مى‌نويسند كه عبارت از مكتوب باشد؛ به علّت آنكه هم خود قلم و هم كتابتى كه به واسطهٔ قلم متحقّق مى‌گردد از أعظم نعمتهاى إلهيّه‌اى است كه انسان بدان راه يافته است. كه در ضبط و ثبت حوادث غائب از أنظار و معانى و أسرار پنهان و مُختفى در دلها، تالى تِلو كلام است؛ و به واسطهٔ قلم است كه انسان استحضار مى‌يابد آنچه را كه مرور زمان و يا بُعْد مكان بر روى آن پرده كشيده است.

خداوند سبحانه بر انسان به وسيلهٔ هدايت او به سوى آن دو چيز، و تعليم وى را بدان دو چيز، منّت نهاد؛ و در گفتار خود فرمود: خَلَقَ الاِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (سورهٔ رحمن آيهٔ ٣ و ٤):

«خداوند انسان را خلق كرد و بدو بيان را

آموخت.»

و دربارهٔ قلم فرمود: عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الاِنْسانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (سورهٔ علق آیهٔ ٤ و ٥):

«خداوندی که با قلم آموخت، به انسان تعلیم کرد آنچه را که نمی‌دانست.»

بنابراین قسم خوردن خداوند به قلم و به آنچه به وسیله قلم می‌نویسند، قسم خوردن اوست به نعمت. و حقّاً خداوند در کلام خود به بسیاری از مخلوقات خود از جهت آنکه رحمت و نعمتند سوگند یاد نموده است، مانند آسمان و زمین، و خورشید و ماه، و شب و روز، الی غیر ذلک حتی به انجیر و زیتون.

بعضی گفته‌اند: مراد از لفظ «ما» در گفتارش: وَ مَا يَسْطُرُونَ مصدریّه است و علی هذا مراد از آن کتابت است.

و بعضی گفته‌اند: مراد از قلم، قلم اعلی است که در حدیث وارد است که: آن اوّل مخلوقی است که خداوند آفریده است. و مراد از ما يَسْطُرُونَ آن نوشته‌ای است که فرشتگان حَفَظه و کرام کاتبون

می‌نویسند.

و أیضاً احتمال داده شده است که: صیغهٔ جمع در یَسْطُرُونَ برای تعظیم باشد نه برای تکثیر و معنی زیادی. و این توهّم، توهّم سست و ضعیفی است. و أیضاً احتمال داده شده است که: مراد از آن چیزی که در آن می‌نویسند لَوْح مَحْفوظ باشد. و أیضاً احتمال داده شده است که: مراد از قلم و از مسطورات با آن، اصحاب قلم و مسطوراتشان باشد. اینها همه احتمالات واهیه و بی بنیادی است.

(این سوگندها را خدا یاد نموده است تا برساند که:) مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ. و این جمله معنائی است که سوگند بر آن وارد گردیده است، و خطاب هم به پیامبر صلی اللَه علیه و آله می‌باشد: و باء در لفظ بنعمة یا سببیّه است یا مصاحبه. یعنی تو به سبب نعمتی ـ و یا با نعمتی ـ که خداوند پروردگارت بر تو ارزانی داشته است، مجنون و دیوانه نیستی!

و سیاق آیه مؤید این معنی است که: مراد از نعمت، نعمت نبوّت است. چرا که دلیل نبوّت از پیغمبر خدا هر گونه اختلال عقلی را بر می‌دارد تا آنکه هدایت إلهیّه‌ای که لازمهٔ نظام حیات انسانیّت

است، درست آید.

و علی هذا این آیه ردّ می‌نماید جنونی را که به پیغمبر نسبت دادند به طوری که در آخر سوره از ایشان حکایت شده است: وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ. «و مشرکین قریش می‌گویند: حقّاً و واقعاً او دیوانه است.»

قوله تعالی: وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ «از برای تو مزدی لا ینقطع می‌باشد»: کلمهٔ مَمْنُونٍ از مَنّ است به معنی قطع؛ و از این قبیل است آنچه گفته‌اند: مَنَّهُ السَّيرُ مَنًّا إِذَا قَطَعَهُ وَ أَضْعَفَهُ. «سیر و حرکت او را ضعیف ساخت و از راه بازداشت.» نه از مِنَّت به معنیِ: در گفتار و کلام، نعمت را بزرگ شمردن و به حساب آوردن.

و مراد از أجْر، أجر رسالت است عند اللَه سبحانه؛ و در این عبارت لطیفه‌ای است برای به دست آوردن دل پیغمبر و دلخوشی و شادی خاطر وی که در برابر تحمّل رسالت خداوندی أجر غیر مقطوع و مزد همیشگی که از بین نرود به او داده می‌شود.

و مراد از خُلُق در وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ همان ملکهٔ نفسانیّه‌ای است که از آن افعال به سهولت صادر می‌گردد و به دو قسمت: فضیلت که ممدوح است همچون عفّت و شجاعت، و رذیلت که مذموم است، همچون شَرَه و جُبْن منقسم می‌شود؛ و لیکن وقتی که آن را همین طور بدون قیدی اطلاق نمایند از آن حُسن خُلْق فهمیده می‌گردد ...

و در بحث روائی فرموده‌اند: در کتاب «معانی الأخبار» با اسناد خود از سُفیان بن سعید ثَوْری از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در تفسیر حروف مقطّعهٔ قرآن آورده است که گفت:

و أمّا «ن» نهری است در بهشت. خدا به او گفت: منجمد شو! منجمد شد و به صورت مدادی درآمد (یعنی به صورت مرکّب) و سپس به قلم گفت: بنویس! پس قلم در لوح محفوظ نوشت تمام حوادث گذشته و آینده را تا روز قیامت. و بنابراین، آن مداد و مرکّب از نور است؛ و قلم نیز قلمی از نور است؛ و لَوْح نیز لوحی از نور است.

سُفْیان گفت: من به حضرت عرض کردم: یا بن رسول اللَه! برای من دربارهٔ امر لوح و امر قلم و

امر مداد بیان وافی و مشروحی را إفاده فرما! و از آنچه خدا به تو تعلیم نموده است مرا تعلیم کن!

حضرت فرمود: ای پسر سعید! اگر تو أهلیّت جواب را نداشتی پاسخی به تو نمی‌گفتم! نون فرشته‌ای است که به سوی قلم ادا می‌کند و می‌رساند؛ و آن نیز فرشته‌ای است. و قلم به سوی لوح ادا می‌کند؛ و آن نیز فرشته‌ای است. و لَوْح به سوی إسرافیل ادا می‌نماید، و إسرافیل به سوی میکائیل، و میکائیل به سوی جبرائیل ادا می‌کند، و جبرائیل به سوی انبیاء و رُسُل الهی ادا می‌نماید.

راوی حدیث که سُفیان است می‌گوید: حضرت در این حال فرمود: برخیز ای سفیان و برو که من (از دستگاه حکومت جائره به واسطهٔ نشستن در اینجا) بر تو

ایمن نمی‌باشم![1]

از گفتار حضرت استاد به دست آمد که: مراد از قلم همهٔ انواع قلم است؛ و مراد از مسطورات همه انواع آنهاست و اختصاصی به قلم خاصّی و نوشتهٔ بخصوصی ندارد.

نعمت عُظمای قلم و کتابت

و چون می‌دانیم: اولًا قلم و نوشته، مورد قَسَم پروردگار قرار گرفته است، و ثانیاً مُقْسَمٌ عَلَیه و چیزی که قسم برای تحکیم و ایفاء استواری و ثبات آن می‌باشد، استقامت عقل و نعمت نبوّت پیامبر اکرم، و پاداش لا یزالی و ابدی او، و خلق عظیم و اخلاق بزرگ و سترگ اوست، فلهذا مورد قَسَم که قلم و نوشته است هر گونه که باشد و به هر صورت و کیفیّتی که تحقّق پذیرد، دارای اهمیّتی عظیم و قدر و قیمتی جلیل و خطیر می‌باشد. چرا که خداوند بدین دو امر مهمّ می‌خواهد اثبات مقامات و درجات و فیض ازلی و ابدی و سَرمدی را به پیغمبرش بفرماید. و علی هذا قلم و نوشتار به طور اطلاق در

---

[1] «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۲۰، ص ۲۵ تا ص ۳۵ تفسیر سورهٔ ن و القلم.

این آیه مورد اهمیّت فراوان و اعتنای ذات أقدس حقّ متعال قرار گرفته است.

به واسطهٔ قلم و کتابت است که این‌همه علوم در دسترس ماست و اگر احیاناً قلمی نبود و نوشته‌ای در عالم وجود صورت تحقّق به خود نمی‌گرفت این عالم فعلی ما در پهنای ظلمت و جهل و کوری باطنی گرفتار، و در امواج دلهره‌آمیز لُجّه‌های غامره و گردابهای ژرف دریای تاریکی غوطه‌ور بود.

با دقّت تمام، علوم فعلی ما را که در ذخائر کتابهای جهان و کتابخانه‌های عالم با قلم نوشته شده است اگر حساب کنیم، و وجود و عدم هر یك را جدا جدا بسنجیم، این موهبت عظیم بر ما مشهود خواهد شد. و الحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَه که چنین پروردگاری انسان را بیافرید، و وی را به نیروی علم به وسیلهٔ قلم و کتابت بیاراست، و علوم معنوی را با کتب آسمانی و قرآن مجید و نهج البلاغة و صحیفهٔ سجّادیّه و کتب فقهی

و تفسیری و حِکَمی و عرفانی و با علوم طبیعی که در راه و مقدمهٔ کمال واقعند، و همه اینها به سبب قلم و کتابت صورت گرفته است، در راه مسیر کمال او قرار داد تا وی را از اسْفَلُ السّافِلین آورد و به مقام الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ[1] ارتقاء بخشید، فَشُکْراً لَهُ ثُمَّ شُکْراً.

مصحف علیّ علیه السلام

در بحث سابق دانستیم که: أوّلین کتابی که در اسلام نوشته شد، عبارت بود از مُصْحَف امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه أفضل صلوات اللَه و ملائکته المقرّبین و أنبیائه المرسلین ـ . این مُصْحَف تامّ و تمامی بود که واجد جهات نزول، و شأن ورود آیات، و ترتیب سور و آیات طبق نزول، و بیان ناسخ و منسوخ و مطلق و مقیّد، و بیان محکمات و متشابهات، و تأویل و تفسیر و غیر ذلک از جهات عدیده بود. این مصحف همان قرآنی است

---

[1] سورهٔ تین که نود و پنجمین سوره از قرآن کریم است این سوره می‌باشد: بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ. وَ طُورِ سِینِینَ. وَ هذَا الْبَلَدِ الأَمِینِ. لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ. ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سافِلِینَ. إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ. فما یُکذِّبُکَ بَعدُ بِالدِّینِ. أَ لَیْسَ اللَهُ بِأَحْکَمِ الْحاکِمِینَ.

که ابن سیرین دربارهٔ آن می‌گوید: اگر تو بدان دسترسی یابی در آن علمی را خواهی یافت! و نام آن در تواریخ و احادیث و تفاسیر عبارت است از: مُصْحَف علی، صَحیفهٔ عَلی، الْجَامِعَة، کِتَاب عَلی، صحیفهٔ عَتِیقَه.

فقیه أهل بیت آیة اللَه حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی رضی اللَه عنه در کتاب نفیس و ارزشمند «جامع أحادیث الشّیعة فی أحکام الشّریعة» در مقدّمه بدیع و ذی‌قیمت آن که به قلم مبارک خود إملاء فرموده‌اند، در ضمن بیان احادیثی در علوم اهل بیت و روایاتی در شأن ایشان، از جمله فرموده‌اند: از جملهٔ ادلّهٔ آنکه أئمّهٔ طاهرین ـ علیهم الصّلوة و السّلام ـ عالم به احکام می‌باشند، و از طرق خاصّه و عامّه بر این مهمّ روایات و دلائلی است آن است که: حدیث آنان حدیث رسول اکرم صلی اللَه علیه و آله است و در نزد آنهاست صحیفهٔ جامعه که به إملاء رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و خط علی علیه السّلام است.[1]

---

[1] «جامع احادیث الشّیعة» ط رحلی سنگی گراوری، ج ۱، ص ٤٧، سطر آخر

مرحوم مجلسی رضی اللَه عنه (جدّ اعلای امّی ما از طرف مادرِ پدر) در کتاب «بحار الانوار» به طور تفصیل روایات وارده در این باب را ذکر نموده است و احیاناً بعضی از مواضع را با بیان و شرح خود روشن و مبیّن فرموده است. وی چنانکه از مطاوی کلماتش ظاهر است در خانهٔ أهل بیت علاوه بر جامعه کتابهای دیگر به عنوان کتاب جَفْر و مُصْحَف فاطمه و کتاب مسائل دیات (که به ذؤابهٔ شمشیر أمیر المؤمنین علیه السّلام آویزان بود) و لوح فاطمه را ذکر نموده است. و ما در اینجا به حول و قوّهٔ خداوند متعال به بیان و شرح هر یک از آنها می‌پردازیم:

۱ ـ جامِعَه

روایات در خصوصیت کتاب جامعه

دربارهٔ این کتاب و کیفیّت نگارش آن و محتویات آن روایات کثیری وارد است. تنها در بیست و دو روایت که در «بحار» ذکر نموده است طول آن را به هفتاد ذراع[1] معیّن نموده است؛ غیر از

و ما قبل آن.

[1] ذراع عبارت است از فاصلهٔ نوک انگشت وُسطی تا مرفق دست.

آنهائی که در آنها خصوصیّات جامعه مذکور شده است ولی عبارت هفتاد ذراع در آنها نیست. این روایات را از کتب معتبره‌ای همچون «اختصاص» و «ارشاد» و «احتجاج» و «أمالی» و بالاخصّ از کتاب «بصائر الدّرجات» نقل نموده است. از جمله می‌فرماید: در «إرشاد» مُفید و «احتجاج» شیخ طَبَرْسی وارد است که: بسیاری از اوقات حضرت صادق علیه السّلام می‌فرمود:

عِلْمُنَا غَابِرٌ، وَ مَزْبُورٌ، وَ نَكْتٌ فِی الْقُلُوبِ، وَ نَقْرٌ فِی الأَسْمَاعِ، وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ الاَحْمَرَ وَ الْجَفْرَ الأَبْيَضَ، وَ مُصْحَفَ فَاطِمَةَ علیها السَّلام، وَ عِنْدَنَا الْجَامِعَةُ فِيهَا جَمِيعُ مَا تَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيهِ.

«علم ما چند گونه است: علم به وقایع آتیه، و علم به وقایع گذشته، و إلهام بر دلهایمان، و به صدا در آمدن در گوشهایمان (پس سخن و گفتگویمان با ملائکه

طوری است که کلامشان را می‌شنویم و خودشان را نمی‌بینیم). و نزد ما جَفْر قرمز (که در آن أسلحه رسول خدا صلی اللَه علیه و آله است) و جَفْر سپید (که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتابهای آسمانی است که خداوند قبل از اینها به پیامبران نازل نموده است) و مُصْحَف فاطمه علیهاالسَّلام می‌باشد. و نزد ما جامعه است که در آن همهٔ چیزهائی است که مردم بدان احتیاج دارند.»

و چون از آن حضرت از تفسیر این کلام سؤال شد، پاسخ وی به عین همین عباراتی بود که ما در ترجمه آوردیم. سپس فرمود: وَ أَمَّا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ علیها السَّلام فَفِيهِ مَا يَكُونُ مِنْ حَادِثٍ وَ أَسْمَاءُ مَنْ يَمْلِكُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.

وَ أَمَّا الْجَامِعَةُ فَهُوَ كِتَابٌ طُولُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَه صلی الله علیه و آله مِنْ فَلْقِ فِيهِ وَ خَطُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السّلام بِيَدِهِ، فِيهِ وَ اللَهِ جَمِيعُ مَا تَحْتَاجُ إِلَيهِ النَّاسُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ حَتَّى أَنَّ فِيهِ أَرْشَ الْخَدْشِ

وَ الْجَلْدَةِ وَ نِصْفِ الْجَلْدَةِ.[1]

«و أمّا مصحف فاطمه، در آن بیان حوادث و اسامی کسانی است که تا روز قیامت بر مردم سلطنت می‌نمایند. و امّا جامعه: کتابی است که طول آن هفتاد ذراع است به إملاء و انشاء رسول اللَه که از لبهای مبارک دهانش صادر شده و به خطّ علیّ بن أبی طالب علیه السّلام می‌باشد. و در آن سوگند به خدا که جمیع احتیاجات مردم تا روز رستاخیز بیان شده است حتّی در آن دیهٔ خراش وارد بر پوست بدن و دیهٔ یک تازیانه زدن، و یا نصف تازیانه بیان شده است.»

و در «بصائر الدّرجات» از محمد بن عبد الحمید از یونس بن یعقوب از منصور بن حازم از ابی عبد اللَه علیه السّلام وارد است که او گفت: من به حضرت عرض کردم: مردم می‌گویند: در نزد شما صحیفه‌ای است که درازیش هفتاد ذراع است، و در آن جمیع آنچه

---

[1] «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۷، ص ۲۷۹، و از طبع حروفی مطبعهٔ حیدری ج ۲۶، ص ۱۸ کتاب الإمامة، باب «جهات علومهم علیه‌السلام، و ما عندهم من الکتب، و أنّه ینقر فی آذانهم و ینکت فی قلوبهم» و «ارشاد» مفید، ص ۲۵۷، و در «احتجاج» طبرسی، ص ۲۰۳.

مردم بدان نیاز دارند موجود است، وَ إِنَّ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ.

«و حقّاً و حقیقةً

این است علم.»

حضرت فرمود: لَیسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمَ، إنَّمَا هُوَ أثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله إنَّ الْعِلْمَ الَّذِی یَحْدُثُ فِی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیلَةٍ[1].

«این علم نیست، این أثری است که از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله رسیده است. علم واقعی و حقیقی آن علمی است که در هر روز و در هر شب برای ما پیدا می‌شود.»

و أیضاً در «بصائر الدّرجات» از ابراهیم بن هاشم، از برقی، از ابن سَنان یا غیر او، از بِشر، از حمران بن أعْیَن روایت است که گفت: به حضرت صادق علیه السّلام گفتم: نزد شما تورات و انجیل و زبور و آنچه در صحیفه‌های پیشین است: صحیفه‌های ابراهیم و موسی، موجود است؟! گفت: آری!

گفتم: إنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ الأکْبَرُ «**تحقیقاً این علم، علم اکبر است.**»

حضرت فرمود: **یا حُمْرَانُ! لَوْ لَمْ یَکُنْ غَیرُ مَا کَانَ،**

---

[1] «بحار الانوار» همین باب از طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۷۹، و از طبع حیدری ج ۲٦، ص ۲۰ و «بصائر الدرجات» ص ۳۸.

وَ لَكِنْ مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ عِلْمُهُ عِنْدَنَا أَعْظَمُ[1].

«ای حمران! اگر ما علمی غیر از آن نداشتیم، آن علم أکبر بود، و لیکن علم به آنچه که در شب و روز حادث می‌گردد، برای ما اعظم است.»

تفسیر علّامهٔ مجلسی (ره) دربارهٔ علم اعظم امامان

در اینجا مجلسی برای توضیح و تبیین این روایت، و رفع اشکالی که أحیاناً ممکن است وارد شود بیانی دارد. او می‌گوید:

بَیَانٌ: معنی لَوْ لَمْ یَکُنْ این است: اگر نبود برای ما غیر از آن علمی که برای سابقین از پیغمبران بود، آن علم مذکور، علم اکبر بود، و لیکن آن علمی که برای ما حادث می‌گردد آن علم اکبر است.

آنگاه می‌گوید: من می‌گویم که: در اینجا اشکال قویّی موجود است و آن اینکه: از آنجائی که روایات بسیاری دلالت دارند بر آنکه پیغمبر ما صلی اللَه علیه و آله علم وقایع پیشین

---

[1] همان

و علم وقایع پسین و علم جمیع شرایع إلهیّه و احکام را می‌دانست و تمام این علوم را به علی علیه السّلام تعلیم فرمود، و علی آن علم را به حَسَن علیه السّلام آموخت و همینطور؛ بنابراین کدام علمی برای آنان بجای می‌ماند تا برای ایشان در شب و روز پدیدار گردد؟!

و ممکن است از این اشکال به وجوهی پاسخ داد:

اوّل: آنچه گفته شده است که: علم با شنیدن و قرائت کُتُب و حفظ آنها پیدا نمی‌شود؛ زیرا که این تقلید است، و حقیقت علم واقعی منحصر است در آنچه از جانب خداوند سبحانه بر قلب مؤمن روز به روز و ساعت به ساعت إفاضه می‌گردد، و با انکشاف آن حقایق، نفس به مرحلهٔ اطمینان برسد و انشراح صدر حاصل گردد، و قلب بدین وسیله نورانی شود.

و حاصل مطلب آنکه: این علم موجب تقریر و تأکید و تثبیت معلومات سابقه می‌گردد، و موجب مزید ایمان و یقین و کرامت و شرف، به إفاضهٔ علم بر آن ذوات مقدّسه بدون واسطهٔ پیامبران مرسلین،

خواهد شد.

دوم: آنکه بر ایشان إفاضه می‌شود تفاصیل حقایقی که مجملات آنها نزد آنان وجود دارد و اگرچه امکان داشته باشد که خود آنها آن تفاصیل را به واسطهٔ آنچه از اصول و موادّ نزدشان موجود است استخراج نمایند.

سوم: آنکه بر مسأله بَدَا مبتنی باشد. چونکه آنچه را سابقاً دانسته‌اند در آن احتمال بَدَا و تغییر است امّا چون بدیشان الهام شود آن مواردی که در آن تغییر داده می‌شود پس از آنکه بر أنبیا و فرستادگان از حجّتهای إلهیّه که پیش از آنها بوده‌اند کلیّات و اصول غیر منطبق بر بَدَا افاضه گردیده بود، و یا آن مواردی که تأکید در آن به عمل آورده شود که قابل تغییر نمی‌باشد؛ در این صورت این‌گونه علوم، قوی‌ترین و شریف‌ترین علوم آنان خواهد بود.

چهارم: که در نزد من از همه این وجوه قوی‌تر می‌باشد آن است که بگوئیم: ذوات معصومین علیهم السَّلام در دو نشأهٔ قبل از حیات بدنی، و بعد از وفات دنیوی، به سوی

مقامات ربّانیّه در معارف إلهیّهٔ غیر متناهیه، طبق مدارج کمال عروج می‌نمایند؛ چرا که برای عرفان خدای متعال نهایتی نیست، و در درجات قرب او انتهائی تصوّر ندارد. و این معنی از روایاتی مشهود است.

و معلوم است که: ایشان در ابتدای امر امامتشان اگر علمی را فراگیرند، در آن درجه و مرتبه از عمل درنگ نمی‌نمایند؛ و به سبب ازدیاد مقام قرب و طاعات، زیادتی‌هائی از علم و حکم و ترقّیات در معرفت خدا برای ایشان حاصل می‌گردد. و چگونه ممکن است برای آنان ترقّی نباشد در حالی که این ترقّیات راجع به سایر مخلوقات با وجود نقص قابلیّت و استعدادشان مشهود است؟ و آن ذوات مقدّسه سزاوارتر و مناسب‌تر می‌باشند که ترقّیات در آنها به وجود آید.

و شاید این وجه یکی از وجوه استغفار و توبهٔ آنان در هر روز هفتاد بار و بیشتر بوده باشد؛ زیرا در وقت عروجشان به هر درجهٔ رفیعه از درجات عرفان، می‌دیده‌اند که: ایشان در مرتبهٔ سابقهٔ از آن در

نقصان بوده‌اند؛ بنابراین از آن نقص استغفار می‌نموده‌اند و به سوی خدای تعالی توبه می‌کردند.

این وجوه مجموع آن احتمالاتی بود که در حلّ این مشکل بر دل من وارد شد. و من از خداوند طلب غفران می‌کنم از آن گفتار و کردارم که موجب خشنودی و رضای او نیست.[1]

أقول: این وجه بسیار متین است، و لیکن مرحوم جدّ، حیات سابقه و لاحقهٔ بر این عالم را سابق و لاحق زمانی پنداشته است؛ و أئمّه علیهم السلام را طبق این اخبار در معنای أزل و ابدی که در دو سر طولی دنیا واقعند، دارای مقامات و درجات نامتناهی عرفان قرار داده است؛ با آنکه طبق حرکت جوهریّه النَّفْسُ جِسْمَانِيَّةُ الْحُدُوثِ رُوحَانِيَّةُ الْبَقَاء و آیات مبارکات ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ تمام آن درجات و مقامات در همین نشأهٔ مادّه و عالم طبع حاصل است؛ و ابد و ازل دو سر این سلسله

---

[1] همین مصدر.

در معارج و مدارج عرضی هستند نه طولی. و طیّ این عروج در این نشأه منافاتی با جسمانیّة الحدوث ندارد. فَشَکَر اللَهُ سَعْیَه و أجْزَل ثَوَابَهُ.

روایات «بصائر الدّرجات» در خصوصیت جامعه

و نیز از «بصائر الدّرجات» از عبد اللَه بن جعفر از محمّد بن عیسی از إسمعیل بن سَهْل از ابراهیم بن عبد الحمید از سلیمان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود:

إنَّ فِی صَحِیفَةٍ مِنَ الْحُدُودِ ثُلْثَ جَلْدَةٍ؛ مَنْ تَعَدَّی ذَلِكَ كَانَ عَلَیهِ حَدُّ جَلْدَةٍ[1].

«در آن صحیفه و کتاب جامعه بعضی از مقادیر حدّ، یک سوّم تازیانه ثبت شده است؛ که اگر کسی از این مقدار تجاوز کند باید خودش یک تازیانه به عنوان پاداش بد خود بخورد.»

و نیز از «بصائر الدّرجات» از حسن بن علیّ بن نعمان از پدرش علیّ بن نُعْمان از بَکر بن کَرب

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۷۹ و ص ۲۸۰، و از طبع حیدری: ص ۱۹ تا ص ۲۲، و نیز در «بصائر الدّرجات» ص ۳۸ و ص ۳۹.

روایت است که گفت: ما در محضر حضرت صادق علیه السّلام بودیم و شنیدیم که می‌گفت:

أَمَا وَ اللهِ إنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ إلَى النَّاسِ، وَ إنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إلَينَا. إنَّ عِنْدَنَا الصَّحِيفَةَ سَبْعُونَ ذِرَاعاً بِخَطِّ عَلِيٍّ علیه السّلام وَ إمْلَآءِ رَسُولِ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيهِمَا وَ عَلَى أوْلَادِهِمَا ـ، فِيهَا مِنْ كلِّ حَلالٍ و حَرَامٍ. إنَّكُمْ لَتَأْتُونَنَا فَتَدْخُلُونَ عَلَينَا فَنَعْرِفُ خِيَارَكُمْ مِنْ شِرَارِكمْ[1].

«قسم به خدا که در نزد ما چیزی است که با وجود آن نیازی به مردم نداریم، و مردم نیاز به ما دارند. در نزد ما صحیفه‌ای است که هفتاد ذراع طول دارد، و به خطّ علی علیه السّلام و املاء رسول خدا ـ صلّی اللَه علیهما و علی أولادهما ـ است، در آن از هر حلالی و هر حرامی سخن به میان آمده است. شما به سوی ما می‌آئید و بر ما وارد می‌شوید و ما خوبانتان را از بدانتان (به واسطهٔ همان صحیفه) می‌شناسیم!»

و در روایت «بصائر» أیضاً وارد است که آن

---

[1] همان

صحيفه به عرض أديم مثل

فَخِذِ الْفَالِج است، و در آن تمام نیازمندیهای مردم وجود دارد و هیچ قضیّه‌ای نیست مگر آنکه حکمش در آن بیان شده است حتّی أرش خدش.

و مجلسی در بیان آن گفته است: مراد از أدیم پوست حیوان است، یا خصوص رنگ قرمز از آن، و یا خصوص دبّاغی‌شدهٔ از آن. و مراد از فَالِج شتر نر قوی هیکل است که دارای دو کوهان است و از سِنْد برای جفت گیری می‌آورند.[1]

و أیضاً از «بصائر الدّرجات» از یعقوب بن یزید

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۸۰، و از طبع حیدری: ص ۲۲، و «بصائر الدرجات» ص ۳۹. آیة اللَه سیّد محسن امین عاملی در «أعیان الشّیعة» طبع دوّم در جزء اوّل از جلد اوّل، ص ۳۳۲ گوید: ... عن أبی عبد اللَه علیه‌السلام انّه سُئل عن الجامعة فقال: تلک صحیفةٌ سبعون ذراعاً فی عرض الادیم مثل فَخِذِ الفالج، فیها کلّ ما یحتاج الناس الیه و لیس من قضیّة الّا و هی فیها حتّی أرش الخدش. مؤلّف گوید: ادیم به معنی پوست است و فالج شتر تنومند دو کوهان می‌باشد که از سِنْد برای جفت گیری می‌آورند. و معنی عرض ادیم آن است که: آنها پوستهائی بوده‌اند که دبّاغی شده و به اندازه وسعت آنها، آنها را باقی گذارده‌اند و بعضی را به بعض دیگر متّصل نموده‌اند تا به حدّی که اگر به روی هم پیچیده شوند به قدر ران شتر بزرگ دو کوهانه ضخیم می‌شوند و در آن می‌نویسند.
تا آنکه در ص ۳۳۸ می‌گوید: از ملاحظهٔ مجموع این اخبار و ضمّ بعضی به بعضی استفاده می‌شود که: جامعه، و کتاب علی به طور اطلاق، و کتابی که طول آن هفتاد ذراع می‌باشد، و کتابی که مثل ران مرد، و مثل ران شتر دو کوهان است، و کتابی که به املاء رسول اللَه و خطّ علی علیهما الصّلوة و السّلام است، و صحیفه‌ای که درازایش هفتاد ذراع است، و پوستی که هفتاد ذراع است، و صحیفهٔ عتیقه، همگی کتاب واحدی می‌باشند.

از ابن أبی عُمَیر از ابراهیم بن عبد الحمید و أبی المغراء از حمران بن أعْین از حضرت باقر علیه السّلام روایت می‌کند که **أَشَارَ إِلَی بَیتٍ کَبِیرٍ وَ قَالَ: یا حُمْرَانُ! إِنَّ فِی هَذَا الْبَیتِ صَحِیفَةً طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً بِخَطِّ عَلِیٍّ علیه السّلام وَ إِمْلاءِ رَسُولِ اللَهِ صلی الله علیه و آله. لَوْ وَلِینَا النَّاسَ لَحَکَمْنَا بِمَا أَنْزَلَ اللَهُ لَمْ نَعْدُ مَا فِی هَذِهِ الصَّحِیفَةِ**[1].

«حضرت اشاره به اطاق بزرگی کرد و گفت: ای حمران! در این بیت صحیفه‌ای است که طولش هفتاد ذراع است به خطّ علی علیه السّلام و املاء رسول خدا صلی اللَه علیه و آله. اگر ما

[1] همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۸۰، و از طبع حیدری: ص ۲۳، و «بصائر الدّرجات» ص ۳۹.

بر ولایت امر مردم قرار گیریم حتماً به آنچه خدا نازل نموده است حکم می‌نمائیم و از آنچه در این صحیفه می‌باشد تجاوز نمی‌کنیم!»

و همچنین از «بصائر الدّرجات» از احمد بن محمّد، از أهوازی از فُضاله از قاسم بن برید از محمد بن مسلم روایت نموده است که گفت: حضرت باقر علیه السّلام گفتند:

إنَّ عِنْدَنَا صَحِيفَةً مِنْ كُتُبِ عَلِيٍّ عليه السّلام طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً. فَنَحْنُ نَتَّبِعُ مَا فِيهَا لَا نَعْدُوهَا.

وَ سَأَلْتُهُ عَنْ ميرَاثِ الْعِلْمِ مَا بَلَغَ؟! أَجَوَامِعُ هُوَ مِنَ الْعِلْمِ أَمْ فِيهِ تَفْسِيرُ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الأُمُورِ الَّتِى تَتَكَلَّمُ فِيهِ النَّاسُ مِثْلِ الطَّلَاقِ وَ الْفَرَائضِ؟!

فَقَالَ: إنَّ عَلِيًّا عليه السّلام كتَبَ الْعِلْمَ كُلَّهُ الْقَضَاءَ وَ الْفَرَائضَ. فَلَوْ ظَهَرَ أَمْرُنَا لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ إلَّا فِيهِ سُنَّةً نُمْضِيهَا.[1]

«نزد ما صحیفه‌ای است از کتابهای علی علیه السّلام که درازای آن هفتاد ذراع می‌باشد. ما از آنچه

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی، ص ۲۸۰، و از طبع حیدری، ص ۲۳. و «بصائر الدّرجات» ص ۳۹.

در آن ثبت و ضبط است پیروی می‌نمائیم و از آن تجاوز نمی‌نمائیم.

و من از آن حضرت از میراث علوم پرسیدم که مقدارش به کجا منتهی است؟! آیا آن علوم به ارث رسیده جوامعی است که در آن علم وجود دارد، یا آنکه در آن تفسیر هر چیز از این اموری است که مردم در آن گفتگو دارند مانند طلاق و مقدار میراث؟

حضرت فرمود: علی علیه السّلام تمام اقسام علم را نوشت؛ علم قضاء و علم میراث را، بنابراین اگر امر ولایت ما ظاهر شود در زمان ظهور چیزی نیست مگر آنکه در آن سُنَّتی را به اجرا در می‌آوریم.»

و همچنین از «بصائر الدّرجات» از احمد بن محمد از علی بن حَکَم، از علی بن أبی حمزه از أبی بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام بدین گونه روایت نموده

است که:

أَخْرَجَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السّلام صَحِيفَةً فِيهَا الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ الْفَرَائِضُ. قُلْتُ: مَا هَذِهِ؟!

قَالَ: هَذِهِ إِمْلاءُ رَسُولِ اللَه صلی اللَه علیه و آله، وَ خَطَّهُ عَلِيٌّ علیه السّلام بِيَدِهِ. قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَبْلَى؟! قَالَ: فَمَا يُبْلِيهَا؟! قُلْتُ: وَ مَا تَدْرُسُ؟! قَالَ: وَ مَا يَدْرُسُهَا؟! قَالَ: هِيَ الْجَامِعَةُ أَوْ مِنَ الْجَامِعَةِ[1].

«حضرت امام محمد باقر علیه السّلام صحیفه‌ای را برای من بیرون آوردند که در آن علم حلال و حرام و میراث بود. گفتم: این چیست؟! فرمود: این است املاء رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و علی علیه السّلام آن را با دست خود نوشته است.

أبو بصیر گوید: من گفتم: آیا این کهنه نمی‌شود؟! فرمود: چه چیز می‌تواند آن را کهنه گرداند؟! گفتم: مندرس نمی‌شود و محو و نابود نمی‌گردد؟! فرمود: چه چیز می‌تواند آن را از بین

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۰ و از طبع حیدری ص ۲۳ و ص ۲٤ و «بصائر الدّرجات» ص ۳۹.

ببرد؟! حضرت فرمود: این است جامعه! یا این است از جامعه[1]!»

و مجلسی در شرح خود فرموده است: بیانٌ: گفتار آن حضرت: «چه چیز می‌تواند آن را کهنه کند؟» یعنی با وجودی که خدا حافظ آن است چه چیز می‌تواند آن را کهنه گرداند؟ و یا آنکه دستهای بسیار بدان نمی‌رسد تا کهنه شود و مندرس گردد و آثارش محو و نابود شود.

و نیز از «بصائر الدّرجات» است با روایت او از محمّد بن الحسین، از محمد بن سِنان، از عَمَّار بن مروان، از منخل بن جمیل، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که گفت: ابو جعفر علیه السّلام به من گفت: **إنَّ عِنْدِی لَصَحِیفَةً فِیهَا تِسْعَةَ عَشَرَ صَحِیفَةً قَدْ حَبَاهَا رَسُولُ اللَه صلی اللَه علیه و آله**[2].

«در نزد من صحیفه‌ای است که در آن نوزده صحیفه می‌باشد، و آن را رسول خدا صلی اللَه علیه

---

[1] این تردید از راوی است.

[2] همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۰ و از طبع حیدری ص ۲۳ و ص ۲٤. و «بصائر الدّرجات» ص ۳۹.

و آله عطا نموده است.»

و نیز از «بصائر الدّرجات» از محمد بن عبد الحمید، از یعقوب بن یونس، از مُعَتِّب روایت است که گفت: أَخْرَجَ إِلَينَا أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السّلام صَحِيفَةً عَتِيقَةً مِنْ صُحُفِ عَلِی علیه السّلام فَإِذَا فِيهَا مَا نَقُولُ إِذَا جَلَسْنَا لِنَتَشَهَّدَ.[1]

«حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام صحیفهٔ عتیقه (قدیمی) ای را برای ما بیرون آوردند از صحیفه‌های علی علیه السّلام و در آن بود آنچه ما در حال جلوس برای تشهّد می‌گوئیم.»

و نیز از «بصائر الدّرجات» از محمّد بن عیسی، از فضاله، از أبان، از ابو شیبه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

ضَلَّ عِلْمُ ابْنِ شُبْرُمَةَ عِنْدَ الْجَامِعَةِ، إِنَّ الْجَامِعَةَ لَا تَدَعُ لأَحَدٍ كَلَاماً. فِيهَا عِلْمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ. إِنَّ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ فَلَمْ يزِدْهُمْ مِنَ

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۰ و ص ۲۸۲ و از طبع حیدری ص ۲٤ و ص ۲۵ و ص ۳۳. و «بصائر الدّرجات» ص ٤۰.

الْحَقِّ إِلَّا بُعْداً؛ وَ إِنَّ دِينَ اللَهِ لَا يُصَابُ بِالْقِياسِ.[1]

«در برابر کتاب جامعه، علم پسر شبرمه گم شده است. کتاب جامعه برای أحدی جای سخن باقی نمی‌گذارد. در آن علم حلال و حرام می‌باشد. طرفداران عمل به قیاس، علم خود را از قیاس طلب می‌کنند، بنابراین جز دوری از واقع و فتوای صحیح چیزی دستگیرشان نمی‌شود. و حقّاً و حقیقةً دین خدا با قیاس به دست نمی‌آید.»

و نیز از «بصائر الدّرجات» از محمد از حسین بن سعید از محمد بن ابی عُمَیر از محمد بن حکیم از حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السَّلام روایت می‌کند که فرمود: **إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالْقِياسِ، وَ إِنَّ اللَهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ حَتَّى**

---

[1] همان

أَكْمَلَ لَهُ جَمِيعَ دِينِهِ فِی حَلالِهِ وَ حَرَامِهِ، فَجَاءَكُمْ بِمَا تَحْتَاجُونَ إِلَيهِ فِی حَياتِهِ، وَ تَسْتَغِيثُونَ بِهِ وَ بِأَهْلِ بَيتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ إِنَّهَا مَخْبِيَّةٌ عِنْدَ أَهْلِ بَيتِهِ حَتَّى أَنَّ فِيهِ لَأَرْشَ الْخَدْشِ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ مِمَّنْ يَقُولُ: قَالَ عَلِيٌّ وَ قُلْتُ أَنَا.[1]

«تنها علّت هلاک أقوامی که پیش از شما بوده‌اند عمل به قیاس بوده است، و خداوند تبارک و تعالی روح پیغمبرش را به سوی خود قبض ننمود تا آنکه تمام دینش را در حلالش و حرامش برای او تکمیل نمود. بنابراین آنچه به آن نیازمند بودید وی در زمان حیات خود برای شما آورد؛ و شما به او و أهل بیت او بعد از مرگش روی می‌آورید! و نوشته‌های آن آئین نزد أهل بیت او پنهان گردیده است؛ حتّی در آن نوشته و صحیفه مقدار دیهٔ خراش وارد بر پوست بدن مشخّص گردیده است.

سپس فرمود: أبو حنیفه از کسانی است که

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۸۳ و از طبع حروفی: ص ۳٤. و «بصائر الدّرجات» ص ٤۰.

میگوید: علی چنان گفت، و من چنین میگویم.»

باری این روایات، نمونه‌ای از روایات کثیره‌ای بود که در جوامع شیعه وارد شده است و دلالت بر وجود جامعه در زمان أمیر المؤمنین علیه السّلام دارد. و به طور کلّی در اصل تحقّق کتاب جامعه و تدوین آن در زمان حیات رسول أکرم صلی اللَه علیه و آله و سلّم به إملاء و انشاء آن حضرت و به خطّ و کتابت مولی الموالی حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام نزد شیعه و أهل سنّت جای تردید نیست. و بدین جهت آن حضرت را می‌توان اوّلین مدوِّن در اسلام در عصر رسول الله و زیر نظر مقام نبوّت به شمار آورد.[1]

---

[1] سیّد محسن أمین عاملی در «أعیان الشّیعة» جزء أوّل از جلد أوّل از طبع دوّم ص ۳۳۰ و ص ۳۳۱ گوید: از جمله مؤلَّفات أمیر المؤمنین علیه السّلام جامعه می‌باشد و آن کتابی است که طولش هفتاد ذراع و با إملاء رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم و خطّ علی علیه السّلام و بر روی پوستی به نام رَقّ (پوست نازکی که بر روی آن می‌نوشتند) بوده است و أغلب نوشتجات در آن عصر به واسطهٔ کم بودن کاغذ بر روی پوست رَقّ بوده است. این پوستها را به هم متّصل نمودند تا طول آن هفتاد ذراع شد به ذراع دست که عبارت است از درازای آرنج تا سرانگشتان. و در بعضی أخبار وارد است که آن مانند ران شتر بزرگ بوده است و در بعضی مانند ران مرد. و آن را از مؤلَّفات علیّ علیه السّلام به شمار آوردن به اعتبار آن بوده است که او آن را نوشته و از کلام و املاء رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلم مرتّب گردانیده است. و آن اوّلین کتابی است که در عصر رسول خدا صلّی اللَه

گفتار آیةاللَه حسن صدر در تقدّم شیعه در تدوین

محقّق عظیم و فقیه خبیر عالم عصر أخیر سید حسن صَدْر در کتاب «تأسیس الشّیعة لعلوم الإسلام» می‌فرماید: شیعه اوّلین گروهی بودند که به جمع آثار و اخبار نبوی و سنّت محمّدی در عصر خلفاء نبیّ مختار ـ علیه و علیهم الصّلوة و السّلام پرداختند و در این امر تقدّم داشتند.

ایشان در امر کتابت و تصنیف به امامشان حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام اقتدا کردند چون

علیه و آله و سلم در آن علم گرد آمده است. ذکر این کتاب در اخبار ائمّه عموماً و اخبار مواریث خصوصاً مکرّراً وارد شده است؛ و نزد حضرت امام ابی جعفر محمّد الباقر و فرزندش امام أبی عبد اللَه جعفر الصّادق علیهما السّلام بوده است؛ و ثقات از اصحاب آن دو بزرگوار آن را نزد ایشان دیده‌اند؛ و ائمّه هر یک پس از ایشان از هم به ارث برده‌اند؛ و در عبارت حضرت امام رضا علیه السّلام در پشت عهدنامه‌ای که مأمون با آن حضرت به ولایت عهدی مسلمین پیمان نهاد آمده است که: «و جامعه و جفر دلالت بر ضدّ این امر می‌نمایند.» و ذکری از آن، وقت ذکر جفر خواهد آمد. و ظاهراً آن همان کتابی است که در جمله‌ای از اخبار آتیه از آن به کتاب علی و به کتابی که به املاء نبیّ صلی اللَه علیه و آله و سلم و خطّ علی علیه السّلام است و به کتاب علی علیه السّلام که هفتاد ذراع است و به پوستی که هفتاد ذراع است و به صحیفه‌ای که طول آن هفتاد ذراع است و به صحیفه‌ای که جمیع ما یحتاج حتی ارش خدش در آن موجود است و به صحیفهٔ عتیقه از صحف علی علیه السّلام و شبه اینها تعبیر شده است. از کسانی که جامعه را نزد امام باقر علیه السّلام دیده‌اند سُوَید بن ایّوب و ابو بصیر می‌باشند ...، و از کسانی که آن را نزد امام صادق علیه السّلام دیده‌اند ابو بصیر است.

آن حضرت در عصر رسول خدا صلَّی اللَه علیه و آله تصنیف نمود.

شیخ ابو العبّاس نجاشی در ترجمهٔ محمّد بن عُذافِر می‌گوید:[1] به ما خبر داد محمّد ابن جعفر و گفت: به ما خبر داد احمد بن محمّد بن سعید، از محمّد بن احمد بن حسن، از عَبّاد بن ثابت، از [أبو مریم] عبد الغفّار بن قاسم از عذافر صَیرفی که گفت:

من با حَکَم بن عُیَیْنه [عُتَیبَه] نزد ابو جعفر محمّد بن علیّ الباقر علیهما سلام بودیم و او شروع کرد از حضرت سؤال نمودن ـ و حضرت پیوسته از او ناخوشایند بودند [و

[1] این روایت را در «رجال نجاشی» (طبع انتشارات جامعهٔ مدرّسین قم، ص ۳٦۰) تحت رقم ۹٦٦ آورده است، مگر آنکه در چند مورد با نسخهٔ «تأسیس الشّیعة» اختلاف دارد که در هر مورد داخل قلّاب تذکر داده می‌شود. (م)

حضرت به او احترام می‌گذاردند] ـ پس در مسأله‌ای با همدگر اختلاف نمودند. در این حال حضرت ابو جعفر گفتند: **يا بُنَيَّ قُمْ فَأَخْرِجْ كِتَابَ عَلِيٍّ!** «ای نور دیده، پسرم برخیز و کتاب علی را بیرون بیاور!»

فَأَخْرَجَ كتَاباً مُدْرَجاً [مَدْرُوجاً] عَظِيماً فَفَتَحَهُ وَ جَعَلَ يَنْظُرُ حَتَّى أَخْرَجَ الْمَسْأَلَةَ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: هَذَا خَطُّ عَلِيٍّ [عليه السّلام] وَ إِمْلاءُ رَسولِ اللَهِ صلَّى اللَه عليه و آله.

«پسر حضرت باقر (ظاهراً حضرت صادق) برخاست و کتاب پیچیده شدهٔ بزرگی را بیرون آورد. و حضرت آن را گشودند و شروع کردند به نظر کردن در آن تا آنکه آن مسأله را بیرون کشیدند. و سپس حضرت امام باقر فرمودند: این است خطّ علی [علیه السّلام] و املاء رسول خدا صلی اللَه علیه و آله.»

وَ أَقْبَلَ عَلَى الْحَكَمِ وَ قَالَ: يا أَبَا مُحَمَّدٍ! اذْهَبْ أَنْتَ وَ سَلمَةُ وَ الْمِقْدَادُ [أَبُو الْمِقْدَامِ] حَيثُ شِئْتُمْ يَمِيناً وَ شِمَالًا، فَوَاللَهِ لَا تَجِدُونَ الْعِلْمَ أَوْثَقَ مِنْهُ عِنْدَ قَوْمٍ كانَ

يَنْزِلُ عَلَيهِمْ جِبْرائيلُ [عليه السّلام] ـ الحديث.[1]

«و سپس روی به حَکَم نمودند و گفتند: ای أبو محمّد! تو با سَلمه و با مقداد [أبو المِقدام] هر کجا که می‌خواهید به راست و به چپ گردش کنید! سوگند به خدا که علم را موثَّق‌تر و مطمئن‌تر از این که در خاندان قومی که جبرائیل بر آنها فرود می‌آمده است می‌باشد نخواهید یافت!»

و روایات از اهل بیت دربارهٔ این کتاب (جامعه) فوق حدّ إحصاء است، بسیاری از آنها را محمّد بن حسن صفّار در کتاب «بَصائر الدّرجات» تخریج نموده است.

کتاب «بصائر الدّرجات» از اصول قدیمه می‌باشد که در زمان بُخاری صاحب کتاب «صحیح» موجود بوده است و در کشور ایران به طبع رسیده است.[2]

و همچنین در علّت تقدّم شیعه در کتابت

---

[1] این حدیث را مستشار عبد الحلیم جندی در کتاب «امام جعفر صادق» ص ۲۰۱ ذکر نموده است.

[2] «تأسیس الشّیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۷۹، در فصل ۸: علم الحدیث، تقدّم الشّیعة فی تأسیس علوم الحدیث.

حدیث، و تأخّر اهل سنّت ذکر می‌کند که: این فقط منوط به تأسّی شیعه از امامشان أمیر المؤمنین علیه السّلام بود که از بدو اسلام نزد پیامبر دست به کتابت زد، و تأسّی عامّه از امامشان عمر بن خطّاب بود که امّت را از تدوین سنّت منع نمود. او مطلبی تحت عنوان «تنبیه» آورده است:

تنبیهٌ: در کتاب خودم: «نهایة الدّرایة فی علم درایة الحدیث» وجه تأخّر برادران اهل سنّت را در تدوین و جمع حدیث ذکر نموده‌ام. و حاصلش همان است که ابن صلاح در مقدمه، و مسلم در اول صحیحش، و ابن حَجَر در مقدّمه «فتح الباری» ذکر کرده‌اند؛ و آن بدین گونه است که:

پیشینیان و سَلَف در کتابت حدیث اختلاف کرده‌اند؛ جماعتی آن را روا نداشتند؛ و از ایشان است عمر بن خطّاب و عبد اللَه بن مسعود، و ابو سعید خُدْری با جمعی دیگر از صحابه و تابعین. و جماعتی دیگر مانند أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب و فرزندش حسن و أَنَس و عبد اللَه بن عَمرو بن العاص مباح و جائز دانستند؛ و سپس اهل عصر دوم همگی اتفاق و اجماع بر جواز کتابت و تدوین سنّت

نمودند ـ تا آخر کلامشان در این موضوع.

بنابراین گفتار، شیعه تقدّم دارند چون همان طور که دانستی: امامشان آن را مباح می‌دانست، و خود تدوین و جمع حدیث نمود. شیعه هم به پیروی از وی جمع و تدوین حدیث کردند. و اهل سنّت از تدوین حدیث عقب افتادند چون عُمَر با جمعی دیگر آن را حرام شمردند.

و علی هذا هر یک از تدوین کنندگان حدیث و ترک کنندگان آن مصیبند به اندازه پیروی از امامشان. و خداوند تقدّم شیعه را در این علم مقدّر کرد همچنان که تقدّمشان را در تدوین سایر علوم اسلامیّه مقدّر فرمود. فَاغْتَنِمْ.[1]

و عالم خبیر و آگاه از برادران اهل سنّت ما در عصر اخیر: شیخ محمود أبوریّه

---

[1] همان مصدر، ص ۲۱۸.

مصری در کتاب تحقیقی و مبتکرانهٔ خود به نام «شَیخُ الْمَضِیرة أَبُوهُرَیْره دَوْسی» در تحت عنوان مَا رَوَاهُ عَلِیٌّ چنین آورده است:

علی اوّلین کسی است که اسلام آورد و در دامان پیغمبر پرورش یافت و قبل از بعثت در تحت کنف او زندگی نمود، و بازوانش در دامن وی استحکام یافت، و پیوسته با او بود در سفر و حضر، و أبداً از وی مفارقت ننمود تا پیامبر به رفیق أعلی انتقال پیدا کرد.

و اوست پسر عموی او، و شوهر دختر او: فاطمة الزَّهراء. در تمام غزوات و مشاهد حضور داشت غیر از غزوهٔ تبوک، چرا که رسول خدا او را به جانشینی خود بر شهر مدینه و اهل مدینه نصب فرمود؛

فَقَالَ: یا رَسُولَ اللَهِ! أ تُخَلِّفُنِی فِی النِّسَاءِ وَ الصِّبْیانِ؟!

فَقَالَ رَسُولُ اللَهِ: أ مَا تَرْضَی أنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَرُونَ مِنْ مُوسیَ إلَّا أنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدی.

«و علی به رسول اللَه گفت: ای رسول خدا!

آیا تو مرا در مدینه با زنان و بچگان باقی می‌گذاری؟!

رسول خدا فرمود: آیا راضی نیستی که منزلهٔ تو نسبت به من مانند منزلهٔ هارون با موسی باشد، به جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود؟!»

این روایت را شیخین و ابن سَعْد[1] تخریج نموده اند.

و اگر علی رضی اللَه عنه که مردی با فهم و باهوش و با درایت و با حافظه بود و ربیب و دست پروردهٔ پیغمبر بود، هر روز از آنحضرت فقط یک حدیث می‌شنید ـ در حالی که می‌دانیم با پیامبر بیش از ثُلْثِ قرن با موفّقیّت و رُشد گذرانید ـ ، تحقیقاً مقدار روایاتی که باید روایت کند از دوازده هزار حدیث بیشتر می‌شد.

این در صورتی است که هر روز فقط یک روایت حدیث نماید، پس بر خاطر تو چه

---

[1] «طبقات» ج ۲، ص ۱۵.[تعلیقه]

خواهد گذشت اگر وی تمام احادیثی را که از پیامبر شنیده است روایت نموده باشد؟!

و از برای علی حقّ در روایت کردن بود، و احدی را توان آن نیست که در این موضوع مجادله نماید؛ و البته نباید فراموش کنی که مع‌ذلک کلّه علی اهل خواندن و نوشتن هم بود و قرآن را نیز حفظ می‌نمود.

و این امامی که احدی از صحابه را در علم یارای مشابهت با او نبود (ببینید کار به کجا کشیده است که) فقط ۵۸۹ حدیث به روایت سیوطی به او اسناد داده‌اند. و ابن حَزْم می‌گوید: حدیث صحیح از او روایت نشده است مگر پنجاه حدیث؛ و بُخاری و مسلم از او روایت نکرده‌اند مگر بیست حدیث.[1]

۲ ـ جَفْر

خصوصیّات کتاب جفر

از جمله کتابهای مسلّمه که به خط مبارک حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام و به املاء رسول

---

[1] «شیخ المضیرة» طبع دوم ص ۱۱۳. و در تعلیقه گوید: این است آنچه در بخاری و مسلم آمده است و اما مقدار احادیثی که شیعه از او روایت می‌کنند نمی‌دانیم «و لکلِّ قومٍ سنّةٌ و إمامُها.»

اکرم صلی اللَه علیه و آله بوده است، صحیفه یا کتاب جَفْر می‌باشد که از حوادث واقعه بعد از ارتحال رسول اللَه سخن در آن به میان آمده است.

سَنَد المحدّثین در عصر اخیر مرحوم حاج شیخ عباس قمّی رضی اللَه عنه ـ در کتاب ارزشمند خود: «سفینة البحار» آورده است که: آن صحیفه‌ای بوده است به خط أمیر المؤمنین علیه السّلام و املاء رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله که در آن بیان تمام وقایع پس از رحلت حضرت رسول اللَه صلَّی اللَه علیه و آله آمده است، و اینکه چگونه حسین علیه السّلام کشته می‌گردد، و چه کسی او را می‌کشد، و چه کسی او را نصرت می‌کند، و چه کسی با او به شهادت می‌رسد، و چگونه فاطمه علیها السَّلام و حسن علیه السّلام به شهادت می‌رسند. و در آن، مقتل حسین علیه السّلام است و آنچه بر أمیر المؤمنین علیه السّلام جاری می‌شود، و وقایع ما کان و ما یکون تا روز بازپسین.

این صحیفه نزد أمیر المؤمنین علیه السّلام بود، و ابن عبّاس آن را در ذی قار نزد وی دیده است و به آن حضرت گفتند: بخوان برای من این صحیفه را! پس أمیرالمؤمنین علیه السّلام آن را برای او قرائت نمود، و چون به داستان مقتل حسین علیه السّلام رسید و کسی که وی را به قتل می‌رساند، أمیرالمؤمنین علیه السّلام به شدّت گریست و سپس صحیفه را درهم پیچید. (این مطلب در مجلّد هشتم از «بحار الانوار» کمپانی، ب ۲ ص ۱۶ وارد است.)

محدّث قمّی می‌فرماید: أقُولُ: ظاهراً اشاره به این صحیفه نموده است ابن عبّاس در هنگامی که به واسطهٔ عدم یاری و نصرت امام حسین علیه السّلام مورد مؤاخذه واقع شد، آنجا که گفت: إنَّ أصْحَابَ الْحُسَینِ لَمْ یَنْقُصُوا رَجُلًا وَ لَمْ یزِیدُوا؛ نَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ شُهُودِهِمْ!

«اصحاب امام حسین یک نفر در میانشان کم و زیاد نمی‌شود. ما آنها را به اسامی شان پیش از شهادتشان می‌شناسیم.»

و محمّدبن حنفیّه گفت: وَ إنَّ أسْمَاءَ أصْحَابِهِ عِنْدَنَا

لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ.

«أسامی أصحاب امام حسین علیه السّلام نزد ما نوشته شده‌اند به اسمهای خودشان و اسمهای پدرانشان»

و ظاهراً این صحیفه همان دیوانی است که بار شتری بود که با امام حسن علیه السّلام بود و هر جا می‌رفت با خود می‌برد و از آن جدا نمیشد. و بیان این صحیفه در مادّهٔ حَذَفَ گذشت.[1]

مجلسی رضی اللَه عنه ـ در «بحار الانوار» جمیع احادیثی را که در باب علم جَفْر وارد شده است گرد آورده است. بعضی از آنها ظهور دارند در اینکه: مراد از این علم، علم به احکام و شرایع است؛ و آن را جَفر گویند به سبب آنکه روی پوست گوسفند نوشته شده است. و بعضی از آنها ظهور دارند در اینکه: مراد از این علم اطّلاع بر حوادث ایّام و مَغیبات است که از روی حساب مشخّص می‌گردد. و ما در اینجا به طور انتخاب شش روایت از دستهٔ اوّل، و شش روایت از دستهٔ دوّم را ذکر

---

[1] «سفینة البحار» ج ۲، ص ۱۵ مادّهٔ ص ح ف.

می‌نمائیم و پس از آن در محصّل و مُفاد آنها به بحث می‌پردازیم. امّا دستهٔ اوّل:

اوّل از «بصائر الدّرجات» از احمد بن محمّد از علی بن حَکَم، از حسین بن أبی العَلا روایت می‌کند که گفت: شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام که می‌گفت:

إنَّ عِنْدِیَ الْجَفْرَ الأبْیَضَ. قَالَ: قُلْنَا: وَ أیُّ شَیْءٍ فِیهِ؟!

قَالَ: فَقَالَ لِی: زَبُورُ دَاوُدَ وَ تَوْرَاةُ مُوسیَ وَ إنْجِیلُ عِیسَی وَ صُحُفُ إبْرَاهِیمَ وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرامُ؛ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ، مَا أزْعُمُ أنَّ فِیهِ قُرْآناً، وَ فِیهِ مَا یَحْتَاجُ النَّاسُ إلَینَا وَ لَا نَحْتَاجُ إلَی أحَدٍ حَتَّی أنَّ فِیهِ الْجَلْدَةَ وَ نِصْفَ الْجَلْدَةِ وَ ثُلْثَ الْجَلْدَةِ وَ رُبْعَ الْجَلْدَةِ وَ أرْشَ الْخَدْشِ؛ وَ عِنْدِی الْجَفْرُ الأحْمَرُ.

«در نزد من جفر أبیض (سپید) موجود است. می‌گوید: گفتیم: در آن چه چیز است؟! راوی که ابن أبی العلاست می‌گوید: سپس حضرت به من گفت: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صُحُف ابراهیم و حلال و حرام؛ و مُصْحف فاطمه، و من

چنان نمی‌دانم که در مصحف فاطمه قرآنی باشد؛ و در آن است جمیع آنچه مردم به ما احتیاج دارند، و ما احتیاج به أحدی نداریم، تا به جائی که در آن پاداش عمل زشتی که به قدر یک تازیانه است و نیم تازیانه و یک سوّم تازیانه و یک چهارم تازیانه، و غرامت خراش پوست بدن موجود است. و در نزد من جفر أحمر (سرخ) موجود است.»

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ أَیُّ شَیْءٍ فِی الْجَفْرِ الأَحْمَرِ؟!

قَالَ: السِّلَاحُ وَ ذَلِكَ إِنَّهَا یفْتَحُ لِلدَّمِ، یَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّیفِ لِلْقَتْلِ.

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَهِ بْنُ أَبِی یَعْفُورٍ: أَصْلَحَكَ اللَهُ فَیعْرِفُ هَذَا بَنُو الْحَسَنِ؟!

روایات وارده دربارهٔ جفر

قَالَ: إِی وَ اللَهِ كَمَا یَعْرِفُ اللَیْلَ أَنَّهُ لَیْلٌ وَ النَّهَارَ أَنَّهُ نَهَارٌ؛ وَ لَكِنْ یحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَ طَلَبُ الدُّنْیا؛ وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ لَكَانَ خَیراً لَهُمْ.[1]

---

[1] «بحار الانوار» کتاب الإمامة، أبواب علومهم علیهم‌السلام، باب جهات

«گفت: گفتم: فدایت شوم در جفر أحمر چه چیز است؟!

فرمود: سلاح، و آن برای خونریزی و جنگ باز می‌شود، و صاحب شمشیر

علومهم: و ما عندهم من الکتب و أنّه ینقر فی آذانهم و ینکت فی قلوبهم، از طبع کمپانی: ج ۷، ص ۲۸۳، و از طبع حیدری: ج ۲٦، ص ۳۷، روایت ٦۸؛ و «بصائر الدّرجات» ص ٤۱.

(صاحب‌الامر) برای کشتن آن را می‌گشاید.

در این حال عبد اللَه بن أبی یعفور گفت: خدا امور تو را به صلاح برساند، آیا این مطالب را بنی حسن می‌دانند؟!

گفت: آری به خدا قسم می‌دانند همان طور که می‌دانند: شب شب است و روز روز است، و لیکن حَسَد و دنیاطلبی بر ایشان غالب شده است؛ و اگر حقّ را می‌طلبیدند هر آینه برای آنان بهتر بود.»

دوّم از «بصائر الدّرجات» از ابن یزید، و محمّد بن حسین، از ابن ابی عُمَیر، از ابن اُذَیْنَة، از علی بن سعید که گفت: من در نزد حضرت صادق علیه السَّلام نشسته بودم، و جمعی دیگر از اصحاب ما نزد او بودند که مُعَلَّی بن خُنَیْس گفت: فدایت شوم! چقدر به تو از حَسَن بن حسن آزار رسیده است!

و پس از آن طیار گفت: فدایت شوم وقتی که من در میان کوچه‌ها راه می‌رفتم دیدم که: محمد بن عبد اللَه بن حسن بر روی الاغی سوار است و جماعتی از زیدیّه اطراف او هستند، در این حال به

من گفت:

اَیُّهَا الرَّجُلُ إلَیَّ إلَیَّ! فَإنَّ رَسُولَ اللهِ صلَّی اللَه علیه و آله قَالَ: مَنْ صَلَّی صَلَاتَنَا وَ اسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا وَ أکَلَ ذَبِیحَتَنَا فَذَاکَ الْمُسْلِمُ الَّذی لَهُ ذِمَّةُ اللهِ وَ ذِمَّةُ رَسُولِهِ. مَنْ شَاءَ أقَامَ، وَ مَنْ شَاءَ ظَعَنَ!

فَقُلْتُ لَهُ: اتَّقِ اللَه، وَ لَا تَغُرَّنَّکَ هَؤلاءِ الَّذِینَ حَوْلَکَ!

«ای مرد بیا به سوی من! بیا به سوی من! چرا که رسول خدا صلی اللَه علیه و آله گفته است: کسی که نماز ما را بجا بیاورد، و به سوی قبلهٔ ما رو بنماید، و ذبیحهٔ ما را بخورد، او مسلمان است که برای اوست ذمّهٔ خدا و ذمّهٔ رسول او. هر کس می‌خواهد درنگ نماید، و هر کس می‌خواهد حرکت کند و برود!

من به او گفتم: تقوای خدا را پیشه گیر، و این کسانی که اطراف تو را گرفته‌اند تو را فریب ندهند!»

حضرت صادق علیه السّلام به طیار گفتند: تو به او چیز دگری نگفتی؟! گفت: نه!

قَالَ: **فَهَلَّا قُلْتَ: إنَّ رَسُولَ اللهِ صلی اللَه علیه و**

آله قَالَ ذَلِكَ وَ الْمُسْلِمُونَ مُقِرُّونَ له بِالطَّاعَةِ، فَلَمَّا قُبِضَ

رَسُولُ اللَهِ صلى اللَه عليه و آله وَ وَقَعَ الاخْتِلَافُ انْقَطَعَ ذَلِكَ.

«حضرت گفتند: چرا به او نگفتی: این سخن را رسول خدا صلَّی اللَه علیه و آله گفت در هنگامی که مسلمانان همگی سر تسلیم در برابر اطاعت وی فرود آورده بودند، امّا چون آن حضرت وفات یافت و در میان امّت اختلاف پدیدار گشت آن پیمان و ذمّه و عهد بریده شد.»

در این حال محمّد بن عبد اللَه بن علی[1] گفت: الْعَجَبُ لِعَبْدِ اللَهِ بْنِ الْحَسَنِ إِنَّهُ يهْزَأُ وَ يَقُولُ: هَذَا فِی جَفْرِكمُ الَّذِی تَدَّعُونَ؟!

«از عبد اللَه بن حسن شگفت است که استهزاء می‌کند و می‌گوید: آیا این مطلب در جفر شماست که مدّعی هستید؟!»

فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَهِ علیه السّلام فَقَالَ: **الْعَجَبُ لِعَبْدِ اللَهِ بْنِ الْحَسَنِ يَقُولُ: لَيْسَ فِينَا إِمَامُ صِدقٍ. مَا هُوَ**

---

[1] محمد بن عبد اللَه بن علی بن عبد اللَه بن عباس از بنی عباس و سر سلسلهٔ خلفای عباسیین می‌باشد؛ و این کلام را در وقتی گفت که هنوز ابو مسلم خراسانی با او به خلافت بیعت ننموده بود.

بِإِمَامٍ وَ لَا كَانَ أَبُوهُ إِمَاماً. يَزْعُمُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السّلام لَمْ يَكُنْ إِمَاماً؟ وَ يرَدِّدُ ذَلِكَ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ فِي الْجَفْرِ فَإِنَّمَا هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَذْبُوحٍ كالْجِرَابِ، فِيهِ كُتُبٌ وَ عِلْمُ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مِنْ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ، إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَهِ صلى الله عليه و آله وَ خَطُّ عَلِيٍّ عليه السّلام بِيَدِهِ. وَ فِيهِ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السَّلام مَا فِيهِ آيةٌ مِنَ الْقُرْآنِ. وَ إِنَّ عِنْدِي خَاتَمَ رَسُولِ اللَهِ صلَّى الله عليه و آله وَ دِرْعَهُ وَ سَيفَهُ وَ لِوَاءَهُ، وَ عِنْدِي الْجَفْرُ عَلَى رَغْمِ أَنْفِ مَنْ زَعَمَ.[1]

«در این حال حضرت صادق علیه السّلام به غضب درآمدند و گفتند: عجب است از عبد اللَه حسن که می‌گوید: در میان ما امام صدق وجود ندارد. نه او امام است و نه پدرش امام بود. آیا او می‌پندارد که علیّ بن أبی طالب امام نبود؟ و این مطلب را

[1] همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵ و از طبع حیدری ص ٤٢ حدیث ٧٤. و «بصائر الدرجات» ص ٤٢ و ص ٤٣.

تکرار می‌نماید؟

و امّا گفتار وی دربارهٔ جَفْر، جَفْر پوست گاوی است ذبح شده مانند ظرف پوستی، که در آن کتابهائی است و علم ما یحتاج مردم تا روز قیامت از حلال و حرام که به املاء رسول اکرم صلَّی اللَه علیه و آله و خطّ علی علیه السّلام می‌باشد. و در آن مُصْحف فاطمه علیها السَّلام است که آیه‌ای از قرآن در آن نمی‌باشد. و نزد من انگشتری رسول اللَه و زره و شمشیر و لوای اوست. و در نزد من جَفْر است علی رغم کسی که می‌پندارد: ما امام صدق نیستیم.»

سوم از «بصائر الدّرجات» از ابن هاشم، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از مردی، از سلیمان بن خالد روایت است که گفت: حضرت صادق علیه السّلام گفتند: **إنَّ فِی الْجَفْرِ الَّذِی یَذْکُرُونَهُ لَمَا یَسُوؤُهُمْ، لأنَّهُمْ لَا یَقُولُونَ الْحَقَّ وَ الْحَقُّ فِیهِ.**

فَلْیُخْرِجُوا قَضَایَا عَلِیٍّ علیه السّلام وَ فَرَائضَهُ إنْ کَانُوا صَادِقِینَ. وَ سَلُوهُمْ عَنِ الْخَالَاتِ وَ الْعَمَّاتِ وَ لْیُخْرِجُوا مُصْحَفَ فَاطِمَةَ علیها السَّلام فَإنَّ فِیهِ وَصِیَّةَ فَاطِمَةَ علیها السَّلام أوْ سِلَاحَ رَسُولِ اللَهِ صلی اللَه علیه

و آله.

إِنَّ اللَه يَقُولُ: ايْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.[1]

«حقّاً در جفری که نامش را می‌برند مطالبی است که ایشان را ناراحت می‌کند و آزار می‌رساند، زیرا که آنان حقّ را نمی‌گویند در حالی که حقّ در آن است.

اگر آنها راست می‌گویند قضایا و مواریث علی علیه السّلام را بیرون آورند. از ایشان راجع به ارث خاله‌ها و عمه‌ها سؤال نمائید، ایشان مصحف فاطمه علیها السَّلام را بیرون آورند، چرا که در آن وصیّت فاطمه علیها السَّلام موجود است، یا اسلحهٔ رسول خدا صلی اللَه علیه و آله.

خداوند می‌فرماید: شما برای اثبات مدّعای خود یا کتابی قبل از این بیاورید و یا اثری از علم که نشان دهنده و گواه شما باشد، اگر این طور هستید که از راستگویان

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵ و از طبع حیدری ص ٤٣. و «بصائر الدرجات» ص ٤٣. و آیهٔ اخیر آیهٔ چهارم از سورهٔ احقاف می‌باشد.

می‌باشید!»

چهارم از «بصائر الدّرجات» از محمّد بن احمد، از ابن معروف، از ابو القاسم کوفی، از بعض اصحابش روایت است که گفت: ذَكَرَ وُلْدُ الْحَسَنِ الْجَفْرَ فَقَالُوا: مَا هَذَا بِشَيْءٍ. فَذُكِرَ ذَلِكَ لأبِي عَبْدِ اللهِ علیه السّلام فَقَالَ: **نَعَمْ هُمَا إِهَابَانِ: إِهَابُ مَاعِزٍ وَ اهَابُ ضَأْنٍ مَمْلُوَّانِ كُتُباً، فِيهِمَا كُلُّ شَيءٍ حَتَّى أَرْشُ الْخَدْشِ.**[1]

«اولاد حسن از جفر سخن به میان آوردند و گفتند: چیزی نیست و اصلی ندارد. چون این خبر را به حضرت صادق علیه السّلام گزارش دادند، فرمود: دو تا پوست هستند: پوست بز و پوست میش که سرشارند از نوشتجاتی که در آن دو همه چیز موجود است حتّی ارْش خَدْش.»

پنجم: از «بصائر الدّرجات» از احمد بن موسی، از علیّ بن اسمعیل، از صفوان، از ابن مُغِیرة، از عبد اللَه بن سنان، از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که راوی گفت: شنیدم که می‌فرمود:

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی ص ٢٨٦، و از طبع حیدری ص ٤٥ و ص ٤٦. و «بصائر الدّرجات» ص ٤٢.

وَيْحَكُمْ أَ تَدْرُونَ مَا الْجَفْرُ؟! إِنَّما هُوَ جِلْدُ شَاةٍ لَيْسَتْ بِالصَّغِيرَةِ وَ لَا بِالْكَبِيرَةِ، فِيهَا خَطُّ عَلِيٍّ عليه السّلام وَ إِمْلاءُ رَسُولِ اللَهِ صلى اللَه عليه و آله مِنْ فَلْقِ فِيهِ. مَا مِنْ شَيْءٍ يُحْتَاجُ إِلَيهِ إِلَّا وَ هُوَ فِيهِ حَتَّى أَرْشُ الْخَدْشِ.[1]

«وای بر شما! آیا می‌دانید: جفر چیست؟! جفر پوست گوسپندی است نه کوچک و نه بزرگ که در آن است خط علی علیه السّلام و املاء رسول اکرم صلَّی اللَه علیه و آله که از دو لب مبارکش تراوش کرده است. هیچ چیزی نیست که مورد نیاز باشد مگر آنکه در آن موجود است حتّی ارش خدش.»

ششم: از «بصائر الدّرجات» از محمد بن عیسی، از ابن أبی عُمَیر، از ابن اُذَیْنَة، از

---

[1] همان

علی بن سعید روایت است که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می‌فرمود:

أَمَّا قَوْلُهُ فِی الْجَفْرِ، إِنَّمَا هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَدْبُوغٍ كالْجِرَابِ، فِيهِ كُتُبٌ وَ علْمُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيهِ النَّاسُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مِنْ حَلَالٍ أَوْ حَرَامٍ، إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَهِ صلى الله عليه و آله و خَطُّ عَلِيٍّ عليه السّلام.[1]

«امّا گفتار او دربارهٔ جَفْر، جَفْر پوست گاوی است دبّاغی شده مانند ظرف پوستی، که در آن کتابهائی نوشته شده است و علم آن چیزهائی است که مردم بدانها تا روز رستاخیز از حلال و حرام نیاز دارند. آن نوشته املاء رسول اللَه صلَّی اللَه علیه و آله و خط علی علیه السّلام می‌باشد.»

و امّا شش حدیث برگزیده که دلالت دارند بر آنکه علم جفر علمی است به حوادث و وقایع و امور مغیبه:

أوّل از «بصائر الدّرجات» از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از احمد بن عُمَر، از ابو بصیر

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۷، و از طبع حیدری ص ٤٩ حدیث ۹۳. و «بصائر الدّرجات» ص ٤٤.

روایت می‌کند که گفت: من بر حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام وارد شدم و گفتم: فدایت گردم من از مسأله‌ای سؤال می‌کنم که می‌خواهم کسی نباشد تا کلام مرا بشنود!

ابو بصیر گفت: حضرت پرده‌ای را که میان من و میان اطاق دیگری حائل بود کنار زدند و نظری بدان اطاق نمودند و پس از آن فرمودند: ای أبا محمد از هر چه می‌خواهی بپرس!

گفتم: فدایت شوم! شیعیان با همدگر در مقام گفتگو می‌گویند: رسول خدا صلَّی اللَه علیه و آله به علی علیه السَّلام باب علمی را تعلیم فرموده که از آن هزار باب مفتوح می‌گردد.

حضرت فرمود: ای أبا محمد! قسم به خدا که رسول خدا صلَّی اللَه علیه و آله هزار باب از علم را به علی تعلیم نموده که از هر باب آن هزار باب گشوده می‌گردد.

ابو بصیر می‌گوید: من گفتم: هَذَا وَ اللَهِ الْعِلْمُ.

«سوگند به خدا که فقط علم این

است.» حضرت ساعتی با انگشت خود بر روی زمین خطوطی در حال تأمّل و تفکّر کشیده و سپس گفتند: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ. «**آن تحقیقاً علم است و لیکن آن علم واقعی و حقیقی نیست.»**

و پس از آن فرمودند: ای أبا محمّد! نزد ما جامعه است؛ و ایشان چه می‌دانند که جامعه چیست؟!

گفتم: فدایت شوم! جامعه کدام است؟! فرمود: صحیفه‌ای که طولش هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا صلَّی اللَه علیه و آله و با املاء او از لبان مبارکش و خطّ علی علیه السَّلام با دست راستش می‌باشد، و در آن هر حلالی و هر حرامی و تمام چیزهائی که مردم بدان محتاجند حتی أرش خدش وجود دارد.

در این حال با دست خود به من زدند و گفتند: ای أبا محمّد آیا به من اجازه می‌دهی؟!

گفتم: فدایت شوم! وجود من برای شماست، هر کار می‌خواهید بکنید! حضرت با دست خود مرا فشار دادند و گفتند: حتّی دیه و غرامت این فشار ـ گویی حضرت به حال خشم درآمده بودند.

گفتم: فدایت گردم! قسم به خدا که علم

حقیقی فقط این است!

فرمود: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيسَ بِذَاكَ. «**این علم است ولی آن علم حقیقی و اصلی نیست.**»

سپس ساعتی ساکت شدند، و پس از آن گفتند: **إِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ؟! مَسْكُ شَاةٍ أَوْ جِلْدُ بَعِيرٍ؟!**

«**حقّاً در نزد ما علم جفر است، و آنان چه می‌دانند که جفر کدام است؟! پوست گوسپندی است یا پوست شتر؟!**»

ابو بصیر می‌گوید: من گفتم: فدایت شوم جفر چیست؟!

فرمود: **وِعَاءٌ أَحْمَرُ وَ أَدِيمٌ أَحْمَرُ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَ الْوَصِيِّينَ.**

«**ظرفی است سرخ رنگ و پوست دبّاغی شده‌ای سرخ رنگ که در آن علم**

پیغمبران و اوصیای پیغمبران است.»

گفتم: هَذَا وَ اللَهِ هُوَ الْعِلْمُ! «این است قسم به خدا آن علم حقیقی.»

فرمود: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ. «**آن علم است و لیکن آن علم حقیقی و واقعی نیست.**»

و پس از آن حضرت ساعتی سکوت نمود و سپس فرمود: **وَ إِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةُ؟ قَالَ: فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. وَ اللَهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ. إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ أَمْلاهُ اللَهُ عَلَيهَا وَ أَوْحَى إِلَيهَا.**

«**و حقّاً در نزد ما مصحف فاطمه می‌باشد، و چه می‌دانند: مصحف فاطمه چیست؟! حضرت فرمود: در آن به قدر سه برابر بزرگی و مقدار قرآن شما حجم و مطلب است، و قسم به خدا از این قرآن حرف واحدی هم در آن نیست، بلکه آن چیزی است که خداوند بر فاطمه إملاء نموده و الهام فرستاده است.**»

گفتم: هَذَا وَ اللَهِ هُوَ الْعِلْمُ! «قسم به خدا علم این است.»

فرمود: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيسَ بِذَاكَ. «**آن علم است و**

لیکن آن علم حقیقی نیست.»

ابو بصیر می‌گوید: پس از این حضرت ساعتی ساکت شد، و پس از آن فرمود: **إِنَّ عِنْدَنَا لَعِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.**

«**حقّاً در نزد ما علم کائنات گذشته، و علم کاینات حال و آینده تا روز قیام ساعت است.**»

گفتم: فدایت گردم قسم به خدا علم این است!

فرمود: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ. «**این علم است ولی آن علم اصیل و حقیقی نیست.**»

گفتم: فدایت شوم! پس آن علم حقیقی کدام است؟!

قَالَ: **مَا يَحْدُثُ بِاللَّيلِ وَ النَّهَارِ، الأَمْرُ بَعْدَ الأَمْرِ، وَ الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلَى يوْمِ**

الْقِيَمَةِ.

«فرمود: علم به آنچه در شب و روز حادث می‌شود، أمری پس از امر دیگری، و چیزی پس از چیز دیگری تا روز قیامت.»

بیان علّامهٔ مجلسی (ره) دربارهٔ جفر

در اینجا مجلسی با بیان خود بدین گونه بعضی از مواضع مُبْهَم در این حدیث را مبیّن می‌دارد:

بیانٌ: شاید بر کنار زدن پرده برای مصلحت بوده است، یا برای آنکه آن حالت از احوالی بوده است که در آن برای آنها علم به بعضی از اشیاء حاضر نبوده است[1]. و نَکْت به معنی به زمین زدن چوبی است که در

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی ص ٢٨٤، و از طبع حیدری ص ٨٣ و ص ٣٩، حدیث ٧٠؛ و «بصائر الدّرجات» ص ٤١ و ص ٤٢. و سیّد علیخان مدنی شیرازی در «ریاض السّالکین» از طبع سنگی رحلی سنهٔ ١٣٣٤ (که تاریخ کتابت آن سنهٔ ١٣١٧ هجری قمری است) در ص ١٤، و از طبع جامعة المدرّسین ج ١، ص ١١٠ و ص ١١١، پس از تحقیق جالبی دربارهٔ کیفیّت تعلّم علوم ائمّه علیهم‌السّلام که عبارت بوده است از متابعت دستوارت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در مجاهدات و ریاضات با وجود صفای باطن و غریزهٔ طاهرهٔ آنها که در نتیجه مستقیماً از جانب خدا بدون مدخلیّت رسول اللَه افاضه میگردد، این روایت مرویّهٔ از ابو بصیر را که ما در اینجا مفصّلًا از «بحار الانوار» از «بصائر الدرجات» نقل کردیم او أیضاً از ثقة الإسلام کلینی (کافی، ج ١ ص ٢٣٨، حدیث ١) حکایت میکند در ذیل عنوان تنبیهٌ که آن تحقیق ما دربارهٔ علوم لدنّی اهل بیت منافات ندارد با آنچه

آن اثر کند. و کلام حضرت در استیذان از او دلالت دارد بر آنکه: إبْرَاءِ مَا لَمْ یَجِبْ فایده دارد. وَ کَأَنَّهُ مُغْضِبٌ یعنی حضرت فشار شدیدی به وی دادند گویا فشار کسی که در حال غضب است. و چه می‌دانند جفر چیست؟! یعنی نمی‌دانند: جَفر کوچك است به قدر پوست گوسپند یا بزرگ است بر خلاف عادت به قدر پوست شتر؟ و گویا اشاره باشد به آنکه بزرگ

می‌باشد. و گفتار أبوبصیر: إنَّ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ یعنی علم کامل و تمام علم. و کلام حضرت که در مصحف فاطمه از قرآن شما حرف واحدی وجود ندارد، یعنی در مصحف فاطمه علم به وقایع گذشته و آینده است. و اگر تو ایراد نمائی که در قرآن نیز بعضی از اخبار موجود است جواب آن است که: شاید در مصحف فاطمه از آنچه در قرآن ذکر شده است موجود نبوده است.

از آنها علیهم‌السَّلام روایت شده است که: نزد آنان علم جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیهاالسَّلام بوده است و در آنها علومی منطوی بوده است که غیر از ایشان کسی نمی‌دانسته است و در آنها علم جمیع ما یحتاج و علم ما کان و ما یکون موجود بوده است؛ زیرا که علومشان علیهاالسَّلام منحصر به آنها نبوده است، بلکه علومشان از لدنیّه و کشفیّه چیزهائی بوده است که غیر از محتویات علوم وارده در این کتب بوده است.

و اگر أیضاً ایراد کنی و بگوئی: از برخی از روایات ظاهر است که: مصحف فاطمه علیها السَّلام نیز مشتمل بر احکام بوده است! پاسخ آن است که: شاید در آن احکامی غیر از قرآن بوده است.

و اگر همچنین ایراد نمائی و بگوئی: در بسیاری از روایات وارد است که: قرآن مشتمل است بر جمیع احکام و بر جمیع اخبار گذشته و آینده! پاسخ آن است که: شاید مراد حضرت چیزهایی باشد که ما از قرآن می‌فهمیم نه آنچه ایشان می‌فهمند. و لذا حضرت فرمود: قُرْآنِکُمْ یعنی قرآن شما! علاوه بر این محتمل است: مراد حضرت لفظ و عبارت قرآن بوده باشد.

از اینها گذشته ظاهر از اکثر روایات آن است که: مصحف فاطمه علیها السَّلام فقط مشتمل بر اخبار بوده است. پس احتمال دارد که مراد حضرت عدم اشتمال آن بر احکام قرآن باشد.

و أیضاً کلام حضرت: علم گذشته و آینده؛ یعنی غیر از آن جهتی که در مصحف فاطمه علیها

السَّلام أیضاً موجود است.[1]

شاهد ما در این روایت آن است که: حضرت جامعه را در مقابل جَفْر قرار داده‌اند؛ و جامعه را مشتمل بر هر حلال و حرامی تا روز بازپسین حتّی أرش خدش قرار داده‌اند؛ و جفر را در علم وصیّین و نبیّین مشخّص نموده‌اند؛ و علم آنها در برابر احکام همان علوم غَیْبیّه و الهامات قلبیّه می‌باشد.

[1] همین مصدر

روایات دیگر وارده دربارهٔ جفر

دوم: از «بصائر الدرجات» از ابن یزید، از حسن بن علی، از عبد اللَه بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نموده است که: ذُکِرَ لَهُ وَقِیعَةُ وُلْدِ الْحَسَنِ وَ ذَکَرْنا الْجَفْرَ.

فَقَالَ: **وَ اللَهِ إِنَّ عِنْدَنَا لَجِلْدَیْ مَاعِزٍ وَ ضَأْنٍ: إِمْلَاءَ رَسُولِ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله و خَطَّ عَلِیٍّ علیه السّلام. وَ انَّ عِنْدَنَا لَصَحِیفَةً طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً أَمْلَاهَا رَسُولُ اللَهِ صلَّی اللَه علیه و آله وَ خَطَّهَا عَلِیٌّ علیه السّلام بِیَدِهِ، وَ إِنَّ فِیهَا لَجَمِیعَ مَا یُحْتَاجُ إِلَیهِ حَتَّی أَرْشَ الْخَدْشِ.**

«و چون به آن حضرت مذمّت و غیبتی را که پسران حسن از او کرده بودند، تذکّر داده شد و ما از جفر یاد کردیم؛ فرمود: در نزد ما دو پوست بز و میش است که املاء رسول خدا صلَّی اللَه علیه و آله و خطّ علی علیه السّلام می‌باشد. و در نزد ما صحیفه‌ای است که در ازایش هفتاد ذراع است، آن را رسول خدا صلَّی اللَه علیه و آله املاء نمود و علی علیه السّلام آن را با دست خود نوشت. و در آن جمیع ما یحتاج مردم وجود دارد حتّی ارْش خَدْش.»

سپس مجلسی گفته است: بیانٌ: وقیعه به معنی مذمّت و غیبت کردن می‌باشد. یعنی اولاد حسن، ائمّه علیهم السلام را مذمّت می‌نموده‌اند در اینکه ایشان مدّعی علم جفر هستند، و تکذیبشان می‌نمودند. و محتمل است مراد از وقیعه، صدمه در جنگ بوده باشد.[1]

سوم: از «بصائر الدّرجات» از سِنْدی بن محمد، از أبان بن عثمان، از علیّ بن الحسین، از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می‌کند که راوی گفت:

إِنَّ عَبْدَ اللَهِ بْنَ الْحَسَنِ يَزْعَمُ أَنَّهُ لَيسَ عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا مَا عِنْدَ النَّاسِ.

فَقَالَ: **صَدَقَ وَ اللَهِ عَبْدُ اللَهِ بنُ الْحَسَنِ مَا عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا مَا عِنْدَ النَّاسِ؛ وَ لَكنَّ عِنْدَنَا وَ اللَهِ الْجَامِعَةَ فِيهَا الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ. وَ عِنْدَنَا الْجَفْرُ؛ أَيدْرِى عَبْدُ اللَهِ بْنُ الْحَسَنِ مَا الْجَفْرُ؟ مَسْكُ بَعِيرٍ أَمْ مَسْكُ شَاةٍ؟**

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸٦، و از طبع حیدری ص ٤٥، حدیث ۸۱. و «بصائر الدّرجات» ص ٤۲.

وَ عِنْدَنَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ، أَمَا وَ اللَهِ مَا فِيهِ حَرْفٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَ لَكِنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَه و خَطُّ عَلِيٌّ عليهما سلام. كَيْفَ يَصْنَعُ عَبْدُ اللَهِ إِذَا جَاءَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ أُفُقٍ يَسْأَلُونَهُ؟[1]

«عبد اللَه بن حسن چنين می‌داند كه: علمی ندارد مگر همان علمی را كه مردم دارند.

پس حضرت فرمود: عبد اللَه بن حسن سوگند به خدا كه راست می‌گويد، علمی را ندارد مگر علمی را كه مردم دارند. و ليكن در نزد ما ـ سوگند به خدا كه جامعه می‌باشد؛ در آن حلال و حرام است. و در نزد ما جَفْر است. آيا عبد اللَه بن حسن می‌داند جفر چيست؟! پوست شتر است يا پوست گوسفند؟!

و در نزد ما مُصْحَف فاطمه می‌باشد. آگاه باشيد! قسم به خدا در آن يک حرف از قرآن نيست، و ليكن آن عبارت است از املاء رسول خدا و خطّ علی عليهما سلام. عبد اللَه بن حَسَن پاسخ مردم را

---

[1] همين مصدر از طبع كمپانی ص ٢٨٦، و از طبع حيدری ص ٤٦ و ٤٧، حديث ٨٤ و ٨٨. و «بصائر الدّرجات» ص ٤٣.

چه می‌گوید وقتی مردم از هر ناحیه‌ای بیایند و از او دربارهٔ مسائل خود سؤال کنند؟!»

چهارم: از «بصائر الدّرجات» از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از عبد اللَه بن سنان، از حضرت صادق علیه السّلام که: ذَكَرُوا وُلْدَ الْحَسَنِ فَذَكَرُوا الْجَفْرَ فَقَالَ: **وَ اللَهِ إِنَّ عِنْدِی لَجَلْدَیْ مَاعِزٍ وَ ضَأْنٍ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَهِ صلَّی اللَه علیه و آله وَ خَطَّهُ عَلِیٌّ علیه السّلام بِیَدِهِ.**

وَ إِنَّ عِنْدِی لَجَلْداً سَبْعِینَ ذِرَاعاً إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَهِ صلَّی اللَه علیه و آله وَ خَطَّهُ عَلِیٌّ علیه السّلام بِیَدِهِ، وَ إِنَّ فِیهِ لَجَمِیعَ مَا یَحْتَاجُ إِلَیهِ النَّاسُ حَتَّی أَرْشَ الْخَدْشِ.[1]

«عبد اللَه بن سنان می‌گوید: چون نامی از پسران حسن بردند و نامی از جفر به میان آوردند، حضرت فرمود: قسم به خدا در نزد من دو پوست بز و میش می‌باشد که إملاء رسول اکرم صلَّی اللَه علیه و آله می‌باشد که آن را علی علیه السّلام با دست خود نوشته است.

و حقّاً در نزد من پوستی است که هفتاد ذراع

---

[1] همان

طول دارد، املاء رسول خدا صلَّى اللَه عليه و آله

می‌باشد که آن را علی علیه السّلام با دست خود نوشته است. و در آن جمیع آن چیزهائی است که مردم بدان نیازمندند حتّی أرش خَدش.»

پنجم: از «بصائر الدرجات» از علیّ بن حسن، از حسن بن حسین سحالی، از مخوّل بن ابراهیم، از أبو مریم روایت می‌کند که گفت: حضرت أبو جعفر امام باقر علیه السّلام به من گفتند: **عِنْدَنَا الْجَامِعَةُ وَ هِيَ سَبْعُونَ ذِرَاعاً، فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى أَرْشُ الْخَدْشِ، إِمْلاَءُ رَسُولِ اللَه صلَّى اللَه عليه و آله وَ خَطُّ عَلِيٍّ عليه السّلام. وَ عِنْدَنَا الْجَفْرُ وَ هُوَ أَدِيمٌ عُكاظِيٌّ قَدْ كُتِبَ فِيهِ حَتَّى مُلِئَتْ أَكارِعُهُ، فِيهِ مَا كانَ وَ مَا هُوَ كائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيمَةِ.**

«نزد ما جامعه می‌باشد که هفتاد ذراع است، در آن همه چیز هست حتّی أرش خدش (دیه و غرامت خراش وارد بر پوست بدن)، آن به املاء رسول خدا صلَّی اللَه علیه و آله و خط علی علیه السّلام است. و در نزد ما جَفر می‌باشد، و آن عبارت است از پوست عُکاظی که در آن به طوری نوشته شده است که حتی بر ساقهای آنهم نوشته شده و پر گردیده است. در آن وقایع مَا کَانَ و وقایع ما هو کائِن

تا روز قیامت ثبت گردیده است.»

در اینجا مجلسی فرموده است: بیانٌ: در قاموس آورده است که: عُکاظ بر وزن غُرَاب: سوق و بازاری است در صحرا میان نخله و طائف؛ و أدیم عُکاظی بدانجا منسوب است. و نیز آورده است که کُرَاع بر وزن غُرَاب گاوها و گوسپندانی را گویند که ساقهای پایشان باریك می‌باشد. و جمع آن أکْرُع و أکَارِع آید.[1]

ششم: از «بصائر الدّرجات» از محمد بن الحسین، از احمد بن محمد، از علیّ بن حَکَم، از أبان بن عثمان از علیّ بن ابی حمزه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السَّلام روایت کرده است که: چون به آن حضرت گفته شد که: عبد اللَه بن حسن چنین می‌داند که: علمی را که دارد همان علمی است که مردم دارند، حضرت فرمود:

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی ص ٢٨٦، و از طبع حیدری ص ٤٨، حدیث ٩٠. و «بصائر الدّرجات» ص ٤٤.

راست می‌گوید عبد اللَه بن حسن، سوگند به خدا علمی ندارد مگر علمی را که مردم دارند، و لیکن در نزد ما ـ سوگند به خداوند ـ جامعه می‌باشد که در آن حلال و حرام است، و در نزد ما جَفْر می‌باشد. آیا عبد اللَه می‌داند که جفر چیست؟! آیا پوست شتر است یا پوست گوسفند؟!

و نزد ما مصحف فاطمه می‌باشد؛ سوگند به خدا آگاه باشید که: در آن مصحف یک حرف از قرآن وجود ندارد و لیکن آن املای رسول اللَه صلَّی اللَه علیه و آله و خطّ علی علیه السّلام است.

كيفَ يَصْنَعُ عَبْدُ اللَهِ إذَا جَاءَهُ النَّاسُ مِنْ كُلِّ فَنٍّ يَسْأَلُونَهُ؟! أمَا تَرْضَوْنُ أنْ تَكُونُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ آخِذِينَ بِحُجْزَتِنَا، وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا، وَ نَبِيُّنَا آخِذٌ بِحُجْزَةِ رَبِّهِ؟![1]

«چگونه عبد اللَه بن حسن پاسخ مردم را می‌دهد در وقتی که به سوی او بیایند از هر فنّی و پرسشهائی بنمایند؟! آیا راضی نیستید که در روز قیامت به دامان ما چنگ زنید در حالی که ما چنگ زده‌ایم به دامان پیغمبرمان، و پیغمبر ما چنگ زده

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸٦، و از طبع حیدری ص ٤۸ و ص ٤۹، حدیث ۹۲. و «بصائر الدّرجات» ص ٤٤.

است به دامان پروردگارش؟!»

باری در این روایات می‌بینیم: علم جَفْر را در مقابل جامعه قرار داده‌اند، و از قرینه تقابل میان جامعه و جفر ـ در صورتی که جامعه به طور حتم مشحون از احکام و حلال و حرام حتی أرش خدش می‌باشد ـ به دست می‌آید که علم جفر همان بیان حوادث کاینات از ما کان و ما هو کائن الی یوم القیمة، و وقایع و امارت جابران و جائران، و قضایای غصب خلافت به دست خلفای سه گانه و بنی امیّه و بنی عبّاس و هکذا از نظایر این امور بوده است.

و چون این علم را به طور کلی یعنی اصول و اساس آن را بر روی پوستی نوشته‌اند، و جفر به معنی پوست گوسفند است، فلهذا علم مکتوب درون آن به نام

جَفْر نامگذاری شده است.

اصول و قواعد جفر، اصولی صحیح است

اصول و قواعد جَفْر، اصول و قواعد صحیح و متقنی بوده است که از آن می‌توانستند استکشاف امور غیبیّه و حل مسائل مشکله را بنمایند و از اوضاع و حوادث خبر دهند، ولی چون اطلاع بر اسرار و مغیبات نیاز به نفوس طاهره دارد لهذا اختصاص به ائمه علیهم السَّلام داشته است؛ و آنان به بعضی از خواص خود که دارای مقام طهارت باطنی شده بودند و فقط آن را در اطلاع بر امور حسنه و خیریّه استعمال می‌کردند تعلیم می‌نمودند، و از تعلیم به نااهل یعنی آنان که دارای طهارت نفس نشده بودند اجتناب می‌نمودند، و به شدت از استعمال آن منع و تحذیر می‌فرمودند. علم جفر واقعی نزد مولانا أمیر المؤمنین علیه السّلام بود، و پس از آن حضرت نزد امامان شیعه علیهم السَّلام. و امروزه نیز علم جَفْر یافت می‌شود، ولی چون ناقص است استکشاف حتمی از آن به دست نمی‌آید. و شاید صحیح آن نزد بعضی از نفوس مطهّره باشد که از اطلاع عموم دور می‌باشند. حقیر قبل از تشرف به نجف اشرف نزد

یکی از دانشمندان ورزیده و متبحّر در علوم غریبه از احضار ارواح و علم رَمْل و جفر در طهران[1] مدت قریب یک ماه به تعلم علم رَمْل پرداختم. او به من بسیار علاقمند بود و می‌خواست پس از پایان رَمْل علم جَفْر را نیز بیاموزد و اصراری هم بر این داشت. می‌گفت: من اولاد ذکور ندارم و می‌ترسم بمیرم و همهٔ این علوم من ضایع گردد.

حقیر دیدم فرا گرفتن علم رَمْل به طور کامل دو سال وقت لازم دارد، تا چه برسد به جَفْر که مهم‌تر و مشکلتر است. و قصد من این علوم نیست. این علوم مرا از مقصد اصلی که عرفان الهی است باز می‌دارد. ما اگر صد سال هم عمر کنیم و همه را در راه عرفان و شناخت معبود مصرف کنیم، تازه کم آورده‌ایم، چگونه که عمر خود را در راه تحصیل به مغیبات به هدر بدهیم. فلهذا آن درس را ترک گفتم، و علّت دیگر آنکه

---

[1] مرحوم مغفور خلد آشیان آقا میرزا ابو تراب عرفان رَحمَه‌اللَهُ.

در وقت فرا گرفتن این علم، دیدم در خود احساس تاریکی می‌کنم و سنگینی قلب آزار می‌دهد.

این جانب دنبال کیمیا هم نرفتم و یکی از أعاظم روزی خواست به حقیر کیمیا بدهد قبول ننمودم؛ چرا که دیدم برای حقیر جز اتلاف عمر و سرگرمی به امور مادیّه و دنیویّه ما حصلی در بر ندارد.

سید ابن طاووس در «کشف المحجّة» از جمله وصایای او نسبت به دو فرزندش علی و محمّد این است که: «من شما را وصیت می‌نمایم که دنبال تحصیل علم کیمیا نروید! دنبال تحصیل علم معرفت و خداشناسی بروید که آن کیمیای حقیقی می‌باشد. جدّ شما أمیر المؤمنین علیه السّلام دارای علم کیمیا بود، ولی ابداً دیده نشد که بدان عمل نماید. او دنبال کیمیای واقعی رفت و به عرفان خدا رسید. شما هم فرزندان او هستید، باید از او پیروی نمائید!»

أئمّه علیهم السَّلام از جفر استکشاف مغیبات می‌نموده‌اند

باری در بسیاری از احادیث وارد است که:

أئمّه علیهم السَّلام از جَفْر استکشاف مغیبات می‌نموده‌اند. مثلًا حضرت رضا علیه السّلام در ظَهر ورقهٔ عهدنامهٔ مأمون نوشتند: جامعه و جفر دلالت دارند بر ضدّ این امر.

و حضرت صادق علیه السَّلام کراراً می‌فرمودند: قیام بنی الحسن در برابر دولت بنی عبّاس بجائی نمی‌رسد. خونهای بیجا ریخته می‌شود و نتیجه‌ای عائد نمی‌گردد.

عبد اللَه مَحْض، فرزند حسن مُثَنَّی، فرزند حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام مدّعی بود که: محمّد فرزندش مهدی قائم آل محمّد است. و او را که صاحب نفس زکیّه گویند، با برادرش ابراهیم غَمْر به مردم معرفی می‌کرد، و از مردم برای قیام آنها بیعت می‌گرفت. و حتی حضرت صادق علیه السّلام را هم دعوت به بیعت با محمّد نمودند. جریان مسأله بسیار مفصّل و در کتب تواریخ مسطور می‌باشد.

محمد و ابراهیم دو جوان رشید و با شجاعت و با سخاوت و باتقوی بودند؛ پدرشان عبد اللَه نیز از أعاظم و رؤسای بنی هاشم و علویّین به شمار

می‌رفت. ولی علمشان به قدر علم امام نبود و لیاقت مقام امامت را نداشتند، و زیر بار ولایت و

تسلیم در برابر حضرت صادق علیه السّلام نرفتند، و آن حضرت را به علوم غریبه و مغیبات می‌شناختند؛ ولی اعتراف بدان چون موجب کساد بازار و ادّعای مهدویّتشان بود از ابراز آن خودداری می‌نمودند. چون رسول خدا فرموده بود: نام مهدی آل محمّد، محمّد است، و در زمان طغیان سلاطین جائر قیام می‌کند؛ عبداللَه می‌گفت: از این زمان که بنی عبّاس روی کار آمده‌اند و منصور دوانیقی فتّاک متهوّر جائر، حقّ آل محمّد را غصْب نموده است، زمانی بدتر نیست و فرزند من هم نامش محمّد است و مردی رشید و شجاع و قابلیّت قیام و لیاقت امارت و حکومت بر مسلمین را دارد، فلهذا او مهدی است و باید مردم تسلیم امر او بشوند.

آنچه حضرت صادق علیه السّلام از روی علوم خود، از جمله علم جَفْر خود، بدانها خواستند بفهمانند که: قائم آل محمّد، این مرد نیست؛ قیام او بدون نتیجه است، بلکه چون قیام بدون موقع و سر رسید است، دچار هزاران خطا و اشتباه می‌شود، قبول نمی‌کردند. حتی حضرت صادق وقت کشته

شدن محمّد را به دست پسر عمّ منصور که با لشکری جرّار از شام آمده بود، در کنار مدینه نشان دادند، و کیفیّت قتل او را و برادرش ابراهیم را که پس از وی گرفتار آمد نشان دادند، و آنان را از قیام بیجا تحذیر فرمودند، ولی سودی نداشت؛ تازه از اینکه حضرت هم به جمعیّت ایشان نمی‌پیوندند متأثّر بودند و کلمات ناهنجار و ناروا سر می‌دادند. آنان می‌گفتند: شرائط امامت در ما هست، و باید قیام نمود و تأخیر جائز نیست.

حضرت می‌دانستند که: قیام در آن موقع چون چیدن میوهٔ نارس از درخت می‌باشد. آنها به روی آوردن مردم، و کمک و بیعت ظاهری دلخوش بودند؛ ولی حضرت از باطن امر همچون مرد اندیشمند و عالم به غیب و در مصدر امر و ملکوت واقع، بدین امور می‌نگریستند؛ و نصیحت حضرت به جائی نرسید و مصائب بنی حسن در زندان منصور و کشته شدن آنان در زندان بغداد، و به قتل رسیدن محمّد و ابراهیم صدها برابر بر مصائب حضرت صادق علیه السّلام بیفزود، و اشکهای پی در پی از روی رحمت بر این قوم بدون امام و بدون ولی و

خودسر

می‌ریخت، و فایده‌ای هم نداشت.

ایشان حضرت را دارای علوم برتری از خود می‌دیدند؛ ولی زیر بار این علم نمی‌رفتند، و جاهلانه دست به کار می‌زدند. در این روایات اخیر دیدیم که سخن از اولاد حسن یعنی عبد اللَه بن حسن بن حسن بن علیّ بن أبی طالب علیه السّلام زیاد به میان آمد و حضرت می‌فرمودند: ما دارای علم جَفْر می‌باشیم و نیز علوم بالاتر از آن که ابداً اولاد حسن مُثَنَّی از آن خبر ندارند.

از استشهاد حضرت به داشتن جامعه که علم احکام است تا روز قیامت، و از داشتن جَفْر که علم به وقایع و حوادث و مغیبات است خوب ظاهر می‌شود که: جَفْر مخصوص علم به حوادث آینده و استکشاف امور غیبیّه می‌باشد که بنی حسن از آن عاری بودند. و لهذا می‌بینیم که: راویان بالأخص در مقام بیان جفر از حضرت می‌پرسند: آیا اولاد حسن از این جفر شما مطّلعند یا نه؟!

بنابراین از مجموع مطالب وارده به دست آمد که: جفر علمی است جداگانه، مربوط به علوم مسائل حلال و حرام نیست، و در برابر و مقابل جامعه قرار

دارد، و نمی‌توان آن دو را در هم ادغام نمود؛ و به واسطهٔ آنکه امروزه اصول صحیحهٔ آن در دسترس عامّه نیست نمی‌توان اصل صحیح آن را از أمیر المؤمنین علیه السّلام هم انکار کرد، و برای او کتابی را که از پوست بوده، و دارای خصوصیّت استکشاف مغیبات بوده منکر گردید، و بر این مطلب که شیعه و عامّه بدان معترفند که اهل بیت دارای علوم غیبیّه بوده‌اند که از نفوس مطهرهٔ آنها تراوش می‌نمود، خطّ بطلان کشید.

گفتار علماء دربارهٔ جفر

عالم جلیل آیة اللَه سید محسن أمین حُسَینی عاملی در کتاب «أعْیانُ الشِّیعة» فصل مشبعی دربارهٔ جفر أمیر المؤمنین علیه السّلام ایراد نموده است. او می‌گوید:

از مؤلَّفات أمیر المؤمنین علیه السّلام جفر است. و در «مجمع البحرین» گوید: در حدیث آمده است: أمْلَی رَسُولُ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله عَلَی أمیرِ الْمُؤمِنینَ علیه السّلام الجَفْرَ وَ الْجَامِعَةَ. «رسول خدا صلی اللَه علیه و آله بر أمیر المؤمنین علیه السّلام جفر و

جامعه را املاء نمودند.»

و در حدیث، آن دو تفسیر شده‌اند به إهَابِ مَاعِز

و إهَابِ کبْش (پوست و یا

پوست دبّاغی نشدهٔ بز و میش)، در آن دو جمیع علوم موجود بود حتّی أرش یک خَدْشه و یک تازیانه و نصف تازیانه.

و از محقّق شریف در «شرح مواقف» نقل شده است که: جفر و جامعه دو کتاب علی علیه السّلام هستند که در آنها بر طریقهٔ علم حروف، حوادث تا انقراض عالم ذکر گردیده است. و امامان معروف از اولاد علی آن دو را می‌دانستند و بدانها حکم می‌نمودند ـ تمام شد کلام مجمع.

و در «قاموس» گوید: جفر به بچه گوسپندی گویند که بزرگ شود و شروع به علف خوردن کند و چهارماهه گردد ـ تمام شد کلام قاموس.

و در «صحاح اللُغة» گوید: جفر از اولاد بز وقتی است که چهارماهه شود، و دو پهلویش برآید، و از شیر مادرش بازگرفته شود، و مؤنّث آن جَفْرَة می‌باشد ـ تمام شد کلام صحاح.

بنابراین جَفر در حدیث، بنابر حذف مضاف است یعنی جِلْد الجَفْر (پوست جفر). و شاید آن بر اثر کثرت استعمال مانند عَلَم شده باشد برای پوست

مخصوصی که از گاوی یا گوسفندی بوده است.

و در اخبار وارده در جفر مقداری اختلاف است و ما در اینجا اشاره به آن و جمع میان آنها می‌نمائیم.

در اینجا مرحوم امین تمام أخبار واردهٔ در باب را از «بصائر الدّرجات» نقل می‌کند و در پایان آن می‌گوید: مستفاد از مجموع آن است که: بعضی از جفر پوستی بوده است که در آن عِلْم نوشته شده بود، و بعضی ظرف برای سلاح یا برای کتب و سلاح بوده است. و سپس می‌گوید:

در «کشفُ الظنون» آمده است که: طائفه‌ای مدّعی هستند که: امام علیّ بن أبی طالب حروف تهجّی بیست و هشتگانه را بر طریق بسط اعظم بر روی پوست جفری قرار داد تا از آن به طرق مخصوصه و شرائط معیّنه و الفاظ مخصوصه‌ای، آنچه را که در لوح قضاء و قدر ثبت است استخراج نماید. و این علمی است که

اهل البیت آن را از همدیگر به ارث برده‌اند، و کسانی که به اهل بیت انتساب دارند نیز به ارث برده‌اند، و نیز از ایشان أخذ کرده‌اند بعضی از مشایخ کاملین.

و روش و دأب آنان چنان بوده است که: آن را به تمام معنی الکلمه از غیر کتمان می‌کرده‌اند و گفته شده است: بر حقیقت آن کتابْ تفهّم و تفقّه نمی‌تواند بکند مگر مهدی علیه السّلام که خروج او در آخر الزّمان مورد انتظار است.

و این معنی در کتب انبیاء سالفه علیهم السلام وارد است همچنان که از عیسی بن مریم علیه الصّلوة و السّلام نقل شده است که فرمود: نَحْنُ مَعَاشِرَ الأَنْبِیاءِ نَأْتِیکُمْ بِالتَّنْزِیلِ، وَ أَمَّا التَّأْوِیلُ فَسَیَأْتِیکُمْ بِهِ الْبَارْقِلِیطُ الَّذِی سَیأْتِیکُمْ بَعْدِی!

«ما جماعت پیامبران برای شما تنزیل را می‌آوریم، و امّا تأویل را بعداً بارقلیط (محمّد) خواهد آورد که پس از من به سوی شما خواهد آمد!»

و نقل شده است که: خلیفه مأمون چون عهد خلافت را پس از خود به علیّ بن موسی الرّضا علیه

السّلام تفویض کرد و نامه پیمان و عهدنامه را نوشت، امام علیّ بن موسی الرّضا در پایان آن نامه نوشتند: **نَعَمْ، إِلَّا أَنَّ الْجَفْرَ وَ الْجَامِعَةَ يَدُلَّانِ عَلَى أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَتِمُّ** .

. آری، و لیکن جفر و جامعه دلالت دارند بر آنکه: این امر به آخر نمی‌رسد.»

و همان طور شد که حضرت گفت. برای آنکه مأمون چون فتنه و انقلاب بنی هاشم را دریافت، او را مسموم کرد. این طور در «مفتاح السَّعادة» آمده است.

ابن طَلْحَه میگوید: جَفر و جامعه دو کتاب جلیل هستند که یکی از آنها را علیّ بن أبی طالب در حالی که بر فراز منبر در کوفه مشغول خطبه خواندن بود ذکر نمود، و دیگری را رسول خدا صلَّی اللَه علیه و آله و سلّم به طور سرّی به وی تعلیم نمود و امر کرد او را تا آن را تدوین کند. علی هم آن را به طور حروف متفرّقه بر طریق سِفْرِ آدم در جفری و پوستی نوشت. یعنی در رَقِّی که از پوست شتر می‌ساختند؛ و روی این زمینه در میان مردم به آن شهرت یافت، چون جریان و حوادث اوّلین و آخرین در آن یافت شد ـ تا آخر آنچه در «کشف الظّنون» ذکر کرده است،

و ما به همین مقداری که می‌خواستیم در اینجا آوردیم.

و سپس در «کشف الظّنون» گفته است: و از جمله کتب مصنَّفهٔ در آن (یعنی در علم

جفر) کتاب «الْجَفْر الجَامِع و النُّور اللامِع» تألیف شیخ کمال الدّین أبو سالم محمّد بن طلحۀ نصیبی شافعی متوفّی در سنۀ ٦٥٢ می‌باشد که مجلَّد کوچکی است؛ و در آن ذکر نموده است که پیشوایان و امامان از اولاد جعفر جفر را میدانستند، پس من در اینجا از اسرارشان در علم جفر اختیار و انتخاب می‌کنم- تمام شد کلام «کشف الظّنون».

گفتار ابن خلدون دربارۀ جفر

و ابن خَلْدون در مقدّمه‌اش در فصل ابتدای دُوَل و امَم گوید: و گاهی در حِدْثان دول[1] به خصوص به کتاب جفر استناد میدهند و چنین میدانند که: از طریق آثار و نجوم علم تمامی اینها در جفر موجود است. بیش از این تعریفی از جفر ندارند؛ و اصل آن و مستند آن را نیز نمی‌دانند.

ابن خلدون می‌گوید: بدان: اصل این علم از

---

[1] مراد از حِدثان دُوَل اموریست از قبیل ابتدای به قدرت رسیدن دولتها، و حوادث و جنگهائی که برایشان اتّفاق می‌افتد، و مدّت بقاء آنها، و تعداد و أسامی ملوک آنها («تاریخ ابن خلدون»، مقدّمه، باب ٣، فصل ٥٣ فی حِدثانِ الدُّوَلِ و الْاُمَم، و از طبع دار الکتب العلمیّة بیروت، سنۀ ١٤١٣ هـ.ق:ج ١، ص ٣٥١)- (م).

آنجاست که: هٰرونُ بْنُ سعید عِجْلی که رئیس و مؤسّس زیدیّه است دارای کتابی بوده است که آن را از جعفر الصّادق روایت می‌نموده است؛ و در آن، علم حوادث و وقایع آتیه بر اهل بیت عموماً و بر بعضی اشخاص از ایشان خصوصاً موجود بوده است؛ آن علم برای جعفر و نظائر او از رجالات اهل بیت بر طریق کرامت و کشفی که برای أمثال آنان از اولیاء واقع می‌شود، واقع شده است.

و آن علم در نزد جعفر در پوست گوساله‌ای نوشته شده بود که از روی آن هٰرون عِجْلی آن را نوشته و روایت نموده است و نامش را جفر گذارده است به اسم پوستی که از روی آن نوشته است؛ چون جفر در لغت به معنی صغیر است؛ و لهذا این اسم نزد ایشان عَلَم برای آن کتاب شد.

و در این کتاب جفر تفسیر قرآن و معانی باطنیّهٔ آن از معانی غریبه بود که از جعفر الصّادق روایت شده بود. و این کتاب نه سلسلهٔ سند رواتش متّصل است، و نه خودش شناخته گردیده است؛ بلکه فقط از آن امور نادره و شاذّه‌ای به ظهور رسیده

است که دلیل متقنی بر صحّتش نیست. و اگر سند آن به جعفر الصّادق صحیحاً می‌رسید، بسیار مستند خوبی بود، چه خود او و چه رجال قوم او، چرا که ایشان اهل کرامات می‌باشند. و به طور قطع و یقین خبر صحیح از وی رسیده است که: او بعضی از أقربای خویشتن را از ورود در وقایع و حوادثی که برای آنان واقع می‌گشت بر حذر می‌داشت؛ و عیناً آنچه را که تحذیر نموده بود برای آنان واقع شد؛ همچنان که یحیی بن زید: پسر عمویش را از مصرع و مقتلش خبر داد، و او مخالفت کرد و خروج کرد و در جورجان (گرگان) کشته شد به طوری که این قضیهٔ مشهور و معروف است.

و در زمانی که کرامت برای غیر ایشان واقع شود، در این صورت گمان تو دربارهٔ آنان چه خواهد بود از جهت استواری علم و دین و آثارشان از نبوّت، و عنایتی از طرف خداوند به اصل کریم و گرامی آنها که آن عنایت برای فروع طیّبه و شاخه‌های پاک آن بهترین گواه است؟!

و در میان اهل بیت بسیاری از این گونه کلام

نقل شده است که به احدی بخصوص نسبت داده نشده است و در اخبار دولت عُبَیْدِیّین بسیاری از نظایر این شواهد موجود است.

اینک بنگر به آنچه ابن رَقِیق حکایت میکند از ملاقات أبو عبد اللَه شیعی با عبید اللَه مهدی و دختر محمّد حبیب[1] و آنچه آن دو نفر با او گفتگو نمودند، و چگونه او را به سوی ابن حَوْشَب که از ناحیه ایشان در یمَن دعوت می‌نمود فرستادند تا

او را امر کرد تا از یمن خارج گردد و به سوی مغرب رهسپار شود، و در آنجا دعوت را انتشار دهد با علمی که به وی تلقین نمود که دعوت او حتما در آنجا به نتیجه خواهد رسید، و تمام خواهد شد.

و بنگر به آنکه: عبید اللَه چون مهدیّه را بعد از قدرت و عظمت دولتشان در آفریقا بنا کرد، گفت: بَنَیْتُهَا لِیَعْتَصِمَ بِهَا الْفَوَاطِمُ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ. «من این شهر

---

[1] ابن خلدون در مقدمه تاریخش ص ۲۰۱ گوید: در سلسلهٔ إسمعیلیّه امامت از إسمعیل به پسرش محمّد مکتوم، و پس از او به پسرش جعفر الصادق، و پس از او به پسرش محمّد حبیب، و پس از او به پسرش عَبْد اللَه مهدی انتقال یافت. و در خود تاریخش ج ٤ از طبع بولاق ص ٣٤ گوید: چون محمّد حبیب بن جعفر بن محمد بن اسماعیل وفات کرد امامت را به پسرش عُبَیْد اللَه سپرد و به او گفت: أنت المهدی!

مهدیّه را بنا نمودم تا فواطم[1] ساعتی از روز را در آنجا

---

[1] مراد از فواطم سه فاطمه نام می‌باشند که بعد از هجرت رسول اکرم صلی اللَه علیه و آله و سلم از مکه به مدینه، پس از چند روز که أمیرالمؤمنین علیه السّلام در مکه به دستور پیامبر توقّف نمود و مواعید آن حضرت را ادا فرمود آنها را با خود به مدینه هجرت داد و پس از مزاحمت و درگیری که در اوان طریق، قریش فراهم نمودند و نمی‌خواستند بگذارند فواطم را از مکه بیرون ببرند و قیام و شدّت أمیر المؤمنین و تنها حضرت أقدسش با جماعت آنها که چندین نفر مرد مسلّح بودند و فراری دادن آنها به واسطهٔ بستن مهار شتران بر روی زمین و آمادهٔ حمله ور شدن، سرانجام با خوف و خَشْیَتی که بر آنان مستولی شده بود و تا مدینه نیز از تعقیب کفّار ایمن نبودند ایشان را به مدینه رسانید؛ در روزها و شبهای میانه راه که تقریباً نزدیک به نود فرسنگ می‌باشد پیوسته مشغول ذکر و تسبیح خدا بوده بالاخص در شبهای تار که آسمان روشن و پر ستاره و اختر درخشان آن نواحی مخصوصاً وضعی جالب و چشمگیر دارد، با بیتوته و نماز شب و قیام و سجود و ذکر خدا و خواندن آیات قرآن چنان مست و مدهوش جمال حضرت لا یزالی گشتند که در همان زمان قبل از وصول به مدینه، پروردگار متعال توسط جبرائیل احوالاتشان را به پیغمبر خبر داد و با آیات اواخر سورهٔ آل عمران، ثواب و پاداش بارزی را برای آنان مقدّر کرد: إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ. الَّذِینَ یَذْکرُونَ اللَهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ربَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَک فَقِنا عَذابَ النَّارِ. ربَّنا إِنَّک مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ. ربَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِربِّکمْ فَآمَنَّا ربَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ کفِّرْ عَنَّا سَیِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ. ربَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِک وَ لا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَةِ إِنَّک لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ. فَاسْتَجابَ لَهُمْ ربُّهُمْ أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکمْ مِنْ ذَکرٍ أَوْ أُنْثی بَعْضُکمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِینَ هاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أُوذُوا فِی سَبِیلِی وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُکفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ثَواباً مِنْ عِنْدِ اللَهِ وَ اللَهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ. (آیه ۱۹۰ تا ۱۹۵، از سورهٔ ۳: آل عمران).

حضرت استاذنا الاکرم آیة اللَه معظم علّامهٔ طباطبائی- قدّس اللَه تربته المبارکة- در بحث روائی از این آیات ص ۹۵ و ص ۹۶ از ج ٤ تفسیر «المیزان» فرموده‌اند: از طریق شیعه روایت گردیده است که: آیه" فَالَّذِینَ هاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا" تا آخر آیه «آن کسانی که هجرت کردند و از خانه‌هایشان اخراج گردیدند و در راه و سبیل من مورد آزار و اذیّت قرار گرفتند و مقاتله کردند و کشته شدند، من هر آینه تحقیقاً از زشتیها و بدیهای ایشان در

پناه برند.» و محل و موقف صاحب آنجا پناه برند.» و

محل و موقف صاحب

شرح حال فواطم در زمان هجرت (ت)

میگذرم و هر آینه داخل میکنم آنان را در بهشت‌هائی که در زیر درختان انبوه و سر بهم کشیدهٔ آن نهرهائی روان می‌باشد؛ پاداش است از نزد خداوند، و خداوند است فقط که پاداش نیکو نزد اوست.» این آیات نازل شده است دربارهٔ علی علیه السّلام چون هجرت کرد به سوی مدینه و با او فواطم بودند: فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت محمّد صلَّی اللَه علیه و آله و سلم و فاطمه بنت زبَیْر و پس از آن در ضجنان ملحق شد بدیشان امّ أیْمَن با چند نفر از ضعفاء المؤمنین. ایشان در راه سیر میکردند و ذکر خدا را در جمیع احوالشان بجای می‌آوردند تا اینکه به پیغمبر ملحق گشتند و این آیات نازل شده بود. باید دانست که: چون عُبَید اللَه مهدیّه را بنا کرد گفت: آن را بنا کردم تا فَواطِم بتوانند در آن یک ساعت از روز پناه آورند و این ملجأ و پناه و آرامشگاهی برای آنان باشد در مقابل آن شبهای هجرت و خوف و دهشت که با عبادت به سرآوردند. و در این عبارت او نکات بدیع فراوان است. و فواطم جمع مؤنّث است و مفردش فاطمه می‌باشد مثل طوالب و طالبة؛ و إطلاق فواطم در تواریخ و سیر بر این سه نفر فاطمه نام مهاجر از مکه به مدینه به طوری است که می‌توان گفت: عَلَم بالغلبه برای ایشان گردیده است لهذا عبید اللَه که مهدیّه را از بنیان و أساس بر پا نموده و بنا کرد با این عبارت میخواهد برساند که قیام ما در برابر دشمنانمان نتیجهٔ هجرت رسول اللَه و فواطم وی در ابتدای زمان هجرت با آن مشکلات و مصائب، الآن است که صورت تحقّق بخود بگیرد. و با إسکان دادن ذراری رسول اللَه در این مدینهٔ نوبنیاد در حقیقت فواطم رنج دیدهٔ هجرت کرده به مدینهٔ طیّبه که پایهایشان آبله زده و ورم کرده بود سکنی می‌گیرند و روح و روانشان شاد می‌شود و تسکین می‌یابد. و این تعبیر یک گونه استعاره‌ای است و گرنه تعبیر به فاطمیّون می‌نمود که جمع فاطمی می‌باشد.

الحمار أبو يزيد (مخلد بن كيراد) را كه به آستانه شهر مهديّه می‌آيد، به آنان نشان داد؛ [و اين خبر به نوهٔ او إسمعيل بن منصور رسيد. و لذا هنگامی كه صاحب الحمار او را در مهديه محاصره كرده بود][1] پيوسته از آخرين موقف و نقطهٔ پيشروی او سؤال می‌كرد تا اينكه برای وی خبر آمد كه: به مكانی كه جدّش عبيد اللَه خبر داده است رسيده است. در اين حال يقين به ظفر و پيروزی پيدا كرد و از شهر خارج شد و صاحب الحمار را هزيمت داد و او را دنبال كرد تا در ناحيهٔ زاب به او دست يافت و پيروزمندانه او را كشت.

و أمثال اين اخبار در ميان ايشان بسيار است ـ تا آخر آنچه ابن خلدون ذكر نموده است.

---

[1] «تاريخ ابن خلدون» ج ۱ (مقدّمه)، ص ۳۵۵، طبع دار الكتب العلميّه- (م).

ابن خلدون کمی قبل از این بحث در اوائل این فصل بعد از آنچه از امر حوادث آتیه ذکر کرده است، چنین گفته است و عین عبارت او این است:

وَ وَقَعَ لِجَعْفَرٍ وَ أَمْثَالِهِ مِنْ أَهْلِ الْبَيتِ كثِيرٌ مِنْ ذَلِك، مُسْتَنَدُهُمْ فِيهِ ـ وَ اللهُ أَعْلَمُ ـ الْكَشْفُ بِمَا كانُوا عَلَيهِ مِنَ الْوَلَايةِ. وَ إِذَا كانَ مِثْلُهُ لَا يُنْكَرُ مِنْ غَيرِهِمْ مِنَ الأَوْلِياءِ فِى ذَوِيهِمْ وَ أَعْقَابِهِمْ ـ وَ قَدْ قَالَ صلى الله عليه و آله و سلّم: إِنَّ فِيكُمْ مُحَدَّثِينَ ـ ، فَهُمْ أَوْلَى النَّاسِ بِهَذِهِ الرُّتَبِ الشَّرِيفَةِ وَ الْكَرَامَاتِ الْمَوْهُوبَةِ.

«و از برای جعفر صادق و أمثال او از اهل بیت بسیاری از این إخبارات اتّفاق افتاده است؛ و مستندشان ـ و اللَه أعلم ـ فقط مکاشفه‌ای است که بر اساس ولایتی که بر آن استوار می‌باشند بوده است. و در هنگامی که أمثال این مکاشفات صحیحه از غیر ایشان از اولیاء خدا، چه از أرحام و أقربای آنان، و چه از اولاد و ذراری و أعقابشان به وقوع پیوندد ـ و در حالی که تحقیقاً رسول خدا صلَّی اللَه علیه و آله و سلّم فرموده است: در میان شما کسانی می‌باشند که سخن فرشتگان را می‌شنوند ـ بنابراین ایشان (که

جعفر و امامان باشند) سزاوارترند به این رتبه‌های شریفه و کرامات موهوبه» ـ تمام شد کلام ابن خلدون.

اتّهامات رافعی بر شیعه در تفسیر قرآن براساس علم جفر

مصطفی صادق رافِعی مصری در کتاب خود به نام «بلاغةُ القُرْآن»[1] می‌گوید: تاریخ جهان به یاد ندارد کتابی را مانند قرآن کریم که بر آن شروح و تفاسیری نوشته شده باشد به اندازه و مقداری که برای قرآن نوشته شده است تا به جائی که روافض قرآن را با جفر تفسیر نموده‌اند، با فساد پندارشان و سخافت گفتارشان و زشتی دعوایشان در آنچه مدّعی می‌باشند که: به علم باطن قرآن از راه علم جفر رسیده اند.

و غیر ایشان، از جَفر اشاراتی را از غیب به إعمال راههائی از حساب استنباط نموده‌اند؛ مثل این چیزی که به حسن بن علی نسبت میدهند که رسول

---

[1] «إعجاز القرآن و البلاغة النّبويّة»

خدا صلَّی اللَه علیه و آله و سلّم در رویائی ملوک بنی امیّه را دیده بودند، و این موجب رنجش و آزار خاطر پیامبر شد. پس خداوند فرو فرستاد آیه‌ای را که غصّه و همّ و غمّش را زدود؛ و آن این آیه

بود:

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. «شب قدر بهتر از هزار ماه است.»

و مراد از هزار ماه مدّت دولت بنی امیّه می‌باشد؛ به علّت آنکه روزهای خالص حکومتشان هشتاد و سه سال و چهار ماه شد که تحقیقاً مساوی با هزار ماه می‌باشد.[1]

و رافعی در حاشیهٔ کتاب بر لفظ جفر گوید:

---

[1] در «ریاض السالکین» از طبع سنهٔ ۱۳۳٤ ص ۲٤ و ص ۲۵ و از طبع جامعة المدرسین ج ۱، ص ۱۷۱ و ص ۱۷۲ آورده است که: و مضمون این روایت از طریق عامّه أیضاً وارد است: فخر رازی در «تفسیر کبیر» خود گوید: روایت کرده است قاسم بن فضل از عیسی بن ماذرة که گفت: من به حسن گفتم: یا مُسَوِّدَ وُجوه المؤمنین عَمْدتَ الی هذا الرجل فبایعته! «ای سیاه کنندهٔ صورتهای مؤمنین، توجه کردی به این مرد و با او بیعت نمودی!» یعنی: معاویه. حسن گفت: رسول خدا صلی اللَه علیه و آله در رویا دید که بنی امیّه یکی پس از دیگری بر منبر وی گام می‌نهند (و در روایتی است که: بر منبر او مانند بوزینگان می‌جهند) این مشاهده برای وی گران آمد و خداوند این آیه فرستاد: إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ تا قوله: خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، یعنی پادشاهی بنی امیّه. قاسم راوی روایت گوید: ما چون سلطنت بنی امیّه را حساب کردیم هزار ماه بود، نه کم و نه زیاد- انتهی. تا آنکه گوید: فخر رازی گوید: قاضی در این وجه، طعن زده و می‌گوید: آنچه از هزار ماه ذکر شده است مراد ایام بنی امیه نمی‌تواند بوده باشد چون خداوند ذکر نمی‌کند فضیلت شب قدر را بر هزار ماه مذمّت شده؛ و ایام بنی امیه مذموم بوده است. فخر گوید: این طعن و اشکال، غیر وارد است چون ایام بنی امیه ایام بر حسب سعادتهای دنیویّه، ایام عظیمی بوده است. بنابراین اشکالی ندارد که خدای تعالی بگوید: ما به تو شبی را عطا کردیم که آن از جهت سعادتهای دینیّه افضل از آن ایام مشحون از سعادات دنیویّه می‌باشد. (تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۳۱ با اختلاف کمی در عبارت.)

ابن قُتَیْبه گوید: جفر عبارت است از پوست جفری (بزی یا میشی یا گوساله‌ای) که ادّعا نموده‌اند که: امام در آن هر چه را که نیازمند به علم آن بوده‌اند و وقایع و حوادث آینده را تا روز قیامت در آن نوشته است.

پس از آن از ابن قتیبه مثالهائی را از تفسیر ایشان نقل کرده است که فقط عبارت

است از دروغهای ساخته و پرداخته و اکاذیب مختلقه که ما به ذکر آنها در اینجا تطویل سخن نمی‌دهیم.

سپس اشاره نموده است به آنچه در «کشف الظّنون» و «مقدّمه» ابن خلدون آمده است، و به دنبال آن گفته است: تمام این مطالب نزد ما ساختگی و باطل و موضوع می‌باشد. و گفتار درباره جفر اسلوبی است از أسالیب قصص و مبالغه و داستانسرائی، و ما گمان نداریم که: عِلْم ما کانَ و ما یکون چیزی باشد که گنجایش آن را یا گنجایش رمز آن را پوست گاوی داشته باشد ـ تا آخر کلامش.

گفتار علّامه محسن امین درباره جفر

مرحوم امین فرموده است: أقُولُ: ظاهر أخبار آن است که: جفر کتابی است که در آن علوم نبویه از حلال و حرام و احکام و اصول احتیاجات مردم در احکام دینشان و آنچه ایشان را به صلاح در آورد در امر دنیایشان، و اخبار از بعضی حوادث، موجود است و ممکن است در آن تفسیر بعضی از متشابهات قرآن مجید آورده شده باشد.

و امّا به شمار آوردن جفر را به عنوان علمی از علوم که استنباط بشود از آن حوادث غیبیه همان طور که از «کشف الظّنون» و غیر آن از آنچه گذشت به دست آمد؛ و همان طور که در اذهان بعضی از مردم ارتکاز دارد، پس ما بر چیزی که آن را تأیید کند دست نیافتیم.

و عَلَی أیّ تقدیر وجود کتابی مُسَمَّی به جفر منسوب به أمیر المؤمنین علی علیه السّلام در میان شیعه و سنّی جای گفتار نمی‌باشد و طرفین در برابر آن سر تسلیم فرود آورده‌اند همچنان که از آنچه ذکر کردیم معلوم شد.

ردّ علّامه امین بر رافعی در اتهامات وی

بنابراین، گفتار رافعی که می گوید: تا جائی که قرآن را روافض با جفر تفسیر نموده‌اند، تا آخر آنچه را که از کوزه‌اش تراوش کرده است ـ آن کوزه‌ای که ممکن نیست از آن بتراود مگر همان چیزی که در آن است ـ ، این نسبت رافعی به شیعه از سَخافت رأی و زشتی ادّعائی است که در مدّعای خود نموده است. زیرا:

اوّلًا شیعه قرآن را با جفر تفسیر ننموده است

بلکه همان طور که علماء مسلمین

تفسیر کرده‌اند به همان گونه تفسیر کرده است.

و ادّعای علم باطن قرآن را بواسطه آنچه به ایشان از علم جفر رسیده است ننموده‌اند بلکه أحدی از آنان ادّعا نکرده است که: آن جفر به وی رسیده است و یا آنکه کتاب جفر را دیده است.

آری ایشان روایت کرده‌اند که: جفر نزد ائمّه اهل بیت علیهم السلام وجود داشته است.

رافعی یک نفر شیعه را بیاورد و معرفی نماید که او می‌گوید: جفر نزد اوست، و یا یک نفر از آنان را بیاورد که قرآن را با جفر تفسیر کرده باشد، اگر از راستگویان است؟!

و این تفاسیر شیعه است که بر قرآن کریم نوشته‌اند معروف و مشهور و اکثر آنها مطبوع می‌باشد مانند «تفسیر قمّی» و «مجمع البیان» و «جوامع الجامع» و «تفسیر ابوالفتوح رازی» و «برهان» سید هاشم بحرانی و «تبیان» شیخ طوسی، و «تفسیر عیاشی» و غیرها.

آیا در قدرت و توان رافعی هست که در یکی از آنها بیابد که: شیعه قرآن را با جفر تفسیر نموده است؟!

و امّا گفتارش که: غیر ایشان از جفر استنباط اشاراتی از غیب نموده‌اند ـ تا آخر کلامش، این هم مانند گفتار پیشینش حقیقت ندارد.

و حدیثی که با عبارت توهین آمیزش اشاره بدان نموده است که «مثل این چیزی را که به حَسَن بن عَلی نسبت میدهند ـ تا آخرش» حدیثی است که موثّقین از پیامبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت می‌کنند که آیه شریفه نازل شده است درباره مدّت ملک بنی امیه، و استنباط از جفر نمی‌باشد و اصلًا راه و طریق محاسبه جفری در آن به عمل نیامده است.[1]

اری این است که رافعی را ازار داده است و بر او گران آمده است که: آیه در مُلك و سلطنت رؤسا و

---

[1] سید علیخان کبیر در شرح صحیفه خود ص ۲۵ طبع رحلی سنگی از ابن أثیر در «جامع الاصول» نقل کرده است که: در متن حدیث آمده است که مدّت سلطنت بنی امیّه هزار ماه می‌باشد. و مراد خداوند که شب قدر بهتر از هزار ماه است همان است. و هزار ماه عبارت می‌شود از هشتاد و سه سال و چهار ماه. ابتدای حکومت بنی امیّه و استقلال به پادشاهی از زمان صلح حضرت امام حسن بن علی علیه السّلام است با معاویة بن أبی سفیان در انتهای سال چهلم از هجرت، و انقراض سلطنتشان به دست ابو مسلم خراسانی در سال یک صد و سی و دو می‌شود که نود و دو سال می‌گردد، و چون خلافت عبد اللَه زبیر را که هشت سال و هشت ماه می‌باشد از آن کسر کنیم، الباقی هشتاد و سه سال و چهار ماه می‌باشد و آن عبارت است از هزار ماه.

پیشوایانِ او: بنی امیة أبرار و أتقیا (!) که اهل أعمال مشهوره در اسلام هستند، نازل شده باشد؛ فلهذا شروع کرده است با تعبیر به عبارات استخفاف‌آمیز و توهین انگیز به این کلامش که: هذَا الَّذِی ینْسِبُونَهُ ...[1]

---

[1] محمد بن یعقوب کلینی (ره) در «روضه کافی» ص ۳٤٥ با سند خود از جمیل بن درّاج از زراره از یکی از صادقَیْن علیهما السلام روایت کرده است که: قال: أصْبَحَ رسولُ اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم یوماً کئیباً حزیناً فقال له علیّ علیه السّلام: ما لی أراک یا رسول اللَه کئیباً حزیناً؟! فقال: و کیف لا أکون کذلک و قد رأیتُ فی لیلتی هذه أنّ بنی تیم و بنی عدیّ و بنی امیّة یصعدون منبری هذا، یردّون النّاس عن الإسلام القهقری؟! فقلت: یا ربّ فی حیاتی أو بعد موتی؟! فقال: بعد موتک! «گفت: روزی رسول اکرم صلَّی اللَه علیه و آله صبحگاهان محزون و غصّه دار بود. علی علیه السّلام عرض کرد: ای رسول خدا! علّت اندوه و غمی که در شما مشاهده می‌شود چیست؟! فرمود: چگونه این طور نباشم با وجود آنکه دیشب در رؤیا دیده‌ام که پسران تیم و پسران عدی و پسران امیّه بر این منبر من بالا می‌روند و مردم را از اسلام به عقب بر می‌گردانند. در آن حال من گفتم: ای پروردگار من آیا در زمان حیات من است یا پس از مرگ من؟! خداوند فرمود: بعد از مرگ تو!» حکیم محقّق سید محمد باقر معروف به میر داماد در شرح «صحیفه سجادیّة» خود، از طبع نشر مهدیّه میر داماد اصفهان ص ٦٦ پس از نقل این روایت می‌گوید: روایت به اندازه تواتر از طرق عامّه و خاصّه تظافر دارد در اینکه پیغمبر صلَّی اللَه علیه و آله و سلم به طور سرّ و رازگوئی امر بنی امیه را به ابو بکر و عمر بیان نمود و فرمود: واجب است آن را کتمان دارید! عُمَر سرّ رسول خدا را فاش کرد و آن را برای حَکم بن ابی العاص حکایت کرد. و امر ابو بکر و عمر را رسول خدا برای حفصه به طور سرّ و رازگوئی بیان کرد و فرمود: پدرت با ابو بکر امر ولایت امت مرا تملّک می‌کنند، و تو از من نشنیده بگیر و کتمان کن! حفصه آن را فاش کرد و به عایشه خبر داد. در این حال وحی خداوندی آمد و بر رسول خدا سوره تحریم نازل شد. و این مطلب نیاز به شرح مبسوطی دارد که لباس مقام و موقعیّت فعلی شرح صحیفه از بیان آن ضیق می‌باشد. هر کس بخواهد آنچه را که ما در اینجا تخریج نمودیم از مظانّ و مصادرش طلب نماید- انتهی کلام میر داماد.
در «ریاض السالکین» از طبع سنه ۱۳۳٤، ص ۲۳ و ص ۲٤ و از طبع جامعة المدرسین ج ۱، ص ۱٦۳ تا ص ۱٦٦ آورده است: قوله: «یعنی بنی امیّه»

خواب رسول خدا صلی اللَه علیه و آله درباره حکومت بنی امیه (ت)

تفسیر شجره ملعونه است. و علی هذا [ادامه در صفحه بعد]

[1]...

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مخفی نمی‌باشد که: در قول خدای تعالی: "فَما یَزِیدُهُمْ إِلَّا طُغْیاناً کبِیراً" (آیه ٦٠، از سوره إسراء) چه لطف مخصوصی إعمال گردیده است. و بدان که این حدیث، صحّتش ثابت و نقلش متواتر می‌باشد در میان دو گروه شیعه و عامّه. أمّا از طریق شیعه به طرق کثیری از اهل بیت علیهم‌السَّلام وارد است. («کافی» ج ٤ ص ١٥٩ حدیث ١٠) و أمّا از طریق عامّه، فخر رازی در «تفسیر کبیر» خود آورده است که: سعید بن مسیّب گوید: رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله دیدند که بنی امیّه بر منبر او مانند بوزینگان می‌جهند؛ و این موجب آزار رسول خدا شد. («تفسیر کبیر» فخر رازی، ج ٢٠ ص ٢٣٦) و بیضاوی در تفسیر رؤیا گوید: گفته شده است که: رسول خدا دید قومی از بنی امیّه بر منبر او بالا میروند و مانند بوزینگان می‌جهند. فرمود: این است حظّ آنان از دنیا که در إزای اسلامشان بدانها داده می‌شود. و علی هذا مراد از قوله تعالی: "إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ" حوادثی می‌باشد که در دوران ایشان رخ داده است. («أنوار التّنزیل»، بیضاوی ج ١ ص ٥٩٠) و حاکم در «مستدرک» از مسلم ربعی از علاء از پدرش از أبو هریره روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلّی اللَه علیه وآله فرمود: "اریت فی منامی کأنّ بنی الحکم ابن ابی العاص ینزون علی منبری کما تنزو القردة فما رُؤی النّبی مستجمعاً ضاحکاً حتّی مات." («مستدرک» حاکم نیشابوری ج ٤ ص ٤٨٠ با اختلاف کمی در بعضی الفاظ) «در عالم خواب به من نشان داده شد که: گویا پسران حکم بن أبی العاص مانند بوزینگان بر منبر من می‌جهند. از آن به بعد هیچگاه آن حضرت را سر حال و خندان نیافتند تا از دنیا رحلت نمود.» سپس گفته است: این خبر إسنادش صحیح است بر شرط مسلم. این را دمیری در «حیاة الحیوان» ذکر نموده است. («حیاة الحیوان» دمیری ج ٢ ص ٢٤٥) و رازی در تفسیر شجره ملعونه گوید: ابن عبّاس گفته است: مراد از شجره ملعونه در قرآن بنی امیّه می‌باشند: حکم بن ابی العاص و فرزندانش. و گفته است: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله در رؤیا دید که فرزندان مروان یکی پس از دیگری از منبر او بالا میروند. این رویای خود را برای ابو بکر و عمر حکایت نمود در هنگامی که آن دو تن فقط با او در بیت او خلوت کرده بودند. چون آن دو نفر از نزد رسول اللَه متفرّق شدند رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله شنید که: حَکم از رویای رسول اللَه خبر میدهد. این امر بر رسول خدا گران آمد؛ و عمر در افشای این سرّ متّهم گشت و سپس ظاهر شد که: حکم برای شنیدن سخنان آنان به گوش نشسته و استراق سمع نموده است و بنابراین رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله، حَکم را از مدینه تبعید نمود. رازی گوید: و از چیزهایی که این تأویل را تأکید می‌نماید گفتار عایشه می‌باشد به مروان: "لَعَن اللَه أباک و أنت فی صلبه؛ فأنت بعض

و امّا آنچه را که از ابن قُتَیبه نقل نموده است و از او در آن تقلید کرده است ـ همچنان که دأب و رویه و شأن ایشان است در أکثر این دروغ بافی‌ها و پرداخت‌های پنداری که از جانب خود اختلاق می‌کنند و در کتبشان به امانت می‌نهند، و لاحقین آنان از سابقینشان تقلید کرده بدون تحقیق و تمحیص از یکدیگر أخذ می‌کنند ـ ، نادرست است. او می‌گوید: شیعیان ادّعا می‌کنند که: امام برای آنها کتابی نوشته است که تمام نیازمندیهای ایشان در آن موجود است ـ تا آخر کلامش. این کلام، صحیح نیست، زیرا أحدی از آنان چنین ادّعائی نکرده است، بلکه روایاتی مستند ـ که بعضی از آنها گذشت ـ از

من لعن اللَه." («تفسیر کبیر» فخر رازی ج ۲۰ ص ۲۳۷) «خداوند پدرت را در حالی که تو نطفه در صلب او بودی لعنت کرده است. بنابراین تو بعضی از آن کسی می‌باشی که خدا او را لعنت کرده است!» و نیشابوری (در تفسیر خود) از ابن عبّاس آورده است که: شجره ملعونه بنی امیّه هستند. («غرائب القرآن» نیشابوری ج ۲ ص ٤٥٩) و در نامه‌ای که معتضد باللَه عبّاسی هنگام اراده بر فرمان لعن معاویة بن أبی سفیان بر فراز منابر در سنه ۲۸٤ نوشت و در آن بنی امیّه را ذکر کرده است سپس گفته است: و خداوند آیه‌ای را در کتاب خود در آنچه بر پیامبرش صلی اللَه علیه و آله نازل کرده است فروفرستاده است که در آن شأن و موقعیّت ایشان را مکشوف داشته است، و آن آیه این است: " وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ." و ابداً خلافی نیست در میان أحدی که خداوند تبارک و تعالی از این آیه بنی امیّه را اراده کرده است. («تاریخ طبری» ج ۸، ص ۱۸۵) انتهی

امامانشان روایت شده است که متضمّن وجود این کتاب نزد أمیر المؤمنین و ائمّه طاهرین از اولادشان ـ علیه و علیهم السّلام ـ است، و آنها را روایت می‌نمایند و نقل می‌کنند همان طور که برای آنها روایت شده است. و آن روایات را علمای اهل سنّت نقل کرده‌اند و تأیید نموده‌اند همچنان که از «کشف الظّنون» و ابن خلدون شنیدی!

امّا شِنْشِنَة أَخْزَمِیه در هر جا که چیزی از کرامت اهل بیت علیهم السلام وارد شود إبا می‌کند که آن را بپذیرد، یا در برابر آن سکوت اختیار نماید، یا بدون تکذیب یا استبعاد یا قَدْح یا مانند اینها، آن را بگیرد. فلهذا این شنشنه، رافعی را وادار نموده است که بگوید: در نزد ما تمام این مطالب ساختگی و باطل و موضوع می‌باشد ـ تا آخر کلامش؛ درحالی‌که إعراض کرده است از تمام آنچه علماء نقل کرده‌اند و ابن خلدون آن را تأیید کرده است که همان طور که دانستی قابل دفع و اشکال نیست.

آری رافعی گمان نمی‌کند که: علم ما کان و ما یکون بتواند خودش یا رمزش در

پوست گاوی جا بگیرد. گویا وی جمیع حوادث را در عالم کَوْن و جهان ایجاد حتّی مثل دمیدنِ در خاکستر را خواسته است از آن اراده نماید، و به مهمّات امور اکتفا نورزد. رافعی چنین گمانی ندارد به علت آنکه از اهل بیت که مفاتیح باب مدینه علم هستند نقل شده است!

(امّا بنگرید:) بدون فاصله پس از این کلامی که از وی نقل شد، در حاشیه همان کتاب مذکور مطلبی را دارد که محصّلش این است:

ملک نور الدّین محمود بن زَنْگی قبل از فتح بیت المقدّس به فاصله بیست و چند سال منبری برای آنجا ساخت. و صاحب «روضتین» ذکر کرده است که: این شاید کرامتی از او باشد؛ و یا اینکه از آنچه أبو الحَکَم بن برجان أنْدُلسی در تفسیرش ذکر نموده است مطّلع شده است که: او از فتح قدس در سنه فلان خبر داده است؛ و عُمْر نور الدّین در آن هنگام یازده سال بوده است؛ و مطلب همین طور واقع گشت که او خبر داده بود؛ و این از عجائبی است که برای این امَّت مرحومه اتّفاق افتاده است.

تمام این قضایا و حوادث را رافعی معتقد

است و بدان جزم و یقین دارد امّا گمان ندارد که: پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلّم ممکن است بر پسر عمّش و باب مدینه علمش علم ما کان و ما یکون را در جلد ثوری املاء نموده باشد. وَهْ چه نیکو أبو العَلاءِ مَعَرِّی سروده است:

۱ ـ «تحقیقاً هر آینه به شگفت آمده‌اند درباره اهل بیت در وقتی که اهل بیت به ایشان علمشان را در پوست جفری نشان دادند.

۲ ـ در حالی که آئینه منجّم (اصْطُرلاب او) با آنکه کوچک‌تر است به وی نشان میدهد هر ناحیه از جهان را که معمور و آباد است، و یا قفر و خشک و بی آب و علف است.»

تحریف سید حسن امین در کتاب اعیان الشیعة پدرش

تمام مطالبی را که ما از اوّل صفحه ۲۳۹ تا اینجا ذکر کردیم، مطالب مرحوم

آیة اللَه سید محسن أمین عاملی بود که در «أعیان الشّیعة» ج اوّل از ص ۳۳۸ تا ص ۳۵۰ از طبع دوم سنه ۱۳٦۳ هجری قمری مطبعه دمشق ابن زیدون، ذکر فرموده است. و این طبع در زمان حیات ایشان و اشراف و مباشرت خود آن عالم جلیل بوده است.

ولی در طبع چهارم که در سنه ۱۳۸۰ و مطبعه انصاف بیروت و به تصدّی فرزند ایشان: سید حسن امین پس از رحلت ایشان صورت گرفت، فقط در یک صفحه و اندی یعنی از آخر ص ۲٤٤ تا اوائل ص ۲٤٦ را از جلد اوّل ذکر کرده است؛ و به قدری دست تحریف در آن قوی بوده است که در بدو امر تصوّر نمی‌شود آن مطلب باشد.

اوَّلًا آقای سید حسن در بدو مطلب در ص ۳۳۸ عبارت محقّق شریف را در «شرح مواقف» که می‌گوید: «إنَّ الْجَفْرَ وَ الْجَامِعَةَ کتَابَانِ لِعَلِیٍّ علیه السّلام قَدْ ذُکرَ فِیهِمَا عَلَی طَرِیقَةِ عِلْمِ الْحُرُوفِ الْحَوَادِثُ إلَی انْقِضَاءِ الْعَالَمِ وَ کانَ الأئمَّةُ الْمَعْرُوفُونَ مِنْ أوْلَادِهِ یعْرِفُونَهُمَا وَ یحْکمُونَ بِهِمَا ـ اه» که ما ترجمه‌اش را در ص ۲٤۰ ذکر کردیم به کلّی ساقط کرده است؛ با آنکه کلام محقّق

شریف در اینجا بسیار مهمّ و از جهت استناد دارای ارزشی کامل است.

ثانیاً تمام روایات وارده را که از «بصائر الدّرجات» استشهاد بر مطلب نموده‌اند و از ابتدای ص ۳۳۹ تا ص ۳۴۳ را استیعاب می‌کند به جز ص ۳۴۰ را که می‌فرماید: «و منها ما یدلّ علی انَّه جلد ثَوْر ـ تا آخر» اسقاط و حذف نموده است.

ثالثاً عبارت او را در أواخر ص ۳۴۳ که «بعضَها علی أنَّه لا یدرَی أجلدُ شاةٍ أو جلدُ بَعیر» را تا قریب نیم صفحه حذف نموده است.

رابعاً عبارت «کشف الظّنون» و عبارت «مقدمه» ابن خلدون را که سه صفحه تمام از کتاب را استیعاب کرده است و همه‌اش تصدیق به علوم غیبیه و مکاشفات الهیه برای أئمّه طاهرین سلام اللَه علیهم اجمعین ـ است و برای استناد شیعه و ردّ کلام عامّه و اهل سنّت، دلیل قوی و استوار بشمار می‌رود، همه را به طور کلی اسقاط

کرده است.

خامساً عبارت مصطفی صادق رافعی مصری را که در کتاب «إعجاز القرآن» به شیعه جسارت‌ها نموده و تفاسیر آنان را از روی جفر قلمداد، و از حضرت سبط نبیّ اکرم امام حسن مجتبی علیه السّلام با عبارت استخفاف و توهین‌آمیز یاد نموده است، و مرحوم پدر آیة اللَه سید محسن امین پس از ذکر آن به دفع پرداخته‌اند و در قریب به سه صفحه، وی را مفتضح و رسوا کرده‌اند و مختلقات و بافته‌ها و ساخته‌های او را همان طور که اخیراً دیدیم، بر ملا ساخته‌اند و حقّاً دفاع از ساحت ولایت و حریم تشیع نموده‌اند، همگی را حذف کرده است.

و به طور خلاصه مطالب مرحوم پدر را که دوازده صفحه تمام را شامل شده است، فقط در یک صفحه و چند سطر مُثْله نموده است.

و برای این عمل جز خیانت به حق و حقیقت، و دستبرد و تحریف در عبارت پدر، و تنقیص تشیع و جانبداری از فرقه مخالف، چه محملی می‌توان تصوّر نمود؟!

ایشان نه تنها در این مورد، بلکه در تمام

مباحث مرحوم سید محسن در تمام مجلدات «اعیان الشّیعة» این تزویر را به کار برده‌اند، و مطالب نفیس را که سنگر تشیع را حفظ می‌کند، و دفاع از حملات مخالفین است حذف نموده‌اند؛ و حتّی در بعضی از عبارات تبدیل و تغییر به عمل آورده‌اند که جز تحریف و تصحیف صریح محملی ندارد.

از همه اینها عجیب‌تر، و فجیع‌تر، و فظیع‌تر، تجرّی بر اسقاط امام زمان علیه السّلام است، که به طور صریح و واضح بحث امام زمان را از «اعیان الشّیعة» مرحوم سید محسن به کلّی حذف کرده‌اند و امامان شیعه را یازده تن شمرده‌اند و باب امامت را در کلام پدر، به حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام ختم کرده اند.

مرحوم مؤلّف «اعیان الشیعة»: سید محسن امین جلد چهارم از آن را به دو قسمت نموده اند:

قسمت اول در سیره حضرت امام حسن، و امام حسین، و حضرت امام زین

العابدین و حضرت باقر العلوم و حضرت صادق علیهم السلام. قسمت دوم در سیره حضرت امام موسی کاظم و باقی أئمّه طاهرین سلام اللَه علیهم أجمعین تا حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام می‌باشد.

قسمت دوم از صفحه اول تا صفحه ۳۲۵ در سیره حضرت موسی بن جعفر تا حضرت عسکری علیهم السلام می‌باشد و از صفحه ۳۲٦ را تا آخر کتاب که صفحه ٥٤۰ از طبع اوّل سنه ۱۳٥٦ مطبعه ابن زیدون دمشق می‌باشد استیعاب نموده است. و این کتاب با این خصوصیات در زمان حیات مرحوم مؤلّف امین طبع و منتشر گردیده است.

اما پس از فوت ایشان پسر ایشان: سید حسن امین که به طبع مجدّد کتب پرداخته است، بحث از امام زمان را به کلّی اسقاط نموده و به سیره امام حسن عسکری علیه السّلام کتاب را خاتمه داده است.

و چون در قسمت دوم از جلد چهارم می‌باید دویست و پانزده (۲۱٥) صفحه ساقط شود، و کتاب کم حجم و نازک به نظر می‌رسید، ایشان مقداری از قسمت اوّل جلد چهارم را در قسمت دوم آورده‌اند

تا مقدار اسقاط شده چشمگیر نباشد.

و بنابراین در طبع سوم که بعد از رحلت مصنّف کتاب انجام داده‌اند، قسمت اوّل از جلد چهارم را اختصاص به سیره امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین داده‌اند و قسمت دوم را از حضرت باقر تا حضرت امام حسن عسکری علیهما سلام ذکر کرده اند.

و لهذا می‌بینیم: در طبع سوم که در سنه ۱۳۸۰ در مطبعه انصاف بیروت صورت گرفته است در الجزء الرَّابع ـ القسم الثّانی در ص ۱۹٤ کتاب در احوالات حضرت عسکری خاتمه یافته است و در ص ۱۹٤ داستان سرقت مشهد عسکریین علیهما سلام که پایان کتاب است آورده شده است.

این خیانتی بزرگ و گناهی نابخشودنی است که کسی دست در کتاب عالم جلیلی ببرد، و به نام او و به املاء او کتاب او را طبع کند، آنگاه چون خودش امام

زمان را قبول ندارد آن را نسبت به پدر عالم شیعه زحمت کشیده رنج برده از دنیا رفته غیر قادر بر تکلّم بدهد، و از لسان او و قلم او امامت را به حضرت عسکری ختم کند و آن عالم را در دنیا به یازده امامی معرّفی کند.

می‌دانید: مسأله چقدر ذی اهمیت است؟! به عقیده حقیر جرم و جنایتی از آن بالاتر نیست.

آخر ای عزیز من! تو امام زمان را قبول نداری، نداشته باش! مبارکت باشد! چشمت کور است، کور باشد. کسی به تو و أمثال تو از فرنگی مابها اصرار ندارد که بفهمند و بدانند؛ و لیکن چرا این را به عالمی جلیل و مرجعی بزرگوار، و مؤلّفی به نام مؤلّف شیعه، و رنجدیده‌ای در عمر متجاوز از هشتاد سال در کتابخانه‌ها و با تألیفات و عبادتها و زیارتها و ... نسبت می‌دهی؟!

چرا از لسان وی و قلم وی امام زمان را حذف می‌کنی؟! و خط بطلان بر آن می‌کشی؟! شما خودت در کنفرانسها و برخوردهای با فُکُلی‌مآبان همقطار بیروتی و دانشگاهی خود هر چه می‌خواهی انکار کن! و به نام خودت کتاب و دائرة المعارف بنویس

و در آنجا نامی از آن حضرت نیاور! کسی به تو کار ندارد، ایراد نمی‌گیرد؛ چرا که آن‌قدر نظایر این بی حرمتی‌ها دیده شده است که از جواب و پاسخ و محاجّه، انسان به واسطه عزّت وجود، و شرافت عمر و وقت خود شرم می‌کند آن را دنبال نماید.

امّا به سید محسن امین صاحب «أعیان الشّیعة» آن مجتهد بیدار و و الا، انسان چنین نسبتی بدهد و دست تحریف و سرقت در کلام او ببرد و یک قسمت ۲۱۵ صفحه‌ای از کتاب را که راجع به آن قائم آل محمّد است حذف کند و این دائرة المعارف اصیل را از زبان چنین عالمی از اعتبار بیندازد و او را یازده امامی به دنیا و جهان معرّفی کند، گناهی است نابخشودنی. و اللَه خیانتی است عظیم.

طبعاً اطّلاع بر این امور منحصر به حقیر و آنهم پس از سالیان دراز و فحص و تتبّع و مقابله میان طبعهای خود صاحب «أعیان» و طبعهای فرزندشان نبوده است. کتاب

«أعیان الشیعة» کتابی است جهانی و جزو اصول مدارک شیعه به شمار می‌آید، لا بد افراد بسیاری از این جرم و جنایت مطّلع شده‌اند و به مجدِّد طبع کتاب فشارهائی آورده‌اند، تا او خود را مجبور می‌بیند تا به طبع بحث و سیره امام زمان علیه السّلام مجدّداً اقدام کند؛ امّا اوّلًا چون جزء دوّم از جلد چهارم را به حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام ختم نموده بود اینجا اضطراراً و اجباراً این بحث را جزء سوم از جلد چهارم قرار می‌دهد و به نام القسم الثالث من الجزء الرّابع بدون تاریخ در مطبعه دار التعارف للمطبوعات بیروت به طبع می‌رساند؛ و مع‌ذلک باز در این کتاب نیز در مطالب، حذف و تغییر و تبدیلی به عمل آمده است و با تطبیق با کتاب اصل این حقیقت مشهود می‌گردد. این کتاب در ۱۵۵ صفحه طبع شده و به امضای المؤلّف در تعلیقه آخر خاتمه می‌یابد.

تحریف و جنایتی دیگر از سید حسن امین

جنایات بدیع و نوین

گویا سید حسن امین عُقده دلش از انکار امام زمان با طبع اضطراری سیره آن حضرت خالی

نمی‌شود؛ لهذا دست به تدوین دائرة المعارفی مستقلّ به نام خود ـ نه به نام پدر ـ می‌زند. طبع اوّل این دائرة المعارف که هشت مجلّد آن نزد حقیر موجود است به نام «دائرة المعارف الإسلامیة الشّیعیة» می‌باشد. طبع دوم مجلّد اول آن در بیروت سنه ۱۳۹۳ و مجلّد هشتم آن أیضاً در بیروت در سنه ۱۳۹٤ به طبع رسیده و انتشار یافته است.

ایشان تمام جلد دوم[1] را اختصاص به سیره أئمّه علیهم السلام داده و در ابتدای آن چنین می‌نویسند: هذا هوَ الجُزءُ الثَّانی مِن دائرة المعارفِ الإسلامیةِ الشّیعیة یتضمّنُ بقیةَ سِیر الأئمَّةِ ثُمَّ تبتدِیُ البُحوثُ مُرَتَّبةً علی حُرُوفِ المُعْجَم.

آنگاه شروع می‌کنند به سیره حضرت فاطمه زهراء علیها السَّلام، و سپس حضرت امام حسن مجتبی و همچنین یکایک از امامان تا حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام، و در صفحات آن که هر یک دارای سه ستون می‌باشد در صفحه ۹٤ أئمّه

---

[1] طبع این مجلّد نیز در بیروت و در سنه ۱۳۹۳ می‌باشد، و در هیچ یک از مجلّدات اسم مطبعه برده نشده است.

علیهم السلام را به حضرت عسکری ختم می‌کنند و یک کلمه نامی از امام زمان نمی‌آورند. و پس از بحثی از سید محمد باقر صدر در تحت عنوان دَوْرُ الاِئمَّةِ فی الحیاة الإسلامیة که به صفحه ۹۷ خاتمه پیدا می‌کند، از صفحه ۹۸ شروع به بحث مطالب طبق حروف معجم کرده و اوّلین حرف معجم کتاب را «آب حیات» قرار می‌دهند، و سپس به بحث در مطالب به ترتیب حروف معجم می‌پردازند.

باری ایشان در اینجا که به نام دائرة المعارف شیعه می‌باشد، و این کتاب معرّفی مذهب شیعه است و منظور از شیعه شیعه اثنا عشری است نه احَد عشری، نامی از حضرت بقیة اللَه نمی‌برند، و کتاب را درباره بحث و معرّفی امامان تشیع به حضرت عسکری ختم می‌نمایند.

آیا این صحیح است که: انسان دائرة المعارفی به نام عقیده طائفه‌ای بنویسد، و در معتقدات آنها از نزد خود تصرّفی کند؛ آنگاه آن را به آن طائفه نسبت دهد؟!

روی سخن ما بلکه سخن هر مرد عادی و عامی با ایشان بر این است که: عقیده شما امام زمان

نیست نباشد؛ چرا آن را به شیعه نسبت می‌دهی؟! و به عنوان معرّفی أئمّه شیعه به حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام پایان می‌دهی؟!

ما نمی‌گوئیم: شما شیعه دوازده امامی باش! ما نمی‌گوئیم شما حتّی مسلمان باش! فرض می‌کنیم: شما یک نفر مرد یهودی یا نصرانی که ابداً عقیده به رسالت ندارند، تا چه رسد به ولایت و خاتمیت حضرت بقیة اللَه ـ عجّل اللَه تعالی فرجه المبارک ـ . وقتی یک نفر یهودی و یا نصرانی از عقیده‌ای درباره قومی می‌نویسد، نمی‌تواند عقائد خود را در آن داخل کند و عقیده آن گروه را ممزوجی از عقیده خود و عقیده آنان به شمار آرد و تحویل دهد. ملل مختلفه جهان در آداب تفتیش عقائد و رسوم هر قوم، این قاعده صحیح را باید مراعات کنند.

مستشرقین و خاورشناسانی که در بحث و تحریر و تقریر و تدوین عقائد شرقی‌ها از نزد خود چیزی اضافه و یا کم نموده‌اند و یا تغییری در بیان آن داده‌اند، از درجه اعتبار ساقط و مردم آنان را بدون هویت و شخصیت در جهان علم می‌شناسند. و تازه مستشرق دیگر بعداً می‌آید و گفتار او را ابطال می‌کند و مواضع تحریف را نشان می‌دهد. امّا افراد خاورشناس اصیل که بسیار کم‌اند ـ هیچگاه از تفحّص خود دست بر نمی‌دارند و تا در استقراء و فَحْص خود به یقین نرسند چیزی را به قومی نسبت نمی‌دهند، و خود را کاملا بی طرف نموده، از آراء و افکار و أهواء خود در آن نمی‌افزایند، و معتقدات خویشتن را با آن نمی‌آمیزند؛ تا چه رسد به شخصی که اگر شخصیت و آبروئی پیدا کرده باشد، در اثر شخصیت و آبروی پدر بزرگوار اوست که اگر بندبندش را جدا کنند نمی‌تواند منکر حضرت صاحب الزَّمان بشود. آنگاه این فرزند در این دائرة المعارف شیعه، اصل و عمده و ستون آن را بشکند، و آنان را أبتر و دُم بریده و بدون ولیّ و سرپرست و صاحب اختیار برخلاف نصوص صریحه رسول خدا

و امامان یکی پس از دیگری، و مشاهده و دیدار ارباب صاحب یقین، بداند و این عقیده را بدین گروه منتسب سازد. این منطق در منطق صاحب بصیرتان، منطق متعفّن و گندیده به بوی تجدّد و غرب زدگی و فراموش کردن اصالت خانوادگی و دستخوش آراء فرومایه و پست کوته نظران گردیدن است.

سید حسن امین همچنین گویا درباره حذف بقیه اللَه الاعظم از دائرة المعارف خود نیز خود را مواجه حملاتی دیده است که در طبع مجدَّد آن که در سه جلد قطور است که مجموعاً دوازده جلد است و جلد اول آن شامل بر چهار مجلد از طبع نخستین می‌گردد، در طبع سوّم سنه ۱۴۰۱ هجری قمری دار التعارف بیروت، در مجلّد اول در جزء دوم که عین آن مطالب طبع پیشین را تا حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام ذکر کرده است و در ص ٦٢ خاتمه داده است؛ به دنبال آن در صفحه بعد فقط ۷ سطر کوتاه بدین الفاظ امام زمان را معرفی کرده و می‌خواهد خود را از تهاجم افکار برهاند.

عین عبارت وی در صفحه ۶۳ این است:

مُحَمَّد بن الحَسَن الْمَهْدِیّ علیه السّلام

«ولد سنه ۲۵۵ بسامرّاء فی ایام المعتمد، و لم یخلِّف أبوه ولداً غیره و کانت سنّه عند وفاة أبیه خمس سنین، و کان سفراؤه فی الغیبة الصُّغری عثمان بن سعید، ثمّ ابنه محمّد بن عثمان، ثُمّ الحسین بن روح، ثمّ علیّ بن محمّد السَّمُرِیّ، و کان بین مولده و انقطاع السِّفارة أربع و سبعون سنة.»

ملاحظه می‌شود که: در این عبارت هم لقب صاحب‌الامر یا صاحب الزّمان یا بقیة اللَه و امثالها را ذکر نکرده است، و اشاره‌ای به حیات و طول عمر و قضایای واقعه و غیرها ننموده است؛ با آنکه در سه مجلّد ضخیم و قطور این دائرة المعارف که دوازده جلد از طبع پیشین را شامل است هزاران مطلب گوناگون صفحات را پر کرده است.

باری مقصود ما در اینجا از ذکر این مطلب آن بود که: دوستان و أحبّه و أعزّه از طلّاب بدانند که: طبعهای «اعیان الشیعة» که به دست ایشان صورت گرفته است، همگی محرّف و از درجه اعتبار ساقط است. و در مطالعات و مراجعات به طبعهای نخستین

آن که در زمان حیات خود مرحوم آیة اللَه بوده، مراجعه نمایند و آن را مصدر برای أبحاث علمیه خود قرار دهند.

از سید حسن امین که تصویر خود را در صدر کتاب با زُلْف فرنگی و ریش تراشیده، و زُنَّار و کراوات نصاری زینت بخش کتاب نموده است، بیش از این نباید توقّع داشت، و در مطالب منقوله ایشان باید فحص و جستجو کرد و با مطالب صاحب أعیان تطبیق کرد، و گرنه همگی از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا

عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ.[1]

گفتار مغنیه در باره جفر

شیخ محمّد جواد مغْنِیه در کتاب «الشّیعة و التّشیع» آورده است:

الْجَفْر:

در بعضی از مؤلَّفات أهل سنّت و شیعه وارد است: که در نزد اهل بیت علم جفر است، و ایشان آن را از هم، امامی از امام دیگر، تا برسد به جدّشان رسول اعظم صلی اللَه علیه و آله و سلّم به ارث می‌برند. و از کتب أهل سنّت که در آن علم جفر ذکر گردیده است «مَواقِفِ» إیجی، و شرح آن از جُرْجَانی حَنَفی، و دیگر «فُصُول المُهِمّة» ابن صَبَّاغ مالکی است. و أبو العلاء مَعَرِّی در اینجا گوید ...

(در اینجا مرحوم مغنیه دو بیت او را که ما از «اعیان الشّیعة» در صفحه ۲۵۳ نقل کردیم آورده است و پس از آن گوید:) و افرادی از أهل سنّت و

---

[1] آیه ٦، از سوره ٤٩: حجرات: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری را بیاورد، درباره آن تحقیق به عمل آورید مبادا آنکه از روی کلام وی به گروهی گزندی رسانید آنگاه در برابر کار واقع‌شده خود دچار ندامت گردید!»

شیعه این را نفی نموده‌اند و معتقد نشده‌اند که: چیزی به اسم جفر در نزد اهل بیت و در نزد غیر ایشان وجود داشته است.

علم جفر کدام است؟

کسانی که قائل به وجود جفر شده‌اند در تفسیر معنی آن با هم اختلاف کرده‌اند:

بعضی گفته‌اند: جفر عبارت است از: نوعی علم حروف که از آن شناسائی و علم وقایع و حوادث در زمان مستقبل را استخراج می‌کنند.

و بعضی گفته‌اند: جفر کتابی است از پوست[1] که در آن بیان حلال و حرام و اصول احتیاجات مردم از احکامی که در آن صلاح دینشان و دنیایشان می‌باشد[2] وجود دارد.

---

[1] در تعلیقه آورده است: جفر در أصل لغت بچه گوسفند است چون بزرگ گردد و علفخوار شود. سپس آن را برای پوست گوسفند استعمال کرده‌اند.

[2] عبارت مرحوم سیّد محسن امین در «أعیان الشّیعة» طبع دوّم سنه ۱۳٦۳ هجری قمری (۱۹٤٤ میلادی) در جلد اوّل ص ۳٤۷ «و خبر دادن بعضی از حوادث» را بر آن اضافه دارد. عبارت وی این است: أقول: الظّاهرُ من الاخبارِ أنّ الجفرَ کتابٌ فیه العلومُ النّبویّةُ من حلالٍ و حرامٍ و أحکامٍ و اصول ما یَحتاجُ النّاسُ إلیه فی أحکامِ دینِهم و ما یُصلِحُهُم فی دنیاهُم و الإخبار عن بعضِ الحوادث. و لیکن این جمله أخیر در طبع ۱۹٦۰ حذف شده است، و همان طور که در ص ۲٦۱ گذشت: این طبع محرَّف و از درجه اعتبار ساقط است و نباید مصدر برای أبحاث علمیّه قرار گیرد. بنابراین، إسناد مغنیّه عبارات

و بنابراین اصولًا جفر ربطی و اتّصالی با علم به غیب ندارد.

و طرفه آن است که: عالم کبیری از علماءِ حنفی که شریف جُرجانی باشد قائل به اوّل است و میگوید: جفری که نزد أهل البیت می‌باشد از آن استخراج حوادث غیبیه میگردد.

و عالمی کبیر از علماءِ إمامیه که سید محسن أمین باشد با او در این جهت مخالفت نموده و قائل به دوّم است و میگوید: جفر علم حلال و حرام است فقط.

جُرْجانی در کتاب «مَواقِف و شرح آن» ج ٦، ص ٢٢ عین این عبارت را ذکر کرده است:

«جفر و جامعه دو کتاب می‌باشند برای علیّ رضی اللَه عنه؛ و در آنها بر طریقه علم حروف، حوادث تا انقراض عالم ذکر گردیده است، و أئمّه معروف و مشهور از اولاد وی آنها را میدانستند و بدانها حکم میکردند.»

و سید محسن امین در کتاب «نَقْضُ الْوَشِیعَة»

آن را به مؤلّف «أعیان الشّیعة» تمام نیست.

ص ۲۹۵ گوید: جفر علمی از علوم نیست اگرچه بسیاری توهّم نموده‌اند، و مبنی بر جداول حروف نمی‌باشد. در این مورد نه خبری وارد گردیده است و نه روایتی (تا آنکه میگوید) و لیکن مردم در تفسیر آن گشاد بازی نموده‌اند و راجع به آن مطالبی را گفته‌اند که به مستندی استناد ندارد، همان طور که شأن و حال مردم در این گونه امور این گونه می‌باشد.

و در «أعیان الشّیعة» قسم أوّل از ج، ص ۲٤٦ طبع ۱۹٦۰ گوید: ظاهر از أخبار آن است که: جفر کتابی است که در آن علوم نبویه از حلال و حرام و آنچه مردم در أحکام دینشان و صلاح دنیاشان بدان نیازمندند می‌باشد.[1]

سید امین که امامیه جمعاً به علمش و دینش وثوق دارند جفر را به معنی علم غیب از أهل بیت نفی می‌کند، و عالمی عظیم از حَنَفیها اثبات می‌نماید و

---

[1] در تعلیقه اخیر دانستیم که: در طبع دوّم «أعیان الشّیعة» جمله: و الإخبار عن بعض الحوادث را اضافه دارد و در طبعی که مغنیّه از آن نقل کرده ساقط شده است.

می‌گوید: «عِنْدَهُمْ عِلْمُ مَا يحْدُثُ إِلَى انْقِرَاضِ الْعَالَمِ.»

و از اینجا روشن شد که: گفتار شیخ ابو زُهره و غیر او از کسانی که قول به جفر را از اختصاصات امامیه دانسته‌اند و بدانها نسبت داده‌اند که: ایشان چنین می‌دانند که: اهل بیت از علم جفر استخراج علم غیب می‌کنند، و أمثال این مطالب را که غیر امامیه از فرق اسلامیه إدّعا می‌کنند و به امامیه نسبت می‌دهند، منظوری ندارند مگر آنکه تشنیع و تعییب کنند و باد فتنه و فساد برانگیخته، هوا را غبارآلود، و آب را گل‌آلود نمایند. همین طور است گفتارشان در دعوی تحریف قرآن، و نقص از آن، و دعوای وَحْی و إلهام به امامان.

و به همه این سخنان اضافه کن که مسأله جفر از اصول دین و از اصول مذهب نزد امامیه نیست، بلکه تنها یک امر نقلی می‌باشد به تمام معنی الکلمه مانند مسأله رجعت، هر کس برایش ثابت شود ایمان می‌آورد و هر کس برایش ثابت نشود آن را ردّ می‌نماید. و وی در هر دو حال مسلمان سنّی است اگر سنّی باشد و مسلمان شیعی است اگر شیعه

باشد.[1]

در آنچه آیة اللَه سید محسن امین و شیخ محمد جواد مغْنِیه، علم جفر را به معنی خصوص علم غیب به طریق استکشاف نسبت به مواقع و وقایع آتیه نفی نموده‌اند ـ البته دانستیم که: در «اعیان الشّیعة» علم به اخبار از بعض حوادث آینده را ضمیمه می‌کند، ولی در «نقض الوشیعة» بنابر نقل مغنیه آن را یکسره انکار می‌نماید ـ مواضعی از محلّ تأمّل و اشکال وجود دارد، و ما قبل از آنکه آن مواضع را مشخّص سازیم لازم است به کلام مغْنِیه درباره علوم امام گوش فرا دهیم، و سپس

---

[1] کتاب «الشِّیعة فی المیزان» قسمت الشِّیعة و التّشیع، ص ٥٦ و ص ٥٧ طبع دار التعارف بیروت. و در طبع جداگانه «الشّیعة و التّشیّع» مکتبة المدرسة و دار الکتاب اللبنانی بیروت ص ٥٦ تا ص ٥٨.

اشکالات آن را بیان کنیم و پس از آن به اشکال در مورد بحث که مسأله جفر است بپردازیم:

گفتار مغنیه در کیفیت علم غیب امامان

مغنیه در کتاب «الشِّیعة و التَّشیع» در بحث از علوم امام پس از مختصری گفتار می‌فرماید:

شریف مرتضی در «شافی» ص ۱۸۸ با عبارتی بدین نصّ می‌گوید: «مَعَاذ اللَه که ما برای امام علمی را از علوم ایجاب کنیم مگر آنچه را که ولایتش اقتضا کند و احکام شرعیه بدان مستند گردد. و علم غیب از این امور خارج می‌باشد.»

و در ص ۱۸۹ می‌گوید: «بر امام واجب نیست که علم صنایع و حرفه‌ها و فنون را بداند و آنچه را که نظیر این امور می‌باشد از آنچه تعلّقی به شریعت ندارد. این اموری است که مربوط به صاحبانش می‌باشد. آنچه بر امام واجب است آن است که: احکام را بداند و در دانستن آن مستقل باشد و در معرفت آنها نیازی به غیر نداشته باشد؛ به علّت آنکه وی پاسدار و بر پادارنده و صاحب اختیار اقامه احکام و تنفید احکام است.»

و طوسی در «تَلْخیص الشَّافی» مطبوع با أصل

«شافی» در ص ۳۲۱ گوید:

«واجب است امام عالم باشد به آنچه که حکم در آن لازم است، و واجب نیست که عالم باشد به آنچه که به نظر وی تعلّق نمی‌گیرد.» مثل شئونی که اختصاص به او ندارد و در آن شئون به او مراجعه نمی‌شود.

و اینها تماماً با گفتار شیعه امامیه تطبیق دارد که: امام بنده‌ای از بندگان خداست و بشری است در طبیعت خود و صفات خود، و فرشته نیست و پیامبر نیست. و امّا ریاست عامّه دینی و دنیاییِ او بیشتر از علم به أحکام شریعت و سیاست شئون عامّه را اقتضا ندارد.

و چگونه به شیعه امامیه گفتار به آنکه أئمّه ایشان علم غیب می‌دانند را می‌توان نسبت داد در حالی که ایشان به کتاب اللَه ایمان دارند و قول خدا را که از پیامبرش

حکایت می‌کند تلاوت می‌نمایند که: ﴿وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾.[1] «اگر من چنین بودم که غیب می‌دانستم البته در فراگیری و جمع‌آوری خیر، زیاد می‌کوشیدم.»

و قول خدا: إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ.[2] «غیب فقط مختصّ خداست.»

و قول خدا: قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللهُ.[3] «بگو: در آسمانها و زمین کسی که غیب را بداند جز خدا کسی نیست.»

و شیخ طبرسی در «مجمع البیان» در تفسیر آیه ۱۲۳ از سوره هود: وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ «و از برای خداست فقط، غیب آسمانها و زمین.» می‌فرماید: «به شیعه امامیه ستم روا داشته است کسی که بدیشان نسبت دهد که: امامان علم غیب می‌دانند. و ما سراغ نداریم احدی از آنان را که برای احدی از خلایق جایز بداند که: او را به علم غیب توصیف

---

[1] آیه ۱۸۸، از سوره ۷: اعراف.

[2] آیه ۲۰، از سوره ۱۰ یونس: فقل إنّما الغیب للّه فانتظروا إنّی معکم من المنتظرین.

[3] آیه ٦٥، از سوره ۲۷: نمل.

نمایند.

و امّا آنچه از أمیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده و خاصّه و عامّه آن را روایت نموده‌اند از إخبار به امور غیبیه در خطبه‌های مَلاحِم و غیرها مثل اشاره به صاحب الزَّنْج و به آنچه به امت بزودی در آتیه از بنی مروان می‌رسد، و نظیر این گونه اموری که او و أئمّه هُدَی از اولاد او خبر داده‌اند، اینها اخباری است که از پیغمبر صلی اللَه علیه و آله تلقّی شده است از آن خبرهائی که خداوند او را بدانها مطّلع نموده است.

بنابراین معنی ندارد به کسانی که این أخبار مشهوره را از امامان روایت می‌نمایند نسبت داده شود که: آنها معتقدند که أئمّه عالم به غیب هستند. وَ هَلْ هَذَا إِلَّا سَبٌّ قَبیحٌ وَ تَضْلِیلٌ لَهُمْ، بَلْ تَکفِیرٌ، لَا یرْتَضِیهِ مَنْ هُوَ بِالْمَذَاهِبِ خَبِیرٌ، وَ اللَهُ هُوَ الْحَاکمُ وَ إِلَیهِ الْمَصِیرُ.»

و اگر فرض شود که: خبری یا گفتاری نسبت علم غیب را به أئمّه می‌دهد باید آن را طرح و ردّ نمود به اتفاق مسلمین.

امام رضا علیه السّلام می‌فرماید: «لَا تَقْبَلُوا عَلَينَا خِلَافَ الْقُرآنِ؛ فَإِنَّا إِنْ تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوافَقَةِ الْقُرْآنِ وَ مُوَافَقَةِ السُّنَّةِ. إِنَّا عَنِ اللهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ، وَ لَا نَقُولُ: قَالَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ.

فَإِذَا أَتَاكمْ مَنْ يحَدِّثُكمْ بِخِلَافِ ذَلِك فَرُدُّوهُ! إِنَّ لِكلَامِنَا حَقِيقَةً، وَ إِنَّ عَلَيهِ لَنُوراً؛ فَمَا لَا حَقِيقَةَ لَهُ وَ لَا نُورَ عَلَيهِ فَذَاك قَوْلُ الشَّيطَانِ.»

«نپذیرید مطلبی را که بر عهده ما باشد خلاف قرآن! به سبب آنکه ما اگر حدیثی بیان نمائیم حدیث موافق قرآن و موافق سنّت بیان می‌نمائیم. ما از خدا و از رسول او حدیث می‌کنیم و نمی‌گوئیم: فلان و فلان گفت.

بنابراین زمانی که کسی به حضور شما بیاید و به خلاف این منهاج، حدیثی بیان کند آن را رد کنید! البته برای کلام ما حقیقتی است، و بر کلام ما نوری احاطه دارد، پس اگر چیزی دارای حقیقت نبود و بر آن نوری گسترده نبود آن کلام، گفتار شیطان است.»

و با کلامی که بدان سخن تمام گردد، در عقیده شیعه، علوم أئمّه و تعالیمشان محدود است به

کتاب اللَه و سنّت پیمبرشان، و از امام اول تا امام دوازدهمینشان هر یک احاطه شامله کامله به یکایک از آنچه در این دو اصل وارد شده است دارند از أَلِفْ تا یاء به طوری که از علم ایشان معنی آیه‌ای از آیات قرآن حکیم تنزیلًا و تأویلًا بیرون نمی‌باشد، و چیزی از سنّت رسول اللَه قولًا و فعلًا و تقریراً فروگذار نمی‌باشد. و چقدر از جهت فضل و علم کفایت می‌کند کسی که إحاطه به علوم کتاب و سنّت داشته باشد!

این منزله و مرتبه‌ای است که بدان بالا نمی‌رود و بالا نخواهد رفت و در آن مقام و منزلت متمکّن نمی‌گردد أحدی غیر از ایشان. و ازاین‌جهت است که آنها پیشوای همه مردم‌اند پس از جدّشان حضرت رسول اکرم.

البتّه اهل البیت علوم کتاب و سنّت را فهمیده‌اند و حفظ نموده‌اند تماماً از رسول خدا همچنان که رسول خدا گرفت و حفظ کرد از جبرائیل، و همچنان که حفظ کرد

جبرائیل از خدا، و فرقی أبداً در میان نیست مگر به واسطه فقط لا غیر. و شاعر امامی مذهب این را به نظم آورده و گفته است:

۱ ـ «اگر می‌خواهی که برای خودت مذهبی را بجوئی که تو را در روز رستاخیز از فوران آتش دوزخ نجات بخشد.

۲ ـ از خودت گفتار شافعی و مالک و احمد و انچه را که از کعب الأحبار روایت شده است دور کن.

۳ ـ و ولایت مردمی را بگزین که نقلشان و حدیثشان: روایت کرد جدّ ما از جبرائیل از حضرت باری است.»

علی علمش را از پیغمبر گرفت و حَسَنَین از پدرشان گرفتند، و علیّ بن الحسین از پدرش گرفت و هکذا هر امامی علم خود را از امامی گرفت. و اصحاب سیره و تاریخ‌نویسان روایتی ننموده‌اند که احدی از أئمّه دوازده گانه علمشان را از یکی از

اصحاب و یا از یکی از تابعین و یا غیر او أخذ کرده باشند. بنابراین تحقیقاً مردم علمشان را از أئمّه گرفته‌اند و أئمّه از احدی نگرفته اند.

حضرت امام صادق علیه السّلام می‌گوید:

عَجَباً لِلنَّاسِ یقُولُونَ: أخَذُوا عِلْمَهُمْ کلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللهِ، فَعَمِلُوا بِهِ وَ اهْتَدَوْا، وَ یرَوْنَ أنَّا أهْلَ الْبَیتِ لَمْ نَأْخُذْ عِلْمَهُ وَ لَمْ نَهْتَدِ بِهِ، وَ نَحْنُ أهْلُهُ وَ ذُرِّیتُهُ؛ فِی مَنَازِلِنَا انْزِلَ الْوَحْیُ، و مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إلَی النَّاسِ. أ فَتَرَاهُمْ عَلِمُوا وَ اهْتَدَوْا، وَ جَهِلْنَا وَ ضَلَلْنَا؟!

«ای شگفتا از مردم! می‌گویند: ایشان تمامی علمشان را از رسول اللَه أخذ نموده اند! پس بدان عمل کردند و راه یافتند؛ و چنین می‌بینند که: ما اهل بیت علم او را اخذ ننموده‌ایم و به واسطه او راه نیافته‌ایم، با وجود آنکه ما اهل او و ذُرّیه او هستیم، و در منزلهای ما وحی نازل شده است، و از نزد ما علم به سوی مردم

روان گردیده است. آیا تو چنین می‌بینی که: ایشان دانستند و هدایت شدند، امّا ما جاهل ماندیم و گمراه شدیم؟!»

و حضرت امام باقر علیه السّلام می‌گوید: لَوْ کنَّا نُحَدِّثُ النَّاسَ بِرَأینَا وَ هَوَانَا لَهَلَکنَا؛ وَ لَکنَّا نُحَدِّثُهُمْ بِأحَادِیثَ نَکنِزُهَا عَنْ رَسُولِ اللهِ، کمَا یکنِزُ هَؤُلآءِ ذَهَبَهُمْ وَ فِضَّتَهُمْ.

«اگر ما به رأی خود و هوای خود برای مردم سخن می‌گفتیم تحقیقاً هلاک گردیده بودیم؛ و لیکن ما با آنها گفتگو می‌نمائیم با احادیثی که از رسول خدا جمع کرده و نگهداری نموده‌ایم همان طوری که این مردم طلایشان را و نقره شان را حفظ نموده و اندوخته می‌کنند.»

و از اینجا روشن می‌شود جهل یا دَسّ موجود در کلام آن که گفته است: شیعه چنان می‌دانند که: علم أئمّه الهامی است و کسبی نیست؛ و برخی پا را از این فراتر نهاده و به شیعه نسبت داده‌اند گفتار به این را که بر امامان وحی نازل می‌شود؛ و این گفتار را علاوه بر آنچه از احادیث بیان نمودیم، باطل می‌کند آنچه شیخ

مفید در کتاب «أَوَائل الْمَقالَات» فرموده است:

قَامَ الاتِّفَاقُ عَلَى أَنَّ مَنْ يزْعُمُ أَنَّ أَحَداً بَعْدَ نَبِينَا يوحَى إِلَيهِ فَقَدْ أَخْطَأَ وَ كفَرَ.»[1]

«اجماع و اتّفاق بر آن استوار است که: هر کس گمان کند که بر احدی پس از پیمبر ما وحی نازل می‌شود، تحقیقاً خطا کرده و کافر شده است.»

این بود کلام مغْنِیه که از روی محبّت و دفاع از حریم تشیع درباره علم امام نگاشته است. و لیکن نباید این محبّت و دلسوزی بجائی بکشد که بعضی از سرمایه‌های اصیل امامان را به خاطر دفع کلام سُنِّیان و إخماد نائره غوغا و صحنه سازی و آشوبگری آنان به خاک نسیان سپرد.

نقد کلام مغنیه و أمثال او در علم غیب امامان

کلامی را که مغنیه از أعلام نقل کرده است و خودش نیز بیانی در پیرامون آن

---

[1] کتاب «الشیعة فی المیزان» قسمت الشّیعة و التّشیع ص ٤٢ تا ص ٤٥ طبع دار التعارف بیروت؛ و در طبع جداگانه ص ٤٢ تا ص ٤٥.

دارد بعضی از آنها صحیح و بعضی نادرست است.

زیرا اوّلًا گرچه علم امامان از پدرانشان اخذ شده است تا برسد به رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و ایشان دارای علم اکتسابی بوده‌اند، ولی بدون شکّ این علم با علم وجدانی و درونی و لَدُنِّی و ذاتی ایشان توأم بوده است، و تا آن علم نوری باطنی در دل ندرخشد علم کسبی تنها به جائی نمی‌رساند.

آنان بشرند، و در غرائز و طبایع بشرند، ولی بشریت جلوگیر نمی‌شود از بروز استعدادهای ذاتی و علم واقعی که از درون بجوشد؛ و ایشان را از روی اختیار ـ نه اضطرار و اجبار ـ دارای ملکاتی و علومی بنماید که از دسترس عامّه بشر خارج است و آن عبارت است از اطّلاع بر مغیبات و کشف اسرار و علم بر ضمایر و نیات و وقوع حوادث و أمثال ذلک.

وقتی ما بالوجدان این گونه علوم را در میان علمای باللَه و بأمر اللَه که در میان ما هستند، مشاهده کرده‌ایم و می‌کنیم، آیا سزاوار است که درباره ایشان انکار کنیم، فقط به جرم آنکه از اهل بیت می‌باشند و علوم خود را از یکدیگر اخذ نموده اند؟!

اخذ هر امامی علوم خود را از امام پیشین امری است مسلّم؛ ولی معنایش آن نیست که: یکایک از فروع جزئیه را از اوّل کتاب طهارت تا آخر کتاب دیات، امام قبل برای بعدی بیان نماید، و جزئیات علوم عقلیه و معارف الهیه را به شمار آورد.

معنی آن این است که: امام پیشین به امام بعد از خود کلِّیات و اصول را می‌دهد. تفرّع فروع، و شرح و بسط و گسترش آن طبق حالات مختلفه خودشان و طبق استعداد و لیاقت محیط و امَّتشان و طبق مقتضیات زمان و مکان راجع به انشاء خود آنهاست.

بنابراین وصول به جزئیات از کلّیاتِ کتاب و سنّت برای آنان مستلزم اعمال قوّه عقلیه و ادراک قلبیه است که از آن تعبیر به مشاهدات غیبیه می‌گردد، و اختصاص به

آنان دارد.[1]

---

[1] چقدر خوب سید علیخان مدنی شیرازی رضی اللَه عنه در شرح صحیفه خود از طبع رحلی ص ١٤ و از طبع جامعة المدرّسین ج ١، ص ١٠٨ تا ص ١١٠ این حقیقت را روشن ساخته است. وی گوید: بعضی از محقّقین گویند: مراد از قول یحیی بن زید به متوکل بن هارون که: و لکنّی أعلم أنّ قوله حقّ، أخذه عن آبائه و إنّه سیصحّ! که حضرت صادق علیه السّلام علمش را از پدرانش یکی پس از دیگری اخذ کرده باشد تا منتهی گردد به رسول خدا صلی اللَه علیه و آله آن نیست که اهل ظاهر از مردم می‌فهمند که شأن آنان حفظ اقوال می‌باشد خَلَفاً عن سَلَف تا آنکه افضلیّت ایشان بر سایر مردم به قوّت حفظ مسموعات و یا به کثرت محفوظات بوده باشد. بلکه مراد آن است که نفوس قدسیّه آنها با نور علم و قوّت عرفان به سبب متابعت از رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله با مجاهده و ریاضت با وجود زیادی استعداد اصلی و صفاء و طهارت غریزی استکمال حاصل نموده است. و بناءً علی هذا مانند آئینه‌ای گردیده است که در برابر حق به واسطه آئینه دگری و یا بدون واسطه آن متجلی شده است. آیا نمی‌بینی آئینه‌های متحاذیه یا محاذیه آئینه دگری که آن در محاذات نور خورشید قرار گرفته است در جمیع آنها تابش شمس منعکس می‌گردد. بنابراین حال کسی که از رسول خدا آن طور که باید و شاید متابعت کند این طور خواهد بود که وی محبوب حق می‌گردد همچنان که خداوند فرموده است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكمُ اللَهُ» (آیه ٣١ از سوره ٣: آل عمران) «بگو: اگر شما خدا را دوست می‌دارید از من پیروی نمائید تا خدا هم شما را دوست بدارد!» و کسی را که خداوند دوست بدارد بر وی افاضه می‌کند همان طور که بر حبیبش صلوات اللَه علیه افاضه فرمود. و لیکن البتّه میان تابع و متبوع فرقی در میان ثابت است.

و بالجمله واجب است دانسته شود: علوم أئمّه علیهم السلام اجتهادی نیست و علوم سمعیّه از طریق حواسّ نمی‌باشد بلکه علومشان کشفی و لَدنّی است، بر دلهایشان انوار علم و عرفان از جانب خدای سبحان افاضه می‌گردد نه به واسطه امر مباین از قبیل سماع، یا کتابت محسوس و یا روایت و یا چیز دگری از این قبیل و از آنچه که بر قول و بیان و توضیح ما دلالت دارد گفتار أمیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد که فرمود: " «عَلّمنی رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله ألف باب من العلم فانفتح لی من کلّ باب ألف باب." («تاریخ دمشق» ابن عساکر تصحیح محمّد باقر محمودی ج ٢ ص ٤٨٣ و منتخب «کنز العمال» در حاشیه «مسند» احمد حنبل ج ٥ ص ٤٣) «رسول خدا صلی اللَه علیه و آله به من هزار در از علم را گشود که از هر دری هزار در گشوده گشت.» و کلام رسول خدا صلی اللَه علیه و آله" «اعطیتُ جَوَامع الکلِم»"

ما نمی‌گوئیم: این برای سایر افراد بشر محال است، و لیکن می‌گوئیم: غالب بلکه اکثریت افراد این راه را نمی‌پیمایند و استعدادات قلبیه ایشان برای کشف غیب مختفی می‌ماند، و لیکن ایشان این راه را پیموده‌اند و در رأس قرار گرفته‌اند و دارای مقام صدارت و پیشوائی و امامت گشته‌اند. افراد دیگر هم اگر بخواهند راه را طی کنند راه خدا بسته نیست، و به همان محلّ و منزلی می‌رسند که آنان رسیده‌اند،

(«مسند» احمد حنبل ج ۲ ص ٤١٢ و «سنن» ترمذی ج ٤ ص ١٢٣ حدیث شماره ١٥٥٣) «جوامع کلمات به من داده شده است.» "وَ اعْطِیَ عَلِیّ جَوَامِعَ الْعِلْم" («انوار نعمانیّه» ج ١ ص ٣٢) «و به علی جوامع علوم داده شده است.» و معنی تعلیم رسول به علی علیه السلام آن است که: رسول خدا نفس شریف علی را که قابل أنوار هدایت بود در دراز مدت همنشینی و مصاحبت و دوام ملازمت إعداد فرموده و مهیّا ساخت تا با تعلیم و ارشاد وی به سلوک الی اللَه تعالی، نفس حیوانی و قوای آن را در طوع و فرمان آنچه خداوند آنها را بدان امر نموده است درآورد، و آنها را در استخدام و پیروی روح عقلی الهی بکشد؛ و عبارت است از آنکه رسول خدا صلی اللَه علیه و آله اشاره فرماید به اسباب اطاعت و فرمانبری و ریاضت تا اینکه نفس علی علیه السلام استعداد انتقالش امور غیبیّه و إخبار از مغیبات را پیدا نماید و تعلیم این علم، تعلیم بشری نیست چه اینکه معلم، رسول خدا باشد و یا غیر رسول. و ایجاد علم نمی‌باشد و اگرچه علم امری است ملازم با ایجاد و افاضه از خدای تعالی. و در اینکه رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله فرمود: "اعْطِیَ عَلِیّ جوامعَ العلم" به صیغه مبنی برای مفعول، دلیلی است ظاهر بر اینکه دهنده جوامع علم به علی علیه السلام خود رسول خدا نیست، بلکه آن کس که به علی جوامع علم را عنایت کرده است همان کس است که به پیغمبر جوامع کلم را داده است و اوست حق سبحانه و تعالی. این را خوب بفهم چون این مرحله از جاهائی است که قدمها می‌لرزد- انتهی کلام بعض المحقّقین.

گرچه مقام امامت و جلوداری مختصّ به ایشان است و قابل زوال نیست و قابل تغییر و تبدیل نمی‌باشد.

ثانیاً شما درباره امامانی که در سنّ کودکی به امامت رسیده‌اند و روزها و شبهای درازی را در طول عمر خود با پدر أمْجدشان صرف ننموده‌اند چه می‌گوئید؟! درباره امام زمان طفل چهار ساله که پدر خود را از دست داد چه می‌گوئید؟! آیا می‌گوئید: در هر لحظه از بَدْوِ تولّد او تا زمان رحلت خویشتن دائماً در گوش او می‌گفت: قال أبِی عَنْ جَدِّی ... عَنْ رَسُول اللَه کذا؟! اگر امام دویست سال هم عمر کند و فرزندش حیات داشته باشد این مسائل جزئیه که پایان ندارد و خاتمه پیدا نمی‌کند.

شما درباره حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام چه می‌گوئید؟! آن امام در وقت

ارتحال پدر أمْجَدش هفت ساله یا نه ساله بود، و اضافه کنید که: حدود دو سال هم که حضرت امام رضا علیه السّلام در سفر بودند و رابطه ظاهری در میان نبود؛ بنابراین حضرت جواد الائمّه علیه السّلام فقط پنج سال یا هفت سال پدر را ادراک کرده است.

شما در جواب این مهم می‌گوئید: علوم آنان علوم لَدُنِّیه می‌باشد. امام حضور و غیبت ندارد، همان کودك چهار ساله و یا کودك پنج یا هفت ساله به واسطه انکشاف حقایق توحید و معرفت در دل او می‌تواند امام امّت گردد، و پیشوا و مقتدای پیرمردان هشتاد و نود ساله‌ای شود که مسلَّماً فاقد این درجه از توحید و معرفت و سعه و إحاطه کلّیه می‌باشند، و إلّا تقدّم مفضول بر أفضل صورت می‌گیرد و اشکال شما به ابْن أبِی الْحَدید که: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی قَدَّمَ الْمَفْضُولَ عَلَی الافْضَل بی رنگ خواهد شد.

این جواب اختصاص به امام زمان و حضرت جواد ـ علیهما افضل الصّلاة و السّلام ندارد، درباره جمیع امامان از این قرار است. پس امامان دارای علم کَسْبی و دارای علم لَدُنِّی و غیر اکتسابی می‌باشند.

ثالثاً آیات قرآن که علم غیب را منحصر در خدا می‌داند بجای خود محفوظ است، و لیکن مقصود استقلال است، ولی اگر خدا به غیر خود از جهت ظهور و مظهریت عطا کند و استقلالی در میان نباشد چه اشکالی را در برخواهد داشت؟!

رابعاً دأب شیعه و امامان شیعه این بوده است که: آیات قرآن همه را با هم می‌نگریستند و عامّ و خاصّ آنها را ملاحظه می‌نمودند. آیات حصر علم غیب در خدا عمومیت دارد، ولی آیه:

عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُكُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً. لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَ أَحْصی كُلَّ شَیْءٍ عَدَداً[1] خاصّ است و عموم آنها را تخصیص می‌زند، و مُفاد و نتیجه‌اش این می‌شود که: خداوند عالم غیب است و بر غیب

---

[1] آیه ۲۶ تا آیه ۲۸ از سوره ۷۲: جنّ «خداوند عالم به تمام غیب است و بس. پس بر غیب خود هیچ کس را واقف نمی‌گرداند مگر آن کسی را که به پیامبری بپسندد و انتخاب و اختیار نماید که در این صورت در پیش رو و در پشت سر آن رسول (از فرشتگان خود) محافظ و پاسدار می‌گمارد تا بداند که: آن رسولان پیغامها و مأموریّت‌های پروردگار خود را به طور تحقیق و کامل ابلاغ کرده‌اند و خداوند به آنچه در نزد رسولان است احاطه و هیمنه دارد و تعداد و شمارش هر چیز را می‌داند».

خود کسی را مطّلع نمی‌گرداند مگر آن رسول مورد پسند خود را که از غیب خود به وی خبر می‌دهد.

و چون این آیه در مورد هر رسولی و هر نبیی تخصیص خورد و شما هم می‌گویید: تمام صفات انبیاء و علوم مرسلین برای أئمّه دوازده گانه شیعه ثابت است. و فقط عنوان نبوّت در میان نیست، در حدیث مُجْمَعٌ عَلَیه بین فریقین: أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسیَ إِلَّا أَنَّه لَا نَبِیَّ بَعْدِی «ای علی نسبت تو با من مانند منزله هارون است با موسی مگر درجه نبوّت که پس از من پیغمبری نمی‌باشد» در این صورت تمام مقامات و درجات پیامبران به جز خصوص عنوان مَنْصَب نبوّت برای أمیر المؤمنین علیه السّلام ثابت است، و به اتّفاق و اجماع علمای شیعه جمیع مزایا و علوم و درجات و منزله‌های أمیر المؤمنین علیه السّلام برای جمیع ائمّه طاهرین علیهم السلام ثابت است، و از مهم‌ترین منازل و درجات، علم به غیب و کشف اسرار الهیه و اطلاع بر مخفیات و علوم ربوبی توحیدی است که سایر مکاشفات مثالیه را زیر نگین دارد.

ما در جلد یازدهم و دوازدهم «امام‌شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام، فقط در علم أمیر المؤمنین علیه السّلام بحث نموده‌ایم و علوم غیبیه آن حضرت بیشتر مجلّد دوازدهم را استیعاب کرده است؛ و از اوّل کتاب تا صفحه ۱٤۷ که درس ۱٦٦ تا ۱۷۰ را شامل می‌گردد، فقط در پیرامون تفسیر همین آیه مبارکه:

عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ مطالب غیر قابل انکاری را درباره علوم غیبیه مولانا أمیرالمؤمنین ـ علیه أفضل صلوات المَصلّین ـ

ذکر نموده‌ایم.

این راجع به علوم امام و علم أمیر المؤمنین علیه السّلام به طور کلّی. و اما راجع به خصوص علم جفر که ایشان به پیروی صاحب «اعیان الشّیعة» آن را در علم حلال و حرام و مصالح دنیوی و امور اخروی منحصر کرده‌اند، و اکتشافات غیبیه را از آن زدوده‌اند، این هم بدون وجه است. و در پاسخ از مطالب صاحب «اعیان الشیعة» و ایشان که عباراتشان مفصّلًا ذکر شد باید گفت:

چرا ما علم جفر را به معنی اکتشاف از حوادث و وقایع آینده و اطلاع از مغیبات از راه بسط حروف به طریقی که رسول خدا صلی اللَه علیه و آله به حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام آموخته باشند انکار کنیم؟! و آن را علمی مستقل و کامل نه مانند جفری که امروزه مشهور است ندانیم؟! امّا در مقام ثبوت، قاعده امکان عقلی آن، به قانونِ کلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَك مِنَ الغرائبِ فَذَرْهُ فِی بُقْعَةِ الإمْکانِ مَا لَمْ یذُدْك عَنْهُ قَائمُ الْبُرْهَانِ.[1]

---

[1] درباره این قانون در جلد اوّل از «معادشناسی» از دوره علوم و معارف اسلام

«هر چه از غرائب به گوش تو خورد تا وقتی که برهان قاطع، تو را از امکان آن منع ننماید، آن را (در بوته امتناع قرار مَده بلکه) در محلّ امکان باقی گذار.»

و امّا در مقام اثبات، آیا این همه دلیل نقلی کافی نیست؟!

اثبات علم غیب از طریق جفر در گفتار ایجی و میر سید شریف

کلام إیجی که از محقّقین متکلّمین عامّه است در کتاب «مواقف» و کلام محقّق

که بخش سوم آن را تشکیل می‌دهد، از مطبوع آن در ص ١٣٤ و ص ١٣٥ در مجلس ٤ بحث شده است و در تعلیقه آمده است که: این عبارت معروف شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا است که در بسیاری از کتب از وی نقل شده است و مراد از امکان در اینجا احتمال عقلی است نه امکان ذاتی. شیخ الرئیس در صفحه آخر کتاب «اشارات» طبع سنگی و در ص ١٥٩ و ص ١٦٠ از جلد چهارم طبع جدید حروفی عبارتی را بدین لفظ در تحت عنوان نصیحت آورده است و آن این است: إیّاک أن یکون تَکیُّسک و تبرّوک عن العامة هو أن تنبری منکراً لکلّ شیء. فذلک طیشٌ و عجز. و لیس الخَرق فی تکذیبک ما لم یستبن لک بعد جلیّته دون الخرق فی تصدیقک ما لم یقم بین یدیک بیّنة. بل علیک الاعتصام بحبل التّوقّف. و إن أزعجک استنکار ما یوعاه سمعک ما لم تتبرهن استحالته لک، فالصّواب أن تسرح أمثال ذلک الی بقعة الإمکان ما لم یذدک عنه قائم البرهان.

عالیقدر میر سید شریف جرجانی در «شرح مواقف» که صریحاً اذعان می‌دارد که: جفر و جامعه دو کتاب علی علیه السّلام بوده‌اند و در آنها بر طریقه علم حروف، حوادث جهان تا انقراض عالم ذکر شده بود، و امامان معروف و مشهور از اولاد علی آن دو را می‌شناخته‌اند و بدان حکم می‌نمودند ـ و این مرد بزرگ از متکلّمین عامّه بوده و در تتّبع و اطلاعات و ادبیات عرب دارای بهترین حاشیه بر کتاب «مطوّل» تفتازانی است آیا شهادت چنین مردی کافی نیست؟! شهادت کسی که خواجه حافظ شیرازی شیعه ما که افتخار جهان اسلام و تشیع است شاگرد او بوده، و مرتّباً به درس وی حضور می‌یافته است.[1]

---

[1] محقّق جرجانی مذکور که در بسیاری از کتب از او یاد می‌شود همان عالم بلندپایه: میر سیّد علیّ بن محمّد بن علیّ حسینی استرآبادی می‌باشد. وی متکلّمی بود چیره دست، و حکیمی ماهر و در عربیّت سرآمد دوران، صاحب مصنّفات و حواشی و شروح معروفه، مانند حواشی و شروح وی بر «کشّاف» و «کافیه» و «شرح کافیه» و «شرح شمسیّه» و «شرح مطالع» و «مواقف» قاضی عضد ایجی در علم اصول کلام، و «مفتاح العلوم» سکاکی و شرح مطوّل تفتازانی بر «تلخیص المفتاح» خطیب قزوینی و غیر ذلک. وفات او در شیراز سنه ۸۱٦ هجریّه بوده است. عالم ارجمند و گرامی ما میر سیّد علیخان مدنی شیرازی در «ریاض السّالکین» از طبع رحلی سنه ۱۳۳٤، ص ۱٤ و ص ۱۵ و از طبع جامعة المدرسین ج ۱، ص ۱۱۲ و ص ۱۱۳ درباره علم جفر و جامعه أمیرالمؤمنین- علیه افضل صلوات المصلّین- مطلبی را نقل می‌کند که ما با وجود آنکه ترجمه برخی از فقرات آن را در این کتاب آورده‌ایم اینک

آیا شهادت ابن صَبَّاغ مالکی در کتاب نفیس و ارزشمند «الفُصُول المُهِمَّة» که تا به حال یکی از مصادر مهمّه منقولات علمای بزرگ شیعه می‌باشد کافی نیست؟!

آیا دلالت نیمی از اخبار کثیره که در این باره وارد شده است، و ما از «بصائر الدَّرجات» صَفّار به نقل مجلسی ذکر نمودیم، و در آنجا حضرت امام رضا علیه السّلام صریحاً می‌نویسند که: «جَفْر و جامعه دلالت دارند بر عدم تمامیت و به سر نگرفتن ولایت عهد» کافی نیست؟!

ایا کلام مفصل «کشف الظنون» از یک مرد

مناسب است تمام فقرات آن را بدون ترجمه برای ارشاد اهل نظر و فکر در اینجا ذکر نمائیم: وی می گوید:

تَتِمَّةٌ: قَال المحقّق الشّریف فی «شرح المواقف» فی مبحث تعلّق العلم الواحد بمعلومین: انّ الجفر و الجامعة کتابان لعلیٍّ کرم اللَه وجهه قد ذکر فیهما علی طریقة علم الحروف الحوادث الّتی تحدث إلی انقراض العالم، و کان الائمّة المعروفون من أولاده یعرفونهما و یحکمون بهما. و فی کتاب قبول العهد الّذی کتبه علی بن موسی الرّضا (رضی اللَه عنهما) إلی المأمون: إنّک قد عرفتَ من حقوقنا ما لم یعرفه آباؤک فقبلت منک عهدک إلّا أنّ الجفر و الجامعة یدلّان علی أنّه لا یتمّ. و لمشایخ المغاربة نصیبٌ من علم الحروف ینتسبون فیه إلی أهل البیت. و رأیت بالشّام نظماً اشیر فیه بالرّموز إلی أحوال ملوک مصر. و سمعت أنّه مستخرج من ذینک الکتابین (إلی هنا کلام الشریف) و بعض العامّة ینسب الجفر إلی الصّادق (علیه السّلام) قال ابن قتیبة فی کتاب أدب الکاتب: و کتاب الجفر جلد جفرٍ کتب فیه الإمام جعفر بن محمد الصّادق (رضی اللَه عنهما) لاهل البیت کلّ ما یحتاجون إلی علمه و کلّ ما یکون إلی یوم القیمة. (انتهی)

سنّی مذهب که آن را بتمامه نقل نمودیم کافی نیست؟!

آیا کلام محمّد بن طَلْحه شافعی در کتاب «مَطَالِبُ السَّئول» که از اعاظم علمای اهل سنّت است و کلام وی را حتّی علمای شیعه مورد استدلال و شاهد قرار می‌دهند؛ و از این کتاب ارزشمند در مصنّفات شیعه مطالبی عالی و گرانقدر به چشم می‌خورد، کافی نیست؟!

آیا کلام ابن خلدون در مقدّمه خود که آن را به طور تفصیل بیان کردیم و در آن می‌گوید: حضرت صادق علیه السّلام بعضی از اقربای خود را مانند یحیی بن زید از خروج منع نمودند و مصرع و مقتلش را به وی معرّفی کردند و او نشنید و عصیان نمود و خروج کرد و در جوزجان به قتل رسید؛ و گفتار مفصّلی که در شرح وقایع نظیر این ذکر می‌کند و می‌گوید: این مطالب از اهل بیت جای شکّ و تردید نیست، کافی نیست؟!

اینها همه از مصادر مهم و مُتقن و معروف و مشهور اهل سنّت است که کلامشان برای مورّخین و

اهل سیر و متکلّمین حجّت است، تا چه رسد به صدها کتابی که از شیعیان به دست علمای ایشان تصنیف شده و در آن نام جفر را برده و در انتسابش به أمیر المؤمنین علیه السّلام تردید نکرده اند.

کلام أبُو الْعَلایِ مَعَرِّی را ضمن دو بیتی‌اش دیدیم که: به عنوان دفاع از اهل بیت و رفع تعجّب مُشکّکین چگونه مطلب را مبین و مدلّل می‌سازد؛ با آنکه همه می‌دانیم: أبو العلا مردی است در بحث سرسخت، و به زودی زیر بار گفتار بدون برهان و دلیل نمی‌رود.

و چقدر ابن خلدون خوب مسأله را بدین چند کلمه مدلّل ساخته بود که: وقتی ما می‌بینیم نظیر این اخبار از اقارب و ذراری و مُنْتسبین به امامان شیعه و حضرت صادق واقع شده و تحقّق آن مشهود گردیده است؛ چرا درباره خود آنها که عین خاندان رسالت و حقیقت اهل بیت می‌باشند تردید نمائیم؟!

مشکل بودن باور بسیاری از مسائل غیبیه برای علمائی که راه عرفان نپیموده‌اند

در این صورت به صاحب «اعیان الشّیعة» وَ مَنْ یحْذُو حَذْوَهُ باید گفت: استبعاد شما بی مورد است و اگر شما هم مانند بعضی از تلامذه مرحوم آخوند ملّا حسین‌قلی همدانی آن عارف بزرگ در نجف به درس او می‌رفتید، باور کردن این امور و

نظیر آن برای شما سهل می‌گشت. امّا نه تنها شما بلکه هر یک از علمائی که از آن مَشْرب إشراب نشده‌اند، و به فقه و اصول و حدیث و تفسیر تنها قناعت ورزیده‌اند، و دلشان از انوار ملکوتی إشراب نگردیده، و عوالم غیب را خود شهوداً لَمْس و مَسّ نکرده‌اند بدین درد مبتلا می‌باشند.

مگر آنکه گرفتار بحث و نوشتار بعضی از علمای سنّی مذهب بشوید، و آنها طبق این گفتارتان از باب جدل بگویند: دلیل بر حقّانیت ما این است که: در میان ما عرفای بزرگ که دارای شهود وجدانی و علوم غیبیه بوده‌اند بسیار دیده شده و نامشان و سیرشان و منهاجشان در کتب مسطور، و مکتبشان نیز امروز موجود است. و امّا شما درباره امامان معصوم و پیشوایانی که آنها را خلیفه إلهیه رسول اکرم می‌دانید، قائل به انکشافات باطنی و علوم شهودی نمی‌باشید، بنابراین علمای ما که راه عرفان را سیر نموده‌اند از امامان شما برتر و راقی‌تر می‌باشند. در اینجاست که دست پاچه شده و با هزار و یک دلیل اثبات علوم غیبیه حتّی علم جفر را برای آنان می‌نمائید تا از قافله عقب نمانید! باری این گونه

استدلالها مشام جان را معطّر

نمی‌سازد و تا برای شناخت امام علیه السّلام خود مؤمن شیعه دست به سلوک عملی نزند و در راه سیر ایشان وارد نگردد مطلب برای او مبهم می‌ماند.

مرحوم سید محسن امین به درس آخوند حاضر نشده است، و خود از این محرومیت اظهار تأسّف می‌کند. او در کتاب «مَعادِن الجَواهر» جلد چهارم ص ۷۷ می‌گوید: «سپس خانه‌ای در محلّه حُوَیش نجف اجاره کردیم و بدان انتقال یافتیم و شروع به درس و تدریس نمودیم، و همسایه ما شیخ ملّا حسین‌قُلی همدانی فقیه و عارف و اخلاقی مشهور بود.

من دو روز به درس أخلاق او رفتم، و پس از آن ترک گفتم و بر دروس فقه و اصول یکسره روی آوردم و سپس پشیمان شدم از آنکه تا آخر زمان حیات وی در درس اخلاقی او حاضر نگشتم.

او رحلت کرد و ما در نجف اشرف بودیم، و جُلّ تلامیذ او عرفاء صالحین بودند و در میانشان به عکس آنان در اخلاق نیز یافت می‌شدند؛ چون حکمت مانند آب باران است چون ببارد بر درختی که میوه‌اش تلخ است میوه تلخ‌تر می‌گردد؛ و چون

ببارد بر درختی که میوه‌اش شیرین است شیرین‌تر می‌شود.»

منظور آن نیست که شاگردان آخوند، دارای جفر بوده‌اند و مغیبات را با آن کشف می‌نمودند؛ نه! بلکه شاگردان ممتاز او که بر عالم مثال و عقل احاطه پیدا کرده بودند همه امور در هر لحظه در دلشان حاضر بود و در برابر دیدگان بصیرتشان مشهود. این مقامی است که جفر و رَمْل به گرد آن نمی‌رسد.

منظور آن است که: با وجود إحاطه مثالیه و إحاطه عقلیه برای سالک راه خدا، دیگر برای او باور کردن امثال جفر کاری است آسان و او ابداً دنبال دلیل متقن و دندان‌شکن نمی‌رود. در مراحل اولیه ثبوتش برای وی حلّ گردیده است و برای اثباتش همین قدر دلائل نقلی کافی است.

إخبار آية اللَه بهجت از ضمير مؤلَّف

طرفه آنكه در همين ايام يكى از اعاظم علماء[1] به ديدن حقير در شهر مقدّس مشهد آمدند، و در ضمن سخن مطلبى ابراز نمودند كه جز اطّلاع بر سرائر و امور غيبيه مثاليه براى آن محملى وجود نداشت.

توضيح آنكه: حقير در شهر شوّال ١٤١٣ هجريه قمريه مبتلا به سكته قلبى شدم و چهار شب در بخش سى سى يو و نه شب در بخش عمومى بيمارستان قائم مشهد بسترى بودم تا بحمد اللَه مرخص كردند و به منزل آمدم و فعلًا كم و بيش به كارهاى علمى دست به كار گرديده‌ام.

روزى يكى از علماء بزرگ به ديدن حقير

---

[1] ايشان حضرت آية اللَه حاج شيخ محمّد تقى بهجت فومنى رشتى دام ظلّه العالى مى‌باشند كه از شاگردان عرفانى و اخلاقى حضرت آية الحقّ و سند التحقيق و عماد العرفان در عصر اخير در نجف اشرف مرحوم آية اللَه حاج ميرزا سيّد على آقا قاضى طباطبائى قدّس اللَه تربته الزكية بوده‌اند. و از شاگردان آن فقيد فعلًا غير از ايشان و جناب آية اللَه حاج شيخ على اكبر مرندى در مرند، و جناب حجّة الاسلام حاج شيخ علّامه انصارى لاهيجى مقيم فعلى مشهد كسى ديگر باقى نمانده است. أبقاهم اللَه ذخراً للإسلام و سنداً للمسلمين و متّعنا و جميع المؤمنين بدوام ظلّهم الممدود إلى يوم الورود. حقير در كتاب «نور ملكوت قرآن» مطبوع جلد اول از ص ٢٠٦ تا ص ٢٠٩ از دوره أنوار الملكوت قسمت ششم از دوره علوم و معارف اسلام شرح مختصرى از حضرت آية اللَه بهجت فومنى آورده‌ام.

آمدند فقط با یک نفر از طلّاب که همراهشان بود، و در بنده منزل هم غیر از خود حقیر و بنده زاده بزرگ: حاج سید محمّد صادق کسی نبود.

قبل از ابتلای به بیماری خداوند توفیق داده بود که: شبها به تهجّد و قیام لیل اشتغال داشتم؛ در بیماری این توفیق نبود؛ و پس از رجعت به منزل، با وجود بیداری قهری ساعات متوالی در شبها، گویا به واسطه عدم همّت و نقصان اهتمام، این امر مهمّ مدّتی طبعاً ترک شده بود.

جناب معظّم له که به دیدن حقیر آمدند پس از مدّتی احوال پرسی و تعارفات معموله بدون مقدّمه فرمودند:

در «بحار الانوار» دیده‌ام که: از امام روایت است که: قِیامُ اللَّیلِ یا صَلَوةُ اللَّیل (فرمودند: من تردید دارم و اینك درست به خاطر ندارم) مَطِیةُ اللَّیلِ. «قیام در شبها ـ یا نماز در شبها ـ مرکب راهوار شب برای حرکت و وصول به مقصود است.»[1]

بنده سکوت کردم و فقط گوش می‌دادم، و گویا این را ارشاد برای خود نگرفتم و تصمیمی برای ادامه نماز شب برای من پیدا نشد.

و چون باز از این طرف و آن طرف سخن به میان آمد فرمودند: در «بحار الانوار» دیده‌ام که: قِیامُ اللَّیلِ یا صَلَوةُ اللَّیلِ مَطِیةُ اللَّیلِ.

و خداوند هم در قرآن می‌فرماید: إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلًا .[2] «تحقیقاً شب‌زنده‌داری، گامی استوارتر و گفتاری محکم‌تر

---

[1] اصل حدیث چنین است: قال الإمام أبو محمّدٍ الحسنُ العسکریّ علیه السّلام: إنّ الوصولَ إلی اللَهِ عزّ و جلّ سفرٌ لا یُدرَک إلّا بامْتِطاءِ اللیل، مَن لَم یُحسِن أن یَمنَع لَم یُحسن أن یُعطی. «وصول به خداوند عزّ و جلّ مسافرتی است که به دست نمی‌آید مگر آنکه انسان شب را همچون مرکب راهواری اتّخاذ نماید. کسی که نمی‌تواند از خود بزداید (خورد و خوراک و خواب را) نمی‌تواند از خود برون بدهد (ثمرات شب‌زنده‌داری را)!» («بحار الانوار» طبع حروفی إسلامیّه، ج ۷۸، ص ۳۸۰)

[2] آیه ٦، از سوره ۷۳: المزّمّل.

رای برای تو ای پیغمبر به وجود می‌آورد!»

و چون حقیر می‌دانستم که: بنده زاده اهل تهجّد است، این مطالب ایشان بدون مقدّمه و سخن قبلی که ابتداءً انشاء کردند برای تنبّه و بیداری حقیر است که حتّی در حال مرض و کسالت هم نباید از این امر مهمّ دست برداشت و آن را با دیده سُست و کم أهمّیتی نظر نمود.

آیا در صورتی که ما بالوجدان با چشم خود این امر و نظیر این امور را می‌نگریم، از غیب و اطلاع بر سرائر و مخفیات نسبت به پیشوایان دین و أئمّه طاهرین انهم مانند جفر که امری است معلوم، دچار شک می‌گردیم؟!

گفتار مستشار عبد الحلیم درباره جفر

باری در اینجا که می‌خواهیم بحث خود را پیرامون کتاب جفر أمیرالمؤمنین ـ علیه أفضل صلوات المصلّین ـ خاتمه دهیم سزاوار است گفتار مُسْتشار

عَبد الحَلیم جُنْدی را در این باره ذکر نمائیم:

وی می‌گوید: «امّا کتاب جفر منسوب به امام صادق ـ درباره آن ابن خلدون (متولّد در سنه ۷۳۲ هجری و ۱۳۳۲ میلادی و متوفّی در سنه ۸۰۶ هجری و ۱۴۰۶ میلادی) می‌گوید:

و بدانکه: کتاب جفر، اصل آن بدین طریق بوده است که پیشوای زَیدِیه: هارون ابن سعید بَجَلی، دارای کتابی بوده است که آن را از جعفر الصادق روایت می‌کرده است، و در آن علم وقایع مستقبل برای اهل البیت به طور عموم، و برای بعضی از ایشان به طور خصوص ذکر شده است.

آن إخبارها برای جعفر و نظایر وی از رجالات ایشان بر نهج کرامت و کشفی بوده است که برای أمثال آنان واقع می‌گردد.

آن کتاب به صورت مکتوبی نزد جعفر در پوست گوساله‌ای بوده است که هارون بَجَلی آن را از او روایت کرده و نوشته، و نام آن را جَفْر گذارده است به اسم پوستی که بر آن نوشته شده بوده است. زیرا که جفر در لغت به معنی صغیر است (و چون روی پوست گاو کوچک نوشته شده بود به آن جفر

گفتند). و این نام نزد ایشان عَلَم برای آن کتاب شد.

و در آن کتاب تفسیر قرآن است، و معانی باطن قرآن از غرائب معانی که مروی از جعفر صادق می‌باشد. و این کتاب فعلًا روایتش متّصل نیست، و خودش مشاهده نشده است. فقط بعضی از مطالب نادره و شاذّه‌ای از آن به ظهور رسیده است که دلیلْ آن را تأیید نمی‌کند.

و اگر هر آینه سندش به جعفر الصادق منتهی می‌شد و به صحّت می‌پیوست، مستند خوبی بود. چه خود جعفر، و چه رجال از قوم جعفر، چرا که ایشان اهل کرامات می‌باشند.

و به روایت صحیحه به ما رسیده است که: وی بعضی از أقرباء خود را از ورود در وقایعی بر حذر می‌داشت که در آنها اقدام ننمایند. و امر چنان شد که گفته بود. و

روایات بسیار است که جفر غیر از جامعه می‌باشد؛ و بعضی گفته‌اند: جفر از مؤلَّفات علی است که نبی بر او إملاء نموده است.

و جفر بر دو نوع بوده است: جفر أبیض و آن عبارت بوده است از ظرفی از پوست که در آن علم انبیاء و وصیین بوده است؛ و نیز کسانی از علماء بنی اسرائیل که گذشته‌اند. و جفر أحْمَر و آن عبارت بوده است از علم حوادث و جنگها.[1]

البتّه این مؤلّف محترم، کتاب جفر را از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام می‌داند و نسبت آن را به امیر المؤمنین علیه السّلام به قول خاصّی داده است. ولی همان طور که دیدیم: از أمیر المؤمنین به آن حضرت به ارث رسیده است مانند بقیه مواریث.

صحیفه اسامی شیعیان نزد امام صادق علیه السلام غیر از جفر بوده است

باید دانست که: صحیفه جفر غیر از صحیفه‌ای

---

[1] کتاب «الإمام جعفر الصادق» طبع جمهوریّة مِصْر العربیّة، المجلس الاعلی للشّئون الاسلامیّة، قاهره ۱۳۹۷ هجری قمری ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷.

است که نزد حضرت امام صادق علیه السّلام بوده و در آن اسامی شیعیان همگی موجود بوده است همان طور که در «سفینة البحار» به آن اشاره نموده.[1] و در «بحار الانوار» از کتاب «اختصاص» مفید از محمّد بن علی، از ابن متوکّل، از علیّ بن ابراهیم، از یقطینی، از ابو احمد أزْدی، از عبد اللَه بن فضل هاشمی روایت کرده است که گفت: من حضور امام صادق جعفر بن محمّد علیهما سلام بودم که مُفَضَّل بن عُمَر داخل شد. چون چشم حضرت بدو افتاد خندید و گفت: بیا به نزد من إی مُفَضَّل! فَوَ رَبِّ إنِّ لُاحِبُّك وَ اِحِبُّ مَنْ یحِبُّك! یا مُفَضَّلُ، لَوْ عَرَفَ جَمِیعُ أصْحَابِ مَا تَعْرِفُ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ «

! سوگند به پروردگارم که تحقیقاً من تو را دوست دارم، و دوست دارم کسی را که تو را دوست دارد! ای مفضل! اگر تمامی اصحاب من می‌دانستند آنچه را که تو می‌دانی، دو نفر با یکدیگر اختلاف نمی‌کردند.»

---

[1] «سفینة البحار» ج ۲، ص ۱۵، مادّه ص ح ف.

مفضّل به آن حضرت گفت: یا بْنَ رَسُولِ اللَهِ! لَقَدْ حَسِبْتُ أنْ أكونَ قَدْ أُنْزِلْتُ فَوْقَ مَنْزِلَتِی. «هر آینه واقعاً من پنداشتم که: من در درجه‌ای برتر از درجه خودم قرار

گرفته‌ام!»

حضرت فرمود: بَلْ أُنْزِلْتَ الْمَنْزِلَةَ الّتی أنْزَلَكَ اللَهُ بِهَا. «بلکه تو در منزله‌ای قرار داری که خداوند تو را در آن منزله قرار داده است!»

مفضّل گفت: یا بْنَ رَسُولِ اللَهِ! فَمَا مَنْزِلَةُ جَابِر بْنِ یزِیدَ مِنْکمْ؟!

«ای پسر رسول خدا! منزله جابر بن یزید نسبت به شما کدام منزله می‌باشد؟!»

حضرت فرمود: مَنْزِلَةُ سَلْمَانَ مِنْ رَسُولِ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله «منزله سلمان نسبت به حضرت رسول اللَه.»

مُفَضَّل گفت: فَمَا مَنْزِلَةُ دَاوُدَ بْنِ ـ کثِیرٍ الرَّقِّیِّ مِنْکمْ؟! «منزله داود بن کثیر رقّی نسبت به شما چیست؟!»

حضرت فرمود: مَنْزِلَةُ الْمِقْدَادِ مِنْ رَسُولِ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله. «منزله مقداد به رسول خدا!»

قَالَ: ثُمَّ أقْبَلَ عَلَیَّ! فَقَالَ: یا عَبْدَ اللَهِ بْنَ الْفَضْلِ! إنَّ اللَهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، وَ صَنَعَنَا

بِرَحْمَتِهِ، وَ خَلَقَ أَرْوَاحَكمْ مِنَّا. فَنَحْنُ نَحِنُّ إِلَيكمْ وَ أَنْتُمْ تَحِنُّونَ إِلَينَا!

«عبد اللَه بن فضل گفت: سپس حضرت رو به من كرد و فرمود: ای عبد اللَه بن فضل! حقّاً خداوند تبارک و تعالی ما را از نور عظمت خود خلق كرده، و به رحمت خود ما را ساخته است، و أرواح شما را از ما خلق نموده است. پس ما با لطف و رحمت به سوی شما می‌گرائیم، و شما با لطف و رحمت به سوی ما گرایش دارید!»

وَ اللَهِ لَوْ جَهَدَ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ أَنْ يزِيدُوا فِی شِيعَتِنَا رَجُلًا وَ ينْقُصُوا مِنْهُمْ رَجُلًا مَا قَدَرُوا عَلَى ذَلِك، وَ إِنَّهُمْ لَمَكتُوبُونَ عِنْدَنَا بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ عَشَائِرِهِمْ وَ أَنْسَابِهِمْ. يا عَبْد اللَهِ بْنَ الْفَضْلِ! لَوْ شِئْتَ لارَيتُك اسْمَك فِی صَحِيفَتِنَا؟!

«قسم به خدا اگر اهل شرق و غرب عالم كوشش و جهد نمایند تا در میان شیعیان ما یک مرد را بیفزایند، و از ایشان یک مرد را كم كنند، قدرت بر چنان عملی ندارند. شیعیان ما با خصوصیت اسمائشان، و أسماء پدرانشان، و عشایرشان، و

نسب‌هایشان حقّاً در نزد ما نوشته شده و مضبوط هستند. ای عبد اللَه بن فضل! اگر میل داری من نام تو را در صحیفه خودمان به تو نشان بدهم؟!»

قَالَ: ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَنَشَرَهَا فَوَجَدْتُهَا بَيضَاءَ لَيسَ فِيهَا أَثَرُ الْكتَابَةِ! فَقُلْتُ: يا بْنَ رَسُولِ اللَهِ! مَا أَرَى فِيها أَثَرَ الْكتَابَةِ!

«گفت: سپس حضرت صحیفه‌ای را طلبیدند و آن را گستردند، و من چون بدان نگریستم آن را سفید یافتم و اثری از نوشته در آن نبود. در این حال گفتم: ای پسر رسول خدا! من در آن اثری از کتابت نمی‌بینم!»

قَالَ: فَمَسَحَ يدَهُ عَلَيهَا فَوجَدْتُهَا مَكْتُوبَةً وَ وَجَدْتُ فِی أَسْفَلِهَا اسْمِی؛ فَسَجَدْتُ لِلّهِ شُكْراً.[1]

«گفت: حضرت در این حال دست خود را بر آن مالید، و من آن را نوشته یافتم، و نام خودم را در ذیل آن یافتم. پس سجده شکر خدا بجای آوردم.»

شرح کتاب دیات از سیّد حسن صدر

۳ ـ کتاب دِیات یا صحیفه دِیات

یکی از کتب مؤلَّفه حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام کتابی بوده است که پیوسته به شمشیر آن

---

[1] «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۱۱، احوالات حضرت امام صادق علیه السّلام، ص ۲۲٤، و نیز در ج ۷، احوالات أئمّه علیهم‌السّلام، ص ۳۰۷ از کتاب «اختصاص» شیخ مفید.

حضرت آویزان بوده است و در آن راجع به مقدار دیه‌های مختلف برای جرائم متفاوت تذکر داده شده بوده است.

این کتاب طبق گفتار آن حضرت در موارد عدیده، به املاء رسول اللَه و خطّ وی علیهما الصّلاة و السّلام تهیه گردیده بوده است؛ و از حضرت در موارد گوناگون که می‌پرسند: بر شما آیا وحی نازل شده است؟! در پاسخ می‌فرماید: نه! ما غیر از مُصْحف الهی و این صحیفه‌ای که به ذُوابه سیف (تعلیقه بر دسته شمشیر) آویزان است چیزی نداریم، مگر اینکه خداوند به بنده‌اش فهم کتابش را عنایت بفرماید.

معرفی کتاب دیات از سید حسن صدر

سید حسن صدر در کتاب «تأسیس الشّیعة لعلوم الإسلام» می‌گوید: و برای آن حضرت کتابی بوده است که خودش آن را «صحیفه» نامید، و در باب دیات بود، و

پیوسته عادتش این بود که: آن را به شمشیرش آویزان می‌نمود. و نزد من نسخه‌ای از آن وجود دارد. و بخاری در صحیحش در باب «کتابت علم» و در باب «إِثْمُ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ مَوَالِيهِ» (گناه کسی که از موالی خود تبرّی جوید) از آن روایت کرده است.[1]

معرفی کتاب دیات از خطیب بغدادی

خطیب بغدادی گوید: ذِكْرُ الرِّوَايَةِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي ذَلِك (یعنی در لزوم کتابت و تقیید علم). آنگاه با سند خود روایت می‌کند از ابراهیم از پدرش که گفت: خَطَبَنَا عَلِيٌّ فَقَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ عِنْدَنَا شَيْئاً نَقْرَأُهُ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ ـ قَالَ: صَحِيفَةٌ مُعَلَّقَةٌ فِي سَيْفِهِ فِيهَا أَسْنَانُ الإِبِلِ وَ شَيْءٌ مِنَ الْجِرَاحَاتِ ـ[2] فَقَدْ كَذَبَ.

و فيها: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ [وَ ءَالِه]: الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَيرٍ إِلَى ثَوْرٍ، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثاً،

---

[1] پایان ص ۲۷۹.

[2] و به موافق این حدیث در: بخاری ج ۱، ص ٤٠ و «جامع بیان العلم» ج ۱، ص ۷۱ و شرح حدیث در «ارشاد السّاری» ج ۱، ص ١٦٦ و ص ١٦٧ و «عمدة القاری» ج ۱، ص ٥٦١ و ص ٥٦٢ و «فتح الباری» ج ۱، ص ۱۸۲ و شرح کرمانی للبخاری مکتبه ظاهریّه حدیث ۵۲ آخر نصف أوّل مراجعه کن. [تعلیقه]

أَوْ آوَى مُحْدِثاً[1] فَعَلَيهِ لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلئكَةِ وَ النَّاسِ أجمعينَ، لَا يقْبَلُ اللهُ مِنْهُ صَرْفاً وَ لَا عَدْلًا.[2]

وَ مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيرِ أبيهِ، أوِ انْتَمَى إِلَى غَيرِ مَوَالِيه[3] فَعَلَيهِ لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلئكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يقْبَلُ اللهُ مِنْهُ صَرْفاً وَ لَا عَدْلًا.

وَ ذِمَّةُ الْمُسْلِمينَ وَاحِدَةٌ، يسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ. فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِماً فَعَليهِ لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلئكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يقْبَلُ اللهُ مِنْهُ صَرْفاً وَ لَا عَدْلًا.[4]

«علىّ بن أبى طالب أمير المؤمنين عليه السّلام براى ما خطبه خواند و در آن گفت: كسى كه گمان كند در نزد ما چيزى است كه آن را مى‌خوانيم غير از كتاب اللَه تعالى و اين صحيفه راوى گفت: صحيفه‌اى بود كه به شمشيرش آويزان بود، و در آن

---

[1] در «طبقات كبير» ج ٦، ص ٧٧ روايتى مشابه بعضى از فقرات اين حديث و مخالف بعضى از فقرات ديگرش وارد است. [تعليقه]

[2] مثل اين روايت با لفظى قريب به آن از اعمش در «ذمّ الكلام» هروى، ص ١٦٣ وارد است. [تعليقه]

[3] در «تذكرة الحفّاظ» ج ٤، ص ٦٣ روايتى مشابه بعضى و مخالف بعضى از فقرات اين حديث وارد است. [تعليقه]

[4] مثل اين خبر با اختصار از اعمش در «تذكرة الحفّاظ» ج ١، ص ٣ آمده و در «جامع البيان» ج ١، ص بدان تصريح دارد.

سن‌های مختلف شتر برای مقدار دیه‌های مختلف و کفّارات معین شده بود، و دیگر مقداری از دیه جراحات و زخمها ـ پس چنین گمان برنده‌ای حقّاً دروغ گفته است.

و در این خطبه نیز فرمود: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله فرمود: شهر مدینه از دو جانب آن که ما بین عَیر (زمین مسطّح و برآمده) تا ثَوْر (زمین سنگلاخ) باشد حرم است. هر کس در این زمین حَدَثی و بدعتی ایجاد نماید، و یا بر پادارنده حدثی و بدعتی را مأوی دهد، بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی! خداوند از وی قبول نکند انفاق مالی را، و نه فدیه و بازخریدی را!

و کسی که در نسب، خود را به غیر پدرش منتسب سازد، یا به غیر موالیانش ببندد، بر او باد لعنت خداوند و فرشتگان و مردمان همگی! خداوند از وی قبول نکند انفاق مالی را، و نه فدیه و بازخریدی را!

ذمّه و عهده داری جمیع مسلمانان، حائز درجه واحدی از اهمیت است؛ برای برآوردن آن پست‌ترین آنان سعی و دنبال می‌کند. پس کسی که

نقض عهد با مسلمانی کند و به وی غدر ورزد، بر او باد لعنت خداوند و فرشتگان و مردمان همگی! خداوند از وی قبول نکند انفاق مالی را، و نه فدیه و بازخریدی را!»

و همچنین خطیب با سند خود از طارق روایت می‌نماید که گفت: دیدم علی علیه السّلام را بر فراز منبر که می‌گفت: «مَا عِنْدَنَا کتَابٌ نَقْرَأهُ عَلَیکمْ إلَّا کتَابُ اللَهِ عَزّ وَ جَلَّ وَ هَذِهِ الصَّحِیفَةُ» وَ صَحِیفَةٌ مُعَلَّقَةٌ فِی سَیفٍ، عَلَیهِ حَلْقَةُ حَدِیدٍ، وَ بَکرَاتُهُ حَدِیدٌ، فِیهَا فَرَائضُ الصَّدَقَة[1] قَدْ أخَذَهَا مِنْ رَسُولِ اللَهِ صلی الله علیه و آله.[2] «نزد ما کتابی نمی‌باشد که آن را برای شما بخوانیم مگر کتاب اللَه عزّ و جلّ و این صحیفه. ـ و صحیفه‌ای معلّق بر شمشیری بود که بر آن حلقه‌ای بود از آهن، و قرقره‌هایش از آهن بود.

---

[1] مثل این خبر با لفظی متقارب از شریک در «ذمّ الکلام» هروی، ص ۲۶۳ وارد است و در آن است: «و علیه سیفٌ حلیته من حدید»؛ و نیز خبر صحیفه دیگری که نزد علی [علیه السّلام] بوده است در «ردّ الدّارمیّ علی بشر المریسیّ» ص ۱۳۰ و «توجیه النّظر» ص ۱۶ و ص ۱۷، و خبر کتاب قضاء علیّ [علیه السّلام] در «توجیه النّظر» ص موجود است. [تعلیقه]

[2] «تقیید العلم» طبع ثانی، نشر دار إحیاء السّنّة النّبویّة، ص ۸۸ و ص ۸۹.

در آن واجبات مقدار پرداخت صدقات بود، که آن را حضرت از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله اخذ نموده بود.»

شیخ محمود أبُورَیه از این کتاب بحث مفصّلی تحت عنوان: «حَدِیثُ صَحِیفَةِ عَلِیٍّ رضی اللَه عنه» نموده است. وی می‌گوید: این حدیث را جماعت: احمد و شیخین و اصحاب سُنَن به الفاظ مختلفه نقل نموده اند.

روایات بخاری در صحیفه دیات

امّا بخاری آن را از أبُو جُحَیفَه در کتاب علم بدین لفظ روایت نموده است که:

قُلْتُ لِعَلِیٍّ: هَلْ عِنْدَکمْ کتَابٌ؟! قَالَ: لَا إلَّا کتَابُ اللَهِ، أوْ فَهْماً أعْطَاهُ رَجُلًا مُسْلِماً، أوْ مَا فِی هَذِهِ الصَّحِیفَةِ!

قُلْتُ: وَ مَا فِی هَذِهِ الصَّحِیفَةِ؟! قَالَ: الْعَقْلُ، وَ فِکاكُ الاسِیرِ، وَ لَا یقْتَلُ مُسْلِمٌ بِکافِرٍ![1]

---

[1] مع العجب محمّد عجّاج خطیب در کتاب «السّنّة قبل التّدوین» ص ۳٤٥ به این حقیقت اعتراف نموده و گفته است: و قد اشتهرت صحیفه أمیر المؤمنین: علیّ بن أبی طالب الّتی کان یعلّقها فی سیفه، فیها أسنان الإبل، و أشیاء من الجراحات، و حرم المدینة، و لا یقتل مسلمٌ بکافرٍ. و در تعلیقه آن گوید: انظر «مسند» الإمام احمد ص ٤٤ و ۳٥ و ۱۲۱ و ۱۳۱، ج ۲، و «فتح الباری» ص ۸۳، ج ۷، و «رد الدّارمی علی بشر» ص ۱۳۰.
و در تفسیر «المنار» ج ٦، ص ٤۷۰ در ضمن تفسیر آیه: " یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْک مِنْ رَبِّک" آورده است که: و از این باب می‌باشد آنچه در

«من به علی علیه السّلام گفتم: آیا نزد شما کتابی وجود دارد؟! گفت: نه! مگر کتاب خدا یا فهمی که خداوند بر مرد مسلمانی عطا فرماید، یا آنچه در این صحیفه می‌باشد!

گفتم: در این صحیفه چیست؟! گفت: عقل (شتری که صاحبان خون در کنار خانه می‌بندند به عنوان دیه تا آن را از اقوام پدری قاتل به عنوان دیه خون خطائی از

صحیحین وارد است از سؤال بعضی از مردم از علیّ مرتضی: "هَلْ خصَّهم الرّسول بشیءٍ من الوحی أو علم الدین؟!" یعنی اهل البیت. در اینجا سؤال أبو جحیفه را از حضرت و پاسخ وی را به همین منوال بیان می‌نماید.

ایشان أخذ نمایند) و آزاد ساختن اسیر، و اینکه مسلمان را در برابر کافر نمی‌توان کشت (خون مسلمان هم ارزش با خون کافر نیست)».

و در روایت کَشْمیهَنی «و أنْ لَا یقْتَلَ» آمده است تا آخر روایت. و در کتاب جهاد بدین لفظ آمده است که:

قُلْتُ لِعَلِیٍّ: هَلْ عِنْدَکمْ شَیْءٌ مِنَ الْوَحْیِ إلَّا مَا فِی کتَابِ اللهِ؟!

قَالَ: لَا وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأ النَّسَمَةَ، مَا أعْلَمُهُ إلّا فَهْماً یعْطِیهِ اللهُ رَجُلًا فِی الْقُرْآنِ وَ مَا فِی هَذِهِ الصَّحِیفَةِ؟!

قُلْتُ: وَ مَا فِی هَذِهِ الصَّحِیفَةِ؟!

قَالَ: الْعَقْلُ، وَ فِکاك الاسِیرِ، وَ أنْ لَا یقْتَلَ مُسْلِمٌ بِکافِرٍ.!

«به علی علیه السّلام گفتم: غیر از آنچه در کتاب اللَه می‌باشد، آیا در نزد شما از وحی آسمانی چیزی هست؟! فرمود: نه! قسم به آن که دانه را شکافت، و روح را دمید، من چیزی را که نزد ما است از وحی نمی‌دانم، مگر آن فهم و درایتی که خداوند

به مردی عطا کند درباره قرآن نازل شده، و آنچه در این صحیفه موجود است!

گفتم: در این صحیفه چه می‌باشد؟!

فرمود: عقل، و آزاد شدن اسیر، و اینکه مُسْلِمی نباید در مقابل کافری به قتل برسد!»

و در باب دیات بدین عبارت است: سَأَلْتُ عَلِیا رضی اللَه عنه: هَلْ عِنْدَکمْ شَیْءٌ مِمَّا لَیسَ فِی الْقُرْآنِ؟!

فَقَالَ: وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأ النَّسَمَةَ، مَا عِنْدَنَا إِلَّا مَا فِی الْقُرْآنِ، إِلَّا فَهْماً یعْطَی رَجُلٌ فِی کتَابِهِ، وَ مَا فِی هَذِهِ الصَّحِیفَةِ!

قُلْتُ: وَ مَا فِی هَذِه الصَّحِیفَةِ؟! قَالَ: الْعَقْلُ، وَ فِکاك الاسِیر. الخ.

و در باب حرم مدینه از کتاب حجّ از ابراهیم تَیمی از پدرش بدین عبارت است:

مَا عِنْدَنَا شَیْءٌ إِلَّا کتَابُ اللَهِ وَ هَذِهِ الصَّحِیفَةُ عَنِ النَّبِیِّ صلّی اللَه علیه [و ءاله] و سلّم:

«الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَينَ عَائرٍ إلَى كذَا. مَنْ أحْدَثَ فِيهَا حَدَثاً، أوْ آوَى مُحْدِثاً، فَعَلَيهِ لَعْنَةُ اللَهِ وَ الْمَلئكةِ وَ النَّاسِ أجْمَعِينَ؛ لَا يقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَ لَا عَدْلٌ.»

وَ قَالَ: «ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ؛ فَمَنْ أخْفَرَ مُسْلِماً فَعَلَيهِ لَعْنَةُ اللَهِ وَ الْمَلئكةِ وَ النَّاسِ أجْمَعِينَ، لَا يقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَ لَا عَدْلٌ. وَ مَنْ تَوَلَّى بِغَيرِ إذْنِ مَوَالِيهِ فَعَلَيهِ لَعْنَةُ اللَهِ وَ الْمَلئِكةِ وَ النَّاسِ أجْمَعِينَ، لَا يقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَ لَا عَدْلٌ.»

و در باب ذمّة المسلمين از كتاب جزيه بدين عبارت است:

خَطَبَنَا عَلِيٌّ فَقَالَ:

مَا عِنْدَنَا كتَابٌ نَقْرَأهُ إلّا كتَابُ اللَهِ وَ مَا فِى هَذِهِ الصَّحِيفَةِ. قَالُوا: وَ مَا فِى هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؟

فَقَالَ: فِيهَا الْجِرَاحَاتُ، وَ أسْنَانُ الإبِلِ، وَ الْمَدِينَةُ حَرَامٌ مَا بَينَ عَيرٍ إلَى كذَا. فَمَنْ أحْدَثَ فِيهَا حَدَثاً أوْ آوَى فِيهَا مُحْدِثاً فَعَلَيهِ لَعْنَةُ اللَهِ وَ الْمَلئكةِ وَ النَّاسِ أجْمَعِينَ، لَا يقْبَلُ مِنْه صَرْفٌ وَ لَا عَدْلٌ. وَ مَنْ تَوَلَّى غَيرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيهِ مِثْلُ ذَلِك. وَ ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ؛ فَمَنْ أخْفَرَ مُسْلِماً

فَعَلَيهِ مِثْلُ ذَلِك.

و در باب «إثْمُ مَنْ عَاهَدَ ثُمَّ غَدَرَ» (گناه کسی که معاهده ببندد و پس از آن غدر کند) بدین عبارت است: عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: مَا كتَبْنَا عَنِ النَّبِيِّ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم إلَّا الْقُرْآنَ وَ مَا فِى هَذِهِ الصَّحِيفَةِ: قَالَ النَّبِيُّ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم: «الْمَدِينَةُ حَرَامٌ مَا بَينَ عَائِرٍ إلَى كذَا، فَمَنْ أحْدَثَ حَدَثاً أوْ آوَى مُحْدِثاً فَعَلَيهِ لَعْنَةُ اللَهِ وَ الْمَلئكَةِ وَ النَّاسِ أجْمَعِينَ، لَا يقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَ لَا عَدْلٌ.

وَ ذِمَّةُ الْمُسْلِمينَ وَاحِدَةٌ يسْعَى بِهَا أدْنَاهُمْ. فَمَنْ أخْفَرَ مُسْلِماً فَعَلَيهِ لَعْنَةُ اللَهِ وَ الْمَلئكَةِ وَ النَّاس أجْمَعِينَ، لَا يقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَ لَا عَدْلٌ. وَ مَنْ وَالَى قَوْماً بِغَيرِ إذْنِ مَوَالِيهِ، فَعَلَيهِ لَعْنَةُ اللَهِ وَ الْمَلئكَةِ وَ النَّاسِ أجْمَعِينَ، لَا يقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَ لَا عَدْلٌ.

و در باب «إثْم مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ مَوَالِيهِ» (گناه کسی که از موالیان خود تبرّی جوید) بدین عبارت است: مَا عِنْدَنَا كتَابٌ نَقْرَأُهُ إلَّا كتَابُ اللَهِ وَ غَيرُ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؛ وَ أخْرَجَهَا فَإذَا فِيهَا أشْياءُ مِنَ الْجِراحَاتِ وَ أسْنَانِ الإبِلِ وَ فِيهَا: الْمَدِينَةُ حَرَامٌ ـ إلخ، و مسأله ولاء و به دنبالش

مسأله ذمّه را مانند آنچه گذشت ذکر کرده است.

و در باب کراهت تعمّق و تنازع و غلوّ در دین

از کتاب اعتصام بدین عبارت

است:

خَطَبَنَا عَلِيٌّ على مِنْبَرٍ مِنْ آجُرٍ فَقَالَ: وَ اللهِ مَا عِنْدَنَا مِنْ كتَابٍ يقْرَأُ إلّا كتَابُ اللهِ وَ مَا فِى هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، فَنَشَرَهَا فَإذَا فِيهَا: أسْنَانُ الإبِلِ؛ وَ إذَا فِيهَا الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ عَيرٍ إلَى كذَا، فَمَنْ أحْدَثَ فِيهَا حَدَثاً فَعَلَيهِ لَعْنَةُ اللهِ .... وَ ذِمَّةُ الْمُسْلِمينَ وَاحِدَةٌ يسْعَى بِهَا أدْنَاهُمْ فَمَنْ أخْفَرَ فَعَلَيهِ ...

وَ إذَا فِيهَا: مَنْ وَالَى قَوْماً بِغَيرِ إذْنِ مَوَالِيهِ فَعَلَيهِ ...

(إلَّا أنَّهُ قَالَ): لَا يقْبَلُ اللهُ مِنْهُ صَرْفاً وَ لَا عَدْلًا.

اينها مجموعه احاديثى بود كه بخارى صاحب «صحيح» در اين مورد روايت نموده است؛ و چون مضامين آنها با همديگر متشابه و مُفادشان قريب است لهذا ما از ذكر ترجمه بسيارى از آنها خوددارى نموديم؛ زيرا معانى آنها از همان روايات اوّلين كه نظاير و أشباه اينها بودند معلوم مى‌گردد.

گفتار ابو ريه درباره صحيفه ديات

سپس شيخ محمود أبُو رَيه مى‌گويد: و روايات مسلم و صاحبان سُنَن به معنى روايات بخارى است. و مسلم تصريح كرده است به آنكه: دو

حدِّ مدینه عَیر و ثَوْر (نام دو کوه) می‌باشند.

و حافظ ابن حَجَر در ضمن گفتاری بر حدیث عَلی رضی اللَه عنه از طریق ابراهیم تَیمی از پدرش گفته است: آن صحیفه تحقیقاً مشتمل بوده است بر جمیع آنچه وارد شده است. به معنی آنکه هر شخص راوی از آن چیزی را روایت کرده است؛ یا به جهت آنکه حال او اقتضای ذکر آن را داشته است نه غیر آن را، و یا به جهت آنکه بعضی از راویان تمام آنچه را که در آن بوده است به خاطر نسپرده و حفظ ننموده‌اند، و یا به جهت آنکه نشنیده‌اند؛ و بدون شکّ منقولات ایشان در این مورد نقل به معنی است بدون التزام به لفظ، و بدین سبب است که در ألفاظشان اختلاف است؛ و راویان نگفته‌اند که: حضرت این صحیفه را به تمامی برایشان قرائت نموده، یا از روی آن نوشته‌اند؛ بلکه (عباراتشان دلالت دارد) بر آنکه راوی آنچه را که در آن بوده است، یا بعضی از آن را از حفظ ذکر نموده است. و کسی که همه آن را یا بعضی از آن را

برایشان قرائت نموده است، آنان آن را ننوشته‌اند؛ بلکه از حفظ آن را روایت نموده اند.

و بعضی از آن عبارت پیغمبر صلی اللَه علیه و آله است، و بعضی اجمال معنی است مثل قوله: «الْعَقْلُ، وَ فِكاكُ الاسِيرِ» زیرا که مراد از عقل، دیه قتل است و آن را به عقل اسم گذاری کرده‌اند به جهت آنکه اصل در آن شتری بوده است که آن را عَقْل می‌نموده‌اند یعنی با عِقال و پابند، آن را در فضای سرباز خانه مقتول یا عصبه او که مستحق دیه بوده‌اند می‌بسته اند.

و أسْنَانُ الإبِلِ که در بعضی از روایات وارد شده است، معنیش آن چیزی است که برای سنّهای مختلف شتر دیه یا صدقه شرط می‌گردد ـ الخ.

و محصّل کلام آن است که: ما احدی را سراغ نداریم که آنچه را در نصّ آن صحیفه آمده است بتمامه نوشته باشد و آن را از أمیرالمؤمنین أخذ نموده باشد؛ و نه آنکه حضرت آن را به امر پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله نوشته باشد؛ به علّت آنکه در روایت قتاده از أبِی حَسَّان وارد است که: حضرت چیزی شنیدند و نوشتند.

وَ إذَا كان لنا مِن كلمةٍ نُعَلِّق بها عَلى أمرِ هذه الصَّحيفة المنسوبة إلى عَلى رضى اللَه عنه با ملاحظه آنچه پيرامون آن روايات مختلفى در كتب حديث وارد است آن است كه بگوئيم: ما اطمينان به رواياتى كه در اين باره وارد است نداريم گرچه رواتشان صحيح باشند. و براى تو همين بس آنچه را كه يافتى ابن حَجَر درباره اين روايات گفت.

و بازگشت شک و ترديد ما به آن است كه: اگر عَلِى رضى اللَه عنه اراده مى‌فرمود تا از رسول خدا چيزى را كه براى دين و مسلمين نافع بود بنويسد، براى وى اين كافى نبود كه مثل اين صحيفه را كه بنابر گفتارشان در غلاف شمشيرش جاى مى‌داد بنويسد؛ بلكه او هزاران حديث را كه براى امور مهمّه مسلمين به كار مى‌آمد مى‌نوشت و او صادق بود در تمام چيزهائى كه مى‌نوشت اگر اراده نوشتن مى‌نمود.

علاوه بر اينها، ما از روايات وارده در پيرامون اين صحيفه فائده بزرگى برديم؛

چرا که برای ما به ثبوت رسانید که: چگونه جواز نقل به معنی در روایت کار خود را کرد، و آن تحقیقاً ضرری عظیم بر دین و بر لغت و أدب بود همان طور که إنشاء اللَه قریباً این مطلب را روشن خواهیم نمود.[1]

منظور ما از آوردن این روایات کثیره از «صحیح» بخاری به نقل این مرد بیدار سنّی مذهب آن بود که: اصل تحقّق این صحیفه بنابر روایت کثیره مخالفین، سندی است برای شیعه در کتابت و تدوین أمیر المؤمنین علیه السّلام. و امّا اشکال او به این نحو که ملاحظه شد وارد نیست؛ به علت انکه هر راوی گوشه‌ای از آن را روایت و ذکر نموده است و این فقط درباره مسائل حدودِ دیات و جِراحات و نظائرها بوده است؛ و امّا جمیع مسائل در امور مهمّه و مختلفه در کتاب «جامعه» بوده است که شرح و تفصیل آن گذشت همان طور که أبو رَیه خود بدان تصریح دارد، در آنجا که می‌گوید: شیعه می‌گوید: اوّلین کسی که

---

[1] «أضواءٌ علی السّنّة المحمّدیة، أو دفاعٌ عن الحدیث» طبع سوّم دار المعارف مصر، ص ۹٤ تا ص ۹٦.

حدیث را گردآوری کرد و در أبواب مختلف مرتّب ساخت أبو رافِع مولای رسول اللَه بود[1]؛ و وی دارای کتابی است در سُنَن و احکام و قضایا. شیعه می‌گوید: از أبو رافع مُقَدَّم‌تر در ترتیب أبواب الحدیث و جمع آن در أبواب کسی نیست.[2]

و عالم کبیر محمّد حسین آل کاشف الغِطاء نجفی در کتاب خود به نام

---

[1] یعنی أبو رافع غلام رسول خدا بود، و اسم او اسْلَم بود در ابتدا بنده عباس بن عبد المطلّب بود و او را به رسول اکرم بخشید و او برای رسول اللَه منبری ساخت از أثْلُ الغَابَة. و کنیز رسول خدا: سَلْمی در نکاح أبو رافع بود و برای وی عبید اللَه بن أبی رافع را زائید که او کاتب أمیر المؤمنین علیه السّلام شد. (أثل درختی است شبیه طرفاء که دارای چوبی محکم است و از آن کاسه و بشقاب می‌سازند. و غابه به معنی نیزار است یعنی از نوع درختی که نامش أثل بود و در نیزار روئیده بود.)

[2] ص ۲۷ و ص ۲۸ از کتاب «الشّیعة و فنون الإسلام» لمؤلّفه سید حسن صدر از علمای عراق، مطبعه عرفان، صیدا سنه ۱۳۳۱.

«المطالعات و المراجعات و الرُّدُود»[1] می‌گوید:

اوّل کسی که حدیث را در اسلام تدوین کرد پسر أبو رافع کاتب أمیر المؤمنین علیه السّلام و خازن او بر بیت المال بوده است. و لیکن حقّ آن است که: اوّل کسی که تدوین حدیث نمود، خود أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام بود همچنان که خبر صحیفه در صحیحین (صحیح بخاری و مسلم) بر آن دلالت دارد.[2]

از جمله کلام أبُو رَیه بر صحیفه أمیر المؤمنین مطلبی است که آن را از سید رشید رضا نقل می‌کند. او می‌گوید: نَخْتِمُ هَذَا الْموضُوعَ بِکلِمَةٍ قَیمَةٍ لِلْعَلَّامَةِ السَّیدِ رَشِید رِضَا رَحِمَهُ اللَهُ:

بعضی از خبرهای واحد حجّت می‌باشند بر کسی که ثابت شود نزد او و دلش بدان مطمئنّ گردد؛ امّا بر غیر او حجّت نیست به طوری که برای وی واجب العمل باشد. و به همین علّت صحابه جمیع احادیثی را که می‌شنیدند و بدان دعوت می‌شدند

---

[1] ص ٥٦. [تعلیقه

[2] «أضواء علی السّنّة المحمدیّة» ص ٢٧٢ و ص ٣٧٩.

نمی‌نوشتند؛ با آنکه ایشان دعوت می‌کردند به متابعت قرآن و عمل به آن و به سنّت عملیه متَّبعه مبینه که قرآن را تفسیر می‌نمود؛ مگر مقدار قلیلی از بیان سنّت مانند صحیفه علی رضی اللَه عنه که مشتمل بود بر بعضی احکام مانند دیه، و آزاد کردن اسیر، و حرم قرار دادن برای مدینه مثل مکّه تا آخر.[1]

آری أبُو رَیه حقّ دارد، چرا که این روایات را از مصادر عامّه همچون بخاری و مسلم تخریج کرده است؛ و عناد ایشان در حذف، و تقطیع، و تحریف، و إسقاط حدیث أمیر المؤمنین علیه السّلام به پایه‌ای است که امروزه بر أحدی حتی بر بسیاری از علماء با انصاف اهل سنّت پوشیده نیست.

روایات شیعه درباره صحیفه دیات

اگر أبُو رَیه در این مطالب به کتب شیعه مراجعه می‌کرد، به قدری برای وی روشن بود که کَالشَّمْسُ فِی السَّمَاء الضَّاحِیةِ خودش بدین حقیقت اعتراف می‌نمود.

---

[1] همان

همچنان که رئیس المحدّثین صاحب دائرة المعارف کبیر شیعه جَدُّنا الاعلی من جانب امِّ الوالِد: محمّد باقر مجلسی قدس سرّه در کتاب «بحار الانوار» از کتاب «بصائر الدَّرجات» روایت کرده است از محمّد بن الحسین، از جعفر بن بشیر، از محمّد بن الفضیل، از بَکر بن کَرَب صَیرفی که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السّلام میفرمود:

مَا لَهُمْ وَ لَکمْ؟ وَ مَا یرِیدونَ مِنْکمْ وَ مَا یعِیبُونَکمْ؟! یقُولُونَ: الرَّافِضَةُ! نَعَمْ وَ اللهِ رَفَضْتُمُ الْکذْبَ وَ اتَّبَعْتُمُ الْحَقَّ. أمَا وَ اللهِ إنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ إلَی أحَدٍ، وَ النَّاسُ یحْتَاجُونَ إلَینَا.

إنَّ عِنْدَنَا الْکتَابَ بِإمْلاءِ رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم وَ خَطِّ عَلِیٍّ علیه السّلام بِیدِهِ، صَحِیفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً، فِیهَا کلُّ حَلالٍ وَ حَرَامٍ.[1]

«درگیری شما و آنان در چیست؟! و چه از شما میخواهند؟ و چه عیبی از شما می‌گیرند؟! می‌گویند: شما رافضی هستید! آری سوگند بخدا

---

[1] «بحار الانوار» از طبع کمپانی: ج ۷، ص ۲۸۳، و از طبع حیدری: ج ۲۶، ص ۳۶، حدیث ٦٦، از «بصائر الدّرجات» ص ٤١.

شما دروغ را رفض کردید! و از حقّ متابعت نمودید!

سوگند بخدا تحقیقاً نزد ما چیزی است که با آن نیازی به أحدی نداریم و مردم به ما نیاز دارند!

تحقیقاً نزد ما کتابی است به املاء رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلّم و خطّ علی علیه السّلام با دست خودش. صحیفه‌ای است که طولش هفتاد ذراع است، و در آن هر حلالی و هر حرامی موجود می‌باشد.»

و أیضاً در «بصائر الدّرجات» با سند متّصل خود از أبو أراکه روایت میکند که گفت: ما با علی علیه السّلام در مسکِن بودیم و با رفقای خود گفتگو داشتیم که: علیّ علیه السّلام از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله شمشیر را به ارث برده است؛ و بعضی گفتند: بَغْلَة رسول اللَه را (استر او را) و بعضی گفتند: صحیفه‌ای را که در حمایل شمشیر اوست؛ که ناگهان در این حال که ما گرم سخن درباره او بودیم، او وارد شد و گفت:

وَ أیمُ اللَهِ لَوْ انْشَطُ وَ یؤْذَنُ لَحَدَّثْتُکمْ حَتَّی یحُولَ الْحَوْلُ لَا اعِیدُ حَرْفاً.

وَ أيمُ اللهِ إنَّ عِنْدِی لَصُحُفاً كثِيرَةً قَطَائِع[1] رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلّم وَ أهْلِ بَيتِهِ، وَ إنَّ فِيهَا لَصَحِيفَةً يقَالُ لَهَا: الْعِيطَةُ؛[2] وَ مَا وَرَدَ عَلَی الْعَرَبِ أشَدّ عَلَيهِمْ مِنْهَا، وَ إنَّ فِيهَا لَسِتِّينَ قَبِيلَةً مِنَ الْعَرَبِ بَهْرَجَةً (مُبَهْرَجَةً ـ ظ، كما فی «البصائر») مَا لَهَا فِی دِينِ اللهِ مِنْ نَصِيبٍ.

و قسم به خدا اگر با نشاط گردم و به من اجازه داده شود، برای شما در مدّت سال به قدری حدیث بیان کنم تا سال سپری شود و سال دیگر درآید و من در این احادیث یک حرف را تکرار ننموده باشم!

و قسم به خدا نزد من صحیفه‌های بسیاری است که آنها قطائع رسول أکرم صلی اللَه علیه و آله و سلّم و اهل بیت او می‌باشد، و در میان آن صحائف، صحیفه‌ای است که آن را عِیطَة (عَبیطَة) نامند؛ و بر عرب وارد نشده است حادثه‌ای شدیدتر از آن صحیفه! و در آن صحیفه است شصت قبیله از عرب

---

[1] قطیعه به معنی زمین خراج است و جمع آن قطائع.

[2] در نسخه «بحار» کمپانی عیطة، و در طبع حیدری عبیطة مضبوط است.

که مردم بدون ارزش و فرومایه هستند و بهره و نصیبی از دین خدا ندارند.»

مجلسی در بیان خود از «قاموس» نقل نموده است که: بَهْرَج به معنی باطل و پست و بدون مقدار و مباح است. و بَهْرَجَة عبارت است از خارج کردن چیزی از جادّه معتدل به غیر آن. و مُبَهْرَج از آبها به آبی گویند که: مُهمَل و رها است و کسی را از آن منع نمی‌کنند. و مُبَهْرَج از خونها به خون هَدر گویند.[1]

صحیفه فرائض چهارمین تدوین امیرالمومنین علیه السلام

٤ ـ صَحِیفَةُ الْفَرائضِ یا صَحیفَةُ کِتابِ الْفَرائضِ یا فرائضُ عَلیٍّ علیه السّلام

مجلسی رضی اللَه عنه در «بحار الانوار» از «بصائر الدّرجات» از محمّد بن الحسین، از جعفر بن بشیر، از حسین، از أبو مخلّد، از عبد الملک روایت کرده است که او گفت:

دَعَا أَبُو جَعْفَرٍ علیه السّلام بِکتَابِ عَلِیٍّ علیه

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی: ص ۲۸۳، و از طبع حیدری: ص ۳۷، حدیث ٦٧، از «بصائر الدّرجات» ص ٤١.

السّلام فَجَاءَ بِهِ جَعْفَرٌ علیه السّلام مِثْلَ فَخِذِ الرَّجُلِ مَطْوِیٍّ، فَإِذَا فِیهِ: إِنَّ النِّسَاءَ لَیسَ لَهُنَّ مِنْ عِقَارِ الرَّجُلِ إِذَا هُوَ تُوُفِّیَ عَنْهَا شَیْءٌ. فَقَالَ أبو جَعفَرٍ علیه السّلام: هَذَا وَ اللَهِ خَطُّ عَلِیٍّ علیه السّلام بِیدِهِ وَ إِمْلاءُ رَسُولِ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله![1]

«حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام کتاب علی علیه السّلام را طلبیدند، پس حضرت صادق علیه السّلام آن را که مانند رانِ مرد بود آوردند، و در آن بود: زنهائی که شوهرانشان بمیرند از أراضی آنان ارث نمی‌برند. حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: قسم به خدا این خطّ علی علیه السّلام با دست خود و املاء رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله می‌باشد!»

آیة اللَه سید محسن أمین عامِلی گوید این کتاب به همین عناوینی که آوردیم وارد شده است؛ همان طور که در روایات با همین تعابیر آمده است؛ و محتمل است آنکه مراد از کتاب علی که در برخی

---

[1] همین مصدر، از طبع کمپانی: ص ۲۸۷، و از طبع حیدری: ص ۵۱، حدیث ۱۰۱؛ و «بصائر الدّرجات» ص ۴۵. و نیز در «وسائل» (ج ۱۷، ص ۵۲۲) این روایت را آورده و در آن بجای مطویٍّ، مَطویّاً و بجای إذا هو توفّی عنها، إذَا تُوُفِّیَ عَنْهُنَّ آمده است.

أخبار وارد شده است همان باشد؛ و محتمل است که غیر آن باشد.

این کتاب أیضاً نزد أئمّه علیهم السلام بوده، و ثقات از اصحاب آن را مشاهده نموده‌اند و بسیاری از روایات و محتویات آن در کتب شیعه به روایت ثقات از ثقات تا امروز نقل گردیده است.

این کتاب نزد حضرت باقر علیه السّلام بوده است. شیخ أبو جعفر محمّد بن یعقوب کلینی در «کافی» از محمّد بن یحیی، از أحمد بن محمّد، از علیّ بن حدید، از جمیل بن دُرّاج، از زُراره روایت میکند که گفت: حضرت أبو جعفر امر کردند حضرت أبو عبد اللَه را، پس مرا به قرائت صحیفه فرائض واداشتند. من دیدم: جُلّ آنچه در آن است بر چهار سهم است.

و کلینی أیضاً روایت می‌نماید از أبو علی أشْعَری از عُمَر بن اذَینَه[1] از محمّد بن مسلم که گفت: أقْرَأَنِی أبُو

---

[1] در مصدر این‌طور آمده است؛ و لیکن صحیح آن اینست: و شیخ طوسی روایت می‌نماید از یونس بن عبد الرّحمن از عمر بن اذینه- تا آخر. («وسائل الشّیعة» کتاب الفرائض و المواریث، باب ٦ از أبواب موجبات الإرث، حدیث ١١، و از طبع ٢٠ جلدی: ج ١٧، ص ٤٢٣، از «تهذیب الاحکام» ج ٩، ص ٢٤٧، ح ١) (م).

جَعْفَرٍ صَحِيفَةَ كتَابِ الْفَرائضِ الَّتِى هِىَ إمْلاءُ رَسُولِ اللَهِ صلى اللَه عليه و آله و سلّم وَ خَطُّ عَلِيٍّ عليه السّلام بِيدِهِ فَإذَا فِيهَا: إنَّ السَّهَامَ لا تَعُولُ.

«حضرت أبو جعفر مرا به قرائت صحيفه كتاب فرائض كه املاء رسول أكرم صلى اللَه عليه و آله و سلّم و خطّ على عليه السّلام با دستش بود واداشت؛ پس در آن بود كه: در سهام ميراث، عَوْل پيدا نمى‌شود.»

در اینجا مرحوم امین روایت دیگری را از محمّد بن علیّ بن بابویه[1]، و دو روایت دیگر از کلینی[2]، و یک روایت دیگر از شیخ أبو جعفر طوسی[3] از ابواب مختلف کتاب ارث آورده است که دلالت دارد بر اینکه ثقاتی از اصحاب این کتاب را نزد ائمّه علیهم السّلام مشاهده نموده و حدیثی را در آن خوانده و نقل نموده‌اند و یا اینکه امام علیه السّلام حدیثی را از روی آن برای راوی خوانده اند.

سپس گوید: پس از حضرت باقر این کتاب نزد حضرت صادق علیهما سلام بوده است.

شیخ أبو جعفر طوسی با إسناد خود از علیّ بن حسن بن فَضَّال، از علیّ بن اسْباط، از محمّد بن عمران [حمران ـ صح]، از زُراره روایت میکند که گفت: أَرَانِي أَبُو عَبْدِ اللَهِ علیه السّلام صَحِيفَةَ الْفَرَائضِ فَإِذَا فِيهَا ـ

---

[1] «وسائل الشّیعه» کتاب الفرائض و المواریث، باب ١٦ از أبواب میراث الابوین و الاولاد، حدیث، و از طبع جلدی: ج، ص و ص، از «من لا یحضره الفقیه» ج ٤، ص ١٩٢.

[2] همان مصدر، باب ١٧ از ابواب میراث الابوین و الاولاد، حدیث ١ و ٢، ص ٤٦٣ و ص ٤٦٤، از «کافی» ج ٧، ص ٩٣ و ص ٩٤، ح ١ و ٢.

[3] همان مصدر، باب ٣ از ابواب میراث الازواج، حدیث ٢، ص ٥١٢، از «تهذیب الاحکام» ج ٩، ص ٢٩٤، ح ١٢.

الحديث[1].

«حضرت صادق علیه السّلام صحیفه فرائض را به من نشان دادند، پس در آن بود که: ـ تا آخر حدیث.»

و ظاهراً این صحیفه همان صحیفه‌ای است که نزد حضرت باقر علیه السّلام بوده است.

کلینی روایت می‌نماید از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از ابن أبی عُمَیر از أبو أیوب، از محمّد بن مسلم که گفت: نَشَرَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السّلام صَحِیفَةً فَأَوَّلُ مَا تَلَقَّانِی فِیهَا: ابْنُ أَخٍ وَ جَدٌّ الْمَالُ بَینَهُمَا نِصْفَانِ (إِلَی أن قالَ) فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الْکتَابَ بِخَطِّ عَلِیٍّ علیه السّلام وَ إِمْلاءِ رسولِ اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلّم.

«حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام برای من صحیفه‌ای را گستردند، و اوّلین چیزی

---

[1] همان مصدر، باب ۱۷ از أبواب میراث الابوین و الاولاد، حدیث ۵، ص ٤٦٤، از «تهذیب» ج ۹، ص ۲۷۳، ح ۹؛ و نیز باب ٦ از أبواب میراث الإخوة و الاجداد، حدیث ۲۱، ص ٤۹۳، از «تهذیب» ج ۹، ص ۳۰٦، ح ١٦، و «الاستبصار» ج ٤، ص ۱۵۸.

که در آن به چشم من خورد این بود که: پسر برادر و جدّ چنانچه وارث باشند، مال متوفَّی میان آن دو به طور نصف قسمت می‌شود ....»

و کلینی ایضاً با سند دیگر از محمّد بن مسلم آورده است که قالَ: نَظَرْتُ إلَی صَحیفَةٍ ینْظُرُ فیها أبو جَعفَرٍ فَقَرَأْتُ فیها مَکتوباً: ابنُ أخٍ وَ جَدٌّ الْمالُ بَینَهما سَواء (إلَی أن قالَ:) فَقَالَ أبُو جَعْفَرٍ: أمَا إنَّهُ إمْلاءُ رَسُولِ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله و سلّم مِنْ فِیهِ وَ خَطُّ عَلِیٍّ علیه السّلام بِیدِهِ!

و صَفَّار در «بصائر الدّرجات» با سند خود، از سلیمان بن خالد، از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند (تا آنکه می‌گوید): فَلْیخْرِجُوا قَضَایا عَلِیٍّ علیه السّلام وَ فَرَائضَهُ إنْ کانُوا صَادِقِینَ ـ الحدیث.

«بنابراین اگر آنان راست میگویند: باید قضایا و فرائض علی علیه السّلام را بیاورند و إرائه بدهند» ـ تا آخر حدیث.

و ظاهراً مراد حضرت، بنی الحسن می‌باشند؛ و مراد از قضایا (قضاوتها)، یا قضاوتهای آن حضرت در فرائض و مواریث است، یا مطلق قضاوتهای وی.

بنابراین در آن زمان تدوین شده بوده و نزد آل علی علیهم السلام بوده است.[1]

پنجمین تدوین امیرالمومنین علیه السلام

۵ ـ کتاب السِّتّین

آیة اللَه سید محسن امین عاملی رضی اللَه عنه کتابی را برای أمیر المؤمنین علیه السّلام شمرده است که در آن شصت نوع از انواع علوم قرآن را آن حضرت املاء فرموده است؛ و از برای هر یک از آنها مثالی به خصوص ذکر نموده است. و این کتاب حکم اصل را دارد برای هر کس که در انواع علوم قرآن چیزی نوشته است.

مجلسی در «بحار الانوار» این کتاب را از أبو عبد اللَه محمّد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی در تفسیرش بر قرآن نقل نموده است، و نعمانی آن را از حافظ ابن عُقْدَه با سند متّصل خود از حضرت صادق جعفر بن محمّد علیهما سلام روایت کرده است که آن حضرت آن

---

[1] «أعیان الشّیعة» جلد اوّل، قسمت اوّل، ص ۳۵۰ تا ص ۳۵۲ از طبع ثانی، سنه ۱۳۶۳ قمری، مطبعه ابن زیدون دمشق.

را به حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام نسبت داده‌اند. این کتاب به قطع کامل بالغ بر سیزده ورقه مگر ربع ورقه می‌باشد، و هر صفحه از آن ۲۷ سطر است که هر سطر ۲۳ کلمه دارد.

رافعی در کتاب خود: «إعْجاز القُرْآن» اشاره بدین کتاب میکند و میگوید: شیعه گمان دارد که: علی شصت نوع از انواع علوم قرآن را املاء کرده است، و برای هر یک از آنها مثالی بخصوصه ذکر نموده است؛ و این در کتابی است که از أمیر المؤمنین با طرق عدیده‌ای روایت می‌کنند و تا امروز در دست شیعه می‌باشد.

آنگاه می‌گوید: و این گفتار گرچه بر حسب ظاهر، قریب به نظر می‌رسد غَیرَ أَنَّهُ بِالْحِیلَةِ عَلَی تَقْرِیبِهِ مِنَ الحَقِیقَةِ صارَ أَبْعَدَ مِنْها وَ أَمْحَضَ فِی الزَّعْمِ ـ اه ـ.

«مگر آنکه این کلام بواسطه حیله‌ای که در قریب نشان دادن آن به حقیقت بکار رفته است، از حقیقت دورتر گشته و در پندار و خیال بهتر جا گرفته است.»

و ما گمان می‌کنیم با این عبارتش اشاره به

کتاب «الشّیعَةُ و فنونُ الإسلام» کرده است که در دو جای آن، این عبارت ذکر گردیده است، و لیکن نفس رافعی به او اجازه نمیدهد که بدین کتاب اعتراف نماید و اذعان نماید که: علی علیه السّلام که باب مدینه علم مصطفی صلّی اللَه علیه و آله است شصت نوع از انواع علوم قرآن را در کتابی که شیعه آن را با اسانید خود روایت می‌نماید و در دستشان تا امروز می‌باشد، املاء کرده باشد، و این گفتار را حیله‌ای برای نزدیک ساختن آن به حقیقت قرار داده است.

یا سُبْحانَ اللَهِ! چگونه ممکن نیست مثل این کتاب از أمیر المؤمنین و سید العلماء و الموحّدین و وارث علوم خیر النّبیین صلی اللَه علیه و آله و کسی که رسول خدا در حقّ او فرمود: أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا، صادر گردد؟!

و چگونه امکان دارد رافعی آن را تصدیق کند در جائی که راویان آن شیعه هستند و آن کتاب تا امروز در دستشان موجود باشد؟! بلکه خود رافعی به واسطه حیله کردن برای قریب ساختن کلام خود به حقیقت، از حقیقت دورتر شده است.

آیا رافعی این را تصدیق نمی‌کند در حالی که در حاشیه همین کتاب «اعجاز القرآن» می‌گوید: بعضی از محقّقین مشایخ صوفیه دقائقی در تفسیر دارند به جهت

روح بلندشان و نور باطنشان که برای غیرشان اتّفاق نمی‌افتد. از ایشان است امام سلطان حنفی صاحب مقام مشهور در قاهره.

روزی شیخ الإسلام بلقینی شنید که: وی تفسیر آیه‌ای را می‌نماید، و سپس گفت: من چهل تفسیر را مطالعه کرده‌ام و هیچ یک از این دقائق را در آن ندیده‌ام ـ اه.

رافعی در حاشیه همین کتابش از بعضی از علماء نقل کرده که او از قرآن کریم استخراج نموده است که: کلام خداوند تعالی:

أَ لَمْ تَرَ إِلى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا[1] اشاره است به تصویر شمسی.

و کلام خداوند تعالی: ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَ هِيَ دُخانٌ[2] اشاره است به آنکه: مادّه این عالم کون، أثیر می‌باشد.

و کلام خداوند تعالی درباره آسمانها و زمین:

---

[1] آیه ٤٥، از سوره ٢٥: فرقان.

[2] آیه ١١، از سوره ٤١: فصّلت.

كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما[1] اشاره است به آنكه: زمين از منظومه شمسى جدا گرديده است.

و كلام خداوند تعالى: وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍ[2] اشاره است به آنكه: حيات جمادات به آبِ متبلور است.[3]

و كلام خداوند تعالى: فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْ نَباتٍ شَتَّى[4] دليل است: بر تلقيح در ميان نباتات ـ إلى غير ذلك.

آرى اين مطالب از علومى كه قرآن محتوى آن است بعيد نمى‌باشد، در صورتى كه ميدانيم كه: إِنَّ فِيهِ تِبْيانَ كلِّ شَيْءٍ[5]؛ و ليكن سخن ما در اين است كه كسى كه اين

مطالب را تصديق مى‌كند چگونه براى وى گران است كه تصديق نمايد كه علىّ أمير المؤمنين عليه

---

[1] آيه ۳۰، از سوره ۲۱: انبياء.

[2] آيه ۳۰، از سوره ۲۱: انبياء.

[3] اين بنابر آن است كه كلَّ شىء حيّاً خوانده شود؛ ولى آيه كلَّ شَيْءٍ حَيٍّ است، يعنى هر چيز زنده‌اى را از آب قرار داديم (آفريديم)، نه آنكه هر چيز را از آب زنده كرديم.

[4] آيه ۵۳، از سوره ۲۰: طه.

[5] اقتباس از آيه ۸۹، از سوره ۱۶: نَحْل.

السّلام شصت نوع از علوم قرآن را املاء نموده است؟

ردّ علّامه امین بر رافعی درباره کتاب ستّین

در اینجا آیة اللَه امین عاملی میفرماید: ما مناسب دیدیم که سند خود به این کتاب را که با آن سند این کتاب را به طور اجازه از مشایخ خودمان تا متّصل گردد به اهل بیت نبوّت علیهم السلام روایت می‌کنیم، ذکر کنیم و مقداری از کتاب را بیاوریم.

سپس میگوید: ما تا ابن عقده که راوی این کتاب با سند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام است، و آن حضرت آن را إسناد به امیر المؤمنین علیه السّلام میدهند، چند طریق داریم که از همه آنها در اینجا فقط یک طریق را برای اتّصال سند به او ذکر می‌نمائیم.

در اینجا مرحوم امین با بیان سلسله سند متّصل خود تا ابن عقده، و از وی تا إسمعیل ابن جابر که از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌نماید، مفصَّلًا و مشروحاً اسامی علماء واقع در سلسله روایت را یکایك مُعَنْعَناً ذکر می‌کنند، تا آنکه حضرت صادق أبو عبد اللَه

جعفر بن محمّد علیهما سلام میفرماید: إنَّ اللَهَ تَبارَكَ وَ تَعالَى بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلّم فَخَتَمَ بِهِ الانْبِياءَ فَلا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَ أنْزَلَ عَلَيهِ كتَاباً فَخَتَمَ بِهِ الْكتُبَ فَلا كتَابَ بَعْدَهُ. أحَلَّ فِيهِ حَلالًا وَ حَرَّمَ حَرَاماً. فَحَلالُهُ حَلالٌ إلَى يوْمِ الْقِيمَةِ، وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إلَى يوْمِ الْقِيمَةِ.

در اینجا مرحوم امین تمام ستّین مورد یعنی شصت مورد را با اختصارِ بعضی از آنها طبق الفاظ روایت ذکر می‌کند؛ پس از آن آیاتی را راجع به ناسخ و منسوخ که در این روایت از حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام بیان شده است ذکر می‌کند، مانند حکم زنای زن در جاهلیت که در خانه حبس می‌شد تا بمیرد و زنای مرد که مورد شتم و آزار و نفی از مجالس بود، و نسخ آن به آیه: اجراء حدّ زنا بر زن و مرد در قرآن کریم؛

و مانند مقدار عدّه زنان که در جاهلیت یک سال تمام بود، و فسخ شد به آیه‌ای که آن را برای آنان چهار ماه و ده روز معین کرد؛

و مانند حکم مدارا و تحمّل اذیتهای مشرکین که به آیات جهاد نسخ شد؛

و مانند وجوب قتال بر مسلمین در وقتی‌که در برابر یک تن از آنها ده تن از کافرین بودند، و نسخ آن به آیه وجوب قتال فقطّ در وقتی‌که در برابر یک تن از آنها دو نفر از کافرین باشند؛

و مانند حکم به ارث بردن مسلمین از هم بنا بر اساس اخُوَّت دینی؛ و نسخ آن به حکم ارث بنا بر اساس خویشاوندی و قرابت رحمیت؛

و مانند آیات وجوب نماز به سمت قبله و مسجد الحرام که نسخ وجوب صلوة را به سوی بیت المقدس نمود؛

و مانند آیات قصاص که نسخ حکم تورات را کرد؛

و مانند نسخ أحکام شاقّه‌ای که بر بنی اسرائیل واجب بوده است؛

و مانند نسخ حکم به وجوب خودداری از مباشرت با زنان و أکل و شرب در شبهای ماه مبارک رمضان، به آیه جواز أکل و شرب و آمیزش با زنان در شبها تا طلوع فجر صادق؛

و بسیاری دیگر از آیات منسوخه به أحکام قرآنیه جدیده؛

و بیان مثالهائی از مُحْکَم و متشابه و مثالهائی از آیاتی که ظاهرش عموم، و مراد از آنها خصوص می‌باشد؛ و آیاتی که ظاهرش خصوص و مراد از آنها

عموم هستند؛ و آیاتی که لفظش ماضی و معنی آنها مستقبل است؛ و آیات عزائم و آیات ترخیص، و احتجاج بر مُلْحِدین و ردّ بر عبادت کنندگان أصنام و ثنویه، و زنادقه و دهریه و نصاری و غیر ذلک از آنچه صاحب کتاب «أعیان الشّیعة» به تفصیل ذکر نموده است و حاوی مطالب رشیق و أنیق می‌باشد ولی ما در اینجا به جهت رعایت اختصار به اصول آنها اکتفا نمودیم.[1]

٦ ـ کتاب حضرت به مالک اشْتَر و محمّد بن الحَنَفیة

این دو کتاب که صدورش از حضرت قطعی است، و اوّلی را در «نهج البلاغة» ذکر کرده است؛ و دوّمی را صاحب «أعیان» در ترجمه احوال أصْبَغ بن نُباتَه نقل نموده است، و سائر کتب حضرت را که در «نهج البلاغة» و غیر آن وارد است

---

[1] «أعیان الشّیعة» طبع ثانی، مطبعه ابن زیدون دمشق، سنه ١٣٦٣، قسمت أوّل از جلد اوّل، ص ٣١٨ تا ص ٣٣٠.

می‌توان مجموعاً از مُدَوَّنات و مُصَنَّفات حضرت به شمار آورد؛ چرا که نامه‌هائی است که با دست مبارک خود به خطّ خود نوشته اند.

مصحف فاطمه سلام الله علیها از مدوّنات علی علیه السلام است

مرحوم امین همه اینها و بعضی از کتب حضرت را که در احکام فقه نوشته‌اند جدا جدا محاسبه کرده و با مصحف فاطمه مجموع مؤلَّفاتش را به دوازده عدد بالغ گردانیده است؛ ولی ما در اینجا به واسطه ادغام بعضی در بعضی، و عدم ذکر بعضی به جهت اختصار به همین مقدار اکتفا نمودیم. و

۷ ـ مُصْحَف فاطمه علیها السَّلام یا کتاب فاطمه

را که از کتب معتبره و مسلّمه به خطّ خود آن حضرت بوده است، پایان کتب مُدَوَّنه و مُصنَّفه او در ردیف إحصاء و شمارش قرار دادیم، بحَوْله و قوَّته و لا حول و لا قوة إلَّا باللَه العلیّ العظیم.

روایات درباره هویت مصحف فاطمه سلام اللَه علیها

مجلسی در «بحار الانوار» از «بصائر الدّرجات» روایات بسیاری را بیان می‌کند که آن حضرت کتابی داشتند به نام مصحف فاطمه و به خطّ حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام بوده است؛ و در کثیری از این اخبار وارد است که: در آن مصحف چیزی از قرآن موجود نبوده است.

مثل آنچه از «بصائر الدّرجات» از عبّاد بن سلیمان، از سعد، از علیّ بن ابی حمزه از عبد صالح علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: عِنْدِی مُصْحَفُ فَاطِمَةَ لَیسَ فِیهِ شَیْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ.[1]

«حضرت امام موسی بن جعفر علیهما سلام فرمودند: در نزد من مصحف فاطمه می‌باشد که در آن چیزی از قرآن یافت نمی‌گردد.»

و در بعضی وارد است که: آن گفتار جبرائیل بوده است که أمیر المؤمنین علیه السّلام به

---

[1] «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۸۵، و طبع حیدری ج ۲٦، ص ٤٥، حدیث ۷۹ و «بصائر الدّرجات» ص ٤۲.

خطّ خود می‌نوشتند؛ مثل روایت «بصائر الدّرجات» از حضرت صادق علیه السّلام تا می‌رسد بدینجا که می‌گوید:

قَالَ لَهُ: فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟! فَسَكتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: إِنَّكمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ! إِنَّ فَاطِمَةَ مَكثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَهِ صلّى اللَه عليه و آله خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يوْماً، وَ قَدْ كانَ دَخلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا، وَ كانَ جَبْرَئِيلُ عليه السّلام يأتِيهَا فَيحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يطَيبُ نَفْسَهَا وَ يخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكانِهِ وَ يخْبِرُهَا بِمَا يكونُ بَعْدَهَا فِى ذُرِّيتِهَا، وَ كانَ عَلِىٌّ عليه السّلام يكتُبُ ذَلِك. فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السَّلام.[1]

«راوی به آن حضرت گفت: پس مُصْحَف فاطمه کدام است؟!

حضرت پس از سکوت طویلی گفتند: شما بحث می‌کنید از چیزهائی که برای شما فایده دارد و خواستنش لازم است، و از چیزهائی که برای شما

[1] «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۸۵، و طبع حیدری ج ۲٦، ص ٤١، حدیث ۷۲. و «بصائر الدّرجات» ص ٤۲.

فایده ندارد و سؤال آن برای شما ضرورتی ندارد!

فاطمه علیها السَّلام پس از پدرش هفتاد و پنج روز در دنیا مکث نمود، و بر فراق پدر غصّه و حُزن شدیدی بر او عارض می‌گشت، و جبرائیل علیه السّلام به نزد او می‌آمد و تسلیت و دلداری و تعزیت خوبی بر فراق پدرش برای او می‌گفت، و جان فاطمه را خوشحال و بشّاش می‌کرد، و از پدرش و محلّ پدرش به او خبر می‌داد و او را از آنچه پس از این بر ذُرّیه‌اش وارد می‌شود با خبر می‌ساخت، و علی علیه السّلام آن را می‌نوشت. و این است مصحف فاطمه!»

و در بعضی وارد است که: خداوند فرشته‌ای را می‌فرستاد و أمیر المؤمنین علیه السّلام می‌نوشتند. مثل آنچه مجلسی از «بصائر الدّرجات» از احمد بن محمّد، از عمر بن عبد العزیز، از حَمَّاد بن عثمان روایت می‌نماید که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:

تَظْهَرُ الزَّنَادِقَةُ سَنَةَ ثَمانِيةٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائةٍ. وَ ذَلِك لانِّ نَظَرْتُ فِی مُصْحَفِ

فَاطِمَةَ عليها السَّلام. قَالَ: فَقُلْتُ: وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟!

فَقَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيهُ صلّى الله عليه و آله دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يعْلَمُهُ إِلَّا اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ. فَأَرْسَلَ إِلَيهَا مَلَكاً يسَلِّى عَنْهَا غَمَّهَا وَ يحَدِّثُهَا.

فَشَكتْ ذَلِك إِلَى أمير الْمُؤْمِنينَ عليه السّلام. فَقَالَ لَهَا: إِذَا أَحَسْتِ بِذَلِك وَ سَمِعْتِ الصَّوْتَ قُولِى لِى. فَأَعْلَمَتْهُ؛ فَجَعَلَ يكتُبُ كلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِك مُصْحَفاً.

قَالَ: ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَيسَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرامِ، وَ لَكنْ فِيهِ عِلْمُ مَا يكونُ.

«زنادقه در سنه صد و بیست و هشتم ظهور می‌کنند، به علت آنکه من در مُصْحف فاطمه علیها السَّلام نظر کردم. راوی می‌گوید: من گفتم: مُصْحَف فاطمه کدام است؟!

فرمود: خداوند تبارک و تعالی چون روح پیغمبرش صلی اللَه علیه و آله را به سوی خود قبض

نمود، بر فاطمه به قدری اندوه و غم وارد شد که غیر از خداوند عزّ و جلّ کس نداند. در این حال خداوند مَلَکی را فرستاد تا غم و غصّه وی را تسلیت و آرامش بخشد و با او به گفتگو پردازد. فاطمه علیها السَّلام جریان حال خود را به علی علیه السّلام عرضه داشت. أمیر المؤمنین علیه السّلام بدو گفت: چون احساس این امر را نمودی و صدای فرشته را شنیدی، مرا آگاه کن. فلهذا فاطمه او را آگاه می‌کرد، و علی علیه السّلام شروع کرد به نوشتن و هر چه را که می‌شنید، می‌نوشت تا به حدّی که از آن مُصْحَفی به وجود آمد.

راوی می‌گوید: سپس حضرت گفت: آگاه باشید که: در آن از علم حلال و حرام چیزی نمی‌باشد و لیکن در آن علم حوادث و وقایع آینده است.»

مجلسی در بیان خود آورده است: در «قاموس» گوید: أحْسَسْتُ و أحْسَیتُ و أحَسْتُ با سین بدون تکرار که از شواذّ تخفیف به شمار می‌آید، به معنی ظَنَنْتُ وَ وَجَدْتُ و أبْصَرْتُ و عَلِمْتُ می‌باشد. و الشَّیءَ:

وَجَدْتُ حِسَّهُ.[1]

و در بعضی وارد است که: آن مصحف کلام خداست که آن را بر فاطمه فرومی‌فرستاد، و حضرت رسول املاء می‌نمود و حضرت أمیرالمؤمنین ـ علیهم الصّلاة و السّلام أجمعین ـ با خطّ خود می‌نوشتند؛ مثل آنچه که مجلسی از «بصائر الدرجات» با سند متّصل خود از محمّد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام به اقوامی که نزد وی می‌آمدند و از آنچه رسول خدا صلی اللَه علیه و آله از خود باقی گذاشتند و به علی علیه السّلام ردّ کردند، و از آنچه علی علیه السّلام از خود باقی گذاشت و به حسن ردّ کرد، می‌پرسیدند، گفتند: وَ لَقَدْ خَلَّفَ رَسُولُ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله عِنْدَنَا جِلْداً مَا هُوَ جِلْدَ جِمَالٍ وَ لَا جِلْدَ ثَوْرٍ وَ لَا جِلْدَ بَقَرَةٍ إِلَّا إِهَابَ شَاةٍ، فِيهَا كُلُّ مَا يحْتَاجُ إِلَيهِ حَتَّى أَرْشُ الْخَدْشِ وَ الظُّفْرِ.

وَ خَلَّفَتْ فَاطِمَةُ علیها السَّلام مُصْحَفاً مَا هُوْ

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵ و از طبع حیدری ص ٤٤، حدیث ۷۷. و «بصائر الدّرجات» ص ٤۳.

قُرْآنٌ، وَ لَكنَّهُ كلَامٌ مِنْ كلَامِ اللهِ أَنْزَلَهُ عَلَيهَا، إِمْلاءُ رَسُولِ اللهِ وَ خَطُّ عَلِيٍّ علیه السّلام.

«و هر آینه تحقیقاً رسول اکرم صلی اللَه علیه و آله در نزد ما پوستی را به یادگار گذاشت که آن پوست شتران نبود، و پوست گاو نر نبود، و پوست گاو ماده نبود مگر پوست دبّاغی نشده گوسپندی بود که در آن تمام چیزهائی که بدان نیاز است حتّی غَرامت و دیه خراش پوست و ناخن وجود دارد.

و فاطمه علیها السَّلام از خود به یادگار گذاشت مصحفی را که قرآن نبود، و لیکن از کلام خداوند بود که آن را بر فاطمه فروفرستاده بود. آن املاء رسول اللَه و خطّ علی علیه السّلام بود.»

مجلسی در بیان خود دارد: فیروزآبادی گفته است: إهَاب بر وزن کِتَاب عبارت است از پوست یا پوست دبّاغی نشده. و مراد از رسول اللَه در اینجا جبرئیل علیه السّلام می‌باشد.[1]

این از جهت املاء کننده مصحف فاطمه؛ و

---

[1] همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵، و از طبع حیدری ص ٤١ و ص ٤٢ حدیث ۷۳. و «بصائر الدّرجات» ص ٤٢ و ٤٤.

امّا از جهت مَتْن و مُفاد، در روایات وارده دیدیم که: قرآن نیست و از حلال و حرام نیست، فقط راجع به حوادث و

وقایعی است که در آینده تحقّق می‌پذیرد، و موجب تسلیت و آرامش خاطر آن مُخَدَّره سدره نشین، بی بی دو عالم می‌گردد.

چنانکه مجلسی از «بصائر الدّرجات» با سند خود روایت می‌کند از وَلید بن صبیح که گفت: حضرت أبو عبد اللَه علیه السّلام گفتند: یا وَلِیدُ! إنِّی نَظَرْتُ فِی مُصْحَفِ فَاطِمَةَ علیها السَّلام قُبَیلَ فَلَمْ أجِدْ لِبَنی فُلَانٍ فِیهَا إلَّا کغُبَارِ النَّعْلِ.[1]

«ای ولید، من نظر کردم در مصحف فاطمه علیها السَّلام قدری جلوتر از این وقت، و نیافتم در آن برای بنی فلان اثری را مگر مانند گرد روی کفش!»

کلام علّامه امین در عظمت مصحف فاطمه علیها السَّلام

آیة اللَه سید محسن أمین عامِلی درباره مصحف فاطمه علیها السَّلام چنین انشاء نموده‌اند: ذکر مُصْحف فاطمه علیها السَّلام در اخبار اهل البیت

---

[1] همین مصدر، ص ٢٨٦، و از طبع حیدری ص ٤٨، حدیث ٩١. و «بصائر الدرجات» ص ٤٤.

علیهم السلام مکرّراً آمده است. از «ارشاد» مفید، و «احتجاج» طبرسی در حدیثی وارد است که:

کانَ الصَّادِقُ علیه السّلام یقُولُ: وَ إنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ الاحْمَرَ وَ الْجَفْرَ الابْیضَ وَ مُصْحَفَ فَاطِمَةَ (إلی ان قال:) وَ أمَّا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ علیها السَّلام فَفِیهِ مَا یکونُ مِنْ حَادِثٍ وَ أسْمَاءُ مَنْ یمْلِك إلَی أنْ تَقُومَ السَّاعَة ـ الحدیث.

«حضرت صادق علیه السّلام این طور می‌گفتند: و حقّاً در نزد ما جفر أحمر و جفر أبیض و مُصْحَف فاطمه علیها السَّلام می‌باشد (تا آنکه می‌گوید:) و امّا مصحف فاطمه علیها السَّلام پس در آن است حوادث و وقایعی که بعداً پیشامد می‌کند، و اسامی کسانی که سلطنت می‌نمایند تا زمانی که قیامت بر پا گردد» ـ تا آخر حدیث.

در اینجا مرحوم امین اخبار وارده درباره این مصحف را به طور تفصیل از «بصائر الدّرجات» و غیره نقل می‌کند که در پایانش این روایات را می‌آورد که:

از «بصائر» با سند خود از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام

که می گفت: مَا مَات أَبُو جَعْفر الباقر علیه السّلام حَتَّی قَبَضَ مُصْحَفَ فَاطِمَةَ. «حضرت باقر أبو جعفر علیه السّلام نمردند مگر آنکه مصحف فاطمه را اخذ نمودند.»

و از «بصائر» از عبد اللَه بن جعفر، از موسی بن جعفر، از وشّاء، از أبو حمزه، از حضرت ابو عبد اللَه علیه السّلام روایت است که فرمود: مُصْحَفُ فَاطِمَةَ مَا فِيهِ شَيْءٌ مِنْ كتَابِ اللَهِ، وَ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ الْقِيَ عَلَيهَا بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا صَلَّى اللَهُ عَلَيهِمَا.

«از کتاب اللَه در مصحف فاطمه چیزی نیست؛ و آن عبارت است از چیزی که بعد از رحلت پدرش صلّی اللَه علیهما ـ بر وی إلقا شده است.»

و پوشیده نماند که: در این احادیث با قسم و سوگند مؤکّد نفی کرده‌اند که چیزی از قرآن در مصحف فاطمه باشد. و ظاهراً علّتش آن است که: به سبب آنکه نام آن «مصحف فاطمه» بوده است، این تسمیه موهِم آن است که: آن یکی از نسخ مصاحف شریفه باشد. و با عبارتِ: چیزی از قرآن در آن نمی‌باشد، این توهّم و پندار را ردّ کرده اند.

و جُلّ این احادیث از اینکه این مصحف چه چیز را در برداشته است ساکت می‌باشند؛ و در بعضی از آنها وارد است که: لَيسَ فِيهِ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ لَكنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يكونُ. بنابراین، این حدیث تفسیر آن را نموده

است؛ و در بعضی وارد است که: إنَّ فِیهِ وَصِیتَهَا. «وصیت حضرت فاطمه در آن بوده است.» و شاید وصیت‌نامه یکی از محتویاتش بوده است.

از این گذشته، بعضی از آنها دلالت دارد بر آنکه: آن إملاء رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و خطّ علی علیه السّلام بوده است.

و بعضی دلالت دارد بر آنکه: آن عبارت است از آنچه جبرائیل پس از موت پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله نازل کرده است.

و در «بحار الانوار» گوید: مراد از رسول اللَه جبرائیل می‌باشد.

اینجا مرحوم امین می‌گوید: بنابراین تنافی میان روایات از بین می‌رود، و لیکن این تعبیر بعید است، چرا که در عادت نمی‌بینیم از جبرائیل تعبیر به رسول اللَه شده باشد اگرچه جبرائیل از جمله رسولان الهی می‌باشد. و بنابراین بهتر است آنکه بگوئیم: مصحفهای فاطمه دو عدد بوده‌اند: یکی به املاء رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و خطّ

علی علیه السّلام، و دیگری از حدیث جبرائیل علیه السّلام.

و أنا أقُولُ: چه اشکال دارد که مصحف واحدی بوده باشد به خطّ علی علیه السّلام؛ غایة الامر مقداری از آن به املاء رسول اکرم در زمان حیاتش، و مقداری از آن از حدیث جبرئیل پس از مماتش؟! و این تقریب از جهاتی مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

سپس مرحوم امین فرموده است: هیچ استبعاد و استنکاری نیست در آنکه: جبرئیل با حضرت زهراء ـ سلام الله علیها ـ حدیث کند و آن را علی علیه السّلام بشنود و بنویسد در کتابی که بر آن مصحف فاطمه اطلاق شده باشد، پس از آنکه مُوَثَّقین از اصحاب أئمّة علیهم السلام این معنی را روایت نموده باشند.

و گویا من کسی را که این را استنکار کند و یا استبعاد نماید، یا آن را غُلُوّ بشمارد، از انصاف خارج می‌بینم. چگونه در قدرت خداوند تعالی شک دارد؟ و یا در اینکه مانند بَضْعة مصطفی: زهرائی اهلیت

برای مثل این گونه کرامت را داشته باشد؟ یا در صحّت تحقّق آن بعد از آنکه موثّقین از راویان آن را از أئمّه هُدَی از ذرِّیه زهرا روایت کرده باشند؟!

و تحقیقاً از این نوع کرامت عظیمه برای آصف بن بَرْخِیا وزیر سلیمان علیه السّلام همان طور که قرآن کریم خبر داده است، واقع گردیده است. و او نزد خدا گرامی‌تر از آل محمّد نبود، و نه سلیمان گرامی‌تر از محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم.

و کتاب عزیز خبر داده است از مادر موسی به قول خدا: وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعِیهِ ـ الآیة[1] «و ما به سوی مادر موسی وحی فرستادیم که: موسی را شیر بده» ـ تا آخر آیه.

و ابن خلدون می‌گوید: از پیامبر صلی اللَه علیه و آله روایت شده است که گفت: إِنَّ فِیکمْ مُحَدَّثینَ! «در میان شما کسانی می‌باشند که ملائکه با آنها سخن می‌گویند!»

و صاحب «ارشاد السَّاری» از بعضی صحابه روایت کرده است که: کنْتُ احَدَّثُ

---

[1] آیه ۷ از سوره ۲۸: قَصَص.

حَتَّی اکتَوَیتُ.[1] «حال من چنین بود که فرشتگان را بدون آنکه ببینم با من سخن می‌گفتند، تا به جائی که افتخار می‌کردم به آنچه در من وجود نداشت!»

و اینکه بعضی از صالحین خضر را دیده بودند که عُمر بن عَبد العزیز را تسدید می‌کرد بدون آنکه سایر مردم او را ببینند؛ همچنان که به تمام این مسائل از غیر طریق شیعه اشاره شد.

و صاحب «سیره حَلَبیه» و غیر او روایتی نموده‌اند که حاصلش آن است که: بعد از رحلت پیغمبر صلی اللَه علیه و آله جبرائیل برای تعزیت و تسلیت به سوی اهل البیت علیهم السلام می‌آمد. آنان صدای او را می‌شنیدند ولی شخص او را نمی‌دیدند.

آیا این حقایق رفع استبعاد صدور کرامات از بَضْعَةُ النَّبیّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وَ سَیدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ وَ مِنْ سَائرِ الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَة نمی‌نماید؟![2]

کتاب علی علیه السلام اسامی ائمّه را به املاء رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله

---

[1] اکتَوَی: تَمَدَّح نَفسه بما لیس فیه. تَمَدَّحَ: افتخر بما لیس عنده.

[2] «أعیان الشیعة» طبع ثانی، مطبعه ابن زیدون دمشق سنه ۱۳۶۳، قسمت أوّل از جلد اوّل، ص ۳۵۳ تا ص ۳۵۸.

شیخ الإسلام ابراهیم بن محمّد بن مؤید حَمُّوئی در کتاب نفیس و گران‌قیمت خود: «فرائد السِّمْطَین» روایتی را نقل می‌کند که منطبق با محتوی و مضمون مندرجات مصحف فاطمه سلام اللَه علیها می‌باشد؛ فلهذا ما آن را در اینجا که بحث از آن مصحف شریف می‌باشد ذکر می‌نمائیم.

وی در عنوانی بدین عبارت: [أمْرُ رَسُولِ اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلّم عَلِیاً بِکتَابَةِ مَا یمْلِیهِ عَلَیهِ ثُمَّ بیان بَرَکات الأئمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ أنَّ أوَّلَهُمْ هُوَ الإمام الْحَسَنُ وَ بَعْدَهُ الْحُسَینُ وَ أنَّ الأئمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ وُلْدِهِ] می‌گوید:

۵۲۷ ـ خبر داد به من سید نسّابه جلال الدّین عبد الحمید، از پدرش امام شمس الدّین شیخ الشَّرف فَخَّار بن مَعْد موسوی، از شاذان بن جبرئیل قمّی، از جعفر ابن محمّد دوریستی، از پدرش، از ابو جعفر محمّد بن علیّ بن بابویه[1] که او گفت:

خبر داد به ما پدرم، گفت: حدیث کرد برای

---

[1] در تعلیقه گوید: این حدیث را صدوق در «أمالی» خود ص ۳۵۹ از طبع نجف در حدیث اوّل از مجلس ۶۳ روایت کرده است و در آن لفظ: «أنبأنا أبی» نیست.

ما سعد بن عبد اللَه، گفت: حديث كرد براى ما احمد بن محمّد بن عيسى، از حسين بن سعيد، از حَمَّاد بن عيسى، از ابراهيم بن عُمَر يمَانى، از أبو طُفَيل:

عن أبى جعفر عليه السّلام قَالَ: قَالَ النَّبِىُّ صلى اللَه عليه و آله و سلّم لامِير الْمُؤمِنينَ عَلِىٍّ عليه السّلام: اكتُبْ مَا امْلِى عَلَيك!

قَالَ: يا نَبِىَّ اللَهِ وَ تَخَافُ عَلَىَّ النِّسْيانَ؟!

فَقَالَ: لَسْتُ أخَافُ عَلَيك النِّسْيانَ وَ قَدْ دَعَوْتُ اللَهَ عزَّ وَ جَلَّ لَك أنْ يحَفِّظَك وَ لَا ينْسِيك[1] وَ لَكنِ اكتُبْ لِشُرَكائك!

قَالَ: قُلْتُ: وَ مَنْ شُرَكائى يا نَبِىَّ اللَهِ؟!

قَالَ: الأئمَّةُ مِنْ وُلْدِك، بِهِمْ يسْقَى امَّتِىَ الْغَيثَ، وَ بِهِمْ يسْتَجَابُ دُعَاؤهُمْ، وَ بِهِمْ يصْرِفُ اللَهُ عَنْهُمُ الْبَلَاءَ، وَ بِهِمْ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ مِنَ السَّمَاءِ.

وَ هَذَا أوَّلُهُمْ ـ وَ أوْمَأَ بِيدِهِ إلَى الْحَسَنِ، ثُمَّ أوْمَأ بِيدِهِ إلَى الْحُسَينِ عليهما سلام ثُمَّ قَالَ عليه و آله السّلام: الأئمَّةُ

---

[1] در تعليقه گويد: براى صدر اين حديث شواهد بسيارى است در تفسير قوله تعالى: وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ آيه ١٢ از سوره الحاقّة از كتاب «شواهد التنزيل» ج ٢، ص ٢٧٢، و در باب ٦٩ از كتاب «غاية المرام» ص ٣٦٦.

مِنْ وُلْدِهِ[1].

«از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که گفت: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله به أمیر المؤمنین علیه السّلام گفتند: بنویس آنچه را که من بر تو املاء می‌کنم.

عرض کرد: ای پیغمبر خدا! می‌ترسی از من که نسیان کنم؟!

فرمود: من از نسیان تو نگران نمی‌باشم؛ چرا که از خدای عزّ و جلّ خواسته‌ام که حافظه‌ات را نگه دارد و نگذارد چیزی در تو دستخوش فراموشی گردد! و لیکن برای

[1] «فرائد السِّمطین» للحمّوئی که از اعلام قرن هفتم و هشتم و متولّد در سنه ٦٤٤ و متوفّی در سنه ٧٣٠ هجریّه بوده است، جلد دوّم، باب پنجاهم، ص ٢٥٩.

شرکایت بنویس!

می‌گوید: عرض کردم: ای پیغمبر خدا! شرکای من کیانند؟!

فرمود: امامان پس از تو! به واسطه ایشان است که امَّتم به باران سیراب می‌شوند، و به واسطه ایشان است که دعایشان مستجاب می‌گردد، و به واسطه ایشان است که خداوند بلا را از آنها بر می‌گرداند، و به واسطه ایشان است که رحمت خدا از آسمان فرود می‌آید.

و این است اوّل آنها ـ و اشاره کرد با دستش به حسن، و پس از آن اشاره کرد با دستش به حسین علیهما سلام، و سپس رسول خدا ـ علیه و آله السّلام فرمود: امامان از اولاد او.»

از آنجائی که کتاب «جامعه» غالباً در احکام حلال و حرام بوده است، و کتاب جفر در استخراج وقایع با کلّیات رموز، و مصحف فاطمه برای ذکر وقایع و حوادث آینده به خاطر تسلّی حضرت زهراء ـ سلام اللَه علیها ـ می‌توان حدس زد که: این مطالب را حضرت امیر به دستور پیامبر در مصحف فاطمه سلام اللَه علیهم اجمعین کتابت نموده اند.

گفتار مغنیه درباره مصحف فاطمه علیها السَّلام

شیخ محمّد جواد مغْنِیه درباره مصحف فاطمه بحثی مفصّل می‌کند و از اشتباه عمدی و نسبت‌های ناروائی که علمای عامّه غالباً به شیعه می‌دهند، و در اینجا از تشابه اسمی مصحف سوء استفاده نموده، به شیعه نسبت داده‌اند که: مراد از مصحف فاطمه، قرآنی است که او داشته است غیر از قرآن متعارف، بسیار رنج برده است و اثبات کرده است که تحریف قرآن گرچه به کلمه یا حرف واحدی باشد، چه از ناحیه زیادتی، و یا نقصان، و یا تغییر در نزد شیعه و علمای شیعه محکوم است؛ و بالاخصّ مطالب شیخ أبُو زُهْرَه عالم سنّی مذهب مصری معاصرش را مورد خطاب قرار داده و مستدلًّا اتّهامات وی را دفع می‌نماید، در خاتمه آن می‌گوید: أبُو زُهْرَه در کتاب «المَذَاهب الإسلامية» ص ۲۱ تصریح کرده است که: آن خلافی که نتیجه استنباط باشد محمود العاقبة و حسن النّتیجه می‌باشد. بنابراین آیا این حُسْن

اختصاص به علمای طائفه‌ای غیر از طائفه دیگر دارد؟!

و پس از آن می‌گوید: و بعد از این درنگ کوتاه با شیخ أبو زُهره بر می‌گردیم به سوی بحث از مصحف فاطمه، زیرا که در اخبار اهل البیت ذکر آن و تفسیر آن وارد شده است، که آن از املاء رسول خدا بر علی بوده است.

امام صادق علیه السّلام گوید: عِنْدَنَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ، أمَا وَ اللَهِ مَا فِيهِ حَرْفٌ مِنَ الْقُرْآنِ، وَ لَكِنَّهُ مِنْ إمْلاءِ رَسُولِ اللَهِ وَ خَطِّ عَلِيٍّ.

سید امین در «اعیان» قسم اوّل از ج ۱، ص ۲۴۸ می‌گوید: نفی امام صادق از اینکه در آن چیزی از قرآن نبوده است به جهت آن است که: نام آن «مصحف فاطمه» می‌باشد. این نام چون مُوهِمِ آن است که: این مصحف یکی از مصاحف شریفه بوده باشد لهذا امام نفی این ایهام را کرده است.

و در کتاب «کافی» آمده است که: منصور نامه‌ای نوشت و از فقهای مدینه در مسأله‌ای از زکاة سؤال کرد؛ هیچ یک از آنها نتوانست پاسخ آن را بدهد مگر امام صادق. و چون از وی سؤال شد: از

کجا این مسأله را به دست آوردی؟! گفت: از کتاب فاطمه.[1]

بنابراین مصحف فاطمه کتابی مستقل بوده است، و قرآن نبوده است. علی هذا نسبت تحریف به امامیه بر اساس قولشان به مصحف فاطمه، جهل و افتراء می‌باشد.

و سزاوار آن است که نسبت این قول را به کسانی داد که گمان دارند: عائشه دارای قرآنی بوده است که در آن زیادتهایی از این قرآن بوده است.

جلال الدین سُیوطی در کتاب «إتْقان» ج ۲، ص ۲۵، طبع حجازی قاهره بدین

---

[1] کیفیّت محاسبه حضرت صادق علیه السّلام را با خصوصیّات آن مرحوم سید محسن امین در «اعیان الشّیعة» قسمت اوّل از ج ۱، ص ۳۵۸ و ص ۳۵۹ از کلینی در «کافی» ذکر نموده است، و ما به جهت رعایت اختصار از آن محاسبه دقیق و منطقی، ضمن بیان او در طیّ مصحف فاطمه خودداری نمودیم.

حرف تنصیص دارد: قَالَتْ حَمِیدَةُ بِنْتُ أبِی یونُسَ: قَرَأَ أبِی وَ هُوَ ابْنُ ثَمَانِینَ سَنَةً فِی مُصْحَفِ عَائشَةَ: «إنَّ اللَهَ وَ مَلَائِکتَهُ یصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أیهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً وَ عَلَی الَّذِینَ یصَلُّونَ الصُّفُوفَ الاولَی.»

حقّاً خداوند و فرشتگان او درود می‌فرستند بر پیغمبر؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید درود بفرستید بر او و تسلیم صرف او باشید، و درود بفرستید بر کسانی که در صفهای اوّل نماز می‌خوانند.»[1]

آیا نمی‌بینی چگونه سنّیها غیر خودشان را متّهم می‌کنند به اتّهامی که خودشان بدان سزاوارترند به تمام معنی الکلمه؛ همان طور که در مسأله جفر و مسأله إیحاء و إلهام و غیر آنها همین کار را نموده و اتّهاماتی زده‌اند که خودشان بدان أولی و أنسب

---

[1] حقیر گوید: این آیه مسلّماً از مجعولات عائشه می‌باشد چون دید که در قرآن صلوات بر پیامبر نازل شد و کیفیّت آن را که تعلیم فرمود، صلوات بر آل محمّد را ضمیمه نمود و ابو بکر سرش بی کلاه ماند. چون نمی‌توانست اضافه کند: «و عَلَی أبی بکر الصّدّیق» لهذا چون ابو بکر پیوسته در صفّ اوّل نماز می‌خواند، او این صلوات را به جمیع نماز گزاران صفّ اوّل تعمیم داد تا کلاهی هم از این نمد برای پدرش ابو بکر نصیب گردد.

می‌باشند؟!

و در پایان، غرض من در این فصل، و در فصول سابقه این بود که: به صورت مستند و بر اساس مدارک مکتوب ثابت نمایم که: چیزی نزد شیعه امامیه نیست مگر آنکه اصل و ریشه‌ای برای آن به طور تفصیل یا اجمال در نزد اهل سنَّت وجود دارد، یا منطوقاً و یا مفهوماً، و بنابراین وجهی برای طعن أبو زُهْره و متقدّمین بر او و متأخّرین از او به نظر نمی‌رسد مگر تعصّب و تأکید بر انقسام و افتراق.

مرحوم مغْنیه اینجا در تعلیقه می‌گوید: من چون در هنگام تحریر این کتاب برای تعیین مصادر، در کتابخانه‌های تجارتی و غیر آنها بحث و تفتیش به عمل می‌آوردم، به دست من کتابی رسید که اسمش «حَرَکاتُ الشّیعَةِ الْمُتَطَرِّفینَ وَ أثَرُهُمْ فِی الْحَیاةِ الاجْتِماعِیةِ وَ الادَبیةِ لِمُدُنِ الْعِراقِ إبّانَ الْعَصْرِ الْعَبّاسیِّ الاوَّل» بود، و مؤلّفش محمّد جابر عبد الْعَال مدیر الشُّؤون الاجتماعیة بجامعة قاهره بود. او در این کتاب عیناً

مانند شتر شب کور که به راه افتد و پیوسته زمین خورد و برخیزد در این کتاب شب کور و هرزه رو گردیده بود. تمام این کتاب را مشحون به کذب و افتراء نموده بود که البتّه این مقام و شأن دروغ و اتّهام از بسیاری از اسلاف و نیاکان وی به او رسیده است.

و لیکن گفتاری را که در مقدّمه آورده بود، و از فَلَتَاتِ قَلَمش تراوش کرده و بخواهی و نخواهی ذکر کرده بود این بود که: «إِنَّنَا نَعَلْمُ أَنَّ بَینَ أَهْلِ السُّنَّةِ مَنْ تَعَصَّبَ عَلَى الشِّیعَةِ وَ أَمْعَنَ فِی ذَلِك إِمْعَاناً جَعَلَهُ یرْمِیهِمْ دُونَ تَثَبُّتٍ بِاتِّهَامَاتٍ یتبَینُ لِذِی الْعَینِ الْبَصیرَةِ أَنَّهَا بَاطِلَةٌ أَمْلَاهَا التَّعَصُّبُ وَ التَّشَاحُنُ الْمَذْهَبِیُّ».[1]

«ما حقّاً و تحقیقاً می‌دانیم که در میان اهل سنّت کسانی هستند که بر علیه شیعه تعصّب ورزیده‌اند و به قدری در این امر مبالغه کرده و به نهایت رسیده و راه دور و درازی را پیموده‌اند که بدون تحقیق و تفحّص و تَثَبُّت، آنان را به اتّهاماتی متّهم ساخته‌اند که برای هر صاحب چشم بینائی

---

[1] «الشّیعة فی المیزان» قسمت اوّل: «الشّیعة و التّشیع» ص ۵۷ تا ص ۶۲، و طبع مستقل «الشّیعة و التّشیّع» ص ۵۹ تا ص ۶۳.

روشن است که آنها اتّهامات باطلی می‌باشد که از روی تعصّب و کینه مذهبی املاء گردیده است.»

مستشار عبد الحَلیم جُنْدی نیز گوید: و از میراث علمی نزد شیعه کتابی است که مَصْحف فاطمه نامیده می‌شود. از حضرت صادق حدیث کرده‌اند چون از مصحف فاطمه از او سؤال شد، گفت: إنَّ فَاطِمَةَ مَکثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ خَمْسَةً وَ سَبْعِینَ یوْماً وَ کانَ قَدْ دَخَلَهَا حُزْنٌ عَلَی أبِیهَا. وَ کانَ جِبْرِیلُ یأتِیهَا فَیحْسِنُ عَزَاءهَا وَ یطَیبُ نَفْسَهَا وَ یخْبِرُهَا بِمَا یکونُ بَعدَهَا فِی ذُرِّیتِهَا، وَ کانَ عَلِیٌّ یکتُبُ ذَلِك. فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ!

بنابراین، این مصحف، مصحفی به معنی خاص آن نمی‌باشد که مراد کتاب اللَه تعالی باشد، بلکه آن عبارت است از یکی از مُدَوَّنات.[1]

حدیث لوح فاطمه علیها السَّلام

باید دانست که: مصحف فاطمه علیها السَّلام غیر از لَوْح فاطمه علیها السّلام می‌باشد. لوح فاطمه

[1] «الإمام جعفرٌ الصادق» جمهوریّة مصر العربیّة، المجلس الاعلی للشّئون الإسلامیّة، طبع قاهره سنه ۱۳۹۷، ص ۲۰۰.

به املاء رسول اللَه و خطّ أمير المؤمنين ـ عليهما الصّلاة و السّلام ـ نبود بلكه لوحى بود زمرّدين كه از آسمان فرود آمده بود و در آن اسامى و مشخّصات أئمّه طاهرين عليهم السلام مكتوب بوده است.

شرح و تفصيل آن را در «فرائد السِّمْطَين» بدين گونه ذكر كرده است:

[در حديث لَوْحى كه خداوند در آن نوشت ـ يا بعضى از كِرام كاتبين خود را امر نمود تا در آن بنويسند ـ أسْماء أوْصِياى رسول خدا صلى اللَه عليه و آله و سلّم را سپس آن را به پيغمبر هديه نمود، و پيغمبر آن را به امّ الأوْصِياء ـ صلوات اللَه عليها ـ هديه كرد.]

٤٣٢ ـ خبر دادند به من مشايخ گرامى: سيد امام جمال الدّين رَضِىّ الإسلام احمد بن طاووس حسنى، و سيد امام نسّابه جلال الدِّين عبد الحميد بن فخّار بن مَعْد بن فَخَّار موسوى؛ و علّامه زمان نجم الدّين ابو القاسم جعفر بن حسن بن يحيى بن سعيد كه همه از اهل حِلّه مى‌باشند رحمهم اللَه به واسطه كتابت، از سيد امام شمس الدّين شيخ الشَّرَف فَخّار بن مَعْد بن فخّار موسوى، از شاذان بن جبرئيل قمّى،

از جعفر بن محمد دوریستی، از پدرش، از ابو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن موسی بن بابویه قمّی[1] رضی اللَه عنهم که گفت: حدیث کرد پدرم و محمّد بن الحسن رضی اللَه عنهما که گفتند: حدیث کرد برای ما سعد بن عبد اللَه، و عبد اللَه بن جعفر حِمْیری جمیعاً از أبو الخیر[2] صالح بن أبی حَمَّاد، و حسن بن طَریف جمیعاً از بَکْر بن صَالِح؛

و حدیث کرد برای ما پدرم و محمّد بن موسی بن متوکّل، و محمد بن علی

---

[1] معلِّق کتاب در تعلیقه گوید: این روایت را در باب ۲۸ از کتاب «إکمال الدّین» ص ۱۷۹ ط ۱ و ص ۳۰۱ ط ۳، و أیضاً در حدیث دوّم از باب ششم از کتاب «عیون اخبار الرّضا علیه السّلام» ص ۳٤، و أیضاً شیخ طوسی با سند دیگر در جزء ۱۱ از «أمالی» خود، ج ۱، ص ۲۹۷ روایت کرده‌اند.

[2] حاشیه طبع اوّل از کتاب «إکمال الدّین» نیز همین طور است، و لیکن به دنبال آن به «خ ل» آورده است و در متن آن: «از ابو الحسن صالح بن ابی حمّاد ...» ذکر کرده است.

ماجِيلَوَيه، و احمد بن على [ابن ماجيلويه و احمد بن على] بن ابراهيم، و حسن بن ابراهيم بن ناتانة[1]، و احمد بن زياد هَمْدَانى رضى اللَه عنهم؛

گفتند: حديث كرد براى ما علىّ بن ابراهيم، از پدرش ابراهيم بن هاشم، از بكر بن صالح از عبد الرّحمن بن سالم، از أبو بصير از حضرت ابو عبد اللَه عليه السّلام كه گفت:

پدرم به جابر بن عبد اللَه انصارى گفت: من به تو حاجتى دارم، هر وقت برايت سهل و آسان است من تنها با تو باشم و از آن حاجت بپرسم؟!

جابر گفت: هر وقت شما ميل داريد! پدرم با وى خلوت نمود و به او گفت:

يا جَابِرُ أخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِى رَأيتَهُ فِى يدَىْ امِّى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَهِ صلى اللَه عليه و آله و سلّم وَ مَا أخْبَرَتْك بِهِ أنَّ فِى ذَلِك اللَّوْحِ مَكتُوباً!

«اى جابر خبر بده به من از لوحى كه آن را در دستهاى مادرم فاطمه بنت رسول خدا صلّى اللَه عليه

---

[1] در نسخه سيد على نقى و متن «إكمال الدّين» اين طور آمده است. امّا در حاشيه آن از «خ ل» و مانند آن در نسخه طهران از «فرائد السِّمطين»: «و الحسين بن ابراهيم ناتانة» وارد شده است.

و آله دیدی، و از آنچه وی به تو خبر داده است که در آن لوح مکتوب بوده است!»

جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من وارد شدم بر مادرت فاطمه در حیات رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله تا او را بر ولادت حسین تهنیت گویم؛ دیدم در دستش لوحی سبزفام بود و پنداشتم که زمرّد می‌باشد، و دیدم در آن نوشته‌ای بود سپید شبیه نور خورشید.

عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت گردد ای دختر رسول اللَه! این لوح چیست؟!

فرمود: این لوحی است که خداوند ـ جل جلاله آن را به رسولش صلّی اللَه علیه و آله هدیه کرده است؛ در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسرانم و اسامی اوصیاء از پسرانم می‌باشد. آن را پدرم به من عطا نموده است تا مرا بدان بشارت دهد.[1]

جابر عرض کرد: مادرت فاطمه آن را به من داد، من آن را خواندم، و از روی آن برای خودم

---

[1] عبارت متن «لیبشّرنی بذلک» است که بدین عبارت ترجمه شد، و امّا در نسخه «إکمال الدّین» «لِیسرّنی بذلک» آمده است. یعنی مرا بدان مسرور سازد.

نسخه برداشتم.

پدرم فرمود: فَهَلْ لَك يا جَابِرُ أنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟!

«آیا برای تو مقدور است ای جابر که آن را به من عرضه بداری؟!»

جابر عرض کرد: آری. پس پدرم با جابر رفتند تا به منزل جابر رسیدند، و جابر برای پدرم بیرون آورد صحیفه‌ای را از رَقّ (پوست نازکی که برای نوشتن آماده می‌ساختند).

پس [پدرم به جابر] فرمود: یا جَابِرُ! انْظُرْ إلَى كتَابِك لاقْرَأَ عَلَيك! فَنَظَرَ جَابِرٌ فِی نُسْخَتِهِ فَقَرَأهُ أبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفاً.[1] فَقَالَ: قَالَ جَابِرٌ: فَأشْهَدُ بِاللَهِ أنِّي رَأيتُهُ هَكذَا فِی اللَّوْحِ مَكتُوباً:

«ای جابر! به نوشته‌ات نگاه کن تا من برای تو بخوانم! جابر در نسخه‌اش نگاه کرد و پدرم از نزد خود می‌خواند؛ یک حرف پدرم با یک حرف لوح مخالف نبود. حضرت صادق فرمود: جابر گفت: من

---

[1] غیر از آنچه ما بین معقوفات آمده است، عبارت اصل می‌باشد و در «إکمال الدّین» بدین عبارت است: «فقال له: یا جابر! انظر أنت فی کتابک لاقرأه أنا علیک. فنظر جابرٌ فی نسخته فقرأه علیه أبی علیه السّلام فو اللَه ما خالف حرفٌ حَرفاً. قال جابر: فإنّی أشهد باللَه أنّی هکذا رأیته فی اللّوح مکتوباً».

به خدا سوگند یاد می‌کنم که این طور دیدم که در لوح نوشته شده بود»:

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا كتَابٌ مِنَ اللَهِ الْعَزِيزِ [الْحَكيمِ]

لِمُحَمَّدٍ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجابِهِ وَ دَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الامِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

عَظِّمْ يا مُحَمَّدُ أسْمَائى، وَ اشْكرْ نَعْمَائى، وَ لَا تَحْجَدْ آلَائِى، فَإنِّ أنَا اللَهُ لَا إلَهَ إلَّا أنَا، قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ، وَ مُذِلُّ الظَّالِمِينَ [وَ مُبِيرُ الْمُتَكبِّرِينَ] وَ دَيانُ الدِّينِ.

إنَّ أنَا اللَهُ لَا إلَهَ إلَّا أنَا، فَمَنْ رَجَا غَيرَ فَضْلِى [أ] و خَافَ غَيرَ عَدْلِى عَذَّبْتُهُ عَذَاباً لَا اعَذِّبُهُ أحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ.

فَإيايَ فَاعْبُدْ، وَ عَلَىَّ فَتَوَكلْ، إنِّ لَمْ أبْعَثْ نَبِياً فَأكمَلْتُ أيامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إلَّا

جَعَلْتُ لَهُ وَصِياً!

وَ إنِّ فَضَّلْتُك عَلَى الانْبِياءِ، وَ فَضَّلْتُ وَصِيك عَلَى الاوْصِياءِ، وَ أكرَمْتُك بِشِبْلَيك بَعْدَهُ وَ سِبْطَيك حَسَنٍ وَ حُسَينٍ!

فَجَعَلْتُ حَسَناً مَعْدِنَ عِلْمِى بَعْدَ انْقِضَاء مُدَّةِ أبِيهِ.

وَ جَعَلْتُ حُسَيناً خَازِنَ وَحْيى وَ أكرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ، وَ أرْفعُ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً.

جَعَلتُ كلِمَتِىَ التَّامَّةَ مَعَهُ وَ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ.

بِعِتْرَتِهِ اثِيبُ وَ اعَاقِبُ.

أوَّلُهُمْ [عَلِىٌّ] سَيدُ الْعَابِدِينَ وَ زَينُ أوْلِياءِ الْمَاضِينَ (كذا).

وَ ابْنُهُ شَبِيه[1] جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ لِعِلْمِى وَ الْمَعْدِنُ لِحُكمِى[2].

سَيهْلِك الْمُرْتَابُونَ فِى جَعْفَرٍ؛ الرَّادُّ عَلَيهِ كالرَّادِّ عَلَىَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّى لَأكرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَ لأُسَرَّنَّهُ فِى

---

[1] این طور در عبارت اصل وارد است امّا در «اکمال الدّین»: «و ابنه سمّی جدّه المحمود» می‌باشد و در حاشیه آن: «و ابنه شبه خ ل» است.

[2] این طور در اصل وارد است و امّا در «اکمال الدّین»: «لحکمتی» می‌باشد.

أَشْياعِهِ وَ أَنْصارِهِ وَ أَوْلِيائِهِ.

وَ انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسىَ، وَ لُاتِيحَنَّ [ظ] بَعْدَهُ فِتْنَةً عَمْياءَ حِنْدِس[1]، لانَّ خَيطَ فَرْضِى لَا ينْقَطِعُ، وَ حُجَّتِى لَا تَخْفَى، وَ أنَّ أوْلِيائى لَا يشْقَّونَ.

أَلَا وَ مَنْ جَحَدَ وَاحِداً مِنْهُمْ [فَقَدْ] جَحَدَ نِعْمَتِى، وَ مَنْ غَيرَ آيةً مِنْ كتَابِى فَقَدِ افْتَرَى عَلَىَّ.

وَ وَيلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ عَبْدِى مُوسىَ وَ حَبِيبِى وَ خِيرَتِى.

إنَّ الْمُكذِّبَ بِالثَّامِنِ مُكذِّبٌ بِجَمِيعِ أوْلِيائى[2].

وَ عَلِىٌّ وَلِيى وَ نَاصِرى، وَ مَنْ أضَعُ عَلَى [عَاتِقِهِ] أعْبَاءَ النُّبُوَّةِ، وَ أمْنَحُهُ بِالاضْطِلَاعِ [بِهَا][3]، يقْتُلُهُ عِفْرِيتٌ مُسْتَكبِرٌ، يدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِى بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ [ذُو

---

[1] در تعليقه گويد: اين طور در اصل آمده است. و در «إكمال الدين» اين طور وارد است: «و انْتَجَبتُ بَعدَهُ فتاه لِانّ حفظه فرضٌ لا يَنقَطعُ و حجّةٌ لا تَخفى و أنّ أوليائى لا يَنقَطع أبداً». و أقول: الحِنْدِس: الليل الشّديد الظّلمة. ج حَنَادِس.

[2] ظاهراً همين است كه موافق است با عبارت «اكمال الدّين» مگر آنكه در آن است: «بِكلِّ أوليائى» و در هر دو اصل من اين طور است: «إنّ المكذّب بالثّلاثة ...»

[3] و مثل آن در متن «اكمال الدين» است و در حاشيه آن: «و أمْتَحِنُه خ ل» مى‌باشد.

الْقَرْنَينِ] إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِى.

حَقَّ الْقَوْلُ مِنَّى لُاقِرَّنَّ عَينَهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ وَارِثُ عِلْمِى وَ مَعْدِنُ حُكمِى[1] وَ مَوْضِعُ سِرِّى وَ حُجَّتِى عَلَى خَلْقِى.

فَجَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَأوَاهُ، وَ شَفَّعْتُهُ فِى سَبْعِينَ مِنْ أهْلِ بَيتِهِ كلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ.[2]

وَ أخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيى وَ نَاصِرِى وَ الشَّاهِدِ فِى خَلْقِى وَ أمِينِى عَلَى وَحْيى.

وَ اخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِى، وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِى الحَسَنَ.

ثُمَّ اكمِلُ ذَلِك بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أيوبَ.

وَ سَيذِلُّ أوْلِيائى فِى زَمَانِهِ، وَ يتَهَادَوْنَ رُووسَهُمْ كَمَا يتَهَادَوْنَ رُووسَ التُّرْك وَ الدَّيلَم[3]، فَيقْتَلُونَ وَ يحْرَقُونَ

---

[1] در هر دو اصل چنين است و در «اكمال الدين»: «حكمتى» مى‌باشد.

[2] اين است ظاهر موافق با «اكمال الدّين». اما در دو اصل: «فجعلتُ الجنَّةَ ... أهل بيتى» مى‌باشد. رجوع نمائيد به حديث ٢ از باب ٦ از «عيون اخبار الرّضا» ص ٣٤ و جزء ١١ از «أمالى» طوسى ج ١، ص ٢٩٧.

[3] اين طور در دو اصل من است، و در «اكمال الدين»: «و ستذلّ أوليائى فى زمانه و يتهادون [و يتهادى خ ل] رووسهم كما تتهادى رووس التّرك و الدّيلم» مى‌باشد.

وَ يكونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ، تُصْبَغُ الارْضُ بِدِمَائِهِمْ [وَ ينْشَأ] الْوَيلُ وَ الرَّنِينُ فِى نِسَائِهِمْ.[1]

اولَئِك أوْلِيائِى حَقّاً، بِهِمْ ادْفَعُ كلَّ فِتْنَةٍ عَمْياءَ حِنْدِسَ (كذا)، وَ بِهِمْ اكشِفُ الزَّلَازِلَ، وَ أرْفَعُ الآصارَ وَ الاغْلَالَ.[2]

اولَئِك عَلَيهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ اولَئك هُمُ الْمُهْتَدُون.

«به اسم اللَه که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است. این کتابی است از نزد خداوند عزیز و حکیم،

برای محمّد نور او، و سفیر او، و حجاب او، و دلیل او. این کتاب را روح الامین از نزد پروردگار عالمیان فرود آورده است.

عظیم بشمار ای محمّد أسماء مرا، و سپاس بگزار نعمتهای مرا، و انکار مکن آلاء مرا! به علّت

---

[1] آنچه در میان معقوفین آمده است در اینجا و در آنچه گذشت مأخوذ می‌باشد از کتاب «اکمال الدین». و در آن همچنین وارد است که: «تصبغ الارض من دمائهم ...»

[2] در «إکمال الدین» نیز همین طور است، ولی در نسخه‌ای از همان کتاب- چنانکه در هامش آن آورده چنین است: «و أرفع القیود و الاغلال». [تعلیقه]

آنکه حقّاً و حقیقةً منم اللَه. هیچ معبودی نیست مگر من. شکننده و خرد کننده جبّارانم و به ذلّت و سرافکنده درآورنده ظالمان [و نابود سازنده متکبّران] و شدیداً به حساب رسنده و حکم نماینده و جزا و پاداش دهنده روز بازپسین.

حقّاً و حقیقةً منم اللَه. هیچ معبودی نیست مگر من. کسی که امید و چشم داشت به غیر فضل من داشته باشد [یا] و از غیر عدل من بهراسد چنان او را عذاب کنم که احدی از عالمیان را آن گونه عذاب نکرده باشم.

پس فقط مرا عبادت کن! و فقط بر من توکل نما! من حقّاً و حقیقةً پیامبری را برنینگیختم که ایام وی را به کمال و تمام رسانیده باشم و وی مدّتش سپری گردد، مگر آنکه برای او وَصِیی قرار دادم.

و حقّاً و حقیقةً من تو را بر تمامی پیغمبران برتری بخشیدم، و وصیّ تو را بر تمامی أوصیاء فضیلت دادم.

و بعد از او تو را به دو بچّه شیرت و دو نواده دختری‌ات: حسن و حسین گرامی داشتم.

پس حسن را پس از انقضای دوران پدرش

معدن علم خودم قرار دادم.

و حسین را خزانه دار وحی خودم نمودم، و با شهادت مُعزّز و مُکرّم کردم، و

سعادت را پایان امر او ساختم. پس او برترین مردی است که به درجه شهادت نائل گردیده است، و در مرتبه و مقام دارای رفیع‌ترین درجه شهیدان می‌باشد.

من کلمه تامّه خودم را با وی قرار دادم، و حجّت بالغه‌ام را نزد او نهادم. با عترت اوست که من پاداش می‌دهم، و ثواب و عذاب را مشخّص می‌گردانم.

اوّل آنها [علی] سید و آقای عبادت کنندگان، و زینت أولیای گذشته است.

و پسرش شبیه جدّ محمودش می‌باشد محمّد، شکافنده علم من و معدن حکم من می‌باشد.

البتّه بزودی آنان که در جعفر شک نمایند به هلاکت می‌رسند. ردّ کننده او ردّ کننده من است. این گفتاری است که از من محقّق است. هر آینه البتّه من جایگاه وی را گرامی می‌دارم و او را در میان پیروانش و یارانش و أولیائش خشنود و خرسند می‌کنم.

و پس از او موسی را برگزیدم، و البته مهیا و ساخته و آماده می‌کنم (ظ) پس از او فتنه کور و کور کننده و امتحان ظلمانی و تاریک را همچون شب تار؛

چرا که ریسمان امر و فرض من پاره نمی‌گردد، و حجّت من پنهان نمی‌شود، و أولیای من ناکام و بدبخت نمی‌گردند.

آگاه باشید! هر کس که یکی از ایشان را انکار نماید [تحقیقاً] نعمت مرا انکار کرده است، و هر کس که آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد تحقیقاً بر من افترا بسته است.

و وای بر افترابندان و منکران پس از سپری شدن دوران بنده‌ام موسی که حبیب من است و انتخاب شده و اختیارشده من.

آن کس که هشتمین آنها را تکذیب کند تمامی اولیای مرا تکذیب کرده است.

و علی ولیّ من است، و یار و یاور من است، و آن کس است که من بر [گرده و شانه] او بارها و مشکلات نبوّت را می‌گذارم، و قدرت و قوّت کشش آن را به او

عنایت می‌نمایم. وی را عِفْرِیت[1] شیطان خبیث حیله‌گر و سیاستمدار زرنگ) مستکبر می‌کُشد، و مدفون می‌گردد در شهری که آن را بنده صالح من [ذو القرنین] بنا کرده است، و دفن او در کنار بدترین خلق من است.

کلام استوار از من بروز کرد که: من تر و تازه و شاداب می‌کنم چشم وی را به محمّد پسرش و خلیفه او پس از دوران حیاتش. بنابراین آن پسر وارث علم من و معدن حکم من است، و محلّ سِرّ من و حجّت من بر بندگان من می‌باشد.

پس من بهشت را ماوای او کردم، و شفاعت وی را درباره هفتاد تن از اهل بیتش پذیرفتم آنان که همگی مستحقّ آتش بوده اند.

و پایان دادم به خیر و سعادت برای پسرش علی: ولیّ من، و یار و معین من، و گواه و شاهد و حاضر بر خلق من، و امین من بر وحی من.

و بیرون آوردم از او دعوت کننده به سوی راهم را، و گنجینه دار برای علمم: حسن را.

---

[1] عِفْریت: خبیث منکر. النّافذ فی الامر مع دُهاء، خواه از جنّ باشد یا انس و یا از شیاطین، جمع آن عَفاریت، مؤنّثش: عِفْریتَة می‌باشد.

و سپس کامل کردم امر او را به واسطه پسرش که رحمت است برای جهانیان. بر اوست کمال موسی، و بهاء عیسی، و صبر أیوب.

و حتماً اولیای من در زمان او به ذلّت و پستی کشیده خواهند شد، و سرهایشان را به عنوان هدیه و تحفه می‌برند همچنان که سرهای ترک و دیلم را هدیه می‌برند.

پس کشته می‌گردند، و آتش زده می‌شوند، و پیوسته به حالت ترس و رعب و دهشت زیست می‌کنند. زمین از خونشان رنگین می‌گردد [و بر پا می‌شود] وَیل و فریاد و ناله دلخراش در میان زنهایشان.

به حقیقت ایشانند اولیای من، به برکت ایشان است که من بر می‌گردانم هر فتنه و بلای کور و تاریک و ظلمانی چون شب دیجور را، و به برکت ایشان است که

زلزله‌ها را از بین می‌برم، و مشکلات و زنجیرهای غم انگیز را مرتفع می‌کنم.

بر ایشان باد پیوسته صلواتی و رحمتی از جانب پروردگارشان، و ایشانند البتّه راه یافتگان.»

عبد الرّحمن بن سالم می‌گوید: ابو بصیر گفت: اگر در تمام مدّت روزگارت نشنیدی مگر این حدیث را، هر آینه برای تو کافی می‌باشد. بنابراین آن را محفوظ بدار مگر از اهلش.[1]

مجلسی ـ رضوان اللَه علیه ـ این حدیث را از «إکمال الدین و إتمام النّعمة» و «عیون أخبار الرّضا» که هر دو کتاب از شیخ صدوق می‌باشند روایت نموده است[2].

و سپس از «احتجاج» طبرسی مثل این روایت را، و از «اختصاص» شیخ مفید با سند دیگر و از «غَیبت» شیخ طوسی نیز با سند دیگر و از «غیبت» نُعْمانی أیضاً با سند دیگر روایت نموده است و پس

---

[1] «فرائد السِّمطین» ج ۲، الباب الثّانی و الثّلاثون، ص ۱۳٦ الی ص ۱۳۹.

[2] «بحار الانوار» تاریخ أمیر المؤمنین علیه السّلام باب ٤٠ در نصوص خداوند بر ائمّه: از خبر لوح و خواتیم، از طبع کمپانی: ج ۹، ص ۱۲۰ و ص ۱۲۱ و از طبع حیدری: ج ۳٦ ص ۱۹۵ تا ص ۱۹۷، از «إکمال الدین» ص ۱۷۹ و ص ۱۸۰، و «عیون أخبار الرّضا» ص ۲۵ تا ص ۲۷.

از آن در حلّ بعضی از مشکلات آن بیان مفصّلی دارد.[1]

و همچنین این حدیث شریف را کلینی[2] و شیخ طبرسی[3] روایت نموده اند.

مجلسی أیضاً در «بحار الانوار» از «إکمال الدّین» و «عیون» از طالقانی، از حسن ابن إسمعیل، از سعید بن محمّد قَطَّان، از رویانی، از عبد العظیم حسنی، از علیّ بن حسن بن زید بن حسن بن علیّ بن أبی طالب روایت می‌کند که او گفت: برای من

---

[1] همان جلد از «بحارالأنوار» از طبع کمپانی: ص ۱۲۱ و از طبع حیدری: ص ۱۹۷ تا ۲۰۰؛ و «احتجاج» ص ٤١ و ص ٤٢؛ «اختصاص» ص ۲۱۰ تا ص ۲۱۲؛ و «غیبت» شیخ ص ۱۰۱ تا ص ۱۰۳ «غیبت» نعمانی ص ۲۹ تا ص ۳۹.

[2] «اصول کافی» کتاب الحجّة، باب ۱۲٦: ما جاء فی الإثنی عشر و النصّ علیهم:، حدیث ۳، و از طبع آخوندی: ج ۱، ص ۵۲۷ و ص ۵۲۸.

[3] «إعلام الوری بأعلام الهدی» ص ۳۷۱ تا ص ۳۷۳.

روایت کرد عبد اللَه بن محمّد بن جعفر بن محمّد، از پدرش از جدّش علیه السّلام که: محمّد ابن علی باقر العلوم جمع کرد جمیع پسرانش را و در ایشان بود عمویشان زید بن علی علیه السّلام پس بیرون آورد برای آنان مکتوبی را به خطّ علی علیه السّلام و املاء رسول خدا صلی اللَه علیه و آله که در آن نوشته بود: هَذَا کتابٌ مِنَ اللَهِ الْعزیزِ الْعلیم. ـ و حدیث لوح را ذکر می‌کند تا می‌رسد به آنجا که وَ اولئِك هُمُ الْمُهتَدون. و پس از آن در آخرش عبد العظیم می‌گوید: الْعَجَبُ کُلُّ الْعجبِ لِمحمّدِ بنِ جعفرٍ و خروجِهِ و قد سَمِعَ أباه یقولُ هذا و یحکیهِ؛ ثُمّ قال: هذا سِرُّ اللَهِ و دینُه و دینُ ملائکتِهِ، فَصُنْه إلّا عَن أهلهِ و أولیائِه.[1]

«عجب تمام عجب برای محمّد بن جعفر است که درحالی‌که از پدرش شنیده بود این را و برای غیر نقل میکرد، خودش خروج کرد. و سپس

---

[1] «بحار» طبع کمپانی ج ۹، ص ۱۲۱ و ص ۱۲۲ و طبع حیدری ج ۳٦، ص ۲۰۱، از «إکمال الدین» ص ۱۸۱ و «عیون أخبار الرّضا» ص ۲۷ و ص ۲۸. و همچنین این حدیث شریف را شیخ طبرسی در «إعلام الوری» ص ۳۷٤ روایت نموده است. و در «سفینة البحار» ج ۲، ص ٥۱٦ مادّه ل و ح اجمال این حدیث را از عبد العظیم حسنی آورده است.

عبد العظیم میگوید: این سرّ خداست و دین او و دین ملائکه اوست، آن را پنهان بدار مگر از اهلش و أولیائش.»

ابراهیم بن محمّد بن مؤید حَمُّوئی روایتی را به دنبال روایت اوّل که از وی آوردیم ذکر می‌کند و می‌گوید: [و با سندی که گذشت ابن بابویه می‌گوید:] و حدیث کردند برای ما علیّ بن الحسین [شاذَوَیه] مودِّب، و احمد بن هارون فامِی رضی اللَه عنهما، گفتند: حدیث کرد برای ما محمّد بن عبد اللَه بن جعفر حِمْیری، از پدرش، از جعفر بن محمّد بن مالک فزاری کوفی، از مالک سلولی، از دُرُسْت، از عبد الحمید، از عبد اللَه بن قاسم، از عبد اللَه بن جبله، از أبو السَّفَاتج، از جابر جُعْفی، از ابو جعفر محمّد بن علیٍّ الباقر علیه السّلام، از جابر بن عبد اللَه انصاری که گفت:

من وارد شدم بر [مولایم] فاطمه بنت رَسُولِ اللَهِ صلّی اللَهُ عَلَیهِ (و آله) وَ سَلَّم وَ قُدَّامَهَا لَوْحٌ یکادُ ضَوْؤُهُ یغْشیَ الابْصَارَ،

فِیهِ اثْنَا عَشَرَ اسْماً: ثَلَاثَةٌ فِی ظَاهِرِهِ، وَ ثَلَاثَةٌ فِی

بَاطِنِهِ، وَ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ فِى آخِرِهِ، وَ

ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ فِی طَرَفِهِ. فَعَدَّدْتُهَا فَإِذا هِی اثْنَا عَشَرَ.

فَقُلْتُ: أَسْمَاءُ مَنْ هَذَا!؟ قَالَتْ: هَذِهِ أَسْمَاءُ الاوْصِیاءِ: أَوَّلُهُمُ ابْنُ عَمِّی وَ أَحَدَ عَشَرَ وُلْدِی، آخِرُهُمُ الْقَائمُ!

قَالَ جَابِرٌ: فَرَأیتُ فِیهَا مُحَمَّداً مُحَمَّداً مُحَمَّداً فِی ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ، وَ عَلِیاً [وَ] عَلِیا [وَ] عَلِیا [وَ] عَلِیا فِی أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ[1].

«و در مقابل او لوحی بود که از شدّت درخشش نزدیک بود شعاعش چشمها را بپوشاند.

در آن دوازده اسم بود: سه تا در روبرویش، و سه تا در داخلش، و سه تا در آخرش، و سه تا در جانبش. چون آنها را شمردم دیدم دوازده تا می‌شود.

پس گفتم: اسامی چه کسانی می‌باشند اینها؟!

فاطمه گفت: اینها اسامی أوصیای پیغمبرند: اوّل آنها پسر عمویم، و یازده نفر فرزندانم که آخرین آنها قائم می‌باشد.

جابر گفت: در این حال من دیدم محمّد

---

[1] «فرائد السّمطین» ج ۲، ص ۱۳۹، حدیث ٤٣٣.

محمّد محمّد را در سه موضع، و علی [و] علی [و] علی [و] علی را در چهار موضع.»

مجلسی این روایت را با همین سند از کتاب «إکمال الدّین» و «عیون أخبار الرّضا» روایت می‌کند.[1]

حَمُّوئی أیضاً از شیخ صدوق بدین گونه روایت می‌کند که [و همچنین گفت]: و حدیث کرد برای ما احمد بن محمّد بن یحیی عطّار؛ که گفت: حدیث کرد برای ما پدرم، از محمّد بن الحسین بن ابی الخَطَّاب، از حسن بن محبوب، از أبُو الْجَارُود، از حضرت امام ابو جعفر علیه السّلام از جابر بن عبد الله انصاری که گفت:

---

[1] «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۱۲۲، و طبع حیدری ج ۳٦، ص ۲۰۱، حدیث ٤ از «إکمال الدّین» ص ۱۸۱، و «عیون» ص ۲۸؛ و شیخ طبرسی نیز در «إعلام الوری» ص ۳۷۳ و ص ۳۷٤ آن را ذکر کرده است.

من وارد شدم بر فاطمه علیها السَّلام، وَ بَینَ یدَیهَا لَوْحٌ فِیهِ أَسْمَاءُ الاوْصِیاءِ: فَعَدَّدْتُ اثْنَیْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائمُ. ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِیٌّ صلَواتُ اللهِ علَیهم.[1]

مجلسی نیز این روایت را از «إکمال الدِّین» و «عیون» با همین سند روایت کرده است.[2] و أیضاً از «خصال» صدوق با سند دیگر[3] و از «إکمال الدّین» با دو سند[4] و از «عیون» با سند دیگر،[5] و از «غیبت» شیخ طوسی[6] با سند دیگر عین مَتْنِ این روایت را آورده است.

باید دانست که: حَمُّوئی به دنبال این سه روایت، روایت چهارمی را که به شماره ٤٣٥ واقع می‌شود از همین شیخ صدوق روایت می‌کند که مضمون آن مفصّل و جالب است، و اسامی و

---

[1] «فرائد السّمطین» ج ٢، ص ١٣٩، حدیث ٤٣٤.

[2] همان جلد و همان صحفه از «بحار الانوار» از «إکمال الدّین» ص ١٨١، و «عیون الاخبار» ص ٢٨.

[3] «خصال» ج ٢، ص ٧٨.

[4] «إکمال الدّین» ص ١٥٧ و ص ١٨١.

[5] «عیون الاخبار» ص ٢٨.

[6] «غیبت» شیخ، ص ١٠٠.

کُنیه‌های امامان را با نام مادرشان از جابر، در لوح فاطمه علیها السَّلام روایت نموده است،[1] ولی چون ما آن را در ج ۱۳ «امام‌شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام در درس ۱۹۱ تا ۱۹۵، ص ٤٣٥ تا ص ٤٣٧ آورده بودیم، در اینجا به جهت عدم تکرار خودداری شد.

و مجلسی در «بحار الانوار» با عین سند حَمُّوئی که از صدوق می‌باشد روایت نموده است.[2]

حدیث نامه‌های سر به مهر آسمانی در ولایت دوازده امام

و همچنین باید دانست: اخبار وارده راجع به نامه‌های آسمانی سر به مهر درباره ولایت أمیر المؤمنین و امامت أئمّه اثنا عشر که به نام و نشانی هر یک جدا توسّط

---

[1] «فرائد السّمطین» ج ۲، ص ۱٤۰ و ص ۱٤۱.

[2] همان جلد از «بحار الانوار» از طبع کمپانی: ص ۱۲۰، و از طبع حیدری: ص ۱۹۳ و ص ۱۹٤ از «إکمال الدّین» ص ۱۷۸، و «عیون الاخبار» ص ۲٤ و ص ۲۵.

جبرائیل می‌آمده است، غیر از اخبار راجع به لوح می‌باشند؛ گرچه مجلسی رضی اللَه عنه همه آنها را به واسطه اشتراک در مفاد و مضمون در باب واحدی ذکر کرده است؛ و ما برای مزید بصیرت در اینجا به ذکر چند روایت از روایات خواتیم (مهرها) تبرّک می‌جوئیم:

مجلسی رحمةاللَه از «اکمال الدِّین» و «امالی» شیخ صدوق روایت می‌کند از ابن الولید، از ابن أبان، از حسین بن سعید، از محمّد بن الحسین کنانی، از جدّش، از حضرت ابو عبد اللَه صادق علیه السّلام که:

قَالَ: إنَّ اللَهَ عَزّ وَ جَلَّ أنْزَلَ عَلَى نَبِيهِ كتَاباً قَبْلَ أنْ يأتِيهُ الْمَوْتُ، فَقَالَ: يا مُحَمَّدُ! هَذَا الْكتَابُ وَصِيتُك إلَى النَّجِيبِ مِنْ أهْلِ بَيتِك!

فَقَالَ: وَ مَنِ النَّجِيبُ مِنْ أهْلِى يا جَبْرَئيلُ؟!

فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السّلام! وَ كانَ عَلَى الْكتَابِ خَوَاتِيم[1] مِنْ ذَهَبٍ. فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صلى اللَه عليه و

---

[1] خاتَم با فتحه تاء عبارت است از: مَا يُخْتَمُ به الشَّیْءُ «آنچه با آن چیزی را مهر می‌کنند» مثل مهر دستی و یا نگین انگشتری که با آن آخر نامه‌ها را مهر

آله إِلَى عَلِيٍّ عليه السّلام وَ أَمَرَهُ أَنْ يفُك خَاتَماً مِنْهَا وَ يعْمَلَ بِمَا فِيهِ.

فَفَك عليه السّلام خَاتَماً وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ. ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السّلام، فَفَك خَاتَماً وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَينِ عليه السّلام، فَفَك خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ اخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ، فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَك، وَ اشْرِ نَفْسَك لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ فَفَعَلَ

می‌کرده‌اند. و به انگشتری خاتم گویند به جهت آنکه برای اینکه، همیشه مهر انسان نزد او بوده باشد و در غیبت و حضور آسان باشد نامه‌ها و معاهده‌ها و پیمانها را مهر کند؛ لهذا نام صاحب خاتَم را روی نگین ثبت می‌کردند و با افزودن نامی از خدا و اسماء حُسنای او. و در موقع مهر زدن، انگشتری را از دست بیرون آورده مهر می‌کردند و باز دوباره در دستشان می‌نمودند. در این صورت در این روایت خاتَم به معنی مهری است که برای محکم نمودن و مهر و موم کردن آن صحیفه استعمال شده است. و خاتم النَّبیّین را هم به همین جهت خاتم گویند، چون «مَن یفتم به الأنبیاء» بوده و پس از او پیامبری نخواهد بود.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَينِ عليه السّلام، فَفَك خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ: اصْمُتْ وَ الْزَمْ مَنْزِلَك، وَ اعْبُدْ رَبَّك حَتَّى يأتِيك الْيقِينُ؛ فَفَعَلَ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السّلام، فَفَك خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ: حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَهَ، فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لاحَدٍ عَلَيك!

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَيَّ فَفَككتُ خَاتَماً فَوَجَدْتُ فِيهِ: حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ انْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيتِك، وَ صَدِّقْ آبَاءَك الصَّالِحِينَ، وَ لَا تَخَافَنَّ أَحَداً إِلَّا اللَهَ، وَ أَنْتَ فِى حِرْزٍ وَ أَمَانٍ؛ فَفَعَلْتُ.

ثُمَّ أَدْفَعُهُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ كذَلِك يدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِى مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ كذَلِك أَبَداً إِلَى قِيامِ الْمَهْدِىِّ عليه السّلام[1].

«فرمود: حقّاً و حقيقةً خداوند عزّ و جلّ پيش

---

[1] «بحار الانوار» باب ٤٠، نصوص اللَه عليهم من خبر اللوح و الخواتيم، و ما نصّ به عليهم فى الكتب السّالفة و غيرها، از كتاب تاريخ أمير المؤمنين عليه السّلام، از طبع كمپانى؛ ج ٩ ص ١٢٠، و از طبع مطبعه حيدرى: ج ٣٦، ص ١٩٢ و ص ١٩٣، حديث ١، از كتاب «إكمال الدّين» ص ٣٧٦، و «أمالى» صدوق، ص ٢٤١ و ص ٢٤٢.

از آنکه پیامبرش بمیرد نامه‌ای به سوی او نازل نمود و گفت: ای محمّد، این نامه عبارت است از وصیتی به سوی نجیب از أهل بیت تو!

گفت: نجیب از اهل بیت من کیست ای جبرائیل؟!

گفت: علیّ بن أبی طالب علیه السّلام است و بر آن نامه مُهْرهائی زده شده بود از طلا. پیامبر صلی اللَه علیه و آله آن نامه را به علی علیه السّلام ردّ فرمود، وی را امر نمود که تا آن را بگشاید، و مهری را از آن بر گیرد، و به آنچه در آن از دستور العمل نوشته است عمل نماید.

أمیر المؤمنین علیه السّلام مهری از سر نامه برگرفت، و بدان عمل کرد، و سپس آن را به پسرش حسن علیه السّلام ردّ کرد. حسن مُهری را از نامه برگرفت، و بدانچه در آن بود عمل نمود، و سپس آن را به حسین علیه السّلام ردّ نمود.

حسین مهری را از نامه گشود، و در آن یافت که چنین نوشته است: گروهی را

برای شهادت برانگیز! چرا که شهادتی برای ایشان نمی‌باشد مگر در معیت تو! و جانت را به خدای عزّ و جلّ بفروش! و حسین بدان عمل کرد.

و سپس آن را به علیّ بن الحسین علیه السّلام ردّ کرد، و او مهری را از آن برگرفت و در آن یافت که نوشته است: سکوت را پیشه کن، و ملازم خانه‌ات باش، و خدای را عبادت کن تا یقین (مرگ) به سوی تو آید. و او بدان عمل نمود.

و سپس آن را به محمّد بن علی علیه السّلام ردّ نمود، و وی مهری را از آن باز کرد و در آن یافت: برای مردم حدیث و گفتگو کن، و رأی و فتوای خودت را بازگو نما، و از هیچ کس غیر از خدا مترس، زیرا که أحدی قدرت تسلّط و غلبه بر تو را ندارد!

و پس از آن پدرم آن را به من ردّ نمود، من مهری را از سر آن برگشودم، و در آن یافتم: با مردم به حدیث بپرداز، و فتوی و رأیت را آشکارا کن، و علوم اهل بَیتَت را انتشار بده، و گفتار و رفتار و منهاج و عقیده پدران صالحت را به منصّه راستی بنشان، و

صدق و راستی و درستی ایشان را إعلام نما، و از هیچ کس غیر از خدا مَهَراس؛ و تو در امان و حفظ و مَصونیت ما خواهی بود! و من بدان عمل کردم.

و من این نامه را به موسی بن جعفر می‌دهم؛ و به همین منوال وی به کسی که پس از اوست می‌دهد؛ و سپس همین طور أبداً تا قیام مهدی علیه السّلام خواهد بود.»

و از «أمالی» شیخ، از صدوق، از ابن ولید مثل این روایت را آورده است.[1]

مجلسی همین مضمون را با أدْنی اختلافی در عبارت نیز با سندی از «عِلَل الشَّرائع»[2] و با سندی دگر از «إکمال الدِّین»[3] روایت می‌نماید.[4]

و با اختلاف بیشتری در عبارت و اتّحاد مضمون از «غیبت» نعمانی روایت می‌کند.[5] و أیضاً با

---

[1] «أمالی» شیخ طوسی، ص ۲۸۲.

[2] «بحار الانوار» از طبع کمپانی: ج ۹، ص ۱۲۲، و از طبع حیدری: ج ۳٦، ص ۲۰۳ و ص ۲۰٤ از «علل الشرایع» ص ٦۸.

[3] همین مصدر از «إکمال الدّین» ص ۱۳٤ و ص ۱۳۵.

[4] همین مصدر، از طبع کمپانی: ص ۱۲۳ و ص ۱۲٤، و از طبع حیدری: ص ۲۰۹ و ص ۲۱۰ از «غیبت» نعمانی، ص ۲٤ و ص ۲۵.

[5] همین مصدر، از طبع کمپانی: ص ۱۲۳ و ص ۱۲٤، و از طبع حیدری: ص ۲۰۹ و ص ۲۱۰ از «غیبت» نعمانی، ص ۲٤ و ص ۲۵.

دو سند دیگر مختصر، مضمون آن را از «غیبت» نعمانی روایت می‌نماید.

باری از آنچه ذکر شد، مبرهن شد که: اوّلین مُدَوِّن در اسلام وجود اقدس حضرت أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام بود که با کتابتِ کتاب جَامِعَه و جَفْر، و کتاب السِّتِّین در علوم قرآن، و کتاب دیات، و کتاب فرائض و مواریث، و مصحف فاطمه، و مجموع رساله‌ها و نامه‌هائی که نوشته است از جمله نامه وی به مالک اشتر هنگامی که او را به عنوان حکومت به مصر فرستاد، بدون شکّ و تردید مقام أوَّلین کاتب و مؤلِّف و مُصَنِّف و مُدَوِّن را در اسلام حائز است.

ابو رافع نخستین مؤلّف در شیعه پس از أمیر المؤمنین علیه السلام

از آن حضرت که بگذریم، اوَّلین مُدَوِّن أبُو رافِع غلام رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله می‌باشد، که از شیعیان خالص أمیر المؤمنین علیه السّلام، چه در حال حیات رسول اللَه و چه در زمان ممات وی بوده است. شرح حال او را آیة اللَه سید حسن صدر

بدین عبارت بیان می‌کند:

أبُو رافِع مَوْلَی الرَّسول صلّی اللَه علیه و آله

نخستین کسی که تدوین حدیث نمود

از شیعیان أمیر المؤمنین علیه السّلام اوّلین کسی که پس از او تدوین حدیث کرد أبُو رافِع غلام رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله بود.

نَجاشی در اوّل کتاب خود که فهرست أسماء مصنِّفین شیعیان است بدین عبارت تصریح دارد:

طبقه اولی أبو رافع غلام رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله است. اسم او اسْلَم بود، و در ابتدا غلام عبّاس بن عبد المطلب؛ بود، پس وی را به پیغمبر بخشید. و هنگامی که او

بشارت اسلام آوردن عبّاس را به پیامبر داد پیغمبر او را آزاد نمودند.

ابو رافع در زمان قدیم در مکّه اسلام آورد و به مدینه مهاجرت نمود، و با پیغمبر در جنگها و مشاهد حضور یافت، و پس از ارتحال پیغمبر ملازم أمیر المؤمنین علیه السّلام شد و از برگزیدگان شیعیان او بود، و در حروب و جنگهای آن حضرت حضور داشت و پاسدار بیت المال او در کوفه بود.

و دو پسرش: عبید اللَه و علی دو کاتب أمیر المؤمنین علیه السّلام بودند.

تا آنکه می‌گوید: و ابو رافع دارای کتاب سُنن و احکام و قضایا می‌باشد. سپس نجاشی إسناد خود را به ابو رافع، باب باب: نماز، و روزه، و حجّ، و زکوة و قضایا ذکر می‌کند.

ابن حجر در کتاب «تقریب» خود می‌گوید: ابو رافع قِبْطی غلام رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم اسمش ابراهیم بود؛ و بعضی گفته‌اند: اسْلَم یا ثابِت یا هُرْمُز بود. وی بنا بر قول صحیح در أوّل خلافت علی وفات کرد.

من می‌گویم: اوّل خلافت علی أمیر المؤمنین سنه سی و پنجم از هجرت بوده است، بنابراین ضرورت ایجاب می‌کند که: قبل از وی در تألیف کسی دست نیازیده باشد.[1] و همچنین سید حسن صدر می‌گوید:

الصَّحِیفَةُ الاولَی

در نخستین کس که جمع حدیث نمود؛ و آن را در ابوابی مرتّب گردانید

از صحابه شیعه، أبو رافع غلام رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلّم بود.

نجاشی در کتاب فهرست أسامی مصنفین از شیعه می‌گوید: و کتاب سنن و احکام و قضایا متعلّق به ابو رافع غلام رسول خدا صلی اللَه علیه و آله می‌باشد. سپس نجاشی إسناد خود را به روایت کتاب باباً باباً ذکر می‌کند.

در اینجا مرحوم صدر به عین آنچه از ایشان ذکر کردیم در اینجا می‌آورد و پس از

---

[1] «تأسیس الشِّیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۸۰.

آن می‌گوید:

بنابراین با اتّفاق در کلام می‌توان گفت که: در تدوین و ترتیب حدیث و جمع آن در بابهای مختلف، قدیم‌تر از وی کسی نبوده است، به علّت آنکه آنان را که در جمع‌آوری حدیث ذکر کرده‌اند همگی در أثناء قرن دوّم می‌باشند، همچنان که در «تَدْریب» سیوطی آمده است، و در آنجا از ابن حَجَر در «فتح الباری» حکایت نموده است که: اوّلین کسی که حدیث را مُدَوَّن کرد به امر عمر بن عبد العزیز، ابن شِهَاب زُهْری بود.

بنابراین در ابتدا و سر صد سال از هجرت بوده است. چون خلافت عمر در سنه نود و هشت و یا نود و نه بود، و او در سنه صد و یک وفات کرد. و ما در آنچه ابن حَجَر إفاده کرده است اشکالی داریم که آن را در اصل (کتاب تأسیس الشِّیعة) ذکر نموده‌ایم.[1]

آیة اللَه سید عبد الحسین شرف الدّین عامِلی أیضاً به همین نهج در کتاب «الفصول المهمّة» ذکر

---

[1] «الشِّیعة و فنون الاسلام» مطبعه صیدا سنه ۱۳۳۱ ص ٦٦.

کرده است. او می‌گوید:

أبو رافع قِبْطِی غلام رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله بود؛ نامش اسْلَم یا ابراهیم، و بعضی گفته‌اند: هُرْمُز و بعضی گفته‌اند: ثابت، و بعضی غیر از اینها را نیز گفته اند.

وی دارای اولاد و أحفادی بوده است که همگی از سر سپردگان به اهل بیت و خواصّ ایشان بوده اند.

امّا اولاد: یکی رافع، و دیگری حسن، و سیمی مُغیرَه، و چهارمی عُبَید اللَه می‌باشد (که او درباره خصوص اصحابی که در صِفین با علیّ بن ابی طالب علیه السّلام حضور داشتند کتاب مستقلّی نگاشته است و صاحب کتاب «الإصابة» و غیره از وی نقل می‌کنند.)

و پنجمی آنها علی است که کتابی در فنون فقه بر مذهب اهل البیت نوشته

است. کتاب او اوّلین کتاب فقهی است که بعد از صحیفه علی علیه السّلام در اسلام تدوین شده و به عمل آمده است.

و امّا أحفاد و نوادگان وی عبارتند از: حسن و صالح و عبید اللَه اولاد علیّ بن أبی رافع، و فَضْل بن عبید اللَه بن أبی رافع؛ و ایشان دارای ذرّیه‌ای هستند که جمیعاً از صالحین بوده اند.[1]

...

و صدیقنا الاکرم مرحوم آیة اللَه حاجّ سید محمّد علی قاضی طباطبائی تبریزی قدس سرّه در تعلیقه خود بر کتاب «جنة المأوی» در پایان معرّفی و تحسین از کتاب سُلَیم بن قَیس هِلالی بدین حقیقت اشاره نموده‌اند. عین عبارت ایشان این طور است:

کتابی است جلیل و مُعْتَمَدٌ عَلَیه که آن را سلیم بن قَیس متوفّی در حدود سنه (۹۰) ه تصنیف کرده است. وی از موالیان أمیر المؤمنین علیه السّلام و از اصحاب و خواصّ او بوده است.

---

[1] «الفصول المهمّة فی تألیف الامَّة» طبع پنجم، مطبعه نُعْمان، ص ۱۷۹ و ص ۱۸۰.

کتاب سلیم از اصول مشهوره مورد اعتماد نزد خاصّه و عامّه بوده است. و امام کبیر نُعمانی؛ در کتاب «غیبت» خود بدین عبارت درباره آن تصریح می‌کند:

در میان جمیع شیعه از کسانی که متحمّل علم بوده و آن را از أئمّه علیهم السلام روایت می‌کنند خلافی نیست در اینکه: کتاب سُلَیم بن قَیس هِلالی اصلی است از بزرگترین اصولی که آن را اهل علم و حاملان حدیث اهل البیت علیهم السلام روایت نموده‌اند، و از

قدیمی‌ترین اصول شیعه می‌باشد، به علت آنکه جمیع محتویاتی که این اصل در بردارد عبارت است از روایات رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و أمیر المؤمنین علیه السّلام و مقداد و سلمان فارسی و ابو ذر و کسانی که همطراز و هم منهاج با آنان بوده‌اند، از افرادی که رسول اکرم صلی اللَه علیه و آله و أمیر المؤمنین علیه السّلام را دریافته‌اند و در محضرشان بوده‌اند و از آن دو نفر شنیده‌اند. و آن کتابی است که از اصول شیعه می‌باشد که بدان رجوع می‌کنند و بر آن اتّکاء و اعتماد دارند. (اه)

و ابن ندیم در «فهرست» می‌گوید: آن اوّلین کتابی است که برای شیعه ظاهر شده است؛ و مراد و منظورش آن است که: اوّلین کتابی است که در آن امر شیعه ظاهر شده است، همان طور که در حدیث مروی از امام صادق علیه السّلام در توصیف آن آمده است که: کتاب سُلَیم أبْجَد شیعه است.

حضرت فرمود: مَنْ لَمْ یکنْ عِنْدَهُ مِنْ شِیعَتِنَا وَ مُحِبِّینَا کتَابُ سُلَیمِ بْنِ قَیسٍ الهِلَالِیِّ فَلَیسَ عِنْدَهُ مِنْ أمْرِنَا شَیْءٌ وَ لَا یعْلَمُ مِنْ أسْبَابِنَا شَیئاً؛ وَ هُوَ أبْجَدُ الشِّیعَةِ، وَ

هُوَ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ آل مُحَمَّدٍ صلی اللَه علیه و آله.

«هر کس از شیعیان و محبّان ما نزدش کتاب سُلَیم بن قَیس هلالی نباشد، در نزد وی از امر ما چیزی وجود ندارد و از اسباب ما چیزی را نمی‌داند؛ و آن ابجد شیعه و سِرّی از اسرار آل محمّد صلّی اللَه علیه و آله می‌باشد.»

و قاضی بَدْر الدِّین سُبکی متوفّی در سنه (۷۶۹ ه ـ) در کتابش: «محاسن الْوَسائل فی معرفة الاوَائل» گوید: اوّلین کتابی که برای شیعه تصنیف شد، کتاب سُلَیم بن قیس بوده است. (اه)

تقدم سُنن ابو رافع بر کتاب سلیم

امّا قاریان عزیز می‌دانند که: کتاب سُنَن تصنیف أبو رافع که در دهه چهارم[۱] وفات یافته همان که معاویه خانه‌اش را پس از مرگش خرید، عادةً بر تصنیف سُلَیم

که متوفّی در سنه (۹۰) می‌باشد تقدّم دارد.[۲]

---

[۱] در عبارت ایشان دهه پنجم ضبط شده است؛ امّا سهو القلم است؛ چون همه نوشته‌اند: در أوان خلافت حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام وفات یافته است؛ و خلافت آن حضرت در سنه سی و پنج از هجرت می‌باشد.

[۲] کتاب «جَنَّة المأوی» تألیف شیخ محمّد حسین آل کاشف الغِطاء، طبع تبریز، سنه ۱۳۸۰ هجری قمری، تعلیقه سیّد محمّد علی قاضی طباطبائی،

و عالم خبیر: سید محمّد صادق بحر العلوم در مقدّمه کتاب سُلَیم بن قَیس بدین حقیقت تصریح نموده‌اند، و عین عبارات ابن ندیم در «فهرست» و قاضی بدر الدّین سبکی را نقل می‌کنند، و سپس اشاره به تقدّم تصنیف ابو رافع می‌نمایند.[1]

مُحَمّد عَجّاج خطیب که خود إصراری تمام در تدوین حدیث اهل سنّت دارد، بدین امر خواهی نخواهی اعتراف نموده و می‌گوید:

و نزد أبورافع غلام رسول أکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم (که ولادتش غیر معلوم، و وفاتش در سنه ۳۵ هجری می‌باشد)[2] کتابی بوده است که در آن استفتاح صلوة بوده است؛ و آن را به أبو بکر بن عبد الرّحمن بن حارِث که (ولادتش غیر معلوم، و وفاتش در سنه ۹٤ هجری بوده است و)[3] یکی از فقهای سَبْعه بوده است ردّ نموده است.[4]

ص ۱۵٦ و ص ۱۵۷.

[1] کتاب سُلَیم، طبع سوّم، نجف اشرف، ص ۵.

[2] گفته شده است وفات او پس از قتل عثمان بوده است. و گفته شده است: در خلافت علی بوده است. [تعلیقه

[3] نظر کن به «الکفایة فی علم الرّوایة» ص ۳۳۰. [تعلیقه]

[4] «السُّنّة قبل التّدوین» طبع دار الفکر، ص ۳٤٦.

تدوین اهل سنّت پس از دو قرن بوده است

آیة اللَه سید حسن صدر تحت عنوان: تَقَدُّمُ الشّیعَةِ فی تَأسیسِ عُلومِ الْحَدیث؛ و در ذیل آن در عنوان: أوّلُ مَنْ جَمَعَ الْحَدیثَ النَّبَوی و در تحت آن عبارت: الصّحیفةُ الاولَی فی أوّلِ مَن جَمَعَ الحدیثَ النَّبویَّ فِی الإسْلامِ وَ دَوَّنَهُ، را آورده و در آن أوّلین نفر أبو رافع را ذکر کرده، و سپس درباره تأخّر اهل سُنَّت در تدوین و گردآوری حدیث تا دو قرن، بحثی مستدَلّ دارند؛ و حتّی سیوطی را که میگوید: تدوین حدیث در رأس قرن دوّم به امر عمر بن عبد العزیز به وجود آمده است شدیداً ردّ مینمایند.

ایشان میفرماید: أبورافع غلام رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلّم اوّلین کس بوده است که حدیث را تدوین کرده است. و بعد از شرحی از تأخّر أهل سُنَّت، دوباره برمیگردند

به أبو رافع، و خصوصیات تألیف وی را ذکر می‌کنند که ما آن را در همین دروس در ص ۳۳۲ و ص ۳۳۳ آوردیم.

امّا آنچه را که بر تأخّر أهل سنّت استدلال می‌نمایند این است که می‌گویند: و حافظ جلال الدّین سیوطی در کتاب خود: «تَدْریب الرّاوی» به خطا رفته است، از آنجا که پنداشته است: ابتدای تدوین حدیث در اوّل صده دوم از هجرت بوده است.

سیوطی می‌گوید: و امّا ابتدای تدوین حدیث در راس صد سال در ایام خلافت عمر بن عبد العزیز و به امر او واقع گشت؛ چرا که در «صحیح» بخاری در أبواب علم آورده است که: عُمَر بن عبد العزیز به أبو بکر بن حَزْم نوشت: نظر کن به احادیثی که از رسول خدا صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم می‌باشد و آنها را بنویس؛ زیرا که من می‌ترسم علم مندرس شود با از میان رفتن علماء!

و أبو نُعیم در «تاریخ اصفهان» بدین عبارت ذکر نموده است که: عمر بن عبد العزیز به سوی آفاق

نوشت: نظر کنید در حدیث رسول اللَه و آن را جمع کنید!

ابن حجر در «فَتْح الباری» گفته است: از این امر استفاده می‌شود ابتدای تدوین حدیث نَبوی. و پس از آن سیوطی افاده کرده است که: اوّل کسی که حدیث را به امر عمر بن عبد العزیز تدوین نمود ابن شِهاب زُهْری بوده است. (این است آنچه سیوطی در «تدریب الرّاوی» آورده است.)

سید حسن صدر می‌فرماید: من می‌گویم: خلافت عمر بن عبد العزیز تنها دو سال و پنج ماه طول کشید؛ به علت آنکه ابتدایش دهم شهر صفر سنه نود و هشت و یا نود و نه بوده است، و مرگ او در سنه صد و یک، پنجم یا ششم رجب و یا بیستم رجب بوده است؛ و زمان امر او به جمع‌آوری حدیث تاریخ ندارد؛ و ناقِلی هم نقل ننموده است که امتثال امر او به تدوینِ حدیث در زمان خود او تحقّق پذیرفته باشد.

و گفتار حافظ ابن حَجَر از باب حدس و اعتبار و تخمین می‌باشد نه از نقل عمل به فرمان او بالعِیان. و اگر برای امتثال امر او به جمع‌آوری حدیث

نزد اهل علمِ حدیث اثری بود که آن را عیاناً مشاهده می‌نمودند، تصریح نمی‌کردند که إفراد

حدیث رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و مستقلًّا تدوین نمودن آن در رأس دویست سال و اوّل صده سوّم واقع شد، همچنان که شیخ الإسلام (ابن حجر) و غیر او به آن اعتراف نموده اند:

ابن حجر می‌گوید: اوّلین کس که حدیث و آثار را جمع کرد در مکّه ابن جُرَیح بود، و ابن إسحق یا مالک در مدینه، و ربیع بن صبیح یا سَعید بن أبی عُرُوبَة یا حمّاد بن سَلَمة در بصره، و سُفیان ثَوْری در کوفه، و أوزاعی در شام، و هَیثَمْ در واسط، و مَعْمَر در یمن، و جریر بن عبد الحمید در ری، و ابن مبارک در خراسان. عراقی و ابن حجر می‌گویند: و این جماعت در عصر واحد بوده‌اند، و نمی‌دانیم سبقت با کدام یک از آنها بوده است؟

ابن حجر می‌گوید: تا اینکه بعضی از امامان حدیث رأیشان بر آن قرار داده شد که احادیث پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم را بخصوصها تنها جمع‌آوری و تدوین کنند؛ و این در پایان قرن دوّم و رأس صده سوّم متحقّق گشت؛ و جماعتی را از این صاحب رأیها می‌شمارد.

و طَیبی می‌گوید: اوّلین کس که از سَلَف

تدوین حدیث کرد ابْن جُرَیح بود؛ و بعضی گفته‌اند: مالِک، و بعضی گفته‌اند: رَبیع بن صبیح. و سپس تدوین انتشار یافت و فوائدش به ظهور پیوست. (تمام شد کلام او.)

(در اینجا مرحوم صدر برای تأیید سخن خود میگوید:) آیا نمی‌بینی او را که تدوین کسی را قبل از ابن جریح ذکر ننموده است؟!

و همچنین حافظ ذَهَبی در «تَذْکِرَةُ الْحُفّاظ» تصریح نموده است که: اوّلین زمان تصنیف و تدوین سُنَن و تألیف فروع پس از انقراض دولت بنی امیه و تحوّل دولت به بنی عبّاس بوده است. او گفته است: پس از آن، این امر در زمان رشید رو به فزونی گذاشت و تصانیف زیاده گشت و حفظ علماء در سینه‌هایشان رو به نقصان نهاد. پس چون کتب به صورت آماده و تدوین شده، در آمد مردم بدانها اتّکال نمودند. و امّا قبل از این زمان، علم صحابه و تابعین در سینه‌هایشان بود. سینه‌ها خزینه‌های نگهداری علومشان بود. (تمام شد کلام ذهبی.)

و نباید به ذهبی غیر او را قیاس نمود در

خُبْرَویت به تواریخ در أمثال این امور. او

آنچه را که سیوطی ذکر کرده ذکر ننموده است؛ بلکه هیچیک از علمای أهل سنّت که راجع به «اوّلین‌ها» چیزی نوشته‌اند مطلب سیوطی را ذکر نکرده‌اند. مگر آنکه بگوئیم: مُسْتَبْعد است به مثل قول عمر بن عبد العزیز أخذ نکنند؛ و شاید پس از آن به جمع‌آوری پرداخته اند.

بنابراین حکم به جمع حدیث در رأس صده دوّم که پایان قرن اوّل می‌باشد، گفتار راست و استوار و ثابت شده‌ای نیست. خداوند ما را از شتابزدگی در گفتار مصون بدارد.

چون این مطلب معلوم شد، بدانکه: شیعه نخستین کسانی می‌باشند که در جمع آثار و أخبار در عصر خلفاء النَّبیِّ المختار ـ علیه و علیهم الصّلاة و السّلام پیشی گرفتند. ایشان اقتدا به امامشان أمیر المؤمنین علیه السّلام نمودند؛ زیرا أمیر المؤمنین علیه السّلام در عصر رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله در این زمینه تصنیف فرمود.

در اینجا مرحوم صدر شرحی از تدوین جامعه، از اصل «بصائر الدَّرجات» ذکر می‌کند و

سپس از تدوین أبو رافع مفصّلًا سخن به میان می‌آورد.[1]

ردّ بی فائده محمّد عجاج خطیب بر سید حسن صدر

محمّد عجّاج خطیب در کتاب خود، بعد از ذکر کلام المرجع الدِّینیّ الاکبر السّید حسن الصَّدر (۱۲۷۲ ـ ۱۳۵٤ ه) در کتاب «تأسیس الشّیعة لعلوم الإسلام» بدین گونه ایرادهای او را به پندار خود یکایک ردّ می‌کند.

وی می‌گوید: آنچه را که سیوطی ذکر کرده است، غلط و پندار نیست بلکه حقیقت علمی است که برای ما در بحثهای گذشته روشن شد.

و امّا کوتاهی مدّت خلافت عمر بن عبد العزیز و عدم تاریخ زمان أمر وی، منافات با استجابت علماء امر خلیفه را ندارد. و امّا اینکه ناقلی این را نقل ننموده است حکمی است که دلیل آن را رد می‌کند؛ زیرا ناقلین بسیارند. و ابن عبد البرّ تصریح دارد بر آنکه: ابن شِهاب امر خلیفه را امتثال نمود و حدیث

---

[1] «تأسیس الشّیعة لعلوم الإسلام» ص ۲۷۸ تا ص ۲۸۰.

را در دفاتری نگاشت؛

و خلیفه یک دفتر از آن را به سوی هر زمینی که در آنجا حکومت داشت فرستاد.[1]

و آنچه ابن حجر ذکر کرده است از باب حدس و تخمین نمی‌باشد. و آنچه علماءِ حدیث ذکر کرده‌اند که: احادیث رسول اللَه صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم را جداگانه تدوین نمودن، در رأس قرن سوّم و انتهای صده دوّم تحقّق یافت، منافاتی با تدوین آن به واسطه استجابت امر خلیفه: عمر بن عبد العزیز ندارد. و ما شک نداریم که بعضی از مُدَوَّنات نخستین در عصر رسول اکرم صلّی اللَه علیه [و آله] و سلم از فتاوای صحابه خالی بوده است.

و قوی‌ترین دلیل بر این، «صحیفه صادقة» و «صحیفه صحیحه» می‌باشد، گرچه بعضی از مصنّفین عمل صحابه و فتاوای ایشان را أیضاً در کنار حدیث می‌نوشتند. و این منافات ندارد با آنکه تدوین حدیث در انتهای صده اوّل و پیش از آن صورت گرفته باشد.

و استشهاد صدر به آنچه ذهبی در «تذکرة الحفّاظ» ذکر نموده است، فائده‌ای ندارد؛ به جهت

---

[1] نظر کن به «جامع بیان العلم و فضله» ج ۱، ص ٧٦. [تعلیقه]

آنکه حافظ ذهبی حالت و کیفیت نقل حدیث در قرن اوّل را به طور تلخیص ذکر نموده است و به دراست و بررسی «تدوین»، تفصیلًا و به طریق بررسی و تحقیق موضوعی نپرداخته است. و مع‌ذلک می‌بینیم او را که در تراجم کسانی از علماء که تصنیف نموده‌اند ذکر می‌کند که آنها در شهرها و بلادشان أوّلین کسانی هستند که تصنیف کرده‌اند. و بر عهده ذهبی نیست که در موضوع تدوین به تفصیل سخن گوید زیرا کتاب تذکره او در رجال حدیث است نه در علم حدیث و مصطلح آن.

و امّا اینکه آنچه را که سیوطی ذکر کرده است هیچ یک از علمای پیشین که راجع به حدیث و علوم آن چیزی نگاشته‌اند ذکر ننموده‌اند، این گفتار مردود است به آنچه بحث ما از آن پرده برگرفت؛ زیرا که رامهرمزی این را ذکر نموده است، و علّت کراهت کسانی را که در صدر اوّل کتابت را مکروه داشته‌اند مبین ساخته است، و میان روایاتی که کتابت را تجویز نموده و روایاتی که آن را نهی کرده جمع کرده است.

گرچه رامهرمزی همچون سیوطی این مطلب را با عبارت صریح نقل نکرده است، و لیکن از مطالب او فهمیده می‌شود که بعضی از علماء در قرن اوّل تدوین نموده‌اند،[1] همان طور که اهتمام عمر بن عبد العزیز را به نشر سنّت و محافظت بر آن مبین کرده است[2] و خطیب بغدادی کتابش: «تقیید العلم» را برای عرض سیر تدوین در عصر اوّل قرار داده است و بسیاری از حقایق را که بر مردم پنهان بود روشن نموده است و به اثبات رسانیده است که بعض از طلّاب و أهل علم ممارست بر تدوین در عهد رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم و پس از آن داشته اند.

و أبو عُبید قاسم بن سلّام (۱۵۷ ـ ۲۲٤ ه) با سندش از محمّد بن عبد الرّحمن أنصاری روایت کرده است که گفت: «چون عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید فرستاد به مدینه و کتاب رسول اللَه صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم در صدقات و کتاب عمر بن خطّاب ... را طلب کرد و از آن دو، نسخه‌ای

---

[1] نظر کن به «المحدّث الفاصل» ص ۷۱: آ- ۷۱: ب. [تعلیقه]

[2] نظر کن به همان مصدر سابق، ص ۱۵۳: آ. [تعلیقه]

برای او برداشتند.»[1]

بنابراین گمان ندارم پس از این امور انسانی ادّعا کند که امر عمر بن عبد العزیز نافذ نشد یا بدان عمل ننمودند. و علی هذا آنچه علمای حدیث بدان رفته‌اند که ابتدای تدوین حدیث در انتهای صده اول بوده است از باب حدس و تخمین و شتابزدگی در گفتار نبوده است. و گفتارشان محمول است بر تدوین رسمی که دولت بر آن همّت گماشته بود، و امّا تدوین شخصی و فردی، از عهد رسول خدا صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم بوده است.

سید حسن صدر بعد از این کلام، کتابی را برای علی رضی اللَه عنه که پیچیده بهم و عظیم بوده است ذکر کرده است، و صحیفه‌ای را که به شمشیرش مُعَلَّق بوده است ذکر نموده است، و سپس کتابی را برای أبو رافِع غلام رسول اللَه صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم ذکر کرده است که آن را کتاب «سنن و أحکام و قضایا» نامیده است؛ و

---

[1] کتاب «الاموال» ص ۳۵۸ و ص ۳۵۹. [تعلیقه]

ابو رافع در أوّل خلافت علی رضی اللَه عنه فوت کرده است.

سید حسن صدر می‌گوید: «و اوّل خلافت علی أمیرالمؤمنین سنه سی و پنج از هجرت می‌باشد. بر این اساس، قدیم‌تر از وی به ضرورت تاریخ در فنّ تألیف نیامده است.»[1]

(محمّد عَجّاج خطیب می‌گوید:) اگر این خبر صحیح باشد، در این صورت أبو رافع از کسانی است که در عصر صحابه تدوین نموده است، در حالی که قبل از وی عبد اللَه بن عَمْرو دست به تدوین زده است که در عهد رسول اللَه صلی اللَه علیه [و اله] و

---

[1] محمّد عجّاج خطیب در تعلیقه گوید: این گفتار از کتاب «تأسیس الشّیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۷۹ و ص ۲۸۰ حکایت شد؛ و آنچه را که از ابو رافع ذکر کرده است از شیخ ابو العبّاس نجاشی نقل کرده است. و پس از آن سیّد حسن صدر گوید: «اوّلین کس که در آثار تصنیف کرده است مولانا أبو عبد اللَه سلمان فارسی (ر) ... و اوّل کس که در حدیث و آثار پس از دو مؤسّس مذکور تصنیف نموده است ابو ذر غفاری صحابی رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلم بوده است. وی کتاب خطبه‌ای دارد که در آن امور واقعه بعد از پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلم را شرح نموده است. این کتاب را شیخ أبو جعفر طوسی در «فهرست» ذکر نموده است.» و پس از آن ذکر میکند کتابی را برای عبید اللَه بن أبی رافع در قضاوتهای أمیر المؤمنین، و کتاب اسامی کسانی را که با أمیر المؤمنین در جمل و صفّین و نهروان از صحابه حضور داشته‌اند. و پس از آن ذکر میکند بعض اخبار کتبی از کسانی را که اهل سنّت در آنان طعن زده‌اند مانند حارث بن عبد اللَه أعْوَر هَمْدانی، یا اخبار کتبی را که نزد اهل سنّت به ثبوت نپیوسته است. نظر کن به «تأسیس الشّیعة لعلوم الاسلام» ص ۲۸۲ و ما بعد آن.

سلّم بوده است.

و اگر این خبر صحیح باشد و کتاب او مرتّب بر أبوابی (نماز، و روزه، و حجّ، و زکوة، و قضایا) همچنان که سید حسن صدر ذکر کرده است بوده باشد، برای او شَرَف اولویت در تألیف بوده است نه در تدوین. و صحّت این مطلب ما را بر آن تحمیل نمی‌کند که اخبار تدوین در عهد عمر بن عبد العزیز را که بر حسب تاریخ به ثبوت پیوسته است، نفی کنیم.[1]

ما در اینجا عین ترجمه مطالب او حتّی تعلیقه‌هایش را ذکر نمودیم تا همه

---

[1] «السُّنَّة قبل التّدوین» ص ٣٦٤ تا ص ٣٦٨.

جوانب اشکال وی مشخّص گردد. و اگر حقّاً بخواهیم راستی و درستی گفتار مرحوم سید حسن صدر را روشن و مبرهن سازیم و در یکایک از اشتباههای مستشکل به ایشان سخن به تفصیل پردازیم تحقیقاً یک جلد کتاب خواهد شد؛ ولی در اینجا ناچاریم برای رفع شبهه قدری گفتار را گسترش دهیم گرچه مستلزم فی‌الجمله تفصیل گردد.

کلام شیخ محمود ابو ریه در کیفیت تدوین اهل سنّت

اوّلًا شرحی را از عالم بیدار و غیر متعصّب سنّی مذهب مصری ـ حشرهُ اللَه مع أمیر المؤمنین و أبنائه المعصومین، و أبْعَدَهُ مِمَنَّ یتبرَّءُ منه و یبْغِضُهُ ـ : شیخ محمود أبُو رَیه در کتاب ارزشمند و گرامی: «أضْوَاءٌ عَلَی السُّنَّةِ المحمّدیة» که مطالعه و دقّت از ابتدا تا انتهای آن برای هر طالب علمی که قدم در صراط حدیث و فقه و اصول می‌نهد به نظر حقیر فقیر ضروری می‌رسد، بیان می‌نمائیم:

وی در تدوین حدیث، در تحت عنوان: کیفَ نَشَأ

تَدْوِينُ الْحَدِيث بیانی دارد تا می‌رسد بدینجا که می‌گوید:

در آنچه سابقاً در فصل پیشین گذشت دیدی که صحابه در عصر ابو بکر قرآن را در موضع واحدی گرد آوردند، از آنچه در حیات رسول اللَه ـ صلوات اللَه علیه ـ نوشته شده بود و آنچه از حفظ در سینه‌هایشان داشته‌اند، و آنها بدین امر عنایت مهمّ و بالائی را مبذول نمودند.

امّا احادیث رسول را ننوشتند و جمع نکردند برای آنکه مانند قرآن در عصر پیغمبر نوشته نگردیده بود. ـ تا می‌رسد بدینجا که می‌گوید:

شیخ ابو بکر بن عقال صَقْلی در فوائدش بنا بر روایت ابن بشکوال می‌گوید: علّت آنکه صحابه سنن رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله را در مصحف واحدی مثل قرآن جمع ننمودند، این بود که سنن رسول خدا انتشار یافته بود و درست آن از نادرست آن معلوم نبود و صاحبان نقل سنّت به قوّه حافظه شان اعتماد داشتند؛ امّا در قرآن چنین نبود.

و الفاظ سنّت از زیاده و نقصان محفوظ نبود

همچنان که خداوند قرآن را با نظم

بدیعش محفوظ داشت، آن نظمی که خلایق از آوردن مانندش عاجز ماندند. بنابراین در آنچه از قرآن گردآوری کردند همه با هم مجتمع بودند، امّا در حروف سنن و نقل نظم کلامش از جهت نصّ و عبارت مختلف بودند. بنابراین تدوین آنچه مورد اختلاف می‌باشد درست نبود.[1]

امر روایت به همین منوالی که ذکر نمودیم پیوسته ادامه می‌یافت. قوّه ذاکره و حافظه در آن هر کاری که می‌خواست بکند می‌کرد. سنَّت در طول عهد صحابه و مقدار بسیاری از ابتدای عهد تابعین نوشته نشد و تدوین نگشت تا آنکه سنّت را ـ بنابر آنچه گفته‌اند ـ در آخر عهد تابعین تدوین نمودند.[2]

هروی می‌گوید[3] دأب و دَیدَن صحابه و تابعین آن نبوده است که احادیث را بنویسند، بلکه آنها را لفظ به لفظ تأدیه می‌کردند و از حفظ اخذ می‌نمودند، مگر کتاب صدقات و چیز اندکی را که

---

[1] ص ٤٨ و ص ٤٩ از شرح شروط أئمّه پنجگانه حازمی.

[2] آخر عصر تابعین که حدود سنه یک صد و پنجاه می‌باشد و مرز میان متقدّمین و متأخّرین را سنه ۳۰۰ هجری گرفته‌اند.

[3] ص ۷ از ج، «ارشاد السّاری» شرح قَسْطَلانی، و ص ۱۰ از ج ۱، شرح زرقانی بر «مُوَطَّأ».

شخص بحّاث و فحّاص بعد از استقصاء به دست می‌آورد.

تا به جائی رسید که از نابودی و از میان برداشته شدن سنَّت ترسیدند؛ چون علماء حافظ سنّت در مرگ سرعت کردند. در این حال عمر بن عبد العزیز، أبا بکر حَزْمی را[1] به واسطه نامه‌ای که به سویش نوشت امر نمود که: انْظُرْ مَا کانَ مِنْ سُنَّةٍ أوْ حَدِیثٍ فَاکتُبْهُ. «نظر کن آنچه را که از سنّت یا حدیث می‌باشد بنویس!»

و مالِک در «مُوَطَّأ» به روایت محمّد بن حسن می‌گوید: عمر بن عبد العزیز به

---

[1] أبو بکر بن محمّد انصاری، جدّش از اصحاب رسول اللَه بود و خودش تابعی فقیه می‌باشد. عمر بن عبد العزیز وی را بر حکومت و قضاوت مدینه از جانب خود گماشت. مالک می‌گوید: آن مقداری که نزد ابو بکر بن حزم از علم قضاوت موجود است نزد احدی در مدینه موجود نمی‌باشد. وی در سنه ۱۲۰ ه- فوت نمود.

ابو بکر بن حَزْم نوشت که: انْظُرْ ما کانَ مِنْ حَدیثِ رَسولِ اللَهِ أوْ سُنَنِهِ فَاکتُبْهُ لی! فَإنِّ خِفْتُ دُرُوسَ الْعِلْمِ وَ ذَهابَ الْعُلَماء! «نظر کن به آنچه از حدیث رسول اللَه یا سنَّتهای او می‌باشد برای من بنویس! چرا که من از از میان رفتن علم و رفتن علماء نگرانم!»

و به او توصیه نمود تا آنچه را نزد عُمرة أنصاریه دختر عبد الرّحمن ـ که شاگرد عائشه رضی اللَه عنها بوده است و آنچه را که نزد قاسم بن محمّد بن أبی بکر می‌باشد برای او بنویسد.

أمّا امر عمر بن عبد العزیز در انتهای صده اوّل بوده است.[1]

---

[1] عمر بن عبد العزیز در سنه ۹۹ ه- به إمارت رسید و در سنه ۱۰۱ ه- وفات نمود با سمّی که به واسطه عدالتش به او خورانیدند. و اینک این کلمه بلیغه را از جاحظ درباره این امام عادل به تو عطا می‌کنیم: جاحظ در کتاب «فضل هاشم بر عبد شمس» میگوید: و آنچه امر عمر بن عبد العزیز را نیکو کرد و حالش را بر مردم جاهل و أحمق مشتبه ساخت آن بود که: او به دنبال قومی به إمارت رسید که تمام شرایع دین و سنّت‌های پیغمبر صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم را واژگون کرده بودند، و مردم پیش از وی از ظلم و جور و تهاون به اسلام در کیفیّت و حالی بودند که در برابر آن، آنچه از او مشاهده و معاینه کردند و او را بر آن أعمال و رفتار مأنوس و مألوف میدیدند بسیار کوچک به نظر می‌رسید. لهذا چون از آن امور فظیعه کاست، او را در عِداد أئمّه راشدین به شمار آوردند. (ص ۹۱ از رسائل جاحظ جمع سندوبی؛ و ص ۲۰٤ از کتاب «تمهید تاریخ فلسفه إسلامیّه» علّامه مصطفی عبد الرّزّاق.) [تعلیقه]

و چنین مشهود است که چون مرگ گریبان عمر بن عبد العزیز را گرفت، ابن حزم از کتابت حدیث منصرف گشت، خصوصاً هنگامی که یزید بن عبد الملک او را عزل کرد در وقتی که پس از عمر بن عبد العزیز ولایت أمر را قبض نمود، و این در سنه ۱۰۱ ه بوده است.

و همچنین تمامی أفرادی که با أبو بکر بن حزم دست به کتابت زده بودند منصرف گشتند، و در امر تدوین فَترتی رخ داد تا در سنه ۱۰۵ ه هشام بن عَبْد الملک ولایت امر را عهده دار شد و ابن شِهاب زهْرِی را در این امر به کار واداشت.[1] بلکه گفته‌اند: وی او را بر تدوین حدیث إکراه نمود، چونکه آنان از کتابت حدیث

همچنان که بعداً برای تو روشن می‌گردد ـ إکراه داشتند. امّا دیر زمانی این کراهت نپائید تا تبدیل به رضایت گردید، و ابن شهاب از خِصِّیصین هشام و دارای مقامی رفیع نزد وی گشت و با او حجّ نمود و هشام او را «معلّم اولاد خود» قرار داد تا اینکه پیش

---

[1] محمّد بن مُسْلِم بن شِهاب زُهْری یکی از پیشوایان عامّه است که در سنه ۱۲٤ ه وفات نموده است. [تعلیقه]

از هشام به فاصله یک سال بمرد، و هشام در سنه ۱۲۵ ه فوت نمود.

به مرگ هشام ارکان دولت بنی امیه متزلزل گشت و رفته رفته به تدریج اضطراب در آن پدید آمد.

پس از آن تدوین در طبقه‌ای که دنبال طبقه زُهری بود شیوع پیدا کرد و این امر به واسطه تشجیع بنی عبّاس صورت گرفت.

ابن شهاب زُهْری را که اوّلین تدوین کننده حدیث شمرده‌اند شاید به جهت آن بوده است که بنی امیه از او اخذ کرده و پیروی می‌نمودند.

در «تذکرة الحفَّاظ» گوید: خالد بن مَعْدان حِمْصی هفتاد صحابی را ملاقات کرد و حدیث را می‌نوشت و دارای مصنَّفاتی می‌باشد؛ و لیکن از این مصنّفات ذکری در کتب حدیث به میان نیامده است. ابن مَعْدان در سنه ۱۰٤ ه فوت نموده است.

و حافظ ابن حَجَر در مقدّمه «فَتْحُ الْبَاری» پس از آنکه مبین ساخته است که آثار پیامبر در عصر اصحاب و أعاظم تابعین در جوامع مُدَوَّن و مرتَّب

نبوده است به جهت آنکه آنان را از کتابت نهی کرده بودند همان طور که در «صحیح» مسلم ثابت است، چنین گوید: «پس از آن چون علماء در شهرها زیاد شدند و بدعتها از ناحیه خوارج و روافِض ... رو به فزونی گذارد، در اواخر عصر تابعین، تدوین آثار و تبویب أخبار قدم به مرحله ثبوت نهاد ـ الخ».

بخاری و تِرْمَذی از أبو هریره روایت نموده‌اند که وی گفت: هیچ کدام از اصحاب پیغمبر صلی اللَه علیه و آله روایتشان از من بیشتر نبود مگر روایات عبد اللَه بن عَمْرو به سبب آنکه او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.[1] و مُحَدِّثین آنچه را که در صحیفه محدِّثی یا عالمی

یافت می‌شد روایت صحیحه مرویه از او به شمار نمی‌آوردند مگر آنکه آن محدّث می‌گفت: من این روایت را از راوی آن شنیده‌ام، و آن را «وِجادَه» نام می‌نهادند.

---

[1] بغدادی آورده است که: آنچه عبد اللَه بن عَمْرو در صحیفه خود که آن را «صحیفه صادقه» می‌نامید تدوین نموده بود و مانند جان خود آن را حفظ می‌کرد، فقط ادعیه و صلواتی بود که بدان مراجعه می‌نمود (برای اطّلاع از معرفت آنچه در این صحیفه بوده است به کتاب «شیخ المضیرة» مراجعه گردد.)

علّامه شیخ مُصْطفی عبد الرَّزّاق می‌گوید: «از عللی که باعث شد و حاجت به تدوین سنن را تأکید کرد شیوع روایت حدیث، و قلّت وثوق به بعضی از راویان، و ظهور کذب در حدیث از رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله به واسطه أسباب مذهبی و علل سیاسی بود. امّا اوّل زمان تدوین سنّت به معنی حقیقی در میان سالهای ۱۲۰ ه و سالهای ۱۵۰ ه ـ واقع گشت.»[1]

علماء به تدوین حدیث دست نیازیدند مگر از روی کراهت

چون علماء را امر به تدوین حدیث نمودند، آنان استجابت امر نکردند مگر از روی اکراه. و این به جهت آن بود که ایشان از کتابت حدیث، پس از آنکه سُنَّت صحابه قبل از آنان بر عدم کتابت و تدوین بوده است، پرهیز می‌کرده اند.

مَعْمَر از زُهْرِی نقل می‌کند که گفت: کنَّا نَکرَهُ کتَابَ الْعِلْمِ حَتَّی أکرَهَنَا عَلَیهِ[2] هَؤُلاءِ الامَرَاءُ، فَرَأینَا أَلَّا

---

[1] ص ۱۹۵ و ۱۹۸ از کتاب «تمهیدٌ لتاریخ الفلسفة الإسلامیّة».

[2] أبو المليح گوید: آن کس که زُهْری را اکراه بر کتابت حدیث کرد هِشام بود، و مردم پس از آن شروع به نوشتن نمودند. و روایت ابن سعد در «طبقات» این طور می‌باشد: «فرأینا أَلّا یُمْنَعَه أحَدٌ من المسلمین»، ص ۱۳۵،

نَمْنَعَهُ أَحَداً مِنَ الْمُسْلِمِينَ.[1]

«ما این طور بودیم که از نوشتن علم ناخوشایند بودیم تا آنکه ما را این امیران به کتابت اکراه کردند، و در این صورت دیدیم که آن را از احدی از مسلمین منع ننمائیم.»

ج ۲، ق/ ۲.

[1] ص ۱۰۷ از کتاب «تقیید العلم».

و زُهْری نیز این طور می‌گوید: اسْتَكتَبَنِی الْمُلُوك فَاكتَتَبْتُهُمْ، فَاسْتَحْيَيتُ اللَهَ إذْ كتَبَهَا الْمُلُوك أَلَّا أكتُبَهَا لِغَيرِهِمْ.[1]

«پادشاهان مرا به کتابت احادیث وادار کردند پس من برای آنان نوشتم. در این صورت از خدا شرمم آمد که پادشاهان برای خودشان نوشته‌اند، من برای غیر ایشان ننویسم.»

و این فقط بدان سبب بود که مسلمین در اوّل اسلام همّشان مقصور بر کتابت قرآن بود. امّا حدیث را از طریق روایت و نقل سنّت به هم می‌سپردند و در این امر تنها به قوّه ذاکره و حافظه خود متّکی بوده اند.

در عصر بنی امیه، تدوین مرتَّب و منظّمی را اعتبار نکردند

علماء، عصر بنی امیه را عصر تصنیف منظّم به شمار نیاورده‌اند، زیرا از آثار این عصر کتابهای جامع و مبوّبی را نیافته‌اند، و فقط یافته‌اند که آنچه به

---

[1] ص ۷۷، ج ۱ «جامع بین العلم و فضله» ابن عبد البرّ.

عمل آورده‌اند و در قالب نوشتن ریخته‌اند فقط مجموعه‌هائی بوده است که حامل علم واحدی نمی‌باشد، بلکه حدیث و فقه و نَحْو و لغت و خبر و أمثال اینها را در مجموعه واحدی به هم ضمیمه نموده بودند.

استاد عالم أحمد سِکَنْدَری در کتاب خود: «تاریخ آداب اللغة العربیة»[1] گوید: عصر دولت بنی امیه منقضی گشت و غیر از قواعد نحو و برخی احادیث و اقوال فقهاء از صحابه در تفسیر چیزی مدوّن نگشت. و روایت شده است که: خالد بن یزید[2] کتابهائی را در علم فلک و کیمیاء ترتیب داد، و معاویه، عُبَید بن سارِیه را[3] از

---

[1] ص ۷۲.

[2] آورده‌اند که خالد بن یزید بن معاویه کتب فلاسفه و نجوم و کیمیاء و طبّ و حروب و غیرها را به عربی ترجمه کرد. و ترجمه‌ها احیاناً از لغت یونان به عبرانیّه و از عبرانیّه به سریانیّه و از سریانیّه به عربیّه بوده است. و او نخستین کسی است که کتب برای او گرد آمد و آنها را در خزینه نهاد- او در سال ۸۵ ه بمرد. [تعلیقه]

[3] عبید بن ساریَه و در روایتی شَرِیة جُرهُمی؛ معاویه وی را از یمن به شام طلب کرد برای آنکه از او أخبار پادشاهان عرب و عجم را بپرسد. و امر کرد تا آنچه را که میگوید تدوین کنند و به او نسبت دهند، و این اوّلین تدوین در علم تاریخ می‌باشد. («فهرست» ابن ندیم طبع لیبسک ص ۸۹) و جاحظ در کتاب «بخلاء» گوید: او نمیدانست مگر ظاهر لفظ را. یعنی فقط راوی بود. [تعلیقه]

صنعا طلبید و او برای وی کتاب «الْمُلُوك وَ الاخبارُ الْمَاضِية» را نوشت، و وَهَب بن مُنَبِّه و زُهْری و موسی بن عَقَبَة نیز در این زمینه کتابهائی را نگاشتند.

و لیکن اینها قانع نمی‌کند که بَحَّاثین در تاریخ علوم و تصنیف، عصر بنی امیه را عصر تصنیف محسوب دارند، زیرا که در آن عصر کتابهای جامعِ شاملِ مبوّبِ مفصّل نقش هستی به خود نگرفت. و تمام اینها مجموعه‌هائی بود که بر حسب ورودشان و اتّفاق روایتشان تدوین می‌شدند.[1]

غزالی در «احیاء العلوم» می‌گوید: «کتب و تصانیف، چیزهای حادثی می‌باشند و حتّی یکی از آنها در عصر صحابه و صدر عصر تابعین نبود، و حدوث آنها پس از سنه ۱۲۰ ه و پس از وفات جمیع صحابه و جُلِّ تابعین رضی اللَه عنهم بوده، و بعد از وفات سعید بن مُسَیب (متوفَّی در سنه ه) و حسن

---

[1] این گفتار را از کتاب «تاریخ آداب اللغة العربیّة فی العصر العبّاسی» تألیف شیخ أحمد الإسکندری مدرّس در مدرسه دار العلوم، مطبوع در مطبعه سعادت مصر سنه ۱۳۳۰، در بحث از تدوین و تصنیف در أوائل عصر عبّاسی از ص ۷۱ تا ص ۷٤، در تعلیقه ص ۳۵۱ از ج ۱ کتاب «النّجوم الزّاهرة فی ملوک مصر و القاهرة» طبع اوّل مطبعه دار الکتب المصریّة در قاهره سنه ۱۳٤۸ ه، ذکر کرده است.

بَصْری (متوفَّی در سنه ۱۱۰ ه) و بعد از وفات خوبان و برگزیدگان از تابعین بوده است.

بلکه نخستین أصحاب، کتابت حدیث را ناپسند می‌شمردند و تصنیف کتب را مکروه میداشتند برای اینکه مردم از حفظ و از قرآن بدانها مشغول نگردند و از تدبّر و تفکّر و تذکّر باز نمانند، و می‌گفتند: سنّت را حفظ کنید همین طور که ما حفظ میکردیم ...»[1]

و ملخّص و محصّل آنچه ذکر شد آن است که: اوّلین مرحله تدوین حدیث از

[1] ص ۷۹، ج ۱، از طبع بولاق سنه ۱۲۹٦ ه. [تعلیقه]

أواخر عصر بنی امیه نشأت گرفت و بر طریقی غیر مرتّب از صحف پیچیده به هم و غیر منظّم بدون آنکه بر ابواب و فصولی منقسم باشد، بوده است.

و امکان دارد این طرز تدوین بر اساس تدریسی که در مجالس علمی آن زمان بر پا می‌گشته است تحقّق یافته باشد، زیرا که آن مجالس اختصاص به علمی از علوم نداشت و مجلس واحد مشتمل بر علوم متعدّده‌ای بوده است.

عطاء می‌گوید: من مجلسی را گرامی‌تر و عظیم‌تر از مجلس ابن عبّاس ندیدم و از جهت کثرت فقه و عظمت هیبت مانند آن نیافتم. اصحاب قرآن از او سؤال می‌کردند، و اصحاب عربیت از او سؤال می‌کردند، و اصحاب شعر از او سؤال می‌کردند و همه ایشان از وادی گسترده و پهناوری بیرون می‌شدند.[1]

و عُمَر بن دینار می‌گوید: من مجلسی را به جامعیت مجلس ابن عبّاس در هر خیری ندیدم:

---

[1] از عبد الرّحمن بن أبی الزّناد از پدرش روایت است که او گفت: ما هر چه را از حلال و حرام بود می‌نوشتیم؛ أمّا ابن شهاب هر چه را که می‌شنید می‌نوشت. (ص ۷۳ ج ۱، «جامع بیان العلم و فضله») [تعلیقه]

حلال و حرام و تفسیر قرآن و عربیت و شعر.

این طَوْرِ اوّل از تدوین بود و از آن هیچ کتابی به ما واصل نگردیده است.

تدوین در عصر عبّاسی

سِکنْدری می‌گوید:

علماء در عصر عبّاسی نشاطی و سرعتی به تهذیب آنچه در کتب نوشته شده بود و به تدوین آنچه در سینه‌ها به حفظ نگهداری شده بود ابراز داشتند، و آنها را مرتّب و مبوّب نموده به صورت کتابهائی در قالب تصنیف ریختند.

و از قوی‌ترین اسباب در اقبال علماء بر تصنیف در این عصر، ترغیب و اهتمام خلیفه أبو جعفر منصور[1] بر آن، و حمل او أئمّه از فقهاء را بر جمع حدیث و فقه بود.

وی علی‌رغم بُخْلی که داشت، در این راه اموال سرشاری را مصرف نمود.

---

[1] أبو جعفر منصور اوّلین خلیفه‌ای است که برای او کتابهای سریانی و عجمی به عربی ترجمه گشت. و نخستین کسی است که میان بنی عبّاس و علویّین تفرقه افکند پس از آنکه امرشان بر نهج واحد بود. در سنه ۱۳٦ ه دست به ولایت امور زد و در سنه ۱۵۸ ه بمرد.

و چنین آورده‌اند که: عنایت وی در تشیید و تعضید علوم اسلامیه متوقّف نگردید، بلکه او علماء و مترجمین را وادار می‌نمود آنان که از سریان و فارس بودند تا از فارسی و یونانی به عربی نقل کنند: علوم طبّ و سیاست و حکمت و فَلَک و تنجیم و آداب و منطق و غیرها را.[1]

بر این اصل او اوّلین حاکمی بود که برای وی کتبی از لغتهای دیگر به عربی ترجمه شد، با وجود آنکه عنایت او به حدیث و جمع‌آوری و تدوین آن، عنایت فائقی بوده است تا به جائی که چون به او گفته شد: هَلْ بَقِیَ مِنْ لَذَّاتِ الدُّنْیا شَیْءٌ لَمْ تَنَلْهُ؟! فَقَالَ: بَقِیتْ خَصْلَةٌ: أنْ أقْعُدَ فِی مِصْطَبَةٍ وَ حَوْلِی أصْحَابُ الْحدیثِ!

«آیا از لذّات دنیا چیزی هنوز باقی مانده است که بدان نائل نگشته باشی؟! گفت: یک چیز باقی مانده است: آنکه روی مِصطبه و تختی بنشینم و گرداگرد من اصحاب حدیث بوده باشند!»

و چنانکه در بعضی از روایات وارد است:

---

[1] ص ۷۲ از کتاب «تاریخ آداب اللّغة العربیّة» سکندری.

منصور همان کس است که به مالك ابن أنس اشاره نمود تا کتاب «مُوَطَّأْ» را تألیف کند.

صَوْلی می‌گوید: منصور اعلم مردم به حدیث و أنساب بود.

و شگفتی نیست در آنکه رجال حدیث در عهد منصور زیاد گردند و علماء در طلب آثار رسول اشتداد و اهتمام نمایند و در گردآوری و تدوینش رغبت کنند، با وجود آنکه عمر بن عبد العزیز گفته است: إنَّ السُّلْطَانَ بِمَنْزِلَةِ السُّوقِ يجْلَبُ إلَيهَا مَا ينْفَقُ فِيهَا؛ فَإنْ كانَ بَرّاً أتَوْهُ بِبِرِّهِمْ، وَ إنْ كانَ فَاجِراً أتَوْهُ بِفُجُورِهِمْ.[1]

«حقّاً و تحقیقاً سلطان به منزله بازار است که بدانجا کشانده می‌گردد متاعی که در آنجا مشتری دارد. اگر سلطان شخص پرهیزکار و پاکدامنی بود پرهیزکاری خود را برای او می‌برند، و اگر شخص فاسق و فاجری بود فسق و فجورشان را برای او می‌برند.»

---

[1] در اینجا روایت دیگری است که أبو حازِم أعْرَج به سلیمان بن عبد الملک گفت: إنّما السلطان سوقٌ فما ینفق عنده حمل إلیه. «سلطان فقط حکم بازاری را دارد، پس آنچه نزد او رواج دارد به سوی او حمل می‌گردد.»

ابن تغری بردی در حوادث سنه ۱۴۳ بدین عبارت ذیل گوید:

ذَهَبی گوید: و در این عصر (سنه ۱۴۳ ه) علماء اسلام در تدوین حدیث و فقه و تفسیر، شروع نمودند:

ابن جُرَیح[1] در مکّه، تصانیف خود را تصنیف نمود (و در سنه ۱۵۰ ه بمرد).

و سعید بن أبی عُرُوبَة تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۶ بمرد).

و حَمَّاد بن سَلِمَة (در سنه ۱۶۷ بمرد) و غیر این دو نفر در بصره.

و أبو حَنِیفَه، فقه و رأی را در کوفه تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۰ بمرد).

و أوزاعی در شام تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۶ و یا ۱۵۷ بمرد).

و مالِک در مدینه «مُوَطَّأ» را تصنیف کرد (و در سنه ۱۷۹ بمرد).

و ابن إسحق «مَغازی» را تصنیف کرد (و در

---

[1] وی عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج رومی است.

سنه ۱۵۱ بمرد).

و مَعْمَر در یمن تصنیف کرد (و در سنه ۱۵۳ بمرد).

و سُفْیان ثَوْری، کتاب «جامع» را در کوفه تصنیف کرد (و در سنه ۱٦۱ بمرد).

و پس از اندکی هِشام[1] کتب خود را تصنیف کرد (و در سنه ۱۸۸ بمرد).

و لَیث بن سَعْد تصنیف کرد (و در سنه ۱۷۵ بمرد).

و عبد اللَه بن لهیعه تصنیف کرد (و در سنه ۱۷٤ بمرد).

و پس از آن ابن مُبَارک تصنیف کرد (و در سنه ۱۸۱ بمرد).

و قاضی أبو یوسف یعقوب (و در سنه ۱۸۲ بمرد).

---

[1] وی هشیم است و از اهل واسط بوده است.

و ابن وَهَب (و در سنه ۱۹۷ بمرد).

و تبویب و تدوین علم رو به فزونی نهاد و کتب عربیت و لغت و تاریخ و ایام النّاس مرتَّب و مبوّب گردید. و قبل از این عصر سایر علماء ـ و در روایتی (أئمّه) ـ چنین بودند که از حفظ تکلّم می‌نمودند و علم را از صحیفه‌های غیر مرتّبه روایت می‌کردند ـ تا پایان گفتار ذهبی.[1]

و به علّت آنکه این دانشمندان در عصر واحدی می‌زیستند، علی التّحقیق معلوم نمی‌گردد که کدام یک از آنان در تدوین أسبق بوده‌اند. لهذا بعضی گفته‌اند: نخستین مُصَنِّف سعید بن أبی عُرُوبَة بوده است، و بعضی ابن جُرَیج، و بعضی ربیع بن صبیح، و بعضی حَمَّاد بن سَلمَه را به شمار آورده اند.

ابن حَجَر می‌گوید: اوّلین کس که به جمع حدیث پرداخت ربیع بن صبیح، و سعید بن أبی

---

[1] ص ۳۵۱ ج ۱ از کتاب «النّجوم الزاهرة» و ص ۱۰۱ «تاریخ الخلفاء» سیوطی بنابه تعلیقه أبو ریّه. و چون برای تطبیق به کتاب «النّجوم الزّاهرة» مراجعه شد، کاملًا حکایت، مطابق اصل بود به استثنای سنه وفات این علماء اهل تدوین که أبو ریّه از نزد خود اضافه نموده است. و انتهای کلام ذهبی که أبو ریّه بدان اشاره نموده است، این می‌باشد: فَسهُل و للّه الحمد تناولُ العلم فأخَذ الحفظ یتناقص، فللّه الامر کلّه انتهی کلام الذّهبی.

عُرُوبَة بوده است تا اینکه بزرگان طبقه ثالثه[1] قیام نمودند و احکام را تدوین کردند.

در این حال مالِک کتاب «مُوَطَّأ» را نوشت و در آن احادیث قویه اهل حجاز را انتخاب و اختیار نمود و آن را با اقوال صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آنان بوده‌اند ممزوج کرد.

دو حافظ: ابن حجر و عراقی می‌گویند: این جماعت در عصر واحد بوده‌اند؛ لهذا معلوم نمی‌شود کدام یک در تدوین سبقت داشته‌اند. و سپس جماعت کثیری از اهل عصرشان در عمل بر مِنوال و اسلوب ایشان از آنان دنباله روی

---

[1] طبقه در اصلاح مشایخ عبارت است از جماعتی که در سنّ و ملاقات مشایخشان اشتراک دارند.

کردند، تا اینکه بعضی از پیشوایان علمی چنین دریافتند که باید حدیث پیامبر را بخصوصه جدا نوشت و تدوین نمود. و این پس از پایان قرن دوم و رأس صده سوم بوده است.

و از این مجموعه‌ها به دست ما نرسیده است مگر «مُوَطَّأ» مالِک، و توصیفی فقط از برخی مجموعه‌های دگر. و همچنین در این عصر حدیث رسول اللَه با اقوال صحابه و فتاوای تابعین و ما بعد از تابعین در تدوین ممزوج بوده است همان طور که ابن حَجَر گفته است. و روزگار تدوین بر همین منهاج سپری شد تا انتهای دویست سال از هجرت؛ و این طَوْر دوم از أطوار تدوین بوده است.

تدوین بعد از دویست سال

تدوین پس از انقضای دویست سال صورت دیگری به خود گرفت. و آن این بود که حدیث رسول اللَه را جداگانه تدوین نمودند پس از آنکه مشوب بود به غیر آن که از حدیث نبود. بنابراین عبید اللَه بن موسی عَبَسی کوفی (متوفّی در سنه ۲۱۳ ه) مسندی تصنیف نمود. و مُسَدَّد بن مُسَرْهَد بَصری

(متوفّی در سنه ۲۸۸ ه) مسندی تصنیف کرد. و حمیدی (متوفّی در سنه ۲۱۹ ه)مسندی نوشت و غیر ایشان. أئمّه حدیث پس از ایشان به دنبال اثر آنان رفتند، مانند امام احمد (متوفّی در سنه ۲٤۱)و اسحق بن راهَوَیه (متوفّی در سنه ۲۳۷) و غیرهما.

این تصانیف که به مسانید نامیده می‌شوند گرچه دارای مزیت إفراد حدیث به تنهائی در تدوین می‌باشند و حدیث را با غیر آن از اقوال صحابه و غیر اقوال صحابه مخلوط ننموده بودند، الّا آنکه در آنها میان حدیث صحیح و غیر صحیح از آنچه سیل روایت در این زمان از هر گونه حدیث به سویشان حمل می‌کرد ـ جمع گردیده بود به جهت آنکه تا این عصر، تقسیم حدیث به آنچه بر آن اصطلاح کرده‌اند از صحیح و حسن و ضعیف شناخته شده نبود.

و به همین سبب بود که رتبه این مسانید از رتبه کتب سُنَن پائین‌تر بود، و

استدلال و احتجاج به آنها به طور مطلق جائز نبود. و ما پس از این درباره این مسانید بحث می‌نمائیم و از منزله و مرتبه آنها در میان کتب معروفه حدیث سخن می‌گوئیم.

امر تدوین بر این نَهْج مستمر بماند تا آنکه طبقه بخاری رسید و از آنجا تألیف، صورت جدیدی به خود گرفت و در دور دگری وارد شد، و آن دوره تنقیح و انتخاب و اختیار بود. حافظ ابن حَجَر در مقدّمه «فَتْحُ الْباری» گوید: از آنجائی که بخاری این تصانیف را دید و آنها را روایت کرد و از رائحه طیبه و بوی خوش آن استشمام نمود و از رخساره آن پرده بر گرفت، چنان یافت که آنها به حسب وضع، روایات صحیحه و حسنه را مشتمل است و بسیاری از آنها را عنوان ضعیف شامل میگردد[1]، بنابراین نمی‌توان به آنها کلام راست و شایسته گفت؛ پس همّت خود را برانگیخت برای جمع حدیث صحیحی که در آن شخص امین شکّ نمی‌آورد؛ و

---

[1] أبو ریّه در تعلیقه گوید: بلکه جعل و وضع حدیث؛ همان طور که برای تو مُبَیّن خواهد شد.

عزمش را استوار ساخت آنچه از استادش: أمیر المؤمنین در حدیث و فقه: إسحق بن إبراهیم حَنْظَلی معروف به ابنِ راهَوَیه شنید ...

أبو عبد اللَه بن إسمعیل بخاری میگوید: ما نزد إسحق بن راهَوَیه بودیم، وی گفت: «ای کاش شما کتاب مختصری از صحیح سنّت رسول اللَه صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم جمع میکردید!» گفتار او در دل من نشست و شروع کردم در جمع جامع صحیح.[1]

أطواری که تدوین در آن، حالات مختلفی به خود گرفت

از آنچه گذشت دستگیر شد که: أحادیث رسول اللَه صلوات اللَه علیه را نه در زمان حیاتش و نه در عصر صحابه و بزرگان تابعین تدوین ننمودند، و اینکه تدوین پا به عرصه وجود نگذارد مگر در قرن دوّم از هجرت در أواخر عهد بنی امیه، و اینکه تدوین در طریق واحدی راه خود را نپیمود بلکه در أطوار مختلفه‌ای انقلاب

---

[1] ص ٤ از مقدّمه «فتح الباری» تألیف ابن حَجَر. [تعلیقه]

حاصل نمود.

در ابتدای امر مجموعه‌ای بود از روایت راویان از آنچه قوّه حافظه آنان آن را حفظ کرده بود، و آن تدوین در صحیفه‌هائی بوده است که جامع مبوّبی آنها را محصور نمی‌کرده است. و این صحف با وجود حدیث، فقه و نحو و لغت و شعر و أمثال این امور را در برداشته است از آن چیزهائی که طفولیتِ تدوین بدان حکم می‌نموده است.

و این «طَوْر أوَّل» از تدوین بوده است، و به ما از آن چیزی در کتاب مخصوص جامعی نرسیده است.

پس از آن، تدوین، «دوره دوم» خود را شروع کرد و آن در عصر عباسیون بود. علماء ـ به واسطه آنچه از شهر فارس به دست آوردند ـ آنچه را که در آن صحیفه‌ها بود مُهَذَّب و مُرتّب نمودند، بعد از آنکه روایات زیادی را که در این عصر موجب زیادی آن می‌شد بدانها اضافه کردند. و در هر قسم از اینها کتابهائی نوشتند که آنها را بر عدّه أبوابی از حدیث و آنچه مربوط به حدیث می‌شد، از اقوال صحابه و فتاوای تابعین تقسیم کردند، و در آنها مطلب ادبی و

یا شعری را داخل ننمودند. و بسیاری از متقدّمین، اسم حدیث را بر آنچه شامل آثار صحابه و تابعین می‌شد اطلاق می‌کردند.

و تدوین، این مَنْهج را به خود گرفت به جهت تبعیت از ارتقاء تألیف در عصر بنی عبّاس. و علوم از یکدیگر جدا گشتند، بعضی از بعضی تمیز پیدا نمودند و مسائل هر علمی علی‌حده گرد آمد. و تدوین طور دوم خود را بدین کیفیت تا آخر صده دوّم به طور استمرار پیمود. و از آن کتب مُبَوَّبه در این دوره به دست ما غیر از «مُوَطَّأ» مالِک؛ چیزی واصل نگردیده است.

و پس از انقضاء صده دوّم، تدوین شروع کرد تا در طریق دیگری گام نهد که به سبب آن در «طور سوّم» داخل شد. علماء شروع نمودند تا آنچه از احادیث را که در عصرشان مدوّن گردیده بود بعد از آنکه مشوب به أقوال صحابه و غیرهم بود

ـ همان طور که گفتیم ـ جدا کردند. و در این باره مُسْنَدهای بسیاری تصنیف گردید که مشهورترین آنها «مسند» احمد حَنْبَل می‌باشد که تا به حال در میان ما وجود دارد. و از آن، در هنگام کلام از کتب حدیث سخن خواهیم گفت و مقدار مرتبه و منزله آن را از صحّت، و قیمتش را در میان کتب حدیث روشن خواهیم نمود.

مُسْنَد عبارت است از اینکه جمیع آنچه از هر صحابی روایت شده است ـ یعنی مطالبی که به او إسناد داده می‌شود ـ همه را در بابی جداگانه قرار دهند، موضوع حدیث هر چه میخواهد باشد؛ و درجه آن از صحّت هر چه میخواهد باشد؛ به جهت آنکه تا آن أوان تمیز صحیح از غیر صحیح در تألیف به ظهور نپیوسته بود.

این مسانید تمام احادیث صحیحه و احادیث مجعوله و موضوعه را به طوری که گفتیم در برِ خود داشت. و عمل بدین نهج پیوسته ادامه داشت تا بُخاری و طبقه او به ظهور آمدند؛ و در این حال تدوین به «طَوْر رابع» انتقال پیدا کرد، و آن دوره «تنقیح و اختیار» بوده است همان طور که قریباً ذکر

نمودیم. در این دوران کتب مختصره‌ای را در حدیث تألیف کردند که در آنها برگزیدند و انتخاب نمودند آنچه را که صحیح شناختند طبق طریقه شان در بحث، همچنان که بخاری و مسلم و پیروانشان انجام دادند.

از هویت و ماهیت این کتابها در وقت گفتار از کتب حدیث سخن خواهیم داشت.

این طَوْر از تصنیف طَوْر أخیر می‌باشد؛ چرا که این کتب در نزد اهل سنّت رنگ اعتماد به خود گرفت.

امّا شیعه پس برای خودشان در حدیث کتابهائی را دارند که بدانها اعتماد می‌کنند، و وثوق ندارند به کتابی مگر بدانها، «وَ لِكلِّ قَوْمٍ سُنَّةٌ وَ إمامُها» «و از برای هر طائفه و قومی سنّتی است بخصوص و امامی است که حافظ آن سنّت است».

و از اینجا برای تو به طور خلاصه به دست آمد که: تدوین مُعْتَمَدٌ عَلَیه نزد

جمهور واقع نشد مگر در نیمه قرن سوم تا قرن چهارم.[1] در اینجا شیخ محمود أبو ریه شروع می‌کند به بیان و تفصیل معایب تأخیر تدوین.

دلائل اینکه تدوین عامّه در رأس صده سوم بوده است

باری منظور ما از شرح و بیان أبو رَیه، پاسخ و جوابی است که در ضمن گفتار او به ادّعاهای بیجا و بی موقع محمّد عجّاج داده شده است. در این بیان، بَدْوِ تدوین را دانستیم، و سیر حدیث را تا طور چهارم آن که تصحیح حدیث پس از إفراد و مُجزاً نمودن آن از اقوال و آراء صحابه و آثار دیگر و علوم مباینه با نفس حدیث چون شعر و لغت بود، دانستیم که بالأخره تدوین سنّت به طور مجزّا در رأس قرن سوم و پایان صده دوم بوده است. و اهتمام عمر بن عبد العزیز بدین امر، به چند جهت نقش عملی مهم ایفا ننمود:

اوّلًا ـ به جهت آنکه خلافتش دو سال و اندی

---

[1] «أضْواءٌ على السّنّة المحمّدية أو دفاعٌ عن الحديث» طبع سوّم دار المعارف مصر، ص ۲۵۸ تا ص ۲٦۸.

دوام یافت و معلوم نشد که امر وی به تدوین در ابتدا بوده است، یا وسط، یا انتها؟ چرا که در صورت انتها یا وسط نزدیک به انتها، به واسطه موانع خارجی صورت تحقّق طبعاً به خود نخواهد گرفت. و این است مفاد و مغزای سخن سید صدر در عدم معلوم بودن تاریخ امر او.

ثانیاً ـ او را به واسطه عدالت نسبی، و محبّت به اهل بیت، و عدم افراط در بذل اموال به بنی امیه طبق حکّام سابق بر او، سمّ دادند و کشتند؛ و خلیفه تازه روی کار آمده: یزید بن عبد الملک هم کاری نکرد و امری از او برای تدوین صورت نگرفت، تا پس از چهار سال که او بمرد و حکومت به هشام بن عبد الملک رسید.

ثالثاً ـ عمده امر عمر بن عبد العزیز به أبو بکر بن حَزْم بود نه به ابن شِهاب زُهْری. او به ابن حَزْم نامه‌ای نوشت و وی را به تدوین سنّت رسول اللَه فرا خواند. امّا ابن حَزْم به واسطه منع خلفای پیشین بالاخصّ أبو بکر و عمر از کتابت، چون تدوین

را خلاف مشروع و مباین با سیره صحابه می‌دانست از این عمل خودداری کرد و دعوت ابن عبد العزیز را نپذیرفت و پیوسته تعلّل نمود تا او بمرد و تا چهار و پنج سالی که یزید خلیفه شد و امری از او صادر نشد، ابن حَزْم موقع را مغتنم شمرده از تدوین منصرف شد، و وفات عُمَر و روی کار آمدن یزید را بهره آسمانی و موقعیت دینی روحانی برای خود به شمار می‌آورد.

رابعاً ـ ابن شهاب به واسطه نزدیکی با دربار بنی امیه و هشام بن عبد الملک و قریب مدّت بیست سال در امارت و ولایت او بودن و سفر و حضر را با وی گذراندن، دعوت او را پذیرفت و دست به تدوین زد (البتّه تدوینی که به معنی مجموعه‌ای از تداوین معروف آن عصر بوده است از سنّت و حدیث و آراء صحابه و خلفای اوّلین ابوبکر و عمر و عثمان و شعر و ادبیت عرب و امثالها).

به همین جهت است که چون عالم مشخّص و مبرّز درباری بود، و بنی امیه آراء و احکامشان را از او اخذ می‌کردند و مصدر قضاوتهای حُکّام امویان بود و بدین جهت شهرتی یافته بود، تدوین را به او

نسبت دادند، آنهم نه در زمان عمر بن عبد العزیز بلکه در سالیان پس از وی.

خالد بن مَعْدان حِمْصی با وجود آنکه هفتاد صحابی را ادراک کرده بود و بیست سال زودتر از زُهْری از دنیا رفته بود (چون فوت او در سنه ۱۰٤ و فوت زهری در سنه ۱۲٤ می‌باشد) و دارای کتاب و تدوین بود، مع‌ذلک چون درباری نبود او را نخستین مُدَوِّن به شمار نیاوردند، با آنکه بنا به روش اهل و امّت عامّه اگر اهل انصاف باشند باید او را اوّلین تدوین کننده به حساب آرند.

سید محمّد رشید رضا که او را از جهت واقعیت اوّل مُدَوِّن می‌شمارد و می گوید: زُهْری فقط از جهت معروفیت اوّلین مدوّن است،[1] همین عجّاج خطیب به

وی می‌تازد و دو اشکال به او می‌نماید که هیچ یک از آنها دارای وزن و اعتبار نمی‌باشد.[2]

---

[1] مجلّه «المنار» ج ۱۰، ص ۷٥٤. او از شاگردان شاخص شیخ محمّد عبده می‌باشد که تفسیر «المنار» به املای شیخ و به قلم اوست. تولّدش در سنه ۱۲۸۲ و وفاتش در سنه ۱۳٥٤ ه است.

[2] «السُّنَّة قبل التّدوین» ص ۳٦۲ تا ص ۳٦٤ تحت عنوان: آراء فی التّدوین.

ذهبی مردی است که از جهت تاریخ و علوم حدیث و اطّلاع واسع بر نظیر این امور در میان عامّه بی نظیر و یا لا أقل کم نظیر می‌باشد. در این صورت شهادت او را در برابر گفتار سیوطی رد نمودن و بدون دلیل نپذیرفتن، از انصاف به دور است.

و امّا اینکه ایشان عبد اللَه بن عمرو را صاحب «صحیفه صادقه» شمرده و آن را از مدوّنات خالصه در سنّت رسول اللَه در زمان آن حضرت و اقدم و أسبق از همه صحایف حتّی صحیفه ابو رافع شمرده است، این هم ادّعائی است که اگر آن را بشکافیم از درون آن مطالب عَفِن و کریه الرّائحة آن‌قدر بیرون می‌آید که مشام هر انسانی را آلوده می‌نماید.

عبد اللَه بن عمرو بن العاص، پسر عمرو عاصِ معروف و مشهور است که در خلاف با رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و ایراد شعر در هَجْوِ آن حضرت مقدار عظیمی از تاریخ را اشغال کرده است.

پسرش عبد اللَه خدمت پیامبر می‌رسید و مطالبی را می‌نوشت و از موافقین با حضرت أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام بود، چرا که با مطالبی که از پیامبر شنیده بود درباره آن حضرت

به مقام شامخ و ولایت او خبیر و بصیر بود.

و لهذا هنگامی که معاویه به پدرش عمرو عاص در مصر کاغذ نوشت و او را به جنگ با آن حضرت به شام فرا خواند و عمرو عاص با دو پسرش: محمّد و عبد اللَه مشورت کرد، محمّد پدر را به جنگ تحریض و ترغیب نمود، امّا عبد اللَه پدر را نکوهش کرد و فضایل مولا را برایش شمرد و نشان داد که: مخاصمه با حضرت به خاطر حکومت مصر و معاونت معاویه در شام، فروختن آخرت به دنیا و رهسپار جهنّم شدن است.

عمرو عاص به سخن او گوش فرا نداد و حرف محمّد را شنید و به سوی شام روانه شد. ولی مع‌ذلک در تاریخ ندیده‌ایم که عبد اللَه عملًا با عمرو عاص مخالفت کرده باشد و برای کمک و معاونت أمیر المؤمنین علیه السّلام در صفّین به یاران و اصحاب او بپیوندد، بلکه با پدرش در میان اصحاب معاویه علیه الهاویة بود.[1]

راجع به روایات مرویه از عبد اللَه بن عَمْرو، و کتاب وی به نام «صحیفه صادقه» که خودش آن را بدین اسم نامیده است، مطالب ضدّ و نقیض در میان علمای عامّه و کتابهایشان بسیار است:

در روایات کثیری از أبو هُرَیره که در جعل و تزویر در حدیث به خاطر طرفداری از معاویه و دربار او و مخالفت و خصومت با أمیر المؤمنین علیه السّلام، یگانه فرد شاخص در میان اهل سنّت است و روایاتش سراسر کتب عامّه را فرا گرفته است،

---

[1] در ج ۲، از همین دوره «امام‌شناسی» درس ۲۵ تا درس ۳۰ صفحه ۲٤۰ تا ۲٤۲ مقداری از شرح حال عمرو عاص و ولائش را به أمیر المؤمنین علیه السّلام و سپس رجوعش را به واسطه وعده معاویه حکومت مصر را به او آورده‌ایم.

چنین وارد است که می‌گفت: هیچ یک از اصحاب پیغمبر روایتش به اندازه من نمی‌باشد مگر عبد اللَه بن عمرو عاص به جهت آنکه او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.

کلام ابو ریه در تکوّن اسرائیلیات در حدیث

أبو ریه به تبع سید عبد الحسین شرف الدّین در کتاب «ابو هریره» کتابی به نام «شیخ المَضیرة: أبو هریرة» تدوین نموده است که آن را به دنبال کتاب «أضواء» نگاشته و پرده از مطالبی برداشته است که تا به حال در میان عامّه چنین پرده برداری به وجود نیامده است.

و ما در اینجا برای شناختن هویت کتاب «صحیفه صادقه» و روایات عَمْرو، ناچاریم برخی از مطالب وی را که در ضمن ابحاث أبو هُرَیره و یا دخالت اسرائیلیات و اخبار مکذوبه نوشته است در اینجا ذکر نمائیم. أبو ریه در تحت عنوان: «الإسْرَائیلیات فی الحدیث» می‌گوید:

از آنجائی که شوکت دعوت محمّدیه قوّت یافت و بازویش استوار گشت و در

برابر خود هر قدرتی را که منازعه می‌نمود خرد می‌کرد و درهم می‌کوبید، کسانی که در مقابل آن ایستادگی می‌کردند و راه آن را بر مردم سدّ می‌نمودند، پس از آنکه از دستبرد بدان با عِدَّه و عُدَّة قوّت و نزاع عاجز شدند و فروماندند، هیچ چاره‌ای نیندیشیدند مگر آنکه از طریق حیله و خدعه حمله ور شده و با مکر و کید آن را درهم شکنند.

و چون عداوت یهود به مؤمنین از همه مردم شدیدتر بود؛ زیرا که ایشان خود را ملّت برگزیده خدا می‌پنداشتند و برای کسی غیر از خودشان قائل به فضیلتی نبودند و برای پیامبری بعد از موسی اقرار به رسالت نداشتند، راهبان و علمای آنان مخصوصاً وقتی که امرشان مغلوب شد و از دیارشان اخراج شدند[1] چاره‌ای ندیدند از آنکه با استعانت از مکر و با توسّل به زیرکی وارد مبارزه گردند تا به مراد و مطلوبشان واصل گردند.

---

[1] عمر یهود خیبر را به اذرعات و غیرها در سنه ۲۰ ه اخراج کرد، و یهود نجران را به کوفه اخراج نمود، و وادی القری و نجران را میان مسلمین تقسیم کرد (ص ۱۰۸، ج ۸، «البدایة و النهایة» ابن کثیر) و این اخراج مخصوص کسانی بود که با رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم معاهده‌ای نداشتند.

بنابراین اساس، مکر یهودی آنان را رهبری کرد تا تظاهر به اسلام نمایند و در باطنشان دین خود را محترم و گرامی بدارند، تا اینکه مکرشان مخفی بماند و بر مسلمین مؤثّر افتد. و قوی‌ترین این کَهَنه از جهت زیرکی و شدیدترینشان از لحاظ مکر و فریب و خدعه، کَعْبُ الاحْبار، و وَهَبَ بْنُ مُنَبِّه، و عبد اللَه بن سَلام بوده اند.

آنان چون دریافتند که حیله‌هایشان به واسطه اظهار کردن وَرَع و تقوای دروغین، رونق یافت و مسلمین بدیشان آرامش یافته‌اند و گولشان را خورده‌اند، اوّلین همّتشان را مصروف بر آن نمودند که مسلمین را از باطن دین و صمیم ایمانشان ضربه زنند، به اینکه دسّ و تزویر کنند در اصول اسلام که بر آنها قیام دارد آنچه از اساطیر و خرافات که می‌خواهند و از اساطیر و اوهام و تُرَّهاتی که خوشایند دارند؛ به جهت آنکه اصول دین را ضعیف و سست نمایند.

و به سبب آنکه از دستبرد به قرآن کریم عاجز شدند ـ چون قرآن با تدوین محفوظ بود و هزاران نفر از مسلمین نگهبان و پاسدار آن بودند و بدین لحاظ قرآن در حفظ و مصونیتی آن‌چنان درآمده بود که غیر ممکن بود در آن کلمه‌ای را زیاد کنند و یا حرفی را دسّ و تغییر دهند ـ به سوی حدیث کردن و روایت آوردن از رسول پرداختند، و به افتراء آن قدر که می‌خواستند وجهه گیری نمودند. بر پیغمبر مطالب و احادیثی را افترا بستند که از آن حضرت صادر نگردیده بود.[1]

و انچه انها را بر این امر یاری و کمک می‌کرد آن بود که احادیثی که از رسول خدا در حیاتش صادر شده بود، نه معالمش محدود و نه اصولش محفوظ بود؛ چرا که در عصر آن حضرت صلوات اللَه علیه ـ حدیث نوشته نشد به طوری که قرآن نوشته شده بود، و نه آنکه اصحابش پس از وی نوشتند. و در

---

[1] ابن جوزی می‌گوید: چون قدرت نداشتند که در قرآن داخل سازند چیزی را که از قرآن نبوده است، گروه‌هائی شروع کردند که در حدیث زیادتیهائی را وارد کنند، و تزویر و وضع کنند چیزهائی را که پیغمبر نگفته بوده است. (ص ١٤، ج ٢، تاریخ ابن عساکر.)

توان و قدرت هر شخص هواپرستی و یا مداخله کننده ناشایستی در آن صورت می‌تواند بوده باشد که با افترائات خودش به پیامبر دسّ و تزویر و خدعه نماید و با دروغش بر او بجَهَد و این کیدشان را بر ایشان آسان ساخت این که مشاهده کردند که صحابه در معرفت آنچه نمی‌دانند از امور گذشته عالم به آنها رجوع می‌نمایند.

و یهود به علّت آنکه دارای کتاب بوده‌اند و به علّت آنکه در میانشان علماء بوده‌اند، أساتید عرب به شمار می‌آمدند در آنچه از امور ادیان سالفه برایشان مجهول بوده است، اگر در کارشان مخلص و صادق بوده باشند.

حکیم: ابن خَلْدون چون در مقام گفتار از تفسیر نقلی بر می‌آید و آنکه آن مشتمل بر غَثّ و سَمین و مقبول و مردود است، می‌گوید: و سبب این آن است که عرب اهل علم و کتاب نبودند، بلکه فقط بَدَوی بودن و امّی بودن بر آنان غلبه داشت. و چون میل پیدا می‌کردند تا اشراف حاصل کنند برای دانستن چیزهائی که نفوس

بشر میل می‌کند که به آنها اشراف پیدا کند و بفهمد و بداند از اسباب و علل موجودات عالم تکوین و ابتدای آفرینش و اسرار وجود، فقط از آن کسانی که پیش از آنان اهل کتاب بوده‌اند می‌پرسیدند و از آنها استفاده می‌نمودند.[1] و ایشان عبارت بوده‌اند از اهل تورات از یهودیان، و از کسانی که پیرو دینشان شده بودند از مسیحیان مانند کَعْبُ الاحْبَار، و وَهَبَ بن مُنَبِّه، و عبد اللَه بن سلام و امثالهم.

بر این اساس تفاسیرشان از منقولاتی که نزد آنان بود مملو گشت. و علمای تفسیر در أمثال این امور تساهل ورزیدند و کتب تفسیر از این منقولات پر شد؛ و اصل همه آنها همان طور که گفتیم از تورات می‌باشد یا از آنچه خودشان افتراء بسته اند.[2]

و در جای دیگر از مقدّمه خود می‌گوید: و بسیار اتّفاق افتاده است برای مورّخین و مفسّرین و

---

[1] دأب و عادت ابن اسحق این بود که علوم را از یهود و نصاری اخذ می‌کرد و در کتابهای خود، ایشان را به اهل علم اوّل می‌نامید. (ص ۸، ج ۱۸، معجم الادباء.)

[2] «مقدّمه ابن خلدون» به ترتیب صفحه ٤٣٩ و ٤٤٠ و صفحه ۹.

استادان و پیشوایان علوم نقلیه که در حکایات و وقایع به غلط در افتاده‌اند. و این به جهت آن بوده است که بر مجرّد نقل خواه درست باشد و خواه نادرست، اعتماد نموده‌اند و آنها را به اصولشان عرضه نداشته‌اند و به أشباهشان قیاس نکرده‌اند و به معیار حکمت، توزین و آزمایش ننموده‌اند و وقوف بر طبایع موجودات نداشته‌اند و در اخباری که به دستشان می‌رسیده است تحکیم نظر و بصیرت در نَقْد و اختیار درشان موجود نبوده است. بنابراین از حقّ به دور افکنده شده گمراه شدند و در بیابان أوهام و غلط، حیران و سرگشته فرو مانده اند.[1]

و دکتور أحمد أمین می‌گوید:

بعضی از صحابه به وهب بن مُنَبِّه و کَعْبُ الاحْبار و عبد اللَه بن سلام متّصل شده‌اند، و تابعین به ابن جُرَیج [2] متّصل گشتند؛ و این جماعت معلوماتی

داشته‌اند که آنها را از تورات و انجیل و شروح و

---

[1] همان.

[2] در الکنی و الألقاب محدث قمی ج ۱، ص ۲۸۰ در ترجمه ابن رومی گوید: ابو الحسن علیّ بن العباس بن جریج (سریج خ ل).

حواشی آنها روایت می‌کرده اند.

بنابراین مسلمین باکی در خود ندیدند که در کنار آیات قرآن آنها را هم حکایت بنمایند. و روی این اصل بود که منابع قرآن و تفسیر، متورّم شده، صورت ضخامت به خود گرفت. (اه)[1]

روی این زمینه کلّی بود که آن کشیشان و علمای آنان در دین اسلام اکاذیب و تُرَّهاتی را انتشار دادند که گاهی چنین می‌پنداشتند آنها از کتابشان بوده و یا از مکنون علمشان سرچشمه گرفته است، و گاهی ادّعا می‌کردند آنها را از پیغمبر صلّی اللَه علیه و اله شنیده‌اند با وجود انکه از دروغها و افترائهای خودشان بوده است. و از کجا صحابه راهی به فهم آنها و تمیز صدق از کذب کلامشان را داشته‌اند که بتوانند با تفطّن دریابند و تمیز غَثّ و سمین را بدهند؟!

و صحابه از طرفی به لغت عِبْرانی[2] که لغت

---

[1] ص ۱۳۹، ج ۲، «ضُحَی الإسلام».

[2] بخاری روایت کرده است از أبو هریره که: اهل کتاب، تورات را به لغت عبری می‌خوانده‌اند و برای اهل اسلام به لغت عربی بازگو می‌کرده‌اند. ص ۲۸۵، ج ۲. [تعلیقه]

کتب آنها بود علم و شناسائی نداشتند، و از طرف دیگر از جهت دُهاء و زیرکی، و از جهت مکر و خدعه ضعیف‌تر و پائین‌تر از ایشان بودند. و به واسطه این علل و اسباب بود که در میان صحابه بازار این اکاذیب رواج پیدا کرد و اصحاب و تابعینشان هر آنچه را که این زیرکان القاء می‌نمودند بدون نَقْد و آزمایش تلقّی به قبول می‌کردند و چنین اعتبار می‌نمودند که صحیح است و شکّی در آن نمی‌باشد.[1]

نهی اکید پیامبر صلی اللَه علیه و آله از روایت اسرائیلیات

أبُو رَیه نیز در تحت عنوان: «هَلْ یجُوزُ رِوَایةُ الإسْرَائیلیات» می‌گوید:

شریعت اسلامیه آمد و تمام شرایع ما قبل خود را نسخ کرد ـ و اگرچه باقی گذاشت اصول عقائد و آنچه را که با آن معارضه‌ای نداشت از اموری که خداوند

---

[1] «أضواء علی السّنّة المحمّدیّة» طبع سوم از ص ۱٤٥ تا ص ۱٤۷.

همه پیمبران خود را به سوی خلایق با آن امور ارسال فرمود ـ و قرآن کریم روشن ساخت که اهل کتاب (یهود و نصاری) از نزد خود کتابهایی را نوشته‌اند تا در برابر آن ثمن قلیلی را اخذ کنند.

و بدین علّت بود که رسول خدا مسلمین را نهی نمودند که از اهل کتاب امری را اخذ کنند که مخالف اصول دین خدا و آداب و احکامش بوده باشد. و چون یک نفر از مسلمین را می‌دید که از آنان چیزی نقل می‌نماید به شدّت به غضب در می‌آمد.

احمد بن حَنْبَل از جابر بن عبد اللَه روایت کرده است که: عُمَر بن خَطَّاب کتابی را که از بعضی اهل کتاب به دستش رسیده بود به نزد پیغمبر آورد و آن را بر پیغمبر قرائت کرد.

پیامبر به غضب آمد و گفت: أ مُهَوِّکون[1] فِیهَا یا بْنَ الْخَطَّابِ؟! وَ الَّذِی نَفْسِی بِیدِهِ لَوْ أنَّ مُوسیَ حَیا مَا وَسِعَهُ إلَّا أنْ یتَّبِعَنی![2]

---

[1] هَوِک یَهْوک هَوکاً کان هَوْکاً: یعنی احمق شد. هَوَّک تَهْوِیکاً: حَفَرَ الهُوکة، یعنی حفره را کند. هَوَّکهُ: حَمَّقَهُ، یعنی او را تحمیق کرد و نسبت به حُمق داد.

[2] در «سیره حلبیّه» ج ۱، ص ۲٦٤ آورده است که: «رسول خدا به عمر بن

«ای پسر خطّاب! آیا شما خودتان را در این حفره مطالب کتاب سقوط می‌دهید؟! سوگند به آن کس که جان من در دست اوست اگر موسی زنده بود چاره‌ای غیر از متابعت مرا نداشت.»

و در روایتی وارد است که: فَغَضِبَ وَ قَالَ: لَقَدْ جِئتُکمْ بِهَا بَیضَاءَ نَقِیةً! لَا تَسْأَلُوا أهْلَ الْکتَابِ عَنْ شَیْءٍ فَیخْبِرُوکمْ بِحَقٍّ فَتُکذِّبُوا بِهِ، أوْ بِبَاطِلٍ فَتُصَدِّقُوا بِهِ.

«رسول خدا خشمگین شد و فرمود: تحقیقاً من آن را برای شما سپید و پاکیزه و مُصَفَّی آورده‌ام! شما از اهل کتاب چیزی را نپرسید؛ زیرا به شما خبر به حقّ می‌دهند و آن خبر را تکذیب می‌کنید، و یا خبر به باطل می‌دهند و شما آن خبر را تصدیق می‌نمائید!»

خطّاب فرمود: وَ الَّذی نَفْسی بِیَدِهِ لَو أنَّ موسی علَیه السّلام کانَ حَیًّا ما وَسِعَهُ إلَّا أن یَتَّبِعَنی. و أحمد و غیر او از عبد اللَه بن ثابت تخریج کرده‌اند که گفت: عمر نزد رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم آمد و گفت: یا رَسولَ اللَهِ! إنّی مَرَرْتُ بِأَخٍ لی مِنْ قریظَة فَکتَبَ لی جَوامِعَ مِنَ التَّوراةِ لاعْرِضَها عَلَیک! فَتَغَیَّرَ وَجهُ رَسولِ اللَهِ صَلّی اللَهُ عَلَیهِ [و آلِهِ] و سَلَّم. فَقالَ عُمَرُ: رَضِینا بِاللَهِ ربًّا و بِالإسلام دینًا و بِمُحَمّدٍ صَلّی اللَهُ علَیهِ [و آلِهِ] و سَلَّمَ رَسولًا. فَسُرِیَ عَن رَسولِ اللَهِ صَلّی اللَهُ علَیهِ [و آلِه] و سَلَّمَ و قالَ: وَ الَّذی نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِیَدِهِ لَو أصبَحَ فیکم موسَی ثُمَّ اتَّبَعْتُمُوهُ لَضَلَلتُم؛ إنَّکم حَظّی مِنَ الامَمِ، وَ أنَا حَظُّکمْ مِنَ النَّبیّینَ!

«سُرِیَ عنه: زالَ عنه ما کان یَجِدُهُ مِنَ الْغَضَبِ أوِ الهَمِّ. الحَظُّ: النّصیبُ و السَّهْمُ.

و بخاری از ابو هُرَیره روایت کرده است که: لَا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكتَابِ وَ لَا

تُكذِّبُوهُمْ، وَ قُولُوا: آمَنَّا بِاللَهِ وَ مَا انْزِلَ إلَينَا وَ مَا انْزِلَ إلَيكمْ وَ إلهُنَا وَ إلهُكمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

«رسول خدا فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب! و بگوئید: ما ایمان آورده‌ایم به خدا و به آنچه به سوی ما نازل شده است و به آنچه به سوی شما نازل شده است، و خدای ما و خدای شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم‌شدگانیم!»

و بخاری از حدیث زُهْری از ابن عبّاس روایت کرده است که او گفت:

كيفَ تَسْأَلُونَ أهْلَ الْكتَابِ عَنْ شَيْءٍ وَ كتَابُكمُ الَّذِی أنْزَلَ اللَهُ عَلَی رَسُولِ اللَهِ أحْدَثُ الْكتُبِ تَقْرءُونَهُ مَحْضاً لَمْ يشُبْ. وَ قَدْ حَدَّثَكمْ أنَّ أهْلَ الْكتَابِ بَدَّلُوا كتَابَ اللَهِ وَ غَيرُوهُ وَ كتَبُوا بِأيدِيهِمُ الْكتَابَ وَ قَالُوا: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَهِ لِيشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا!

أ لَا ينْهَاكمْ مَا جَاءَكمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ؟! لَا وَ اللَهِ مَا رَأينَا مِنْهُمْ رَجُلًا يسْأَلُكمْ عَنِ الَّذِی انْزِلَ إلَيكمْ!

«شما درباره مسئله‌ای از اهل کتاب چیزی را می‌پرسید در حالی که کتاب شما که آن را خداوند بر

رسول خدا نازل کرده است تازه‌ترین کتب سماوی است، شما آن را می‌خوانید پاک و صافی بدون آنکه غِشِّی و خیانتی و اختلاطی در آن به وجود آمده باشد. و این کتاب با شما گفتاری داشته است که: اهل کتاب، کتاب اللَه شان را تبدیل و تغییر داده‌اند و با دستهای خود کتابی را نوشتند و گفتند: این از نزد خداست برای آنکه با فروش آن ثمن اندکی خریداری کنند.

آیا این علوم و معارفی که به شما رسیده است شما را از سؤال یهود و نصاری نهی نکرده است؟! نه، سوگند به خدا ما از ایشان حتّی یک نفر را هم ندیدیم که درباره آنچه بر شما نازل شده است از شما چیزی را سؤال کند.»

و ابن جریر از عبد اللَه بن مسعود روایت می‌کند که وی گفت: لَا تَسْأَلُوا أَهْلَ الْكتَابِ عَنْ شَیْءٍ فَإِنَّهُمْ لَنْ یهْدُوكمْ وَ قَدْ ضَلُّوا. إِمَّا أَنْ تُكذِّبُوا بِحَقٍّ أَوْ تُصَدِّقُوا بِبَاطِلٍ!

«شما راجع به چیزی از اهل کتاب سؤال ننمائید؛ زیرا در حالی که خودشان

گمراه می‌باشند نمی‌توانند شما را هدایت کنند!

بنابراین در برابر سخنانشان یا تکذیب حق را می‌کنید و یا تصدیق باطل را!»

این است روایات صحیحه‌ای که با عقل و دین موافقت دارد، آن روایاتی که نزد محقّقین معروف هستند.[1]

سستی روایات ابو هریره و عبد اللَه بن عمرو

اینها بعضی از آن چیزهائی است که از پیغمبر ـ صلوات اللَه علیه روایت شده است درباره نهی اخذ از اهل کتاب. و لیکن دیری نپائید که امر منقلب شد، پس از آنکه بعضی از مسلمین گول خوردند از کسانی که از جمله علماء و أحبار یهود بوده و از روی مکر و خدعه اسلام اختیار کرده بودند.

در این حال ظاهر شد احادیثی که به پیغمبر صلی اللَه علیه و آله نسبت می‌دادند که اخذ از یهود و نصاری را مباح کرده و آنچه را که از آن نهی به

---

[1] زامِلَه عبارت است از شتری که بر آن طعام و متاع را حمل می‌کنند؛ و بعضی گفته‌اند: هر حیوانی که بر آن طعام و متاع را حمل می‌کنند خواه شتر باشد یا غیر شتر. (انظر: «لسان العرب» مادّه زمل، ج ۱۳، ص ۳۲۹)

عمل آمده بود نسخ می‌نمود.

أبو هُرَیره و عبد اللَه بن عَمْرو عاص و غیرهما روایت کردند که رسول خدا گفت: حَدِّثُوا عَنْ بَنِی إِسْرَائیلَ وَ لَا حَرَجَ! «از بنی اسرائیل حدیث کنید بدون هیچ باکی!» باید دانست که أبو هریره و عبد اللَه بن عَمْرو از شاگردان کَعْب الاحْبار بوده اند.

و اخبار وارد است به آنکه: دومی که عبد اللَه بن عمرو بن العاص باشد ـ در روز جنگ یرموک زَامِلَتَین[1] از علوم اهل کتاب را به غنیمت به چنگ آورد و دأبش این طور بود که از آن دو زامِلَه روایت می‌کرد. و ابن حَجَر این جمله را اضافه دارد که:

فَتَجَنَّبَ الاخْذَ عَنْهُ لِذَلِك کثِیرٌ مِنْ أئمَّةِ التَّابِعینَ.[2]

«بدین جهت بود که بسیاری از پیشوایان تابعین از گرفتن و روایت کردن از او اجتناب کردند.»[3]

باری تمام اینها مطالبی بود برای شناختن ریشه إسرائیلیات و کیفیت نفوذ کعب الاحبار و أقران

---

[1] ص ٤، ج ١، «تفسیر ابن کثیر». [تعلیقه]

[2] ص ١٦٧، ج ١، «فتح الباری» در شرح «صحیح» بخاری.

[3] «أضواءٌ علی السّنّة المحمّدیّة» طبع سوم، ص ١٦٣ و ص ١٦٤.

او و دسّ و تزویر در روایات چه از ناحیه خودشان، و چه از ناحیه إسناد به رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله. و چون دانسته شد که اعظم از تلامذه کعب الاحبار أبو هریره و عبد اللَه بن عمرو بوده‌اند، میزان سخافت و بی مقداری تمام مرویات این دو نفر دستگیر می‌گردد که آن روایات ساخته و پرداخته این یهودی اسلام نمای سابقه دار منافق بوده است، مضافاً به آنکه در میان اهل سنّت از لحاظ کثرت روایت مانند این دو نفر را سراغ نداریم به طوری که کتب عامّه مشحون از روایات آنهاست و اصول و فروعشان بدانها وابسته می‌باشد. و اگر بنا بشود روایات این دو نفر و استادشان کعب الاحْبار از کتابها اخراج گردد ـ که چاره‌ای هم جز اخراج ندارند ـ قسمت معظم کتابها فرو می‌ریزد و عامّه دست خالی می‌مانند، و این مسأله‌ای است که به شدّت دارد بنیان و بنیاد کتب صحاح و مسانید و سنن آنها را تهدید می‌کند و با تحقیقات عالم محقّق سید شرف الدّین عاملی، و به پیروی از او با تحقیقات عالم نبیه و روشن ضمیر شیخ محمود ابوریه و تألیف کتابهای

نفیس و مدقّقانه: «أبو هریرة» و «شیخ المَضیرة» غوغا و اضطرابی در حوزه‌ها و مجامع و محافل اهل سنّت بر پا شده است. مضافاً به آنکه تحقیقات و اکتشافات مستشرقین و آفتابی ساختن اکاذیب و دروغهای أبو هریره و عبد اللَه بن عمرو و ما شابههما تکانی شدیدتر به سنّت تو خالی و بدون محتوای آنان می‌دهد و راه گریز و گزیری نخواهند یافت جز رجوع به روایات و حدیث و تاریخ و تفسیر اهل البیت چنانکه انشاء اللَه تعالی روی این اصل مباحثی در آتیه خواهیم داشت.

ردّ ابوریه بر احادیث ابو هریره

أبوریه در کتاب «شیخ المَضیرة: أبو هریرة» بحثی در تحت عنوان «أبُوهَرْیرَةَ أکْثَرُ الصَّحَابَةِ تَحْدِیثاً» آورده است که چون با مطلب فعلی ما که بحث پیرامون عبد اللَه بن عمرو و «صحیفه صادقه» می‌باشد تناسب بسیار دارد و ضمناً از عبد اللَه و صحیفه وی بحث به عمل آمده است، لازم است بدان اشاره کنیم:

وی می‌گوید: رجال حدیث اتّفاق و اجماع کرده‌اند بر آنکه ابو هریره از جهت

کثرت حدیث از رسول اللَه مانند ندارد درحالی‌که همان طور که گفتیم: فقط یک سال و نه ماه با پیغمبر مصاحبت داشته است.

أبو محمّد بن حَزْم ذکر نموده است که: «مُسْنَد» بَقِیّ بن مَخْلَد[1] فقط از حدیث أبوهریره به تعداد ٥٣٧٤ حدیث را در بردارد که بخاری ٤٤٦ حدیث از آن را روایت کرده است و این موجب آن شده است که صحابه أحادیث أبو هریره را إنکار کرده و وی را همان طور که بعداً خواهیم دید مرد مُنْکَری به شمار آورند.

این حقیقتی است معروف و مشهور، و لیکن ما او را طبق روایت بخاری و غیر او[2] چنین می‌یابیم که میگوید:

«ما مِنْ أَصْحابِ النَّبیِّ أَحَدٌ أکثَرَ حَدیثاً مِنِّی إلَّا ما

---

[1] وی أبو عبد الرّحمن بَقیّ بن مَخلَد أندلسی است که از حفّاظ حدیث و أئمّه دین بوده و أندلس را از علم سرشار خود پر کرده است. او تفسیری دارد که آن را بر تفسیر ابن جریر فضیلت داده‌اند و برای او در حدیث، مصنَّف کبیر اوست که در آن حدیث هر صحابی را بر اساس فقه و بیان احکام مرتّب گردانیده است. بنابراین آن مصنَّف و مسند می‌باشد. او مردی بود حرّ و آزاد و از أحدی تقلید نکرد. در سنه ١٨١ ه متولّد و در سنه ٢٧ وفات یافت. [تعلیقه]

[2] ص ١٦٧، ج ١، «فتح الباری». [تعلیقه]

كانَ مِنْ عَبْدِ اللَهِ بْنِ عَمْرٍو؛[1] فَقَدْ كانَ يكتُبُ وَ لَا أكتُبُ.»[2]

«هیچ یک از أصحاب پیغمبر روایتشان از من بیشتر نیست مگر آنچه از عبد اللَه ابن عمرو می‌باشد؛ زیرا که او حدیث را می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.»

اینک اگر فحص و جستجوئی از تمام مرویات ابن عمرو انجام دهیم چنین

---

[1] وی یکی از عبداللَه‌های سه گانه می‌باشد که از کعب الاحبار روایت کرده‌اند و در روز جنگ یرموک به دو بار شتر (زاملتین) از کتب أهل کتاب رسید و آن دو را برای مردم نقل و روایت می‌نمود. و بدین سبب بود که عدّه کثیری از أئمّه تابعین از أخذ روایت از او تجنّب می‌ورزیدند و به وی گفته می‌شد: «لَا تُحَدِّثْنا عنِ الزّامِلتَین.» «برای ما از آن دو بار شتر کتاب حدیث مگو.» [تعلیقه]

[2] این قضیّه را ابن حجر در ص ١٦٧ از ج ١، «فتح الباری» آورده است و در «مسند» أحمد از أبو هریره روایت است که: «أنَّ ابنَ عَمرو کانَ یکتبُ بیَده و کنتُ لا أکتُبُ بیَدی.» «ابن عمرو با دستش می‌نوشت و من با دستم نمی‌نوشتم.» [تعلیقه]

می‌یابیم که: ابن عَمْرو در نزد ابن جَوْزی ۷۰۰ حدیث دارد یعنی به نسبت ۸/ ۱ از آنچه ابو هریره روایت نموده است. بخاری از او هفت و مسلم بیست روایت آورده است.

و شاید این اعتراف ابو هریره از وی در اوّل امرش هنگامی که در میان بزرگان صحابه و علمائشان می‌زیست صادر گردیده است؛ چرا که می‌ترسید آنچه را که روایت نموده است بر او انکار کنند. و لیکن چون برای وی جوّ خالی ماند و روایت برای او مباح گردید ـ پس از مقتل عُمَر، و موت بزرگان از اصحاب[1] ابو هریره زیادتر روایت می‌کرد و در این قضیه راه افراط می‌پیمود، و مخصوصاً در عهد معاویه که از پشتیبانی شدید وی برخوردار بود؛ معاویه‌ای که قدر او را بالا برد و تکیه گاه و پشت و

---

[1] از خیثمة بن عبد الرّحمن روایت است که: به ابو هریره گفتم: حَدِّثْنی! او گفت: تَسْأَلُنی و بینکم علماءُ أصحاب محمّد و المجار من الشیطان. «چگونه از من می‌پرسی که برای تو حدیث گویم در حالی که در میان شما علماء، اصحاب محمّد، و در پناه آورده‌شده خدا از شیطان وجود دارند؟!» مراد از در پناه آورده شده، عمّار یاسر می‌باشد. و عمار بن یاسر در وقعه صفّین سنه ۳۷ به شهادت رسید. و از این حدیث، روشن می‌گردد که: ابو هریره تا این تاریخ می‌ترسیده است برای مردم از رسول خدا صلوات اللَه علیه، حدیث نماید.

پناه او بود به طوری که ان شاء اللَه تعالی خواهی دید.

و بعضی گمان نموده‌اند که از این گفتار ابو هریره چنین مستفاد می‌شود که: عبد اللَه بن عَمْرو تحقیقاً تمام مسموعات خود را از رسول خدا نوشته است، و بدین عمل تمام مرویات او متواتر لفظی و معنوی می‌گردد. و تمام مکتوبات وی پس از او به واسطه کتابت همچنین محفوظ مانده است همان طوری که قرآن با کتابت محفوظ مانده است؛ و علی هذا مرویات او افاده علم می‌کند و اصل صحیح معتمد در میان مسلمین می‌باشد پس از کتاب اللَه المُبین.

بی ارزشی صحیفه عبد اللَه بن عمرو

و لیکن آنچه معروف است آن است که احادیث ابن عمرو در کتب اهل سنّت از همان طریقی به دست آمده است که تمام احادیث غیر او از صحابه به دست آمده است و آن طریق روایت است، نه سبیل کتابت. و تمام آنچه از مکتوباتش اینک

دانسته می‌شود همین است که: او صحیفه‌ای داشته است که آن را «صادقه» می‌نامیده است. و چنین ذکر نموده‌اند که این صحیفه فقط حامل ادعیه‌ای بوده است که منسوب به پیغمبر بوده است که انسان چون صبح کند و یا شب کند آن ادعیه را بگوید. و چنین مشهود است که این صحیفه دارای قیمتی نمی‌باشد و با چیزی هموزن نیست.

در کتاب «تأویل مُخْتَلَف الْحدِیث»[1] و کتاب «معارف»[2] که هر دوی آنها از ابن قُتَیبَه می‌باشد، بدین عبارت وارد است:

مغیره گفت: برای عبد اللَه بن عمرو صحیفه‌ای است که صادقه نامیده می‌شود، و من دوست ندارم آن را در برابر دو فلس (دو پول سیاه اندك) بخرم و برای خودم بوده باشد: كانَتْ لِعَبْدِ اللَهِ بْنِ عَمْرٍو صَحيفَةٌ

---

[1] به ترتیب ص ۹۳ و ص ۲۰۰. [تعلیقه]

[2] به ترتیب ص ۹۳ و ص ۲۰۰. [تعلیقه]

تُسَمَّى الصَّادِقَةَ، مَا يسُرُّنِي أَنَّهَا لِي بِفَلْسَينِ.[1،2]

باری اینک که قدری هویت کعب الاحبار و أبو هریره و عبد اللَه بن عمرو روشن شد، باید

---

[1] از «مسند» احمد از ابو راشد حبرانی روایت است که گفت: من به نزد عبد اللَه بن عمرو بن العاص آمدم و گفتم: برای ما آنچه را از رسول خدا شنیده‌ای بیان کن! صحیفه‌ای را در برابرم افکند و گفت: این است آنچه رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلم برای من نوشته است. چون در آن نگریستم دیدم در آن است که: ابو بکر صدیق گفت: ای رسول اللَه به من تعلیم کن در وقتی که در صبح و یا در شب وارد می‌شوم چه بگویم! رسول خدا گفت: ای ابوبکر بگو: اللَهم فاطر السموات و الارض، عالم الغیب و الشّهادة، لا إله إلّا أنتَ؛ رَبَّ کلِّ شیءٍ و مَلیکه، أعوذ بک من شرِّ نفسی و من شر الشیطان و شرکه، و أن اقترف علی نفسی سوءاً أو أجرّه الی مسلم حدیث شماره ٦٨٥١، ص ٨٤، ج ١١ «مسند» احمد شرح شیخ احمد شاکر. و مجاهد می‌گوید: من نزد عبد اللَه بن عمرو صحیفه‌ای را دیدم چون از آن پرسیدم، گفت: هذه الصادقة فیها ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس بینی و بینه فیها أحدٌ. «این صادقه است که در آن است آنچه از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلم شنیده‌ام در حالی که میان من و او در آن هیچ کس واسطه نبوده است.» ص ١٨٩، ج ٧ «طبقات» ابن سعد.

و مقریزی روایت کرده است از حَیْوَة بن شُرَیح که گفت من وارد شدم بر حسین بن شُفَیّ بن مانع أصبحی و او می‌گفت: فَعَلَ اللَهُ بفلانٍ «خدا فلان کس را چه کار کند.» گفتم: چه کار کرده؟ فقال: عمد إلی کتابین کان شفیّ سمعهما من عبد اللَه بن عمرو بن العاص، أحدهما: قضی رسول اللَه فی کذا و قال رسول اللَه کذا. و الآخر ما یکون من الاحداث إلی یوم القیمة، فرمی بهما بین الخولة و الرَّباب. ص ٣٣٣، ج ٢ «خطط» مقریزی: «گفت: به دو کتابی که شُفَی (پدرم) آنها را از عبد اللَه بن عَمْرو شنیده بود روی نمود، که یکی از آن دو این بود که: رسول خدا فلان حکم را کرد، و رسول خدا فلان قول را گفت؛ و دیگری عبارت بود از وقایع و حوادثی که تا روز قیامت پیدا می‌شود؛ و آن دو مکتوب را در میان خوله و رَباب بیفکند.» خوله و رباب نام دو کشتی بزرگ است از کشتیهای جسر که هر دو در سر جسر لنگر می‌اندازند آن محلی که پشت فسطاط (چادر) است. و چون بزرگ هستند کشتیهای دیگر از زیر آن دو عبور می‌کنند. [تعلیقه]

[2] «شیخ المضیرة»، طبع دوّم ص ١٠٨ تا ص ١١٠.

دانست که: روایات هیچیک از آنان نزد شیعه اعتبار ندارد، و حدیثشان مردود است، و چون سندی به یکی از ایشان منتهی گردد آن روایت از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

امّا عامّه که تمام اصحاب رسول خدا را به معنای اعمّ آن یعنی هر کس با اسلام ظاهری آن حضرت را ملاقات کرده باشد، عادل و بدون گناه می‌دانند و جمیع صحابه را منزّه و مبرّی از کذب و خیانت معرّفی می‌کنند، طبعاً این روایات را دارای هر مضمونی باشد می‌پذیرند و به مجرّد آنکه سندش به صحابی منتهی گردد بدون چون و چرا بدون ملاحظه تطبیق مضمون آن با واقع هر چه باشد می‌پذیرند. البتّه روایات کعب یهودی مخرّب و از میان براندازنده اسلام، و ابو هریره صدرنشین کاخ تزویر و خدعه و جعل روایت کاذبه در دربار معاویه اوّلین متهتّک در اسلام، برای آنان مهم نیست چون صحابه جمیعاً مغفور و مورد رحمت خداوندی می‌باشند، از معاویه و غیره همگی صحیح القول و العمل نزد ایشان به شمار می‌آیند.

روی این اصل از طرفی، و از طرف دیگر

خصوصیت عِرْق طرفداری از بنی امیه و امثالهم و بی ارزشی و بلکه بی اعتباری اهل بیت که از لابلای صفحات کتاب «السُّنَّة قبل التدوین» مشهود است، مُصنّف کتاب: محمّد عجّاج خطیب برای «صحیفه صادقه» عبد اللَه بن عمرو، و صحیفه صحیحه وَهَب بن مُنَبِّه ارزش والائی

قائل است و با هر گونه سعی و کوشش و إرائه مطالب غیر واقعی می‌خواهد آن صحیفه را از صحف معتبره معموله مشهوره، و صاحبش را صحابی معصوم و منزّه از کذب و خیانت قلمداد کند، امّا أنَّ لَهُ ذَلِك؟ در جائی که می‌بینیم که در خودِ اهل سنّت آنان که عِرْق نَصْب و عداوت با آل محمّد را ندارند، صریحاً این صحیفه را به واسطه خیانتهای مصنّفش از درجه اعتبار ساقط می‌دانند.

دفاع محمّد عجّاج از صحیفه عبد اللَه بن عمرو

اینک قدری به برخی از گفتار محمّد عجّاج نظر انداخته و سپس بحث مختصری را پیرامون آن می‌آوریم:

او می‌گوید: الصَّحِیفَهُ الصَّادِقَهُ لِعَبْدِ اللَهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ (تولّد ۷ سال قبل از هجرت، و وفات ٦٥ بعد از هجرت).

رسول خدا صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم به عبد اللَه بن عمرو رضی اللَه عنه اجازه داد تا حدیثش را بنویسد به جهت اینکه نویسنده خوبی بود؛ بنابراین او از آن حضرت بسیار نوشت. و صحیفه ابن

عمرو رضی اللَه عنه موسوم شد به «صحیفه صادقه» ـ همان طور که نویسنده‌اش این نام را برای آن می‌خواست ـ به سبب آنکه آن را از رسول اللَه صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم نوشته بود، بنابراین راست‌ترین روایتی است که از پیغمبر روایت شده است.

آن را مجاهد بن جبر (۲۱ ـ ۱۰٤ ه) نزد عبد اللَه بن عمرو دیده است و رفته است تا آن را برگیرد، و عبد اللَه به وی گفته است: مَهْ یا غُلَامَ بَنِی مَخْزُومٍ. «آرام باش ای جوان از طائفه بنی مخزوم!» مجاهد می‌گوید: من به او گفتم: تو چیزی را ننوشته‌ای که از من کتمان داری! گفت: هَذِهِ الصَّادِقَةُ فِیهَا مَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ لَیس بَینِی وَ بَینَهُ فِیهَا أَحَدٌ.[1]

«این صحیفه‌ای است که در آن است آنچه را من از رسول خدا صلّی اللَه علیه (و آله) و سلّم شنیده‌ام و در آن، میان من و او یک نفر دیگر واسطه نبوده است.»

---

[1] «المحدّث الفاصل» نسخه دمشق، ص ۲ ب ج ٤؛ و «طبقات» ابن سعد، ص ۱۸۹، قسمت ۲، ج ۷؛ و مانند آن در «تقیید العلم» ص ۸٤. [تعلیقه]

و این صحیفه بسیار برای ابن عمرو، عزیز و گرامی بود تا به جائی که گفته بود: مَا یرْغُبُنی فِی الْحَیاةِ إلَّا الصَّادِقَةُ وَ الْوَهْطُ.[1] «من عشقی به زندگی ندارم مگر آنکه صادقه و وَهْط مرا به میل زندگی وا می‌دارند.»

و چه بسا آن را از ترس گم شدن در صندوقی که دارای حلقه‌هائی بوده است نگهداری می‌کرد.[2] و این صحیفه را پس از مرگ او اهلش نگهداری نمودند! و به نظر أرجح آن است که: نواده وی عمرو بن شُعَیب عادتش این بود که از آن روایت می‌نمود.[3]

و همان طور که ابن أثیر می‌گوید، صحیفه عبد اللَه بن عمرو هزار حدیث را در برداشته است؛[4] الّا اینکه جمیع احادیث مرویه عمرو بن شُعَیب از پدرش از جدّش بالغ بر پانصد عدد نمی‌گردد. و از آنجائی که «صحیفه صادقه» همان طور که ابن عمرو

---

[1] «سنن» دارمی، ج ۱، ص ۱۲۷. و در همین جا آمده است که: وَهْط زمینی بوده است برای عمرو عاص که آن را به صدقات داده بود و خودش قیام به آن را برعهده داشت.

[2] «مسند» امام احمد، ص ۱۷۱ حدیث ٦٦٤٥، ج ۱. و «کتاب العلم» مقدّسی، ص ۳۰ با إسناد صحیح.

[3] «تهذیب التّهذیب» ج ۸، ص ٤٨ و ص ٤٩.

[4] «اسد الغابة» ج ۳، ص ۲۳۳.

با خط خودش نوشته است به دست ما نرسیده است، امّا امام احمد محتوای آن را در مسندش نقل کرده است همچنان که کتب سنن دیگر مقدار بسیاری از آن را در برگرفته است.

و برای این صحیفه اهمیت علمی عظیمی است؛ چون وثیقه علمیه تاریخیه‌ای می‌باشد که اثبات کتابت حدیث شریف نبوی را می‌کند که در مقابل رسول اللَه و با اجازه او تحقّق پذیرفته است.

در اینجا محمّد عجّاج بر این گفتار خود تعلیقه‌ای دارد و آن اینکه: بعضی از اهل علم بر «صحیفه صادقه» طعن و اشکال وارد کرده‌اند مانند مُغِیرة بن مقسم ضَبِّی

همان کس که گفت: كانَتْ لِعَبْدِ اللَهِ بَنِ عَمْروٍ صَحيفَةٌ تُسَمَّى الصَّادِقَةَ، مَا تَسُرُّنِي أَنَّهَا لِي بِفَلْسَينِ. «برای عبد اللَه بن عمرو صحیفه‌ای بوده است به نام صادقه، و من خوش ندارم که آن در مقابل دو فلس برای من باشد.» نظر کن در «تأويل مختلف الحديث» ص ۹۳. و در «میزان الاعتدال» ص ۲۹۰، ج ۲ به این عبارت است: مَا يسُرُّنِي أَنَّ صَحيفَةَ عَبْدِ اللَهِ بْنِ عَمْروٍ عِنْدِی بِتَمْرَتَينِ أَوْ بِفَلْسَينِ. «مرا خوشایند نیست که صحیفه عبد اللَه بن عمرو نزد من باشد در برابر دو دانه خرما یا دو فلس.»

آنگاه عجّاج میگوید: اگر این روایت از مغیره به صحّت پیوندد جائز نیست آن را بر ظاهرش حمل کنیم و قبولش نمائیم به طوری که همین معنی مقتضای آن باشد؛ چون مغیره آن را در معرض کلام راجع به روایات ضعیفه ذکر کرده است. و اگر نسخه ابن عمرو ضعیف باشد ضعف آن به علّت انتقال آن به طریق وِجاده[1] می‌باشد؛ چرا که مغیره قبول نمی‌کند

[1] بعضی اوقات مشایخ أحادیث و روایات را برای شاگرد میخوانند و به او

اینکه در نزد وی این صحیفه باشد به طریقی که راویان آن را حمل می‌نمایند؛ چون وِجاده ضعیفترین طرق تحمّل روایت است. علماءِ أهل حدیث دوست نمی‌داشتند آنکه أخبار را از صحیفه‌ها نقل کنند، بلکه دوست می‌داشتند از مشایخ نقل نمایند. و جائز نیست کلام مغیره را بر غیر این، حمل نمائیم به علّت آنکه ثابت شده است که: عبد اللَه آن را در برابر رسول اللَه صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم نوشته است. ـ تا آخر تعلیقه مفصّل او.

سپس عجّاج دنبال مطلب را ادامه میدهد که:

عبد اللَه بر شاگردانش حدیث را املاء می‌نمود[1] و از او تلمیذش: حسین بن شُفَیّ بن ماتع أصْبَحی در مصر دو کتاب را نقل کرده است: یکی از آن دو در آن این بوده است: قَضَی رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه (و آله) و سلّم فِی کذَا، وَ قَالَ رَسُولُ اللَه صلّی اللَه

اجازه روایت میدهند، و بعضی اوقات شاگردان نزد مشایخ میخوانند و آنان اجازه روایت میدهند؛ و لیکن بعضی اوقات کتابی یا حدیثی را به خطّ راوی آن می‌یابند- چه اینکه راوی معاصر باشد یا غیر معاصر- بدون اینکه یابنده، حدیث را از راوی شنیده باشد و یا اینکه إجازه‌ای از او داشته باشد؛ این طریق أخیر را و جاده نامند.

[1] «تاریخ دمشق» ج ٦، ص ٤٩. [تعلیقه]

علیه (و آله) و سلّم کذَا. و در دیگری: مَا یکونُ مِنَ الاحْدَاثِ إلَی یوْمِ الْقِیمَةِ.[1]

و الآن ما متعرّض نمی‌شویم مگر صحیفه صادقه را، چرا که در نزد ابن عمرو کتب کثیره‌ای از اهل کتاب بوده است که در روز یرْمُوک به غنیمت به وی رسیده است در زامِلَتَین (دو عدد بار شتر).

و بِشْر مَریسی ادّعا نموده است که: عبد اللَه بن عمرو برای مردم کتب آن دو بار شتر را از زبان پیغمبر روایت می‌نموده است، و لهذا به او گفته می‌شده است: لَا تُحَدِّثْنَا عَنِ الزَّامِلَتَین! «برای ما از زبان رسول الله از کتب بنی اسرائیل که در دو زامله به تو رسیده است، حدیث بیان مکن!»

و این دعوائی است باطل چرا که تحقیقاً ابن عمرو در نقلش و روایتش امین بوده است. او ابداً چیزی را که از پیغمبر روایت می‌کند به اهل کتاب نسبت نمی‌دهد، و چیزی را که از اهل کتاب روایت

---

[1] «خِطط» مقریزی ج ۲، ص ۳۳۲ و ص ۳۳۳. و در اینجا عجاج ذیل روایت را که به شطّ افکندن دو کتاب ابن عمرو باشد، و ما از ابو ریّه نقل کردیم، ساقط نموده است.

می‌کند به پیغمبر صلّی اللَه علیه (و آله) و سلّم نسبت نمی‌دهد.[1]

در اینجا أیضاً عجّاج در تعلیقه می‌گوید: محمود ابو ریه صاحب کتاب «أضواءٌ علی السُّنَّة المحمّدیة» در صفحه ۱٦۲ هامش (۳) گوید: عبد اللَه بن عمرو به دو زامله از کتب اهل کتاب رسید و آنها را برای مردم «از پیغمبر» روایت می‌کرد، بدین واسطه کثیری از أئمّه تابعین از اخذ روایات وی اجتناب کردند و به او می‌گفتند: لَا تُحَدِّثْنَا عَنِ الزَّامِلَتَین. (ص ۱٦٦، ج ۱، فتح الباری) ـ انتهی.

پس از آن می‌گوید: و بسیار عجیب است که انسانی مثل این خبر را بشنود و تصدیق نماید؛ زیرا که اصحاب پیامبر رضی اللَه عنه از جهت لسان، راستگوترین مردم بوده‌اند و از جهت دل، پاکیزه‌ترین و از جهت خلوص، خالص‌ترین تمام مردم نسبت

---

[1] «السّنّة قبل التدوین» طبع پنجم، ص ۳٤۸ تا ص ۳۵۱.

به رسول اللَه بوده‌اند. در این صورت کذب و دروغ أمثال عبد اللَه بن عمرو رضی اللَه عنه بر رسول خدا معقول نمی‌باشد تا آنکه آنچه را که از اهل کتاب شنیده‌اند به پیغمبر نسبت دهند.

چون این مطلب را دیدم با شتاب به سوی «فتح الباری» گریختم؛ و خدا گواه است که آن خالی از عبارت أبُو ریه بود. پس در قول ابن حجر لفظ «از پیغمبر» نیست. آن را کاتب از نزد خود افزوده است.

آیا تکذیب صحابه و افتراء بر آنها و انتحال بر علماء أمثال ابن حجر و غیره از امانت علمیه شمرده می‌شود؟؟ و تحقیقاً بر ما سوء نیت ابو ریه در مواضع کثیری ثابت گردیده است که برخی از آنها در ضمن بحث ما در پیرامون ابو هریره ظاهر می‌شود.[1]

نقد گفتار محمد عجّاج در ردّ بر ابو ریه

اینک که اطراف و جوانب گفتار عجّاج خطیب به دست آمد و فی‌الجمله مُدَّعا و دلیل او مبین شد، موقع آن است که فی‌الجمله بررسی نموده و نقاط ضعف و اشکال وی را در آن مکشوف داریم:

---

[1] همین مصدر، پاورقی ٤ از ص ٣٥١.

وی همان طور که دیده شد عبد اللَه بن عمرو را امین در نقل، و صحیفه او را صحیفه مکتوبه از جانب رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله می‌داند و آن را اوّلین کتاب مُدَوَّن در اسلام می‌شمرد، و از کتاب ابو رافِع مقدّم می‌پندارد، ولی در تمام این مدّعاها محلّ تأمّل و اشکال هست.

اوّلًا ـ امانت او را در نقل چگونه می‌توانیم بپذیریم در جائی که دیدیم: ابن قُتَیبة دینوری عالم جلیل و متتبّع و امام اهل سنّت و متّفقٌ علیه در میان جمیع دانشمندان عامّه، صحیفه او را در کتاب «المُؤتلف و المُختلف» و در کتاب «معارف» تضعیف می‌کند؟!

و عالم خبیر اهل تسنّن که در گفتارش برای عامّه جای اشکال نیست: مُغِیرة بن

مقسم ضَبِّی آن را به دو دانه خرما و یا به دو پولک سیاه (فَلْسَین) نمی‌خرد؟!

و بِشْر مَریسی که گفتارش میان عامّه سَنَد و مُسْتَند است صریحاً او را تفسیق نموده و گفته است: وی روایات مأخوذه از دو بار شتر از کتب واصله از غنیمت یرْمُوک را مطالعه کرده و آنها را از قول رسول اللَه به مردم می‌گفته و نسبت به آن حضرت می‌داده است؟!

و ابن حَجَر در «فتح الباری» آورده است که: به واسطه نقل بار شتری از کتب اهل کتاب، کثیری از ائمّه تابعین از روایات او خودداری و تجنب نموده اند؟!

ما می‌گوئیم: اوّلًا ـ نقل از رسول اللَه و إسناد زاملتین یهود و بنی اسرائیل را به آن حضرت خیانت عظیمی است؛ و تجنّب کثیری از أئمّه تابعین از روایات او و از صحیفه صادقه او بدون جهت نمی‌باشد. و اینکه عجّاج می‌گوید: این قول باطل است زیرا تحقیقاً عبد اللَه بن عمرو امین در نقل بوده است و مگر می‌شود صحابی رسول اللَه دروغ بگوید

و خیانت کند؟! این سخن مصادره به مطلوب و وارد ساختن عین مدّعا را در دلیل است. آری صحابه همگی عادل نبوده‌اند، مانند سائر افراد بشر در میانشان صحیح و سقیم، و درست و نادرست، و صالح و طالح بوده‌اند. و این توهّم بیجا و باطل عامّه است که جمیع صحابه را چهارده قرن است که عادل و پاک و منزّه از گناه، و صادق و صدیق می‌پندارند و بدانها برچسب عصمت و طهارت می‌زنند؛ خواه کعب الاحبار و وَهَب بن مُنَبِّه و عبد اللَه بن سلام باشند، یا أبو هُرَیره و عبد اللَه بن عمرو بن العاص، یا خود عمرو عاص و معاویة بن ابی سفیان، یا مُغیرة بن شُعْبه و أبُو عبیدة جرّاح، و یا عثمان بن عَفّان و مروان بن حَکَم، و یا ابو بکر و عُمَر. و بالأخره هر کس با پیامبر ملاقاتی با اسلام داشت او صحابی است و بدون گناه. این است منطق عامّه.

این منطق در نظر آنان اسلام را واژگون، فرشته را به صورت دیو، و دیو را به صورت فرشته تبدیل نموده است. تا به جائی که امروزه در میان خود عامّه افرادی همچون دکتر طه حسین، و شیخ محمّد عَبْده، و سید محمّد رشید رضا، و أحمد

امین و عبد الحلیم جُنْدی و شیخ محمود أبُو رَیه و امثالهم، افراد بسیاری پیدا شده‌اند که پا بر روی این اعتقاد جاهلی نهاده، و صریحاً در کتب عدیده خود اعلام نموده‌اند: سنّت رسول اللَه آزاد نمی‌گردد مگر آنکه از اعتقاد به عدالت صحابه و از حَصْر اجتهاد در امامان اربعه عامّه دست برداریم. و ما چون بحث از عدالت صحابه را بحثی مستقل انشاء اللَه در آینده خواهیم داشت، فعلًا به همین مختصر اکتفا می‌گردد.

حالا شما فرض کنید: عبد اللَه بن عمرو، مطالب إسرائیلیاتِ زاملتین را به پیغمبر هم نسبت نداده باشد، بلکه از نزد خود گفته باشد و یا با بیان سند از کتب یهود بیان کرده باشد؛ این هم خیانت است. در جائی که آن روایات أکیده و مؤکّده از رسول اللَه را در منع مطالعه کتب اهل کتاب و عصبانیت و غضب آن حضرت را به عُمَر دیدیم که فقط باید قرآن رسول اللَه را که پاک و مُنَقَّی می‌باشد قرائت کرد و سنّت او را فقط به کار بست؛ در این صورت مطالعه و بیان کتب منسوخه مزوَّره مُحَرّفه یهود و نصاری مجوّز ندارد؛ خصوصاً با نهی اکید آیات قرآن از نزدیکی و آشنائی و پیوند با ایشان که

خود قسمت معظمی از کتاب اللَه را شامل گردیده است.

این مسأله غامضی نیست؛ هر کس مختصر اطّلاع از روایات و سیره رسول اللَه داشته باشد به مختصر تأمّل در می‌یابد که: روایت ابو هریره و عبد اللَه بن عَمْرو از رسول خدا که: حَدِّثُوا عَنْ بَنِی إسْرائیلَ وَ لَا حَرَجَ! «از اسرائیلیات بدون هیچ واهمه و باك هر چه می‌خواهید روایت کنید!» روایتی دروغ و مجعول و موضوع می‌باشد که این دو نفر شیاد دروغپرداز برای رواج بازارشان وضع نموده اند.

اگر روایتی را مجهول دانستیم باید در متن و مضمون به کتاب خدا عرضه بداریم. این روایت مرویه از ایشان را چون به کتاب اللَه عرضه می‌داریم قرآن به شدّت آن را طرد و ردّ می‌کند و باید آن را طبق دستور: فَاضْرِبُوهُ عَلَی الْجِدَارِ به دیوار بزنیم به جرم مخالفت با کتاب اللَه.

عجیب است که عجّاج با اعتراف به سنّ عبد اللَه بن عَمرو که در سنه ٦٥ هجری

مرده است، و اعتراف به صحیفه و کتاب ابو رافع که آن هم بدون شکّ در سنه ۳۵ ه وفات کرده است، مع‌ذلک اصرار دارد که: کتاب عبد اللَه مقدّم است بر ابو رافع با اینکه سی سال ابو رافع مقدّم بوده است.[1] و نیز بنگرید بدین عبارت او: اگر خبر کتاب ابو رافع صحیح باشد شرف أولویت برای او در تألیف بوده است نه در تدوین!

مگر در اینجا تألیف غیر از تدوین است؟! مگر ابو رافع که غلام عبّاس و سپس غلام پیامبر بود و در زمان حضرت با کنیز حضرت سَلْمَی ازدواج کرد و در زمان حضرتْ رافِع بزرگترین اولاد او به دنیا آمد و طبعاً عاقله مرد و سال دیده بوده است و کتاب «سُنن و احکام و قضایا» را در زمان خود رسول اکرم تدوین کرده است، از عبد اللَه بن عمرو که تولّدش ۷ سال قبل از هجرت بوده، و در زمان رحلت رسول اللَه نوجوانی ۱۸ ساله بوده است،

---

[1] در ص ۳٤٦ از «السّنّة قبل التّدوین» گوید: و کان عند أبی رافع مولی رسول اللَه صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم(- ۳۵ ه) کتابٌ فیه استفتاح الصّلاة، دفعه إلی أبی بکر بن عبد الرّحمن بن الحارث(- ۹٤ ه) (انظر «الکفایة»، ص ۳۳۰) أحد الفقهاء السّبعة.

مقدّم در همه چیز محسوب نمی‌گردد؟!

من متحیرم از محاسبه عجّاج خطیب که با چه محاسبه‌ای وی را بر أبو رافع در تدوین مقدّم شمرده است؟

اگر میزان تقدّم، کتابت در زمان پیغمبر است، و فرض کنید که صحیفه صادقه هم در زمان آن حضرت نوشته شده باشد، ابو رافع هم کتاب سُنَن و احکام و قضایا را در زمان رسول اللَه نوشته است! و اگر میزان تقدّم سنّ بوده است، ابو رافع از عبد اللَه مُسِنّ‌تر بوده است! و اگر میزان تقدّم در وفات است، ابو رافع سی سال زودتر از عبد الله رحلت کرده است.

آری هر چه فکر می‌کنم فقط گناه ابو رافع تشیع او و ولای خالص او به مولی أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب است که خود و خاندانش از فَدَویان و شیعیان آن حضرت بوده‌اند. این است گناه ابو رافع که باید در این محاسبه او را از عبد اللَه بن عمرو با آن صحیفه مجهوله مطعونه مؤخّر داشت.

اینجا به خاطر دارم عبارتی را که شیخ محمود أبو ریه در کتاب «أضواء» پس از بیان جریانهائی از تنهائی مولی الموالی و بی مقدار شمردن ارزشهای او و بی اعتنائی نمودن به او و خود را مقدّم بر آن بحر بیکران و دریای پهناور علم دانستن، آورده و کَأَنَّه بدون اختیار این جمله از دهانش پریده است که: لَك اللهُ یا عَلِیُّ!

آخر ای عجّاج! ای مرد اهل مطالعه جامعه امروز! مگر سید حسن صدر در کتاب خود غیر از تقدّم ابو رافع در تدوین که از شیعیان می‌باشد چه خطا و گناهی از وی سر زده بود تا شما دو صفحه مطالبی بی سر و پا و بدون ارزش علمی، در مقام ردّ او ساخته و پرداخته و تحویل دادید؟!

هر طلبه نوباوه میداند که: علّت رَدِّ مُغیره ضَبِّی بر صحیفه صادقه که به قدر دو فلس در نزد او قیمت ندارد، عنوان وِجادَه بودن آن نیست؛ بلکه همان خیانتی است که مانند بسیاری از أئمّه تابعین از عبد اللَه دیده است.

خوب است زودتر از گفتارتان و از حمایت کتب سنن که مشحون از روایات ابو هریره و أمثاله

می‌باشد، دست بردارید و إلّا گرفتار مناقشات أمْثال کُلْدزَیهر آلمانی خواهید شد و یکسره فاتحه جمیع کتب سُنَن و مسانیدتان را می‌خوانند که خوانده‌اند، آن وقت است که به حرف ما گوش خواهید داد و اعتراف خواهید نمود که أوّلین مُدَوِّن در إسلام أمیر المؤمنین علیه السّلام، و سپس أبو رافع و سلمان و أبو ذر و صحیفه سجّادیه است تا برسد به کتابهای حضرت باقر و حضرت صادق علیهما سلام.

شما در کتاب ۵۳۵ صفحه‌ای خود که درباره تدوین در اسلام بحث نموده‌اید، با چند سطر فقط اشاره‌ای به تدوین امیر المؤمنین علیه السّلام نموده‌اید[1] و فقط با یک سطر و نیم درباره حضرت باقر و با یک سطر و نیم درباره حضرت صادق بحث کرده اید:

وَ کانَ عِنْدَ مُحَمَّدٍ الْباقِر بن عَلِیِّ بْنِ الحُسَینِ (٥٦ ـ ١١٤ ه) کتُبٌ کثیرَةٌ سَمِعَ بَعْضَها مِنْهُ ابنُهُ جَعْفَرٌ الصّادِقُ،

---

[1] «السّنّة قبل التّدوین» ص ٣٤٥: و قدِ اشْتَهَرَتْ صَحیفَةُ أمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلیِّ بنِ أبی طالبٍ الّتی کان یُعَلّقُها فی سَیفِه؛ فیها أسنانُ الإبِلِ، و أشیاء مِنَ الجراحات، و حَرَمُ المَدینةِ، و لا یُقتَلُ مُسلِمٌ بِکافِرٍ. (انظر «مسند» الإمام أحمد، ص ٤٤ و ٣٥ و ١٢١ و ١٣١، ج ٢، و «فتح الباری» ص ٨٣، ج ٧، و «ردّ الدّارمی علی بشر» ص ١٣٠)

وَ قَرَأَ بَعْضَها.[1] «و نزد محمّد باقر پسر علیّ بن الحسین (٥٦ ـ ١١٤ ه) کتب کثیره‌ای بود که بعضی از آنها را پسرش جعفر صادق شنید، و بعضی از آنها را خواند.»

وَ کانَ عِنْدَ جَعْفَرٍ الصّادِق بْنِ مُحَمَّدٍ الْباقِرِ (٨٠ ـ ١٤٨ ه) رَسائلُ وَ أحادیثُ وَ نُسَخٌ، وَ کانَ مِنْ ثِقاتِ الْمُحَدِّثینَ.[2] «و نزد جعفر صادق پسر محمّد باقر (٨٠ ـ ١٤٨ ه) رساله‌هائی و احادیث و نسخه‌هائی بوده است، و او از موثَّقین محدّثین بوده است.»

علم حضرت صادق جهان را فرا گرفته است؛ نام نبردن از وی و از مکتب عظیم وی و با چند کلمه مطلب را بهم سر آوردن، جز ارائه عِرْق امَویت و جانبداری از دربار معاویه و همدستانش چیزی را در بر ندارد. مُسْتَشار عبد الحلیم جندی مرد سنّی مذهب مصری کتابی به نام «الإمام جعفر الصّادق» می‌نویسد، کتاب ٣٨٨ صفحه‌ای؛ و به قدری دقیق و گسترده بحث می‌کند که حقّاً انسان در شگفت می‌ماند که این

---

[1] همین مصدر، ص ٣٥٤.

[2] همین مصدر، ص ٣٥٨.

مرد سنّی مذهب بوده است. وی درباره حضرت صادق علیه السّلام اثبات می‌کند که نه تنها تشیع مرهون علم و خدمت حضرت إمام صادق، بلکه جمیع اسلام وابسته و پیوسته بدان امام می‌باشد و بلکه عالم بشریت و جهان علم و حقیقت امروزه متّکی به علوم جعفری می‌باشد. این است امام صادق!

و امّا نصّ عبارت أبو ریه که در آن از «فتح الباری» حکایت نموده است این است:

«فَقَد رَوَی أبو هُرَیرةَ و عَبدُ اللَهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعاصِ و غیرُهُما أنَّ رسولَ اللَهِ قال: حَدِّثُوا عَن بَنی إسرائیلَ وَ لَا حَرَجَ! وَ أبو هریرة و عبدُ اللَه بنُ عَمْرِو مِن تَلامیذِ کعْبِ الاحبار؛ وَ قَد جاءتِ الاخبارُ بِأنَّ الثّانیَ ـ و هُوَ عبدُ اللَهِ بنُ عَمْرِو بنِ العاصِ ـ أصابَ یوْمَ الیرْمُوك ـ زامِلَتَینِ مِن علومِ أهلِ الکتابِ فکانَ یحَدِّثُ مِنهُما.[1]

و زادَ ابْنُ حَجَر: فَتَجَنَّبَ الاخذَ عنه لِذلك کثیرٌ

---

[1] ص ٤ ج ١ «تفسیر ابن کثیر». [تعلیقه]

مِن أئمَّةِ التَّابعينَ.[1]»[2]

و آنچه را که ابن حَجَر در «فتح الباری» ج ۱، ص ۱٦۷ هفت سطر به آخر صفحه مانده، در مقام دلیل چهارم از علل عدم أخذ علماء از عبد اللَه بن عَمرو و قلّت روایات وی نسبت به أبو هریره با وجود آنکه أبو هریره اعتراف دارد به آنکه: روایات عبد اللَه از روایات او بیشتر می‌باشد ـ آورده است، آن است که:

رابعُها أنَّ عَبدَ اللَهِ کانَ قَدْ ظَفَرَ فِی الشّام بِحملِ جَمَلٍ من کتُبِ أهلِ الکتابِ فکانَ ینْظُرُ فیها و یحَدِّثُ مِنها، فَتَجَنَّبَ الاخذَ عنه لِذلك کثیرٌ مِن أئمَّةِ التّابعینَ؛ و اللَهُ أعلم.[3]

اینک هر چه می‌نگریم تفاوتی در حکایت أبو رَیه با نقل ابن حَجَر نمی‌باشد و نسبت دسّ و تزویر به أبو ریه دادن بدون مورد است.

و محصّل گفتار ما اثبات اوّلین مُدَوِّن در اسلام

---

[1] ص ۱٦۷ ج ۱ «فتح الباری». [تعلیقه]

[2] «أضواءٌ علی السّنّة المحمّدیّة» طبع سوّم، دار المعارف بمصر، ص ۱٦٤.

[3] «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» الطّبعة الرّابعة، ۱٤۰۸ ه، دار احیاء التّراث العربی.

بودن ابو رافع است، بعد از مقام ثبوت، و لِلّهِ الحمدُ و لَهُ الشّكر با اين بحث روشن شد كه: گفتار آية اللَه سيد حسن صدر در كتاب «تأسيس الشّيعة لعلوم الإسلام» بحثى است صحيح و نظريه‌اى است مطابق با واقع.

بارى در ابتداى بحث از أبو رافع ذكر شد كه: عبيد اللَه بن أبى رافع كتابى فيمَن حَضَر صِفِّين مع عَلِىٍّ و أولاده؛ و علىّ بن أبى رافع كتابى فى فنون الفِقه علَى مذهبِ أهلِ البيت تأليف كرده اند..[1]

سَلْمان فارسى و أبو ذرِّ غِفارى، دو صحابى مُدَوِّن بوده‌اند

سيد حسن صَدر فرموده است:

[1] «الفصول المهمّة فى تأليف الامّة» آية اللَه سيّد عبد الحسين شرف الدّين موسوى، طبع پنجم، ص ۱۷۹ و ص ۱۸۰.

أوَّلُ مَنْ صَنَّفَ فی الآثار أبو عبد اللَه سلمان الفارسیّ

اوّلین کسی که در آثار تصنیف نمود مولانا أبو عبد اللَه سلمان فارسی رضی اللَه عنه صحابی رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله بود. وی کتاب حدیث جاثلیق رومی را، که پس از رسول أکرم صلی اللَه علیه و آله پادشاه روم آن را فرستاد، تصنیف نموده است. شیخ أبو جعفر طوسی در «فهرستِ مصنّفین شیعه» او را ذکر نموده است. و شیخ رشید الدّین أبو عبد اللَه محمّد بن علیّ بن شَهْرآشوب مازندرانی در کتاب خود در رجال شیعه به نام «مَعالم العلماء» گوید: و صحیح آن است که اوّلین مصنّف در اسلام، أمیر المؤمنین و پس از وی سلمان فارسی بوده است.

و از أبو حاتم سَهْل بن محمّد سجِسْتانی متوفّی در سنه دویست و پنجاه در کتاب «الزِّینَة» در جزء سوّم در تفسیر الفاظ متداوله در میان اهل علم گذشت که می‌گوید: «اوّلین اسمی که در إسلام در عهد رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلّم ظاهر شد لفظ شیعه بود. و این لقب چهار نفر از صحابه رسول

اللَه بود: أبو ذرّ، و سلمان فارسی، و مِقداد بن اسْوَد، و عمَّار ابن یاسِر، تا أوان صِفِّین که این اسم در میان موالیان علی علیه السّلام منتشر گشت.» بنابراین به نصّ امام أبو حاتم، این چهار نفر صحابه از شیعیان أمیر المؤمنین علیه السّلام می‌باشند.

سپس مرحوم سید حسن صدر فرموده است: بدانکه اوّلین تصنیف کننده در آثار بعد از سلمان فارسی أبو ذر غفاری بوده است.

ابو ذر صحابی رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله می‌باشد که دارای کتاب «الخطبة» است که در آن امور واقعه پس از پیغمبر را شرح نموده است. آن را شیخ أبو جعفر طوسی در «فهرست» ذکر کرده است و إسناد خودش را در روایت آن به ابو ذر رسانیده است.

و شیخ ابن شهرآشوب مازندرانی در «مَعالم العلماء» گوید: صحیح آن است که: اوّلین کسی که در إسلام تصنیف نموده است، أمیر المؤمنین علیه السّلام، و پس از وی سلمان فارسی، و سپس ابو ذرّ

غفاری رضی اللَه عنهما بوده‌اند.[1]

و در کتاب «الشّیعة و فنون الإسلام» فرماید: شیخ رشید الدّین ابن شهرآشوب در اوّل کتابش: «مَعالم العلماء» در جواب ترتیبی که در تصنیف از غزالی حکایت نموده است که: اوّلین کتابی که در اسلام تصنیف شده است کتاب ابن جریج در آثار و حُرُوف التَّفاسیر از مجاهِد و عَطاء در مکّه، و سپس کتاب مَعْمَر بن راشِد صَنْعانی در یمن، و پس از آن کتاب «مُوَطَّأ» مالک بن أنس، و سپس «جامع» سُفیان ثَوْرِی می‌باشد، با این عبارت پاسخ داده است که: بلکه صحیح آن است که: اوّلین کسی که در اسلام تصنیف نمود أمیر المؤمنین علیه السّلام، و پس از او سلمان فارسی رضی اللَه عنه و پس از او ابو ذر غفاری رضی اللَه عنه، و پس از او أصْبَغ بن نُبَاتَه، و پس از او عُبَید اللَه بن أبی رافِع، و پس از او «صحیفه کامله» از زین العابدین علیه السّلام بوده است تا آخر گفتارش.

و شیخ أبو العبّاس نَجاشی طبقه اوّل از

---

[1] «تأسیس الشّیعة لعلوم الإسلام» ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱.

مصنّفین را به مانند ما ذکر کرده است مگر اینکه تعیین سابق از آنها را ننموده است؛ و همچنین ترتیب میانشان را بیان نکرده است. و همچنین شیخ أبو جعفر طوسی ایشان را بدون ترتیب ذکر کرده است.

بنابراین شاید شیخ ابن شهرآشوب برخورد کرده باشد بر چیزی که آن دو بدان برخورد نکرده‌اند. و اللَه سبحانه وَلِیُّ التَّوفیق.

تنبیهٌ: حافظ ذهبی در ترجمه أبان بن تَغْلِب تصریح نموده است که: تشیع در تابعین و تابعین تابعین بسیار بوده است با وجود دین و وَرَع و صِدْق. و سپس گفته است: اگر حدیث این جماعت ردّ گردد تحقیقاً جمله‌ای از آثار نبویه از میان رفته است؛ و این مفسده آشکاری است. ـ انتهی کلام ذهبی.

در اینجا سید حسن صَدْر می‌فرماید: قُلْتُ: در این گفتاری که از این حافظ کبیر ظهور نموده است تدبّر کن و شَرَف تقدّم کسانی را که ذکر نمودیم و سپس ذکر خواهیم نمود از تابعین و تابعین تابعین از شیعه

دریاب![1]

اللَهمّ صلّ علی المُصْطَفی محمّد، و المرتضی علیٍّ، و البتولِ فاطمة، و الحسن و الحسین سیدی شباب أهل الجنّة، و علی التسعة الطیبة الطاهرة من ولد الحسین؛ و العن اللَهم ظالمیهم و معانیهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم و مناقبهم من الآن الی قیام یوم الدین.

للّه الحمد و له المنّة که این مجلّد از «امام‌شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام در عصر روز جمعه یک ساعت به غروب مانده چهارم شهر ربیع الثانی یکهزار و چهارصد و سیزده هجریه قمریه به قلم حقیر فقیر مسکین مستکین در شهر مقدّس رضوی تحت قبّه و آستانه منوّره آن حضرت علیه و علی آبائه و أبنائه أفضل السّلام و التّحیة و الإکرام پایان پذیرفت.

و أنا الاحقر السید محمّد الحسین الحسینی الطهرانی بن السید محمّد الصادق بن السید إبراهیم

---

[1] «الشّیعة و فنون الإسلام» مطبعه عرفان صیدا سنه ۱۳۳۱ هجری، ص ٦٩ و ص ۷۰.

الطّهرانى.